

سایت تخصصی تاریخ اسلام

کتابخانه آنلاین تاریخ اسلام

شناسنامه کتاب :

نام کتاب	• کتاب تاریخ عثمانی
مؤلف	• سبحان پاکپور
ناشر	• مؤسسه اسلامی قمر بنی هاشم
توضیحات	• در ۱ مجلد

نام فایل دانلود : کتاب تاریخ عثمانی

منتظر نقطه نظرات و پیشنهادات شما هستیم.

تماس:

Tarikheslam.com@gmail.com

admin@Tarikheslam.com

info@tarikheslam.com

به نام خدا

تاریخ علمی است که ما را از حوادث و وقایع گذشته و همچنین علل و رابطه علل با حوادث آگاه می سازد. تاریخ برای جامعه همانند هویت برای افراد است. و حافظه هر فرد تجلی هویت آن فرد است. همان گونه که اگر شخصی حافظه خود را از دست بدهد، هویت خود را از دست داده، درباره جامعه هم چنین است که اگر تاریخ خود را آن طور که باید و شاید نشناسد، هویت اجتماعی یا به عبارتی فرهنگ خود را نشناخته است. پس می توان گفت همان گونه که هویت افراد، شخصیتشان را می سازد، تاریخ نیز فرهنگ ساز است و این یعنی میان فرهیختگی و حس تاریخی داشتن رابطه نزدیکی برقرار است.

بدست آوردن حس تاریخی نیازمند پژوهش است. پژوهش در گستره وسیع تاریخ، نیازمند زمان زیادی است. ناچار باید دست به گزینش زد. تاریخ اسلام از آن جهت که تاریخی کامل و جامع بوده و گذشته ما مسلمانان را به تصویر می کشد و تاریخ عثمانی از آن جهت که از پایدارترین دول اسلامی (حدود ۶۰۰ سال) حاوی انواع اتفاقات درس آموز تلخ و شیرین و زشت و زیبا بوده؛ به علاوه، مقوله سرعت برای هر محقق و پژوهشگری حائز اهمیت است و یکی از راه هایی که کمک بسیار به پژوهشگر می کند، استفاده از دنیای مجازی است که متأسفانه در مورد دولت عثمانی اطلاعات دقیق و قابل اعتمادی در دنیای مجازی وجود ندارد؛ بنابراین می تواند انتخاب درستی باشد. دولت عثمانی یکی از پایدارترین دولت های مسلمان بود که طی حدود ۶ قرن (۶۸۷-۱۳۵۷هـ/۱۲۸۸-۱۹۳۸م) برای ایجاد اتحاد داخلی و اتحاد کشورهای مسلمان ایفای نقش کرد و وسعت جغرافیایی و گسترش فتوحات و نیروی نظامی و آثار تاریخی پایدار، آن چنان عظمتی به آن بخشید که دوست و دشمن را به اعتراف واداشت. پیشرفت و فتوحات این دولت حدوداً از سال ۷۲۷هـ/۱۳۲۶م توسط اورخان بن عثمان آغاز گردید و تا حکومت سلطان سلیمان قانونی در سال ۹۲۶-۹۷۴هـ/۱۵۲۰-۱۵۶۶م ادامه داشت و از این به بعد دولت عثمانی رو به افول رفت که از زمان سلطان سلیم دوم در سال ۹۷۴هـ/۱۵۶۶م آغاز گشت و پس از گذشت حدود چهار قرن طومار آن پیچیده شد؛

از جمله دلایل ضعف دولت عثمانی می توان رفاه گرایی، فساد اداری، اعطای امتیاز به بیگانه یا کاپیتولاسیون، نظام بد مالیاتی، عدم انسجام بین ملل و قومیت های مختلفی که جزء حوزه جغرافیایی دولت عثمانی می شدند، دشمنی دولت های اروپایی و... نام برد که در نهایت دشمنی اروپائیان باعث شد تا اروپای متحد در قرن نوزدهم و بیستم به مبارزه با دولت عثمانی پرداخته، با جنبش های به اصطلاح اصلاح طلبانه، آن دولت را قلع و قمع کند و مهم ترین مانع برای تسلط بر منطقه را از سر راه خود بردارد.

توفیق الهی نصیب بنده شد که طی حدود ۲ ماه این مجموعه را گردآوری کنم. برای این کار بعد از فحص و تحقیق بسیار، تصمیم بر آن شد که به محوریت دو کتاب باشد: «تاریخ عثمانی از اقتدار تا انحلال»^۱ و «تاریخ اسلام کمبریج»^۲ شاید در طول صد سال گذشته چنین اثری (تاریخ اسلام کمبریج) با این انسجام و هماهنگی، آن هم در باب موضوعی به این گستردگی و پیچیدگی بی سابقه باشد. این اثر جهان اسلام را مورد بررسی قرار می دهد و به لحاظ جغرافیایی از بین النهرین شمالی تا ماوراء النهر و حوزه اروپا، دو مرز طولانی را آشکارا به نمایش می گذارد؛ طبیعی است که هیچ پژوهشی در این زمینه نمی تواند کامل باشد و نمی تواند نظر همگان را تأمین نماید با این حال این کتاب به صورت تخصصی به تاریخ پرداخته است و به نظر می رسد بتواند هدف ما را که رساندن اطلاعات جامع و در عین حال مختصر و تخصصی به خواننده است، تأمین کند.

مطالعه در تهیه این گزارش به صورت واقعه محور انجام شده است. به این شکل که سعی شده وقایع مشترک در منابع به دقت مطالعه و گزارش به صورتی تنظیم گردد که دو معیار جامعیت و اختصار در آن رعایت شده باشد. البته در بیان حوادثی که انحصاراً در یک کتاب آمده بود تصرفی انجام نشده و در صورت تعارض، کتاب «تاریخ عثمانی از اقتدار تا انحلال» محور قرار گرفته، چرا که این کتاب به طور خاص در مورد تاریخ عثمانی است و تقسیم بندی بهتری نسبت به کتاب تاریخ اسلام کمبریج دارد.

این گزارش در ۱۰ فصل به قرار زیر تنظیم شده است:

سه فصل اول: تأسیس دولت عثمانی تا زمان اوج آن

فصل چهارم نظام حکومتی دولت عثمانی

فصل پنجم تا نهم بیان روند افول دولت عثمانی

فصل آخر نیز کارنامه مختصری از دولت عثمانی

در مجموع این گزارش در ۲۳۴ صفحه تقدیم علاقمندان شده امید آنکه مورد رضایت صاحب الامر و الزمان قرار گیرد.

سبحان پاکپور

مؤسسه اسلامی قمر بنی هاشم (ع)

^۱. این کتاب نوشته اسماعیل احمد یاقی و ترجمه رسول جعفریان می باشد که ترجمه این کتاب زیر نظر پژوهشگاه حوزه و دانشگاه (گروه تاریخ) بوده است که به عنوان منبع درسی برای دانشجویان رشته «تاریخ و تاریخ تمدن اسلامی» در مقطع کارشناسی و کارشناسی ارشد تهیه شده است و در سال ۱۳۸۸ برای بار پنجم به چاپ رسیده است.

^۲. تألیف پی.ام. هولت، ان.ک.س. لمبتون، برنارد لوئیس و ترجمه آقای دکتر تیمور قادری که چاپ اول آن در سال ۱۳۸۷ انتشار یافت.

فصل اول

تأسیس دولت عثمانی

ترک های عثمانی

ترک های عثمانی در سه دهه نخست قرن سیزدهم میلادی، بسان بسیاری از قبایل ترک که در طی یک دوره تاریخی و با فواصل زمانی دور و نزدیک، از مناطق استپی آسیا به سمت غرب آناتولی می آمدند، وارد آسیای صغیر شدند. واقعیت آن است که تاریخ دوره نخست عثمانی مبهم و نقل های مربوط به آن، به اسطوره نزدیک تر است تا تاریخ.

از زمانی که ارطغرل در سال ۶۸۷ هـ/ ۱۲۸۸م در گذشت، و فرزندش عثمان - کسی که بعدها دولت عثمانی به نام وی نامیده شد - بر جای پدر نشست، این امیر نشین به سرعت ترقی کرده، به مرور به امپراطوری بزرگی تبدیل شد که سرزمین های متعلق به آن در آسیا، اروپا و آفریقا قرار داشت و از بزرگ ترین دولت های اسلامی شد که تاریخ شاهد آن بوده است. این دولت نقش قابل توجهی در نشر اسلام در اروپا و دفاع از مسلمانان در قبال دولت های صلیبی بر عهده داشته است.

نسب آل عثمان

مورخان در نسب این خاندان اختلاف نظر دارند: برخی آنان را حجازی می دانند که جدشان عثمان به منطقه قرامان گریخته. برخی دیگر، نسب عثمانی ها را به ابومسلم خراسانی می رسانند. برخی هم آل عثمان را از چرکسی ها و از فرزندان یافث بن نوح دانسته اند. این در حالی است که مورخان ترک، برخی به طایفه غز ترکی اشاره کرده و برخی نام قبیله قابی را نیز بر آن می افزایند. برخی از همین مورخان ترک بر این باورند که ریشه نخست دولت عثمانی نژاد غز، یعنی ترکمانانی است که تفاوت چندانی با بیش تر ترک هایی که همراه سلاجقه آمدند، ندارند.

نقل های موجود، در این مسئله اتفاق نظر دارند که سلیمان شاه، جد سلطان عثمان، سلطان منطقه ماهان (از مناطق نزدیک شهر بلخ در شمال شرق فارس بوده است) زمانی که چنگیز برای جنگ به این نواحی آمد، آن مناطق را تصرف و ویران کرد و دولت خوارزمشاهیان را پایان داده. سلیمان از ماهان خارج شده، به همراه پنجاه هزار نفر

جنگجوی ترکان و چرکس به سوی روم حرکت کرد؛ از حلب و جز آن گذشت و در عبور از فرات غرق شد. جنازه او را در نزدیکی قلعه جور (قلعه جبیر که ترک ها آن جا را مزار می گویند) دفن کردند و ترکمان ها و چرکس ها که همراهش بودند، در آن نواحی پراکنده گشتند. پس از آن ارطغرل راه پدر را ادامه داد تا آن که از سوی سلطان علاءالدین اول، زمینی را که به عنوان پاداش به وی داده شده بود، به دست آورد؛ جایی که ریشه و اساس دولت عثمانی در آن جا نهاده شد.

ساختار دینی، نظامی و سیاسی عثمانی ها

چگونگی اوضاع دینی، نظامی و سیاسی دولت عثمانی از زمان امیر عثمان در این چهارچوب قابل شرح است.

۱. امیر عثمان به دین اسلام معتقد بود و ترکان عثمانی از او پیروی می کردند. عقیده دینی آنان، پیش از وی، روشن نیست. پیوند استوار آنان با سلاجقه روم در آناتولی که دولتی اسلامی بوده، عامل مهمی در گرویدن آنان به اسلام به عنوان دین رسمی ترکان عثمانی از زمان امیر عثمان بوده است. اسلام در آینده عثمانی ها نیز تأثیر زیادی داشته است؛ چرا که نوعی وحدت عقیده را برای آنان فراهم کرد و نوعی شعور دینی برای آنان به وجود آورد که آنان را پای بند به اسلام کرد. در کنار این روحیه دیندارانه، روحیه نظامی گری، زمینه نوعی سرکشی و خشونت را در آنان به وجود آورد که به صورت ویژگی روشن ترکان عثمانی در آمد. آنان این روحیه نظامی گری را از سرزمین اصلی خود در دشت های آسیا بر گرفته بودند؛ بعدها سلاطین آن را در وجود ترکان تعمیق بخشیدند؛ به طوری که در طول آن تاریخ عثمانی، همیشه همراه آنان بود.

۲. امیر عثمان موفق شد تا در امارت خود نوعی نظم اداری استوار پدید آورد؛ به طوری که در روزگار وی ترکان عثمانی از نظام قبیله ای غیر متمرکز فاصله گرفته، به نظام اداری متمرکز دست یافتند؛ چیزی که به آنان کمک کرد تا به سرعت به دولتی بزرگ تبدیل شوند و آنان را برای نقش مهمی که بعد ها به عهده گرفتند، آماده سازد.

۳. در این زمان، دو دولت مهم آسیای صغیر، دولت بیزانس و سلاجقه روم، به دلیل جنگ های طولانی با یکدیگر، به شدت ضعیف شده بودند. امری که به لحاظ سیاسی، زمینه را برای تشکیل دولتی که این خلاء سیاسی را پر کند و جانشین دو دولت یاد شده باشد، فراهم کرد.

۴. شکل گیری امارت عثمانی در شمال غرب آناتولی، در میانه دنیای مسیحیت - جایی که دارالحرب نامیده شده - از یک سو، و دنیای اسلام (دارالاسلام) از سوی دیگر، نوعی سیاست جنگی را بر این دولت تحمیل کرد. چرا که امارت های داخل محدوده آناتولی، در مقایسه با امیر نشین های مرزی رشد و توسعه کند تری داشتند. امیر عثمان توانست پیروزی های نظامی خود را بر ضد بیزانس در عمل نشان دهد. در این میان، چیزی که به کمک امیر عثمان آمد، حمله مغولان به سلاجقه روم در سال ۱۳۰۰ میلادی در آسیای صغیر بود؛ زیرا دولت ترک های سلجوقی از میان رفت و سلطان علاءالدین سوم در سال ۱۳۰۷م در گذشت. پس از آن بود که امیر عثمان همانند دیگر امرایی که شمار آنان تا سیزده امیر می رسید، بر ویرانه های دولت سلاجقه روم، اعلام استقلال کردند. از آن پس، امیر عثمان سلطان نامیده شد و به همین دلیل مؤسس واقعی دولت عثمانی شناخته می شود.

عثمان آگاه بود که عشیره ترک او با این شمار اندک و به تنهایی قادر به تشکیل دولتی فراگیر و مسلط بر نواحی مختلف نیست. به همین دلیل، سیاست برقراری پیوند خانوادگی با دولت های همجوار و نیز به دست آوردن هوادار از مناطق مختلف را دنبال کرده، از نیروهای شجاعی که شهرتی در جنگیدن داشتند، استفاده کرد. وی یک زن مسیحی از قیلیقیا برای خود و یک دختر مسیحی جوان را برای فرزندش برای ازدواج گرفت.

عثمان هم چنین بر دامنه سرزمینش می افزود و بر برخی از شهرهایی که مهم ترین آن ها بورسا بود، مستولی شد. وی خبر فتح این شهر را در سال ۷۲۷ هـ/ ۱۳۲۶م در حالی که در بستر مرگ افتاده بود، دریافت کرد. فرزندش اورخان در رأس نیروهای نظامی فاتح این شهر بود. عثمان وصیت کرد تا جسدش را در بورسا در کلیسای قصر که به سرعت، به مسجد تبدیل شد، دفن کنند. پس از آن بورسا پایتخت جدید دولت ترکان عثمانی شد که بعد ها پایتخت عثمانی از آنجا به قونیه و سپس به استانبول انتقال یافت.

به اجمال، تلاش های جهادی و نظامی عثمانی ها در مرحله نخست تاریخ آنان، نتیجه چندین عامل بود که مهم ترین آنها عبارت بودند از:

۱. روحیه دینی شدید؛

۲. خوی نظامی گری؛

۳. موقعیت جغرافیایی امارت عثمانی در شمال غرب آناتولی؛

۴. اوضاع سیاسی در مناطق اطراف ترک های عثمانی.

فرهنگ مرزنشینان

برجسته ترین ویژگی فرهنگی که در امیرنشین ها ترکمن گسترش یافت، همان سنن اصالتا ترکی بود که در چارچوب فرهنگ اسلامی باقی ماند و به حیات خود ادامه داد. از اینها مهمتر زبان ترکی بود که به عنوان زبان دولت و ادبیات جایگاهی ممتاز پیدا کرد.

از آثار معماری که در زمان بیگ ها در آناتولی منصفه ظهور رسید، می توان دو مسجد بسیار مهم را نام برد. یکی مسجد بزرگ در بیرجی که در سال ۷۱۲هـ/ ۱۳۱۲م ساخته شد و دیگری مسجد بزرگ اورخان، در سال ۷۴۱هـ/ ۱۳۴۰م در بورسا بنا شد. در نیمه دوم قرن آثار بزرگ دیگری در عرصه معماری شکل گرفت: از جمله مسجد جامع در مانيسا، مسجد عیسی بیگ در ایاسولوگ (۷۷۷هـ/ ۱۳۷۵م) مدرسه احمد غازی در پچین (۷۷۷هـ/ ۱۳۷۵م) و مسجد سبز در ازنیک (۷۸۱هـ/ ۱۳۷۹م) این بناها نشان دهنده سلیقه و ذوق هنری در این دوران است. تزئین این بناها بمراتب ساده تر از آثار معماری عهد سلجوقی است. در واقع طرح آنها نیز ویژگی های بس بدیعی را به معرض نمایش می گذارد.

فصل دوم

فتوحات عثمانی در اروپا

اورخان بن عثمان

ویژگی های اورخان

پس از عثمان، فرزند بزرگش اورخان ۷۲۷ هـ/ ۱۳۲۶م بر تخت امارت عثمانی نشست؛ وی نقش مهمی در دوره پدرش داشت؛ (تصرف پی در پی استحکامات و دژهای بیزانس، همچون بورسا، ازنیک و ایزمید که مدتی طولانی در محاصره قرار داشتند، غازی اورخان پسر و جانشین عثمان را در میان بیگ های مستقر در مرزها، به چهره برجسته و برتر تبدیل کرد).

اورخان مناصب دولتی را میان برادرش علاءالدین و دو فرزندش سلیمان و مراد تقسیم کرد. برادرش را به وزارت گماشت تا امور داخلی را سازماندهی کند (علاءالدین، نخستین وزیر در تاریخ عثمانی به شمار می آید). خود اورخان نیز به عملیات جنگی روی آورد و بدین ترتیب دو اقدام، یکی سازندگی و ساماندهی داخلی و دیگری فتوحات را همراه هم آغاز کرد. وی لقب سلطان را برای خود برگزید و بدین ترتیب او نخستین امیر عثمانی است که به این لقب، نامبردار شده است.

به طور کلی، دوران حکومت اورخان دو ویژگی برجسته دارد: نخست گسترش دامنه فتوحات اسلامی و دوم نظام مند شدن دولت پس از گسترش جغرافیایی آن (نظام مند شدن این دولت در جهت تثبیت و گسترش آن صورت می گرفت)

جریانات آن زمان

در سال ۷۲۹هـ/ ۱۳۲۹م تلاش های امپراطور آندرونیکوس برای نجات از نیک ناکام ماند، و شهر در ۲۱ جمادی الاول ۷۳۱هـ/ مارس ۱۳۳۱م تسلیم شد. آندرونیکوس در نجات شهر ایزمید نیز توفیقی نیافت و شهر در سال ۷۳۸هـ/ ۱۳۳۷م سقوط کرد. با ضمیمه کردن امیر نشین قیصری در سال ۷۴۶هـ/ ۱۳۴۵م، عثمانی ها مالک الرقاب، منطقه ای میان خلیج ادرمید و قاپی داغ (سیزیکوس) شدند و درست در مقابل اروپا قرار گرفتند.

در سال ۷۴۷هـ/ ۱۳۴۶م اورخان با تتودورا دختر کانتاکوزینوس ازدواج کرد و متحد وفادار او شد. او فرصت دخالت در امور بیزانس و همچنین عملیات در تراس را پیدا کرد. در این زمان فرماندهی مرزها، طبق سنت کهن ترکی- مغولی، به بزرگترین پسر اورخان، یعنی سلیمان واگذار شد. او به ادریانوپل (ادیرنه) در تراس برای کمک به کانتاکوزینوس رفته بود. او در سر راه خود، تزیمت (جنبی) را در گالیپولی تصرف کرد و از تخلیه این دژ مستحکم علی رغم تلاشها و درخواست های کانتاکوزینوس امتناع ورزید.

هم چنین در سال ۱۳۳۷م بر شهر نیوقومیدیا (ازمیت فعلی) مسلط شدند این شهر آخرین منطقه متعلق به دولت بیزانس در بخش شمالی شبه جزیره آسیای صغیر به حساب می آمد.

در شب هفتم صفر سال ۷۵۵ هجری/ مارس ۱۳۵۴ میلادی زلزله ای شدید استحکامات گالیپولی را ویران ساخت. این مناطق بیدرنگ به وسیله غازیان تصرف و بازسازی شدند. این حادثه که امکان یافتن جا پای مستحکم و همیشگی در اروپا را برای عثمانی ها فراهم یم آورد سبب نگرانی شدیدی در بیزانس و جهان مسیحی غرب شد.

چیزی نگذشت که اورخان مساخت زمان های ترکی اطراف دریای مرمره و اژه را دو برابر کرد. این کار با تصرف شهر قره سی فراهم شد و پس از آن با ایجاد سپاه ینی چری، سپاه نیرومندتری به دست آورد. این سپاه لشکر پیاده نظام بود که پایه و اساسش، فرزندان مسیحیان ساکن در سرزمین های فتح شده بودند که در خدمت دولت عثمانی در آمدند. دولت عثمانی مالیاتی انسانی بر خانواده های مسیحی در سرزمین های فتح شده قرار داده بود؛ به طوری که از هر خانواده مسیحی یک فرزند می گرفت. این مالیات را در ترکی دوشیرمه، یعنی مالیات بچه ها می گفتند. عثمانی ها این بچه ها را از نواحی مختلف و روستاها جمع آوری کرده، سپس آنان را مسلمان می کردند.

آنگاه به تربیت دینی و نظامی آنان پرداخته، بر اساس مبانی اسلام به آن‌ها، زبان ترکی و تاریخ عمومی اسلام و نظام اداری عثمانی و جز آن آموزش می‌دادند؛ آن گونه که اسلام و دولت عثمانی را دوست بدارند.

به هر روی، امپراتور بیزانس یوحنا پالیوژ^۱ (یوحنا پنجم) نتوانست تغییری در وضعیت نظامی دولت عثمانی در تراکیه (به مرکزیت ادیرنه) و حوالی دریای مرمره ایجاد کند؛ به طوری که اورخان در سال ۷۹۵ هـ/ ۱۳۵۷ م بر جزیره گالیپولی تسلط یافت. این، علاوه بر آن بود که در سال ۷۳۸ هـ/ ۱۳۳۷ م قسطنطنیه را در محاصره گرفته؛ اما توفیق فتح آن را بدست نیاورده بود. امپراتور مجبور به پذیرش معاهده ای با اورخان گردید که ضمن آن تسلط عثمانی را بر منطقه تراکیه پذیرفت. هم چنین در این معاهده مقرر گردید تا خلیل فرزند اورخان با دختر امپراتور که تنها ده سال داشت ازدواج کند. در سال ۷۶۱ هـ/ ۱۳۵۹ م به صورت غیر منتظره ای سلیمان در گذشت و اورخان به شدت ناراحت شد به طوری که خودش هم در سال بعد درگذشت. پس از وی فرزند دومش « مراد اول » به سلطنت رسید.

سلطان مراد اول

ویژگی های مراد اول

مراد اول فردی جنگجو و دارای گرایش دینی نیرومندی بود. وی در اداره امور و رعایت قوانین سختگیر بود. و با رعایای خود به عدالت رفتار می کرد. همزمان با سپاهیان بر خورد کریمانه ای داشت و در بنای مسجد، کاروانسراها و مدارس می کوشید. مراد در اطراف خود جمعی از بهترین و کار آمدترین فرماندهان نظامی را گرد آورد و توانست عملیات نظامی خود را در اروپا و آسیای صغیر به طور همزمان ادامه دهد.

^۱ . Palelogue.

جریانات آن زمان

مراد به وسیله معلمش به فرماندهی سرحدات منصوب شد. در سال ۷۶۰هـ/۱۳۵۹م وی دست به یک حمله وسیع بر ضد ادیرنه زد و این شهر را در سال ۷۶۲هـ/۱۳۶۱م تصرف کرد.

بدین ترتیب پایتخت عثمانی ها از آسیای صغیر به اروپا منتقل شده، شهر مسیحی ادیرنه به یک شهر مسلمان عثمانی تبدیل شد. مراد از این کار چند هدف را دنبال می کرد:

۱. استحکامات نظامی ادیرنه و نزدیکی آن به میادین جنگ در اروپا، یکی از دلایل انتخاب آن شهر به عنوان پایتخت بود.

۲. سلطان مراد بر آن بود که فرصتی را در اختیار عثمانی ها قرار بدهد تا آنان بتوانند سرزمین اروپایی فتح شده را هضم کرده، گام های خود را در آنجا استوار سازند.

۳. با توجه به موقعیت جغرافیایی ادیرنه در میان بلاد مسیحی نشین، سلطان مراد بر آن بود تا با استفاده از این موقعیت، از آن به عنوان مرکزی برای جمع آوری فرزندان خاندان های نصرانی برای تشکیل سپاه بهره بگیرد.

شایعاتی در ایتالیا مبنی بر سقوط قسطنطنیه بر سر زبان ها افتاد. با زعامت شخص پاپ، تماسهایی میان پادشاه مجارستان، امپراتور بیزانس و دول ایتالیایی برقرار شد. این تماسها به منظور سازمان دادن یک جنگ صلیبی دیگر بود. با تعیین تاریخ ۲۵ دسامبر ۱۳۶۶م پاپ برای بیرون راندن ترکان از بالکان اعلام جنگ داد. تنها حاکمی که به این اعلام جنگ سرعت واکنش نشان داد، دوک ساوی، آمادئوس دوم بود که ناوگان دریایی خود را به گالیپولی برد و این قلعه را از ترکان باز پس گرفت ۷۶۷هـ/۱۳۶۶م. سال بعد او این قلعه را به بیزانس تحویل داد. با این همه، این حرکت سریع جلوی پیشروی عثمانی ها را سد نکرد.

سلطان مراد، همچنان سیاست توسعه حدود جغرافیایی را دنبال می کرد تا آنکه سپاهش موفق به فتح مقدونیه شد. پیروزی های او بازتاب گسترده ای در اروپا از خود برجای گذاشت.

مراد اول کسی بود که هم امپراطوری بیزانس را تهدید می کرد و هم صرب ها را. زمانی که سفر امپراطور بیزانس جان پالئولوگوس پنجم به ایتالیا برای ملاقات با پاپ و فراخوانی نیروهای کمکی ثمری نبخشید، وهنگامیکه آخرین عملیات مشترک امران صرب در مقدونیه و مارتیزا با شکست مواجه شد (نبرد چیرمن در ۱۵ ربیع الاول ۷۷۳ هـ/ ۲۶ سپتامبر ۱۳۷۱م) امپراطور و حکام بالکان یکی پس از دیگری حاکمیت عثمانی ها را در این منطقه به رسمیت شناختند. در اوایل سال ۷۷۳-۷۷۳ هـ/ ۱۳۷۲-۱۳۷۳م جان پنجم که متوجه شد دیگر امیدی باقی نمانده است حاکمیت مراد اول را بر بالکان به رسمیت شناخت و در لشکرکشیهای آناتولی به عنوان حاکم دست نشاندۀ عثمانی ها شرکت جست. بعدا پسر او، آندرونیکوس چهارم حمایت عثمانی ها را جلب نمود. او با همین ترفند به تاج و تخت بیزانس دست یافت ۷۷۸ هـ/ ۱۳۷۶م. پس از این او به گالیپولی به نزد عثمانی ها بازگشت ۷۸۱ هـ/ ۱۳۷۹م. خلاصه مراد موفق شد در حوالی سال ۷۸۲ هـ/ ۱۳۸۰م در آناتولی و روملی نخستین امپراطوری را پی ریزد. در زمان مراد اول، عثمانی ها در سه جهت عمده دست به فتوحات زدند: در مرکز با پیشروی در دره مارتیزا به کوهپایه های بالکان رسیدند ۷۶۷ هـ/ ۱۳۶۶م و از آنجا راهی فتح صوفیه شدند ۷۸۷ هـ/ ۱۳۸۵م. هدف عثمانی ها در جناح راست، دره توجنا بود و در سمت چپ نیز مرزهای جنوبی هدف بود که فرماندهی آن در دست اورنوز قرار داشت. سیرز (سرای) در ۲۱ رجب ۷۸۵ هـ/ ۱۳۸۳م فتح شد؛ این حادثه به محاصره سالونیکا انجامید. این دومین شهر بزرگ در قلمرو امپراطوری بیزانس بود که در رمضان ۷۸۹ هـ/ سپتامبر ۱۲۸۷م تسلیم عثمانی ها شد. جناح بندی و خصومت در بالکان و تلاش دول این منطقه برای اتحاد با عثمانی ها و جلب حمایت آنان، زمینه پیشروی نیروی مهاجم عثمانی را فراهم آورد و آن را سرعت بخشید. بدین ترتیب در سال ۷۶۶-۷۶۷ هـ/ ۱۳۶۵-۱۳۶۶م پادشاه بلغارها، یعنی شیشمان که از جانب شمال به وسیله مجارها و امیر والاکي تهدید می شد و از ناحیه دریای سیاه توسط ناوگان آمادئوس، امیر ساوئی، در معرض خطر قرار گرفته بود. او راهی نیافت جز آنکه با عثمانی ها پیمان اتحاد منعقد سازد. کاری که پیش از این کانتاکوزینوس مبادرت به انجام آن کرده بود. در میان سالهای ۷۶۷ هـ/ ۱۳۶۶م تا ۷۷۱ هـ/ ۱۳۷۰م مورخان مکرر به همکاری ترک ها- بلغارها و به واحد های ترکی که در کنار بغارها در دانوب می جنگیدند، اشاره کرده اند. بگذارید این نکته را هم اضافه کنیم که شاهزاده ولادیسلاو، امیر والاکي، نیز آن هنگام که پشت به مجارها کرد، در صدد جلب کمک عثمانی ها بر آمد ۷۷۵ هـ/ ۱۳۷۳م.

سلطنت مراد اول دوران توسعه و تثبیت حاکمیت عثمانی ها در آناتولی به شمار می رود. در سال ۷۷۵ هـ/ ۱۳۷۳م عثمانی ها آنکارا را تصرف کردند. آنکارا در آن زمان یک مرکز مهم سیاسی- اقتصادی محسوب

می شد. این رخداد آغاز توسعه طلبی عثمانی ها را در قلمرو سابق سلجوقی - مغول نشان می دهد. این اقدام عثمانی ها، آنها را با امیر سیواس و همسایگان و متحدان قدرتمند خاندان قره من درگیر ساخت. امیران قره من مقتدرترین بیگ های جنوب محسوب می شدند. اینان بعد از یک دوره مبارزه طولانی، موقعیت خود را در مرکز قدیم سلجوقیان، یعنی قونیه، تثبیت کردند، تا آنجا که خود را وارثان دولت سلجوقی و سلطنت روم و دیگر امیران و بیگ ها خواندن. عثمانی ها که به طور آشکار از طریق موفقیت ها و پیروزی های غازیان خود احساس قدرت و سربلندی می کردند، با همان ادعاها بر ضد قره من ها که قرار بود در این حمله، لازار پادشاه صربستان، نیروهای صرب، بلغاری، و نیز شماری از نیروهای بوسنی هرزگوین و همین طور آلبانیایی ها، لهستانی ها و مجارها شرکت کنند؛ (شمار این نیروها نزدیک به دویست هزار نفر بود) وارد عمل شدند. مقاومت آنها در مقابل عثمانی ها در سال ۷۸۹هـ/۱۳۸۷م درهم شکست و مراد اول بعد از یک نبرد پریپچ و تاب وارد قونیه شد. در خلال اقامت مراد در آناتولی، حاکم بوسنی و صرب ها در بالکان سر به شورش برداشتند، و بلغارها نیز در کنارشان قرار گرفتند. در نتیجه عثمانی ها بر ضد شیشمان، پادشاه بلغارستان، وارد جنگ شدند. در سال ۷۹۰هـ/۱۳۸۷م وی را از اریکه قدرت به زیر کشیدند و این کشور را مسخر ساختند. در بهار سال بعد، مراد برای سرکوب صرب ها راهی کوزوو شد. پیروزی درخشان عثمانی ها در این نبرد از باقی ماندن آنها در بالکان خبر می داد. سلطان مراد که پس از پایان یافتن جنگ در میدان نبرد مشغول گشتن بود، مورد حمله یکی از صرب های مجروح قرار گرفت و با ضربه خنجر که به او وارد آمد، همان جا کشته شد. مهم ترین نتایج جنگ قوصوه (جنگ بر ضد قره من ها) عبارت بود از:

نابودی استقلال صرب ها تا قرن نوزدهم؛

نفوذ اسلام در میان صرب ها. عده زیادی از اشراف و اعیان و افراد مسن بلافاصله به اسلام گرویدند؛ زیرا دریافتند که رفتن به دیگر سرزمین های نصرانی برای آنها ممکن نیست و از طرف دیگر بر آن بودند تا امتیازات پیشین خود را حفظ کنند. عثمانی ها نیز اعلام کردند کسانی که اسلام بپذیرند، امتیازات گذشته را همچنان خواهند داشت. با این حال، توده مردم صرب، بر آیین مسیحیت باقی ماندند.

بعد از مرگ مراد پسر او بایزید موسوم به یلدریم (رعد و طوفان) بر تخت پدر تکیه زد. بایزید، به منظور اجتناب از جنگی داخلی، بعد از دست یابی به قدرت، برادرش را به قتل رسانید.

سلطان بایزید اول

ویژگی های بایزید اول

بایزید پس از درگذشت پدرش مراد، بر تخت سلطنت نشست. وی در کار فتوحات کمتر از پدرش نبود و در امور نظامی بسیار کوشید.

فتوحات بایزید اول

به محض دریافت خبر مرگ مراد، بیگ های آناتولی سر به شورش برداشتند. بایزید که با پیروزی بزرگ خود در کوزوو اعتباری کسب کرده بود، بی درنگ به سوی آناتولی حرکت کرد. او در مدت یکسال، آنچه را که از امیرنشینهای غرب آناتولی؛ از جمله امیرنشین ایدین، ساروخان، منتشه، وبقایای آن حمید و گرمی باقی مانده بود، فتح کرد و ضمیمه امپراطوری اش ساخت.

بایزید متوجه بقایای سرزمین بیزانس در آناتولی شد و سالی نگذشت که دولت بیزانس آخرین سرزمین های خود را در آسیای صغیر که شهر آلاشهر بود، از دست داد. این زمان مانویل امپراطور بیزانس تنها بر بخش غربی سرزمین خود نفوذ داشت. بایزید چنان سرعتی در انتقال نیروهای خود از آناتولی به بالکان و به عکس داشت که او را یلدریم لقب داده اند.

سلطان بایزید اول پیش از هر اقدامی، تصمیم گرفت تا روابط دوستانه ای با بقایای دولت صرب برقرار کند. این به رغم آن بود که دولت صرب اتحادیه بالکانی ضد عثمانی را پدید آورده و جنگ بر ضد عثمانی را به راه انداخته بود. هدف بایزید از این سیاست آن بود تا دولت صرب را به صورت مانعی میان خود و مجارستان در آورد؛ زیرا ترس آن داشت که مشغول بودن وی در آناتولی، مشکلی برای سرزمین فتح شده عثمانی در بالکان به وجود آورد.

بایزید مصمم بود تا سیاست جنگی فعال خود را که هدفش ضمیمه کردن امیرنشین های سلجوقی ترکی اسلامی در آسیای صغیر تا سرحد امکان بود، ادامه دهد.

وی در ادامه همین سیاستش در قبال صرب ها، تصمیم گرفت تا دو فرزند لازار را، که در معرکه قوصوه کشته شده بود، بر صربستان حاکم کند؛ آن گونه که اینان بر صربستان، بر اساس قوانین خودشان و عادات و آداب آن جا فرمانروایی کنند و در عین حال تبعیت از او را پذیرفته، هر ساله جزیه ای معین و سپاهیان خاصی را که دسته ای ویژه را در سپاه عثمانی تشکیل دهند، در اختیار او بگذارند.

او مقاومت بیگ کستمینو را درهم شکست و این امیرنشین را به قلمرو خویش منضم ساخت. بایزید در منطقه آماسیا در شرق با مقاومت سرسختانه شخص سلطان سیواس، قاضی برهان الدین روبه رو شد، و اید در حالی بود که والای ها که تحت الحمایه مجارها بودند، در سواحل جنوبی دانوب، در سیلیستر (سیلیستریا) و در دوبروجا موقعیت خود را تحکیم بخشیدند، و نیروهای بیزانس بار دیگر سالونیکا را به تصرف خود در آوردند.

با یزید یک بار دیگر به سوی بالکان حرکت کرد ۷۹۵ هـ / ۱۳۹۳ م و دوبروجا، تیرنووآ را ضمیمه قلمرو خویش ساخت و پایتخت بلغارستان را در سال ۷۹۵ هـ / ۱۳۹۳ م فتح نمود. سقوط بلغارستان به دست عثمانی ها، در سراسر اروپا سبب سرو صدا و اضطراب شده، فریاد و فغان همه جای آن را فرا گرفت. سیگیسموند پادشاه مجارستان با ارسال هیئتی نزد بایزید از او خواست تا توضیح دهد که چگونه به خود اجازه داده است تا با بلغارستان به جنگ برخیزد. دلیل اقدام او این بود که با آمدن عثمانی ها به این ناحیه خطر بیش تری مجارستان را تهدید می کند.

بایزید امرا و شاهزادگان دست نشانده روملی را به نزد خویش فراخواند. هدف او آن بود تا بر اختیارات خود به عنوان فرمانروای بالکان تأکید ورزد و پالئولوژی را که به ونیز متمایل شده بود، تنبیه کند. با این همه امرا و شاهزادگان مذکور موفق شدند به نوعی از زیر بار این فراخوانی شانه خالی کنند.

سلطان بایزید، با نوعی تشکل بین المللی مسیحی که در قرن چهاردهم بزرگ ترین نمونه در نوع خود به لحاظ فراوانی جمعیت شرکت کننده و تجهیزات نظامی، مالی و انسانی بود، روبه رو شد. دو شخصیت در این تشکل نقش داشتند: یکی سیگیسموند پادشاه مجارستان و دیگری پاپ بونیفاس نهم. رقم اجمالی این لشکر یک صد و بیست هزار نفر جنگجو از نژادهای مختلف (آلبانیایی، فرانسوی، اسکاتلندی، سویسی، لوگزامبورگ و سرزمین های مختلف جنوب اروپا و برخی از امیر نشین های ایتالیایی) بود.

جنگ صلیبی (معروف به نیکوپولیس) در سال ۸۰۰ هـ / ۱۳۹۶م در مجارستان در گرفت. فرماندهان صلیبی، پیش از آغاز جنگ با سیگیسموند اختلاف نظر داشتند. شاه مجارستان در انتظار آن بود تا عثمانی ها حمله را آغاز کنند؛ اما فرماندهان لشکر بر این باور بودند که آنان می بایست هجوم برند. آن ها از رودخانه دانوب گذشتند تا آن که به نیکوپولیس در شمال بالکان رسیده، به محاصره آن پرداختند. گرچه آن ها ابتدا بر عثمانی ها پیروز شدند؛ اما یکباره بایزید همراه یک صد هزار نفر از راه رسید. شمار سپاه عثمانی کمتر از مسیحیان بود، اما به لحاظ نظام و سلاح بر آنان ترجیح داشت. به همین دلیل، بیش تر مسیحی ها گریختند و شماری از فرماندهان آنان به اسارت در آمده، یا کشته شدند. عثمانی ها همراه مقدار زیادی غنایم و در حالی که بر تدارکات سپاه مسیحی دست یافته بودند. از میدان جنگ نیکوپولیس خارج گشتند.

پیروزی سپاه عثمانی بر این سپاه متحد اروپایی صلیبی، سبب استواری بیش تر عثمانی ها در بالکان شد؛ به طوری که ملت های بالکان سست شده و در بوسنی و بلغارستان به طور کامل تسلیم شدند. عثمانی ها نیز به تعقیب نیروهای شکست خورده صلیبی پرداخته اند و بایزید از حاکمان شبه جزیره موره^۲ که کمک نظامی به صلیبی ها کرده بودند، انتقام گرفته، سرزمین آنان را ویران کرد.

سپس در ۱۹ جمادی الثانی ۷۹۶ هـ / ۲۱ آوریل ۱۳۹۴م، (بعد از شانه خالی کردن امرا و شاهزادگان) سالونیکا را بار دیگر تصرف کرد. با انجام این کار بایزید در کنار دیوارهای قسطنطنیه ظاهر شد و آن را محاصره کرد.

^۲. پله پونس peloponness یا morea جزیره ای در جنوب یونان اصلی.

در سال ۸۰۱ هـ / ۱۳۹۷م سلطان بایزید اول از مانویل دوم، امپراتور دولت بیزانس خواست تا قسطنطنیه را تسلیم او کند؛ اما امپراتور آن را رد کرد. در واقع هدف اصلی از حراج های نظامی بایزید اول، تصرف قسطنطنیه بود. به همین دلیل در رأس سپاهیان خود، حصار محکمی در اطراف این شهر کشید و چنان بر آن اصرار کرد که هیچ مدارا و نرمشی در آن وجود نداشت.

درست زمانی که اروپا در انتظار سقوط شهر قسطنطنیه این پایتخت کهن بود، بایزید ناگهان از تصرف آن منصرف شد و از ادامه فتوحات در اروپا دست برداشت تا بتواند نیروی نظامی خود را برای دفع حملات دولت محلی آناتولی و سپاه تازه از راه رسیده تیمور که اساس دولت او را تهدید می کردند، به کار گیرد. تیمور لنگ در رأس نیروهای عظیم مغول، به آسیای صغیر یورش آورد؛ در نبرد آنکارا، سپاه امپراتوری بایزید که هنوز آن چنان استحکام و انسجام نیافته بود، در ۲۷ ذی الحجه سال ۸۰۴ هـ / ۲۸ جولای ۱۴۰۲م تار و مار شد. و شخص سلطان بایزید به اسارت درآمد، وی همچنان در اسارت بود تا آن که در سال بعد در گذشت.

تیمور با حمایت از آرمان و هدف فرزندان چنگیزخان و در حالی که خواهان شناسایی حق حاکمیت خود بر آناتولی از سوی دول منطقه بود، بیرق خود را در شرق برافراشت. تیمور بعد از تار و مار ساختن سپاهیان بایزید، در آنکارا، امیرنشینهای آناتولی را احیا کرد و آنها را تحت الحمایه خود قرار داد، تا بر ضد هر نوع تجاوز و پیشروی عثمانی ها به مقابله برخیزند.

هجوم تیمور یکی از مهم ترین عوامل تعویق حملات عثمانی به اروپا بود و پنجاه سال تصرف قسطنطنیه را به تعویق انداخت. اگر تیمور حمله نکرده بود، به طور قطع، بایزید این شهر را تصرف می کرد.

مرکز حکومت عثمانی میان سه برادر، یعنی سلیمان در ادیرنه، محمد در آماسیا و عیسی در بورسا تقسیم شد. این سه تن تیمور را به عنوان فرمانروای خود به رسمیت شناختند. متصرفات عثمانی در آناتولی به اندازه متصرفات عده مراد اول درآمد. مرکز ثقل این حکومت به روملی انتقال یافت. ادیرنه از این زمان به بعد به صورت مرکز اصلی عثمانی ها درآمد. و زمانی که تیمور به سمرقند بازگشت، عثمانی ها به خطر دیگری رو به رو شدند و آن بالاگرفتن

اختلاف میان فرزندان بایزید برای تصرف تخت شاهی بود. این جنگ داخلی ده سال ۸۰۶-۸۱۶ هـ / ۱۴۰۳-۱۴۱۳ م به درازا کشید و در نهایت با روی کار آمدن سلطان محمد فرزند بایزید پایان گرفت. وی به سلطان محمد اول شهرت یافت که به او سلطان محمد شلبی هم نیز می گویند.

محمد اول

ویژگی های محمد اول

این دوره به دوران فترت معروف است. بالاخره محمد اول بر دو رقیب دیگر پیروز شد، و وحدت حکومت عثمانی را بار دیگر در سال ۸۱۶ هـ / ۱۴۱۳ م حاکم ساخت.

سلطان محمد اول فردی نیرومند و پرنشاط بود و با آ«که فتح نظامی نداشت، خدمت شایسته ای به دولت عثمانی کرد؛ زیرا آثار شکست آنکارا را جبران و امور دولت را اصلاح کرد؛ به طوری که راه برای جانشینان او برای گسترش قلمرو جغرافیایی دولت عثمانی، چه در اروپا و چه سایر نقاط هموار گردید. زمانی که فرزندش مراد دوم به تخت نشست بلافاصله حمله به اروپا آغاز شد.

برای درک اینکه چرا عثمانی ها در برقراری و تثبیت دوباره امپراطوری خود موفق شدند، باید عوامل چندی را مورد نظر قرار دهیم؛ اول از همه آنکه آنها به تقلید از بایزید، سنن مربوط به مرزها را به کناری نهادند. آنها نظام پیشرفته تر ترکی، اسلامی را که دولت مرکزی را در رأس دستگاه اداری کشور قرار می داد، به کار گرفتند؛ دوم آنکه این دولت مرکزی بود که اراضی استانی، مسائل جمعیتی، و روشهای مالی، اداری و دستگاه دیوانی را تنظیم و تقویت می کرد. نظارت از طریق غلامان سلطان، در زمان بایزید اول بر کل دستگاه دولتی سایه افکند. این غلامان در برقراری حاکمیت مطلق سلطان در ولایات نقش اصلی را ایفا می کردند. فرماندهان نظامی و کارگزاران دولتی، غالبا از میان همین غلامان انتخاب می شدند. زمین ها در ولایات مختلف اغلب به غلامان اهدا می شد؛ واحد های نظامی

که متشکل از غلامان سلطان بودند، بالغ بر ۷۰۰۰ تن می شد. این عناصر به برقراری و تثبیت مجدد دستگاه امپراطوری که به طور متمرکز اداره می شد، بسیار کمک کردند. زیرا تا زمانی که مدعیان سلطان وجود داشتند، نه زمینداران و نه اعضای طبقه غلامان هیچ کدام قادر به حفظ موقعیت خود نبودند. اختیاراتی که آنها برای خود دست و پا کرده بودند، تنها به وسیله یک دولت متمرکز و با ثبات تضمین می شد. این غلامان اول بار از محمد اول و سپس از مراد دوم، در مقابل رقیب و دشمن او، یعنی مصطفی دوزمه حمایت کردند. آنها از قدرت مطلقه سلطان دفاع می کردند. این نظام ضد امیرنشین های مرزی بود. با اینکه عثمانی ها بعد از حمله تیمور بشدت ضعیف شده بودند، اما همچنان قدرت سابق خود را در روملی حفظ کردند. بدین ترتیب آنها توانستند از بالکان به آناتولی بازگردند و حاکمیت مجدد خود را بار دیگر برقرار سازند.

سلطان مراد دوم

ویژگی های مراد دوم

وی پس از محمد اول به قدرت رسید و بلافاصله سیاست جنگی را برای توسعه فتوحات آغاز کرد. مدت سی سال سلطنت برای وی فرصت مناسبی را فراهم کرد؛ به علاوه، خودش فردی پرنشاط بود و از آمادگی نظامی و مقاومت روحی بالایی برخوردار بود. مراد نیز همانند پدرش دو سال اول از سلطنت خود را به مبارزه ای سهمگین و خطرناک پرداخت.

فتوحات مراد دوم

در آغاز سلطنت، مانوئل دوم امپراطور بیزانس تا توانست برای وی مشکل ایجاد کرد و برای این کار از مصطفی، عموی سلطان مراد بهره گرفت. به تحریک امپراطور و با کمک یونانی ها، مصطفی توانست شهر گالیپولی را - با هدف گرفتن آن از سلطان و استفاده از آنجا به عنوان پایگاه نظامی - محاصره کند؛ اما مراد دوم توانست محاصره این شهر مرزی مهم را شکسته، مصطفی را دستگیر و به هلاکت رساند. امپراطور بیزانس همچنان در پی

توطئه های دیگری بوده؛ بیگ های آناتولی پس از دوران پر تلاطم او را به رسمیت شناختند. امیر قره من، حمید^۳ را فتح کرد، و این در حالی بود که بیگ کستمینو (قسطمنو) خود را امیر منطقه ای در اطراف توسیا و قلعه جیک خواند. اوضاع بار دیگر به حالت سال ۸۰۴ هـ / ۱۴۰۲م در آمد. با این همه مراد دوم در نهایت موفق شد مصطفی دوزمه را شکست دهد. او به سبب حمایت امپراطوری بیزانس از مصطفی دوزمه، در سال ۸۲۵ هـ / ۱۴۲۲م قسطنطنیه را محاصره کرد. در این هنگام بیگ های آناتولی بر او شوریدند و برادر جوانتر او به نام مصطفی که ۱۳ سال داشت را در ازنیک بر تخت نشاندند. از این رو مراد که قسطنطنیه به مدت پنجاه روز در محاصره خود داشت، مجبور شد به آناتولی بازگردد. وی مصطفی را اسیر کرد و به دار آویخت. سپس امرای قره من و کستمینو را مطیع ساخت. آنها را مجبور کرد که اراضی تازه تصرف شده خود را پس دهند. مراد امیز نشینهای غازیان آناتولی غربی، یعنی ازمیر، آیدین، منتشه و حمید را به قلمرو خویش ضمیمه کرد. با وجود این او سیاست آشتی را در قبال امیر نشینهای جندر و قره من در پیش گرفت. زیرا این دو امیر نشین بخشی از قلمرو سلجوقیان قدیم و تحت الحمایه شاهرخ پسر تیمور، را تشکیل می دادند. هنگامی که بیزانس، سالونیکا را که در سال ۸۰۵ هـ / ۱۴۰۲م تصرف کرده بود به ونیز واگذار کرد، عثمانی ها به آنجا لشکر کشیدند. این جنگ به سبب ضعف قدرت دریایی عثمانی ها از سال ۸۲۶-۸۳۳ هـ / ۱۴۲۳-۱۴۳۰م به درازا کشید و مراحل خطرناکی را پشت سر گذارد. در همین اثنا مجارها کوشیدند تا حاکمیت خود را بر والاکي و صربستان تحکیم بخشند. این امر به جنگهایی خونین منجر شد و تنها با یک پیمان سه ساله آتش بس خاتمه یافت ۸۳۱ هـ / ۱۴۲۸م. امرای والاکي عرب و بوسنی بار دیگر به سلطان عثمانی تجدید پیمان کردند. سرانجام سالونیکا نیز در ۸۳۳ هـ / ۲۰ مارس ۱۴۳۰م به تصرف عثمانی ها در آمد.

پیش از آن که عثمانی ها سالونیک را تصرف و نابود کنند، تلاش مراد دوم در جهت پایان دادن به شورش های موجود در بالکان بود که ساکنان این دیار بدان اقدام می کردند. مراد در پی تثبیت پایه های حکومت دولت عثمانی در آن نواحی به سر می برد؛ به ویژه که برخی از مردم آلبانی در منطقه موره بودند و مقاومت بر ضد عثمانی را در پیش گرفته بودند. دولت عثمانی موفق به سرکوب آنان شد. سپاه عثمانی به سمت شمال رفت تا منطقه والاکي را

^۳. نام منطقه ای که برادر جوانتر مراد که مصطفی نام داشت فرماندار آن منطقه بود.

آرام، و جزیه سالانه برای آنان تعیین کند. پادشاه جدید صرب ستیف لازار میتیش مجبور به همراهی با عثمانی ها شده و پیوند خود با آن دولت را تجدید کرد. پس از آن سپاه عثمانی به سمت جنوب حرکت کرد تا زمینه حضور دولت عثمانی در یونان را فراهم سازد.

اندکی گذشت که سلطان مراد سیاست توسعه جغرافیایی خود را از سر گرفت. عثمانی ها در سال ۸۳۴ هـ / ۱۴۳۱م وارد آلبانی شدند و حملات خود را بر بخش جنوبی آن متمرکز کردند. در بخش شمالی آلبانی، عثمانی ها در گیر جنگی پرخسارت شدند و آلبانی های شمال توانستند دو سپاه عثمانی را از بخش کوهستانی آلبانی عتب برانند؛ چنان که دو حمله پیاپی عثمانی را به فرماندهی خود سلطان مراد شکست دادند و نیروهای عثمانی در حین عقب نشینی خسارات سنگینی را متحمل شدند. این فشار آلبانی ها به دلیل کمک هایی بود که از بندقیه [ونیز] از طریق دریا به آنان می رسید. حکومت ونیز خط سیطره عثمانی ها را بر این منطقه و نقاط ساحلی دریافته بود؛ زیرا در آن صورت، نیروهای عثمانی می توانستند خطوط مواصلات دریایی را که ونیز را به دریای مدیترانه و عالم خارج متصل می کرد، قطع کنند؛ چنان که می توانستند کشتی های ونیز را در دریای آدریاتیک که راه به جایی نداشت، نگاه دارند. به هر روی سلطان مراد دوم نتوانست حکومت عثمانی را در آلبانی مستقر سازد.

با اینکه سلطان مراد به یک فرمانروای دوستدار صلح شهرت یافت، اما کاخ او در اختیار افرادی بود که خواهان بازگشت به ساست جنگ طلبانه بایزید بودند. نصایح و مشاورتهای آنها در سالهای ۸۳۷-۸۴۶ هـ / ۱۴۳۴-۱۴۴۲م بسیار مؤثر بود. در سال ۸۳۷ هـ / ۱۴۳۴م جنگ با مجارها به خاطر کسب برتری در صربستان و والاکی از سرگرفته شد. با استفاده از موقعیت به وجود آمده بعد از مرگ سیگسیموند در سال ۸۴۱ هـ / ۱۴۳۷م سلطان به مجارستان لشکر کشید. در سال ۸۴۳ هـ / ۱۴۳۹م او صربستان را فتح کرد و به قلمرو خویش ضمیمه کرد. در سال بعد، عثمانی ها برای اولین بار در صدد تصرف استحکامات بلغراد بر آمدند. این استحکامات دروازه ورود به اروپای مرکزی محسوب می شد. عقب نشینی مراد از بلغراد خود نقطه عطفی محسوب می شد. در سالهای ۸۴۵ و ۸۴۶ هـ / ۱۴۴۱-۱۴۴۲م عثمانی ها حملات گسترده ای را به ترانسیلوانیا (اردل) صورت دادند. این حملات به سبب ایستادگی جان هونیدی در هم شکست. این شکست نور امید را در دل صلیبیون در جهان مسیحیت بر افروخت.

مجارها از موقعیت پیش آمده استفاده کردند و دست به یک ضد حمله زدند. در حمله غافلگیرانه دیگری هونیدی، نیش و صوفیه را تصرف کرد و با تهدید آخرین گذرگاههای بالکان ادیرنه را مورد خطر قرار داد. مراد دوم به زحمت بسیار توانست در نبرد ایزلادی (زلاتیچه) جلو این هجوم را بگیرد. در اول شعبان ۸۴۷ هـ / ۲۴ نوامبر ۱۴۴۳م سلطان عثمانی به ناگاه به سیاستی آشتی جویانه روی آورد. او با مجارها و بعد با مستبد صربستان، جرج بران کوویچ پیمانهای صلح به امضا رساند. او بر اساس آن پیمانها وعده داد تا صربستان را به مستبد آن بازگرداند. از عبور از دانوب خودداری ورزد (۲۴ صفر ۸۴۸ هـ / ۱۲ ژوئن ۱۴۴۴م). پس از آن او با امیر قره من پیمان صلح امضا کرد. با این توافقنامه حمید به قره من واگذار شد (۸۴۸ هـ / ۱۴۴۴م). با توجه به انعقاد پیمان صلح با تمامی جناحهای دیگر، سلطان عثمانی در تابستان ۸۴۸ هـ / ۱۴۴۴م داوطلبانه به نفع پسر خود، محمد دوم (فاتح)، از قدرت کناره گرفت. پادشاه مجارستان، امپراتور بیزانس و پاپ بر اثر این اقدام سلطان عثمانی به یک فرصت طلایی دست یافتند و آماده یک جنگ صلیبی دیگر شدند. سپاهی از مجارها و نیروهای والاکی از دانوب گذشت، و در همین حال ناوگان دریایی ونیز، هلسپونت را در اختیار گرفت. با این همه مستبد صربستان که به وسیله عثمانی ها به قدرت رسیده بود، از پیوستن به متحدان امتناع ورزید. سلطان مراد بار دیگر به صحنه جنگ آمده نیروهایش را از آناتولی به بالکان آورد. دو سپاه با یکدیگر درگیر شدند و این بار نیروهای صلیبی شکست سختی را تحمل کردند؛ به طوری که هونیاد به زحمت توانست جان خود را از معرکه نجات دهد. در این زمان بود که امید اروپائیان در کسب پیروزی صلیبی به یأس بدل شد و شهرت عثمانی ها به گونه ای بی سابقه سراسر جهان اسلام را در برگرفت و یک بار دیگر حکومت عثمانی در جنوب شرق اروپا برقرار شد.

در میان عواملی که راه فتح قسطنطنیه را هموار ساخت، برخی نیز به تحولات داخلی در حکومت عثمانی مربوط می شد. در نخستین مرحله از سلطنت محمد دوم که در سال ۸۴۸ هـ / ۱۴۴۴م تنها دوازده سال داشت در حلقه فرماندهانی قرار گرفت که تشنه جنگ و پیروزی بودند. این گروه می کوشید تا قدرت مطلقه وزیر اعظم، جندارلی خلیل را بشکند. او از میان علما بود و می خواست قدرت را در کف خود حفظ کند. جندارلی خلیل موفق شد تا بار دیگر مراد دوم را به تاج و تخت بازگرداند (۸۵۰ هـ / ۱۴۴۶م). او از تحریک دول دست نشانده بشدت

حذر می کرد؛ زیرا می ترسید این امر عثمانی ها را به داخل ماجراهایی شبیه به ماجرای سال ۸۴۸ هـ / ۱۴۴۴م بکشاند.

مراد دو سال بعد در اواخر سال ۸۵۲ هـ / ۱۴۴۸م در رأس یک سپاه نیرومند به صربستان حمله کرد. سپاه مقابل متشکل از نیروهای آلمانی و ساکنان والاکی، بوهیمیا و مجارستان بوده و شامل ۲۵ هزار نفر می شدند؛ در حالی که عثمانی ها ۵۰ هزار نفر بودند. آنها در منطقه قوصوه در ۱۷ اکتبر ۱۴۴۸م (۸۵۲) با یکدیگر درگیر شدند. نبرد سه روز ادامه یافت و با پیروزی قاطع عثمانی ها خاتمه یافت. یکی از نتایج این جنگ آن بود که مجارستان، دست کم برای مدت ده سال نتوانست در صفوف مهاجمین بر ضد عثمانی ها شرکت کند.

چند سالی پس از این پیروزی بزرگ، مراد در اول محرم ۸۵۵ هـ / ۵ فوریه ۱۴۵۱م درگذشت و فرزندش محمد به نام سلطان محمد دوم (فاتح) به سلطنت رسید.

سلطان محمد دوم

ویژگی های سلطان محمد دوم

محمد دوم که نوزده ساله بود، برای دومین بار تاج بر سر گذارد. نام سلطان محمد با حادثه ای بزرگ در تاریخ شرق نزدیک، یعنی فتح قسطنطنیه پیوند خورده است. از این رو لقب «فاتح» را بر نام وی افزوده اند. این مسئله سبب شده است تا موثعیت وی در میان سلاطین عثمانی، بس ممتاز باشد. وی هم چنین در برخوردهای دیپلماتیک، هوشی سرشار و برخوردی آگاهانه داشت و شخصی بلند نظر و در جنگ شجاع بود. سلطان محمد با دانش جغرافی، تاریخ و علوم نظامی آشنایی داشت و به زبان های ترکی، عربی و فارسی و یونانی سخن می گفت. وی هم چنین در بنای مساجد و مراکز خیریه فعال بود و در این زمینه، از بهترین هنرمندان یونانی و ایتالیایی استفاده می کرد.

فتوحات محمد دوم

این بار قدرت به دست فرماندهان او یعنی، شهاب الدین شاهین پاشا و زاگانوز پاشا افتاد. آنها طرفدار جنگ و فتوحات بودند. در سال ۸۴۸ هـ / ۱۴۴۴م بسیار کوشیدند تا محمد دوم را به فتح قسطنطنیه ترغیب نمایند. سلطان جوان و گروه او به یک پیروزی درخشان نیاز داشتند تا نفوذ خود را بر وزیر اعظم به اثبات رسانند. بدین ترتیب مقدمات محاصره قسطنطنیه فراهم شد.

یکی از مسائلی که محمد دوم از همان آغاز حکومتش در نظر داشت، تمام کردن مشکل قسطنطنیه و استیلای بر آن بود؛ بر اساس گزارش دو منبع مستقل تاریخی، محمد دوم در یک گردهمایی که در مورد فتح قسطنطنیه تشکیل شده بود، نکاتی را بر شمرد: «جهاد وظیفه اصلی ماست، همچنان که در مورد پدرانمان نیز چنین بود. قسطنطنیه در مرکز قلمرو ما قرار گرفته است، از دشمنان حکومت ما حفاظت می کند و آنها را بر ضد ما می شوراند. بنابراین فتح این شهر برای دولت عثمانی لازم است».^۴

این سخنان بر سیاست فتح این شهر که پیش از این به وسیله بایزید نیز دنبال شده بود، مهر تأیید می نهاد. این سخنان توجه ما را به مواردی جلب می کند: از جمله آنکه امپراتور بیزانس به مدعیان تاج و تخت عثمانی پناه می داد و باعث بروز جنگهای داخل می شد. همچنین نشان می دهد که امپراتور بیزانس مسبب جنگهای صلیبی بوده است. چنانچه هسطنطنیه در مقابل غرب کاتولیک مذهب تسلیم می شد - همچنان که سالونکا - امپراتوری عثمانی هرگز به طور کامل به یکپارچگی دست نمی یافت. خلاصه فتح قسطنطنیه برای عثمانی ها امری حیاتی محسوب می شد.

در شمار کارهای سیاسی انجام شده او برای فتح قسطنطنیه می توان به قراردادهای صلحی اشاره کرد که با همه همسایگان و امیر نشین های مستقل مانند ونیز، جنوا، صرب، والاکیا و نیروهای قدیس یوحنا مستقر در جزیره رودوس امضا کرد. هدف عمده از این معاهدات، جدا کردن دولت بیزانس به لحاظ سیاسی و نظامی از دولت ها و

^۴ H. Inalıcık, faith devri uzerinde tedkikler ve vesikalar (Ankara, ۱۹۴۵) ۱۲۶.

امیر نشین ها یی بود که یا در همسایگی آن دولت بودند یا با آن، نوعی همراهی داشتند. در زمینه کارهای نظامی، وی مرکزی در نزدیکی قسطنطنیه ایجاد کرد که بنای آن از زمان بایزید اول آغاز شده بود. بایزید در سمت آسیایی تنگه بوسفور یک قلعه ساخته بود. سلطان محمد نیز در فاصله هفت کیلومتری دروازه های قسطنطنیه، درست در کنار تنگ ترین نقطه تنگه یاد شده، قلعه دیگری بنا کرد. بدین ترتیب عثمانی ها بر حاشیه این تنگه کاملاً مسلط شدند.

از سال ۸۵۷ هـ / آوریل ۱۴۵۳م سلطان محمد از سمت خشکی با نیروهای بسیار زیادی که بالغ بر ۲۵۰ هزار نفر بود، قسطنطنیه را به سختی تحت محاصره قرار داد. محاصره قسطنطنیه ۵۴ روز به طول انجامید (۲۵ ربیع الاول تا ۲۰ جمادی الاول ۸۵۷ هـ / ۶ آوریل تا ۲۹ می ۱۴۵۳م) در اردوگاه ترکان، چندانلی خلیل توجه همگان را به خطر بزرگی که از سوی جهان مسیحی انتظار می رفت، جلب کرد و خواهان مصالحه با آنان بود. زاگانوز پاشا در مقابل این نظریه قرار داشت و چنین استدلال می کرد که دشمنان حکومت عثمانی حتی اگر سپاهی از غرب به کمکشان بیاید هرگز نمی توانند متحد شوند. به هر صورت احتمال می رفت که شهر قبل از ورود نیروهای کمکی از ایتالیا به وسیله عثمانی ها فتح شود. موفقیت در اینجا به سرعت بستگی داشت. ناوگان ونیز بندر ار ترک کرده بود، اخباری نیز در مورد آمادگی و تدارکات مجارها می رسید. بنابراین وقتی که شرایط تسلیم شهر از سوی امپراتور بیزانس، کنستانتین یازدهم پائولوگوس رد شد، محمد دوم در تاریخ ۲۰ جمادی الاول / ۲۹ می به سپاه خود فرمان حمله داد؛ به دنبال آن، عالمان دین، در سپاه عثمانی مقیم شده، فریاد لا إله إلا الله محمد رسول الله سر می دادند و سپاهیان با فریاد آن را تکرار می کردند. تبلور روحیه دینی در ۲۹ می با آغاز حمله عثمانی ها به اوج خود رسید. به رغم آن که مهاجمان با مقاومت سرسختانه ای نزدیک دروازه اصلی که به نام دروازه قدیس رومانوس نامیده می شد، رو به رو شدند. قوای ینی چری توانستند از دیوارهای پایتخت در این سمت بالا روند و نگاهبانان دروازه دیگر را نیز غافلگیر کنند. امپراتور دراجازیس به همراه بهترین فرماندهان خود، از جلو و عقب در محاصره افتاد. پس از آن شمشیری بر صورت وی و شمشیر دیگری بر رانش اصابت کرده، کشته شد، در حالی که جسدش در میان انبوه کشتگان قرار گرفت. عثمانی ها به سومین دروازه نیز یورش برده، به داخل شهر ریختند و گروهی را کشته، گروهی

را به اسارت در آوردند و سپس به غارت خانه ها پرداختند.^۵ او بعدا به آن دسته از یونانیانی که از شهر گریخته بودند، اجازه بازگشت داد و بدانها غرامت پرداخت. آنها همچنین برای مدتی از پرداخت مالیات معاف شدند. ظهر روز ۲۹ می سلطان محمد از سمت دروازه اصلی وارد قسطنطنیه شد و نماز ظهر را در کلیسای قدیسه صوفیا - که بعد از آن مسجد ایاصوفیا شد - به جای آورد و مسجد شدن آن را اعلام کرد. هم چنین نام قسطنطنیه به اسلامبول یا استانبول، یعنی پایتخت اسلام تغییر یافت. یک روز بعد از فتح شهر، چندیارلی خلیل دستگیر شد و به زندان افتاد، و رقیب او زاگانوز پاشا به عنوان وزیر اعظم منصوب شد.

سلطان بایزید دوم

ویژگی های سلطان بایزید دوم

سلطان بایزید دوم شخصی با وقار و دوستدار ادب بود. او در دانش شریعت اسلامی فردی آگاه بوده و به دانش نجوم نیز علاقه داشت. بایزید دوم در کار بهبود بخشیدن به شبکه راه ها و پل هایی که اسلاف وی به هدف های نظامی ایجاد کرده بودند، از معماران یونانی و بلغاری استفاده کرد؛ به گونه ای که به ساختن بناهای زیبا شهرت یافت. در رأس این بناها، مسجدی است که به نام وی در استانبول بر جای مانده و آن را در میان سال های ۹۰۳-۹۰۹ هـ/۱۴۹۷-۱۵۰۳م بنا کرد. وی در بنای این مسجد و تزئین آن از هنر ایرانی بهره گرفت.

بایزید دوم فردی صلح دوست بود و فعالیت دیپلماتیک عثمانی و اروپا را افزایش داد؛ در حالی که پیش از وی مناسبات دیپلماتیک تنها در میان بلادی بود که در محدوده مرزهای خود عثمانی قرار داشتند.

سلطنت بایزید، به لحاظ فرهنگی، نشانگر واکنشی بر ضد تمایلات سلطان قبلی بود (۸۸۶-۹۱۸ هـ/۱۴۸۱-۱۵۱۲م). بایزید، نقاشیهای دیواری را که پدرش به هنرمندان ایتالیایی برای تزئین کاخ خویش سفارش داده بود، در

^۵. شاول نوشته است: با وجود آن که شریعت اسلام تصریح می کند که هنگام جنگ با دشمنان، در صورتی که افراد شهر مقاومت کنند، قتل عام آنان و به غنیمت گرفتن اموالشان مجاز است، سلطان محمد سربازان خود را به شدت تحت نظارت گرفت و تنها آن دسته از بیزارانی هایی را که فعالانه مقاومت می کردند، به قتل رساند. محمد با همه توان کوشید که شهر را بدون ویرانی به تصرف خود در آورد؛ چندان که بتواند آن را مرکز امپراطوری جهانی خود قرار دهد.

بازارها به فروش رساند. او بشدت تحت تأثیر علمایی بود که از آَمسیا به همراه خود آورده بود. او با وسواس تمام بر اجرای احکام شریعت نظارت می کرد.

جریانات آن زمان

(سلطان محمد فاتح به منظور رسیدن به مقام سلطان که تمام امور را در دست داشته باشد و بر کل امپراطوری آن هم از پایتخت خویش حکم براند، تمامی عناصری را که ممکن بود مقابلش قد علم کنند، یا از سر راه برداشت و یا به نوعی دگرگون ساخت. او بعد از دستیابی به تاج و تخت شورش گارد ویژه را بشدت سرکوب کرد. بسیاری از آنان را از واحد های نظامی اخراج نمود و واحدهای جدیدی را از میان شکارچیان کاخ سلطنتی تشکیل داد. این تشکیلات جدید به سگ بان معروف گردید و فرمانده گارد ویژه امپراطوری نیز از میان اینان انتخاب شد.

در پی مرگ محمد دوم شورش خونین گارد ویژه به وقوع پیوست این جنگ داخلی و خطرناک میان دو تن از مدعیان سلطنت، جم و بایزید، درگرفت. حرکت مخالف سیاستهای فاتح، مملکت را فرا گرفت. در خلال واپسین سالهای حکومت محمد دوم، اداره امور به دست وزیر اعظم، محمد پاشا، افتاد. سیاست ارضی وزیر، وضع مالیاتهای جدیدی، و گماردن علما به مناصب دیوانی، همه و همه دشمنی کارگزاران و مقامات قدیمی را – که از طبقه غلامان سلطان بودند – برانگیخت. به محض اینکه محمد چشم از جهان فروبست، توطئه ای گسترده به وسیله گروه مخالف طرح ریزی شد. مخالفان به طور طبیعی به دنبال پسر فاتح، بایزید که در آن زمان فرماندار امسیا بود و افراد گارد ویژه، به راه افتادند. نام پسر دیگر سلطان محمد دوم، جم بود که به هنگام پدر سمت فرمانداری قونیه را داشت و از سیاست های سرسختانه سلطان فقید حمایت می کرد. سلطان فاتح پیش از مرگ او را به عنوان جانشین خود تعیین کرده بود.

افراد گارد ویژه به تحریک اسحاق پاشا، از خیمه گاه سلطان فقید به استانبول بازگشتند. آنها وزیر اعظم، محمد پاشا را به قتل رساندند. اسحاق پاشا از رسیدن جم به پایتخت ممانعت کرد. او بایزید را به استانبول آورد و بر تخت شاهی نشاند (۲۱ ربیع الاول ۸۸۶ هـ / ۲۰ می ۱۴۸۱م). سلطان جدید مجبور شد به مردم و مخالفان وعده هایی بدهد؛ از جمله آنکه سیاست پدرش را در مورد رواج پول جدید ادامه ندهد، و اموال وقفی و مالکیت موقوفات را به صاحبانشان بازگرداند. جم وارد بورس شد. او خود را سلطان خواند و سکه به نام خود زد. بایزید به کمک اسحاق پاشا، گدیک احمد پاشا را ترغیب کرد تا از لشکر کشی به ایتالیا دست بردارد و از آلبانی بازگردد. این فرمانده

بزرگ که افراد گارد ویژه او را می ستودند، موفق به شکست جم شد. جم به شام گریخت و از آن جا به قاهره رفته به سلطان قایتبای پناهنده شد. وی از او استقبال کرده، تمامی آنچه را برای سفر حج نیاز داشت در اختیارش گذاشت و جم همراه خانواده خود به حج مشرف شد. و گدیک احمد پاشا به فرمانروای واقعی امپراطوری بدل شد. اما پای را از گلیم خود فراتر نهاد و آشکارا بایزید، اطرافیان و ملتزمین او را در امسیا، و سیاست شتاب زده ای را که در پیش گرفته بود، به باد انتقاد و ملامت گرفت. وقتی جم از حجاز برگشت، قایتبای کمک مالی در اختیار او گذاشت و کوشید تا روابط سیاسی او را با برادرش بایزید بهبود بخشیده، اجازه بازگشت او را به استانبول بگیرد، مشروط بر آن که یا بخش آسیایی دولت عثمانی را به او بدهد یا بی آن که تجزیه و تقسیمی در قلمرو عثمانی صورت گیرد، او را شریک در سلطنت سازد. بایزید این پیشنهاد ها را رد کرد. از سوی دیگر جم با برخی از سران حکومت عثمانی در آناتولی که از دوستانش بودند، در ارتباط بوده، آنان را بر ضد بایزید شوراند و همراه هوادارانش برای گرفتن سلطنت عازم شد. وی در این حمله شکست خورده، بار دیگر فعالیتش را از سر گرفت که بار دوم نیز به هدفش دست نیافت.

جم پس از شکست دوم، بر آن شد تا این بار نه به مصر، بلکه به اوپا پناه ببرد؛ به همین جهت در سال ۸۸۵ هـ/ ۱۴۸۰م به نیروهای قدیس یوحنا در جزیره رودوس پناهنده شد. اما در آنجا چندان مورد احترام قرار نگرفت. ابتدا با او قرار نوشتند؛ اما چندی بعد آن را نقض کرده، او را در همان جزیره به زندان انداختند. نیروهای قدیس یوحنا با استفاده از این گروگان توانستند از بایزید دوم و هواداران جم در قاهره امتیازاتی به دست آورند. زمانی که اموال فراوانی از اینان گرفتند، گروگان خود را به پاپ انوسنت هشتم فروختند و زمانی که پاپ در گذشت، جم در اختیار جانشین او در اسکندر ششم ماند. این فرد، جم را برای مدت طولانی نگاه داشت و در برابر گرفتن مبلغی از بایزید دوم، او را مسموم کرد و به این ماجرا خاتمه داد.

گدیک احمد پاشا در یک ضیافت به قتل رسید (۶ شوال ۸۸۷ هـ/ ۱۸ نوامبر ۱۴۸۲م). اسحاق پاشا که پدر زن او بود نیز مجبور به کناره گیری از سیاست شد. بایزیر اکنون فرمانروای واقعی قلمرو خویش بود. او به جای سیاستهای سفت و سخت پدرش، روشی نرم و صلح آمیز و توأم با شکیبایی را در پیش گرفت. اموال بسیار که پدرش مصادره کرده بود، به صاحبانشان برگرداند و بدین خاطر مورد تجلیل خاص و عام قرار گرفت و نویسندگان هم عصرش او را بایزید عادل خواندند.

وقتی که خطر جم برطرف گردید، بایزید برای استیلا بر سوریه کوشید، اما توفیقی به دست نیاورد. سپس بایزید به طور بی سابقه مشغول بازسازی ناوگان دریایی خویش شد. در همین حال سلطان عثمانی خود را آماده می کرد تا به ماجراجویان صلیبی جوابی دندان شکن دهد. در طی جنگ های ایتالیا، دولت عثمانی به صورت عاملی بس مهم و تعیین کننده در سیاست اروپا در آمد. هر زمان که یک دولت اروپایی در ایتالیا در محاصره و بحران قرار می گرفت، به عنوان آخرین راه چاره، می کوشید تا با پراکندن شایعاتی مبنی بر اینکه در حال گرفتن کمک از عثمانی هاست، دشمنان خود را مرعوب سازد. در سال ۹۰۲ هـ/ ۱۴۹۷م میلان، فرارا، مانتوآ، و فلورانس، در برابر اتحاد فرانسه و ونیز، دست استمداد به سوی بایزید دراز کردند. آنها در مقابل حمله ای بر ضد ونیز به سلطان عثمانی مبلغ ۵۰۰۰۰ دوکات تقدیم کردند.

در جنگ با ونیز (۹۰۴-۹۰۸ هـ/ ۱۴۹۹-۱۵۰۲م) توانایی ناوگان دریایی عثمانی ها آشکار شد. از این به بعد این ناوگان در حوزه مدیترانه، در یک نبرد برابر، به قدرت برتر تبدیل شد. از این به بعد این ناوگان در حوزه مدیترانه، در یک نبرد برابر، به قدرت برتر تبدیل شد. ارتش عثمانی که وسیله شخص سلطان هدایت می شد، به همراه ناوگان دریایی خود، لیانتو را در سال ۹۰۵ هـ/ ۱۴۹۹م تسخیر کرد. سال بعد، فرستادگان فرانسه با پیامهایی تهدید آمیز به استانبول روانه شدند، بدان امید که عثمانی ها را وادار به پذیرش صلح نمایند. ونیز برای سر و سامان دادن به جنگی صلیبی نهایت تلاش خود را به خرج داد. پاپ نیز در همین زمینه به فعالیت افتاده بود. دشمنان ایتالیایی ونیز، بایزید را به انجام حملات بیشتر ترغیب کردند. سلطان وعده داد تا با اعزام نیرویی متشکل از ۲۵۰۰۰ سرباز به پادشاه ناپل مدد رساند، بدان شرط که اُترانتو را بدو واگذار نماید. در لشکرکشی سال ۹۰۵ هـ/ ۱۵۰۰م عثمانی ها به کمک نیروی دریایی و زمینی خود، استحکامات مدون، کرون، در موری را از چنگ ونیزی ها بیرون آوردند. ونیز سرانجام موفق شد مجارستان را وارد جنگ سازد. مجارها به صربستان حمله کردند. عثمانی ها خوف آن داشتند که لهستان، مولداوی و روسیه بر ضد آنها اتحادیه ای تشکیل دهند. در مدیترانه، ونیز از اسپانیا، فرانسه، شوالیه های رودس، پاپ و پرتقال کمک دریایی دریافت می کرد. با توجه به این اتحاد و همچنین با نظر به هرچه سخت تر شدن شرایط در آناتولی، عثمانی ها بر تسخیر دیگر استحکامات ونیز در موری، نائوپلیا، و منموسیا اصراری به خرج ندادند. متحدان بایزید در ایتالیا شکست خوردند. ابتدا میلان، و بعد در سال ۹۰۶ هـ/ ۱۵۰۱م ناپل به چنگ فرانسوی ها و اسپانیایی ها افتاد. بایزید جرأت نداشت از دریا بگذرد و با سپاه خود از اپیروس عبور نکرد. فرانسوی ها و ناوگان ونیزی ها مشترکا به میلوس حمله کردند. سال بعد مذاکرات صلح در استانبول آغاز گشت.

در سال ۹۰۸ هـ/ ۱۵۰۲م پیمان صلحی با ونیز منعقد شد. در رمضان ۹۰۸ هـ/ مارس ۱۵۰۳م پیمان صلح دیگری با مجارستان و دیگر دول مسیحی در بوداپست به امضا رسید. اهمیت ویژه این جنگ در این واقعیت نهفته بود که خود آغاز برتری عثمانی ها را در مدیترانه به نمایش گذارد. دوم آنکه در خلال اولین مرحله از جنگ های ایتالیا، عثمانی ها به عنوان عاملی مهم در توازن قدرت وارد صحنه سیاست اروپا شدند.

پنج فرزند بایزید در آناتولی حکومت کرده، هر کدام در ولایت خاصی مستقر بودند و با آزادی کامل به اداره امور می پرداختند. نیرومندترین آن ها سلیم بود که توانست برادر بزرگتر خود را از بین برده، پس از آن دیگر مدعیان را نیز از سر راه بردارد و حتی پدرش را هم با کمک ینی چریان عزل کند. وی که پس از عزل پدر، سخت به وی احترام می گذاشت - به نقل مورخان - در راه بردن او به محل تبعیدش در دموتیکا (که محل تولد بایزید نیز بود) یک پزشک یونانی را بر آن داشت تا وی را ۹۱۸ هـ/ ۲۶ می ۱۵۱۲ مسموم کند. پس از درگذشت او، سلیم بدون هیچ منازعی بر تخت سلطنت نشست.

فصل سوم

دولت عثمانی در اوج

سلطان سلیم اول

ویژگی های سلطان سلیم اول

سلطان سلیم معروف به عبوس که از سال ۹۱۸-۹۲۶هـ/۱۵۱۲-۱۵۲۰م حکمروایی کرد.

سلیم پس از آن که توانست شورشی را که به دستور پدرش برپا شده بود سرکوب و پدرش را مجبور به کنار رفتن از سلطنت کند، بر تخت سلطنت تکیه زد. وی از همان آغاز نشان داد که تمایل به خونریزی دارد؛ چرا که کارش را با کشتن شمار زیادی از برادرانش آغاز کرد. چندی نگذشت که گروه دیگری از مردم و یاران خود را نیز کشت و علاقه خود را برای وارد شدن در میدان های نبرد نشان داد.

سلیم به ادبیات، شعر فارسی، و تاریخ علاقه مند بود و به رغم سنگدلی، به مصاحبت با عالمان تمایل داشت و به آنان احترام فراوان می نهاد و بسیاری از آنان را به مسئولیت های مهم برگماشت. وی مورخان و شاعران را همراه خود به میدان های نبرد می برد تا صحنه های جنگ را نوشته، یا به نظم در آوردند و اشعاری را بسرایند تا اخبار و رویدادها را در آنها گنجانده، برای نسل بعد به یادگار بگذارند.

وی یک فاتح پرتوان چونان بایزید اول و محمد فاتح بود. سلیم یک مستبد بود و حکومت را کاملاً در قبضه خویش داشت. حتی برای مدتی او بدو گماردن یک وزیر اعظم به حکومت ادامه داد. در نامه ای به سلطان مصر، تومان بای، نوشت که وی قصد کرده است تا چونان اسکندر کبیر فرمانروای شرق در غرب عالم شود.

جریانات آن زمان

او برای آنکه با فراغ بال به شرق بپردازد، با همسایگان اروپایی اش وارد مذاکرات صلح شد. به تازگی دولت صفوی در ایران به قدرت رسیده بود و بیم روبه رو شدن با آن دولت وجود داشت. سلیم نخستین حاکم عثمانی بود که به طور عمیق با مسائل مرزهای شرقی دولت عثمانی آشنا بود. وی سالها در طرابوزان اقامت داشت و با حکام قرم [کریمه] هم پیمان بود.

صفوی ها به رهبری شاه اسماعیل توانستند مذهب تشیع را در میان قبایل آناتولی منتشر سازند. این به سبب فضای ایجاد شده بر اثر سیاست باز و آرام بایزید دوم در شرق و توجه او به جهاد در اروپا بود. هدف از نشر مذهب تشیع در میان قبایل ترکمان در شرق آناتولی، بسط حوزه قدرت دولت صفوی در آن نواحی بود. برخی از قبایل، این دعوت را اجابت کردند.

در اوائل سلطنت سلطان سلیم، مناسبات صفویان با عثمانی ها به مرحله بدی رسیده بود. زمانی که سلیم حاکم طرابوزان بود و هنوز به تخت سلطنت دست نیافته بود، اهمیت نفوذ تشیع را در منطقه دریافته و بر آن بود تا پدرش را وادار به مقابله با آن کند؛ اما تلاشش به جایی نرسید. وقتی به سلطنت رسید، شاه اسماعیل برای وی تبریکی نفرستاد. قبل از آنکه با شاه اسماعیل درآویزد، فتوایی از شیخ الاسلام در ضرورت جنگ با شیعیان گرفت و به استناد همین فتوا، تمامی هواداران، فرستادگان و نمایندگان او را در آناتولی از میان برد. منابع تاریخی تعداد این افراد را بالغ بر ۴۰۰۰ تن گزارش کرده اند.^۶ اسماعیل نیز در مقابل، در ایران دست به کشتار سنیان زد. در میان

^۶ ابوالفضل فرزند ادريس بدلیسی نویسنده تاریخ هشت بهشت، درباره کشته شدن این چهل هزار نفر به شعر چنین سروده است (براون، ادوارد؛ تاریخ ادبیات ایران، از ظهور قدرت صفوی تا ...؛ ص ۸۱-۸۲) :

فرستاد سلطان دانا رسوم دبیران دانا به هر مرز و بوم

که اتباع این قوم را قسم قسم درآرد به نوک قلم اسم اسم

سلیم و اسماعیل نامه های تندی رد و بدل شد. سلیم لشکرکشی خود را بر ضد شاه اسماعیل، جهاد بر ضد بدعت گذاری - که اسلام را خراب می کرد - خواند. در پاسخ به او، شاه اسماعیل یادآور شد که ساکنان آناتولی پیروان اجداد اویند؛ همانها که خود به غازیان شهره بودند. سپس از سلیم خواست تا سرنوشت آناتولی را در زمان تیمور به خاطر داشته باشد. سلیم به هنگام جنگ خود را به فتوای علما و شیوخ نیز مجهز ساخته بود (۹۲۰هـ/۱۵۱۴م) آنها جنگ را وظیفه شرعی سلطان می خواندند و کشتن اسماعیل را به عنوان بدعت گذار و کافر جایز می شمردند. سلیم در ۲۰ جمادی الاول سال ۹۲۰هـ/ برابر با ۱۳ ژوئیه ۱۵۱۴م به منطقه مرزی رسید. اسماعیل کوشید تا او را به منطقه کوهستانی و سراسر دشت بکشانند تا در آنجا سپاه عثمانی را مضمحل سازد. گارد ویژه امپراطوری از همان ابتدا با گفتن اینکه «ما دشمنی نمی بینیم، چرا باید ما به چنین منطقه متروکی وارد شویم؟» سر به نافرمانی برداشتند. سلیم با پنجه آهنین این نافرمانی و تمرد را سرکوب کرد. در عین حال ضمن نگاشتن نامه هایی توهین آمیز به شاه اسماعیل کوشید او را به آغاز جنگ ترغیب نماید. سرانجام دو سپاه در چالدران رو در روی هم ایستادند. سلیم که از حضور هواداران اسماعیل در میان سپاهیان خود وحشت داشت، سریعاً فرمان حمله را صادر کرد (۲ رجب ۹۲۰هـ/ ۲۳ اوت ۱۵۱۴م). گزارش پیروزی عثمانی ها در این نبرد، در فتح نامه ای که سلیم برای پسرش سلیمان فرستاد، آمده است. در این فتح نامه ذکر شده است که «جناح راست عثمانی ها پیروز شد، اما جناح چپ متلاشی گردید، و اینکه گارد ویژه و غلامان سلطان به کمک تفنگها و سلاحهای آتشین خود، سپاه را از وضعیتی خطرناک نجات دادند. دو هفته بعد سلیم با تشریفات خاص وارد تبریز شد. در مساجد این شهر به نام او خطبه خواندند.

زهفت و زهفتاد ساله بنام

بیارد به دیوان عالی مقام

چو دفتر سپردند اهل حساب

عدد چل هزار آمد از شیخ و شاب

پس آنگه به حکام هر کشوری

رساندند فرمانبران دفتری

به هر جا که رفته قدم از قلم

نهد تیغ برآن قدم بر قدم

شد اعداد این کشته های دیار

فزون از حساب قلم چل هزار

تجار، هنرمندان و افراد سرشناسی که شاه اسماعیل به اجبار در خراسان و تبریز گردآورده بود، به استانبول اعزام شدند. سلیم در راه بازگشت زمستان را در اَمسیا گذرانید و اعلام کرد که تا نابودی کامل اسماعیل و نیروهای وفادار به او، به نبرد ادامه خواهد داد. شاید سلطان در فکر ضمیمه کردن ایران به قلمرو خویش بوده است. با این همه، سپاه او خواهان دادن قربانیان بیشتر نبود. هزاران سرباز، در راه بازگشت از چالدران جان باختند. در بهار سال ۹۱۲هـ/ ۱۵۱۵م، سلیم بار دیگر دست به لشکرکشی زد، منتها این بار نه بر ضد ایران، بلکه بر ضد علاءالدوله که امیر ترکمان های ذوالقدر بود. علاءالدوله یکی از امرای دست نشاندۀ سلطان مصر بود، و در خلال لشکرکشی سلیم به شرق سخت با او در افتاد. قلمرو ذوالقدر در ژوئن ۱۵۱۵م بسرعت فتح گردید. سلیم که مجبور بود از لشکرکشی بیشتر ضد ایران دست بردارد، بسرعت به استانبول بازگشت و آنهایی را که با برنامه های او سر به مخالفت برداشته بودند، سخت گوشمالی داد.

پیروزی عثمانی ها در چالدران نقطه عطفی در تاریخ آناتولی به شمار می رفت. آناتولی شرقی یکبار دیگر به قلمرو امپراتوری ضمیمه شد. در سال ۹۲۱هـ/ ۱۵۱۵م دیاربکر مسخر شد و دیگر شهرهای باقیمانده (کردستان، مرعش) در شرق آناتولی در سالهای ۹۲۱-۹۲۳هـ/ ۱۵۱۵-۱۵۱۷م تصرف شدند. سپس به موصل وارد شدند. با این حال، بغداد و بصره همچنان زیر سلطه صفویان باقی ماند. قبایل این منطقه با شرایطی مناسب در قلمرو عثمانی ادغام شدند. حاکم بیتلیس، شرف خان، در ربیع الاول سال ۹۲۲هـ/ ۱۵۱۶م به استانبول سفر کرد تا بر دست سلطان بوسه زند. ضمیمه کردن فلات آناتولی شرقی دارای اهمیت سوق الجیشی بسیاری بود. آناتولی در مقابل تهاجمات از سوی شرق به خاکریزی مستحکم دست یافت. به لحاظ اقتصاد نیز این فتوحات پرارزش می نمود، زیرا از طریق همین فتوحات عثمانی ها به جاده های ابریشم تبریز- حلب، و تبریز- بورسا دست یافتند. در سال ۹۳۶هـ/ ۱۵۲۸م درآمد استان دیاربکر به ۲۵ میلیون اسپر رسید که خود یک هشتم کل درآمد بالکان محسوب می شد.

سلیم در جنگ با ایران و مملوکان مصر، به تمهیدات اقتصادی نیز همانند تمهیدات نظامی، متوسل شد. در خلال جنگ بر ضد ایران، او تجارت ابریشم را ممنوع ساخت و تجار ابریشم را به بالکان و بورسا تبعید کرد. وی امیدوار بود تا از این طریق شاهرگ اقتصادی دشمن را قطع کند. ابریشم در آن زمان مهمترین کالای صادراتی ایران به اروپا

محسوب می شد و مهمترین منبع درآمد طلا و نقره این کشور نیز به شمار می رفت، وقتی که سلطان عثمانی با مملوکان مصر به ستیز برخاست، کوشید تا جلو تجارت بردگان قرقیزی را از قفقاز بگیرد. سلطان در فلات شرق آناتولی قبایل ترکمن و کرد بسیاری را مستقر نمود. ترکمان ها بخشی از ملت خاکستری و کردها قوم یا ملت سیاه را تشکیل دادند. کردها سنی و شافعی مذهب بودند، در حالی که ترکمن ها غالباً مذهب شیعی داشتند و بعداً مهاجرت به ایران را آغاز کردند و نیروی اصلی سلسله صفوی را پدید آوردند. قبایل ترکمن قراقویونلو و آق قویونلو که در ایران حکم راندند، از همین اصل و منشأ بودند.

نابودی سلطنت مملوکان، تصرف سوره، مصر و حجاز:

این زمان، سومین نیروی مهم در دنیای اسلام، دولت ممالیک بود که مصر و شام را در اختیار، و بر حجاز و یمن سیادت داشت. این دولت تقریباً از میانه قرن سیزدهم میلادی (نیمه دوم قرن هفتم هجری) حکومت را در مصر در دست داشت و سلاطین آن در نهایت رفاه و ثروت – که آن را از راه تجارت با شرق به دست آورده بودند – زندگی می کردند. این دولت، امتیاز زنده نگاه داشتن خلافت عباسی را در قاهره از سال ۶۶۰هـ/۱۲۶۱م داشت؛ به همین دلیل، نوعی مشروعیت دینی برای خود فراهم کرده بود و بدین ترتیب سلاطین مملوکی مرکزی مورد توجه ایجاد کرده بودند. از این رو برای آنان نوعی سیادت صوری و اسمی بر تمامی شاهان و امیران عالم فراهم شده بود؛ زیرا آنان حامی خلافت شناخته شده بودند. چنان که قاهره نیز موقعیت سیاسی ویژه ای به عنوان مرکز خلافت اسلامی به دست آورده بود.

از همان قرن سیزدهم میلادی که دولت عثمانی پدید آمد، روابط دوستانه ای با دولت ممالیک برقرار کرده، میان سلاطین دو طرف، هدایا و تهنیت گویی ها به مناسبت های مختلف برقرار بود.

در سال ۹۲۰هـ/۱۵۱۴م مملوکان به ضرورت برقراری روابط حسنه با عثمانی ها، به منظور دفع تهدیدات شاه اسماعیل از یک سو، و پرتغالی ها از سوی دیگر پی بردند. با شروع سال ۹۰۸هـ/۱۵۰۲م پرتغالی ها مبارزه ای بی امان را بر ضد تجارت عرب به منظور در انحصار گرفتن تجارت در اقیانوس هند، آغاز کردند. در سال

۹۱۱هـ/۱۵۰۵م پرتغالی ها، جزیره سوکوترا در خلیج عدن و در سال ۹۱۳هـ/۱۵۰۷م آبراه هرمز را در دهانه خلیج فارس تصرف کردند. آنها در دریای سرخ تا جده نفوذ کردند. مملوکان در نبرد دریایی و سلاحهای آتشین هماوردی برای دشمنان خود به حساب نمی آمدند. آنها با تلاش فراوان در دریای سرخ ناوگانی برای خود دست و پا کردند که آن هم در سال ۹۱۵هـ/۱۵۰۹م به دست پرتغالی ها منهدم شد. در یک چنین شرایط نومید کننده ای سلطان مصر، قانصوه الغواری برای کمک به عثمانی ها متوسل شد. پرتغالی ها نیز از سوی دیگر خواهان اجرای عملیات مشترک با مملوکان بر ضد شاه اسماعیل بودند.

اولین محموله عثمانی ها برای مملوکان، شامل ۳۰ کشتی، حامل ۳۰۰ قبضه تفنگ و مقداری الوار به دست شوالیه های رودس افتاد. اما مملوکان در شوال ۹۱۶هـ/ژانویه ۱۵۱۱م با اقبال رو به رو شدند، چرا که از سوی عثمانی ها ۴۰۰ قبضه تفنگ و ۴۰ قطار (در حدود ۲ تن) باروت دریافت کردند. اسناد کاخ جدید سلطان عثمانی نشان می دهد که قبل از سال ۹۱۸هـ/۱۵۱۲م تعدادی از فرماندهان عثمانی به مصر اعزام شدند تا برای این کشور کشتیهای جنگی بسازند. مصر همچنین برای تأمین الوار، و آهن برای ساخت کشتی به عثمانی ها متوسل شد. به نظر می رسد که راهزنان دریایی ترک در غرب آناتولی خدماتی را در اختیار ناوگان دریایی مملوکان گذارده باشند.

تهدید پرتغالی ها که به هدف منزوی کردن سرزمینهای عربی صورت می گرفت، طبعاً سلاطین مصر را به سوی سلطان غازی در استانبول کشید. قبلاً نیز، زمانی که عثمانی ها پیشروی خود را در اروپا آغاز کردند، تهدید سرزمینهای عربی از سوی صلیبیون از طریق دریای مدیترانه بسیار کاهش یافت. با این همه، اکنون پرتغالی ها برای تصرف عدن می کوشیدند و تهدید به اشغال جده، مکه و مدینه و حتی بیرون آوردن پیکر مطهر پیامبر (ص) از قبر می کردند. سلطان عثمانی، همانند اسلاف خود، بخش قابل ملاحظه ای از درآمد موقوفات در آناتولی را به حفظ اماکن مقدس در مکه و مدینه اختصاص داده بود. سلطان سلیم در عین حال کوشید تا شریف مکه با به سوی خود جلب کند. در سال ۹۲۲هـ/۱۵۱۶م نوادگان پیامبر (ص) در مکه و مدینه هیأتی را به دربار سلیم روانه کردند که مملوکان مصر از حرکت آنها به سوی استانبول جلوگیری کردند. سلیم اعلام کرد که در صدد است عربها را از زیر یوغ مملوکان به در آورد، سرزمینهای عربی آماده پذیرش حاکمیت عثمانی ها بود. با اینکه شاه اسماعیل برای

مملوکان همان قدر خطر آفرین بود که برای پرتغالی ها، با این همه الغواری در جنگ میان او و سلطان سلیم بی طرقي اختيار کرد. او می دانست که پیروز این جنگ دیر یا زود به مصر حمله خواهد کرد. زمانی که بعد از پیروزی سلیم در چالدران، دیاربکر را در قلمرو علاءالدوله فتح نمود. او به مرزهای منطقه ای که مملوکان همیشه ادعای مالکیت آن را داشتند تجاوز کرد. در حالی که نیروهای عثمانی می کوشیدند تا مواضع خود را در دیاربکر تقویت کنند، سلیم در هدایت سپاه خود به سوی دره فرات درنگ نکرد. با مشاهده اینکه جنگ غیرقابل اجتناب می نمود، الغواری در رأس سپاهی عظیم عازم حلب شد (۹۲۲هـ/ ۱۵۱۶م) با اینکه رسم نبود، اما او خلیفه بغداد، متوکل، را نیز به همراه خود برد. مملوکان از مواجهه با عثمانی ها هراس داشتند و صلح را ترجیح می دادند. در قاهره وحشتی عظیم حکمفرما شد. مردم محلی در حلب بر ضد مملوکان به پا خاستند. سلیم در آغاز ماه اوت به سوی حلب حرکت کرد. دو سپاه در مرج دابق (۲۵ رجب ۹۲۲هـ/ اوت ۱۵۱۶م) با هم مصاف دادند، در این جنگ سپاه مملوکان کاملاً مضمحل شد. الغواری به سبب ضربه ای در میدان نبرد جان باخت. شکست سپاه مملوک عمدتاً به سبب خیانت خائیر بیگ فرماندار حلب، بود، اما شکست ایرانیان در چالدران بیشتر به دلیل شدت آتش توپخانه و تفنگهای سر پر عثمانی بود. زمانی که سپاه عثمانی وارد حلب شد، خلیفه متوکل و سه تن از قضات بزرگ شهر به حضور سلطان رسیدند. سلیم در کمال احترام با خلیفه رفتار نمود و او را در کنار خود نشانید. هرچند بعداً برای جلوگیری از فرار او تمهیداتی اندیشید. خائیربیگ و برخی از فرماندهان مملوک به عثمانی ها پناهنده شدند. در ۲۹ شعبان / ۳۰ اوت، سلیم به دمشق رسید. فرمانده عثمانی سینان پاشا مقاومت فرماندار دمشق، جانبر دیل غزالی (۲ ذی الحجه/ ۲۷ سپتامبر) را درهم شکست، و فلسطین تا نوار غزه را اشغال کرد. با این همه عثمانی ها قبل از حرکت برای تصرف مصر، کمی درنگ به خرج دادند. سلیم در نامه ای خطاب به سلطان جدید مصر تومان بای نوشت که خلیفه و قضات شرع به وی اعلام وفاداری کرده اند، و اکنون او حاکم بر کل این سرزمین است. اما اگر تو مان بای سکه ضرب کند و در مساجد مصر تا غزه به نام او خطبه بخواند، آنگاه او را به عنوان حاکم آن دیار باقی گذارد. در غیر این صورت سلیم تهدید به عزیمت به سوی مصر و نابودی مملوکان کرد. این تهدیدات حالتی از رعب و وحشت را در قاهره پدید آورد. تومان بای در ۱۴ رمضان ۹۲۲هـ/ ۱۱ اکتبر ۱۵۱۶م خود را سلطان قاهره خواند و بدین

ترتیب جنگ را انتخاب کرد. بدین ترتیب سلیم از صحرای سینا گذشت و وارد مصر شد. او در بیلایس^۷ اعلام کرد که میان مردم مصر و مملوکان فرق می گذارد و قول داد که با ساکنان محلی از جمله با روستاییان با ملاطفت رفتار کند. تومان بای کوشید تا از روشهایی که عثمانی ها در مرج دابق به کار گرفتند، تقلید کند. به همین منظور در نزدیکی قاهره، یعنی در ریدانیه یک موضع دفاعی بر پا کرد. به وسیله توپخانه و تفنگهای سرپر از ریدانیه دفاع می شد. با این همه هنگامی که جنگ شروع شد، توپخانه عثمانی ها آتش تفنگهای قدیمی مملوکان را خاموش کرد و نیروهای سلیم دست به یک حمله سراسری زدند (۲۹ ذی الحجه ۹۲۳هـ/ژانویه ۱۵۱۷م). او روز بعد خلیفه متوکل را به همراه سربازان خود به داخل قاهره فرستاد تا ترس اهالی را فرو بنشانند. در روز جمعه خطبه به نام سلیم خوانده شد و بدین ترتیب بر حکومت مملوکان مهر پایان زده شد.

به دنبال شکست ممالیک در ریدانیه، سلیم وارد قاهره شده و اندکی بعد تومان بای را دستگیر کرده، نزدیک باب زویله کشت. بدین ترتیب پایه های دولت عثمانی در مصر استوار شد و سلیم به استقبال رؤسای قبایل بزرگ و نیز شریف مکه که برای عرض ارادت و اطاعت می آمدند، مشغول شد. با آمدن پسر شریف مکه نزد سلیم بود که تسلط عثمانی ها بر حرمین نیز تثبیت گردید. در برابر، سلیم با پذیرش وضعیت سابق دولت شرفای مکه، شریف را به عنوان حاکم حجاز تعیین کرد. تسلط عثمانی ها بر حرمین، موقعیت جدیدی را در جهت زعامت و رهبری دنیای اسلام برای این دولت به همراه داشت. از آن پس، سلیم توجه خاصی به اماکن اسلامی از جمله مسجد الاقصی کرد.

فتح سوره و مصر در سال ۹۳۶هـ/۱۵۲۸م به دست عثمانی ها سالانه یکصد میلیون اسپر (۵۵ اسپر برابر با یک سکه طلا بود) بر درآمد خزانه آنها افزود. کاهش درآمد دیگر استانها از این منابع جدید درآمد تأمین می شد.

^۷ . bilbays.

مسئله انتقال خلافت از عباسیان به عثمانیان

براساس سنتی که در قرن دوازدهم هجری/هجدهم میلادی به وجود آمد و طبق مراسمی که در مسجد ایاصوفیه در استانبول انجام گرفت، خلافت عباسیان رسماً به سلطان سلیم و وارثان او منتقل شد. هرچند هیچ سندی از زمان سلطان سلیم به دست نیامده است که دال بر گرفتن خلافت از دست متوکل بوده باشد. ابن ایاس مورخ مصری، کمترین اشاره‌ای به این واقعه مهم نمی‌کند. به علاوه، در نامه‌های سلیم به فرزندش سلیمان که در باره شرح وقایع فتح مصر است، با این رفتار خلیفه اشاره‌ای نشده. همین‌طور، دیگر منابع آن روزگار نیز به مسئله انتقال خلافت به آل عثمان که نسبتی با رسول خدا (ص) ندارند، اشاره نکرده‌اند.^۸ این نیز گفتنی است که پیش از آن نیز بعضی از امیران، ادعای خلافت کرده بودند، در حالی که برخی معاصر برخی دیگر بودند. باید افزود که این زمان، خلافت معنای جدید یافته بود. طبیعی است وقتی یک پادشاه سلطه خود را مستقیم از طرف خدا بگیرد، نیازی به داشتن نسبت با آل عباس ندارد. به همین دلیل مراد اول نیز ادعای خلافت کرد؛ چنان که محمد اول نیز پایتخت خود را دارالخلافه نامید و به رغم آن که سلطان محمد فاتح چنین لقبی را در نامه‌هایش به رعایا، برای خود به کار نبرد، سلیم از سال ۹۲۰هـ/۱۵۱۴م یعنی پیش از فتح شام و مصر و اعلان تسلیم حجاز به آل عثمان، خود را «خلیفه الله فی طول الارض و عرضها» نامید.

^۸. این که مؤلف اصرار دارد که در منابع تاریخی معاصر به این مطلب اشاره نشده، به نظر می‌رسد از روی استقصای کامل نیست. در یادداشت‌های حیدر چلبی، که گزارش روزانه فتح مصر است، آمده: «روز یکشنبه بیست و سوم حضرت خداوندگار اعظم و شاهنشاه معظم، بایمن و الاقبال، سوار اشهب جلال شده، با توغ و غلم و طبل و نقاره و خدم و حشم، عطف عنان به سمت قلعه قاهره فرمودند. تمام داعیان دین و دولت و ارکان و بندگان سلطنت و عساکر نصرت‌مآثر که عبارت از ینگی چریان و سلحداران و غلامان خاصه و سپاهیان و لشکریان ولایاتی، لباس فاخر مخصوص خودشان را پوشیده، به ترتیب سلام در رکاب همایونی با کمال ادب به راه افتادند. آنگاه که وارد قلعه شدند، حضرت فاتح ممالک العرب، قدم جلالت توأم به تختگاه حضرت یوسف (ع) نهاده، بر تخت خلافت آن حضرت بالسعادة و بالمیمنه جلوس فرمودند و در حضور تمام علما و سادات و اعیان و اشراف مصر که قبل از وقت احضار گردیده بودند، المتوکل علی الله خلیفه شانزدهم عباسی علی العاده حقوق خلافت را به حضرت خداوندگار فراغت کرده، بیعت نمود و بالتبعیه سایرین هم دست بیعت بوسیده، علی مراتبهم خلعت پوشیدند و نایل انعام و اکرام گردیدند.» بنگرید: محمد عارف؛ انقلاب الاسلام بین الخواص و العوام؛ ص ۲۱۱.

سلیم و اجداد وی در موقعیتی قرار داشتند که حتی زمانی که خلافت در قاهره بوده و چندان محل اعتنا نبود، اینان در حد خلیفه مطرح بودند. طبعاً فتوحات سلیم وی را به صورت نیرومندترین حاکم مسلمان در آورد. تسلط وی بر حرمین موقعیت او را به طور خاص بالا برده، نیروی دولت عثمانی در دوره وی به حدی قوی شد که مسلمانان سایر نقاط پس از تجاوز پرتغالی ها بر سواحل اسلامی در آسیا و آفریقا، به کمک این دولت شتافتند. خلاصه سخن آنکه سلطان سلیم برای کسب عنوان خلافت نکوشید؛ همچنان که پس از وی جانشینانش چنین بودند، بلکه توجه به این لقب از زمانی آغاز شد که دولت عثمانی به ضعف گرایید.

هدف اصلی سلیم نابودی دولت صفوی بود؛ اما وزرا نظر وی را از جنگ با ایران منصرف کرده، او را متوجه جزیره رودوس محل نیروهای قدیس یوحنا کردند. سلیم آماده جنگ با اروپائی هایی شد که خود را برای یک جنگ صلیبی دیگر آماده می کردند. وی آماده حمله به جزیره رودوس بود که ساکنانش برای حمله به ادیرنه تدارک می دیدند، اما پیش از هر اقدامی در گذشت.

سلطان سلیمان بزرگ

ویژگی های سلطان سلیمان بزرگ

هنگامی که سلیمان در ۱۷ شوال ۹۲۶هـ/ ۳۰ سپتامبر ۱۵۲۰م بر تخت نشست، همچون اسلاف خود، مجبور بود در عرصه جهاد خود را محک زند. این تنها راهی بود که یک سلطان جدید می توانست از طریق آن موقعیت خود را مستحکم کند. فتوحات سلیم حدود امپراطوری را به دو برابر افزایش داد و در اروپا یأس را پدید آورد.

جریانات آن زمان

در ابتدای دولت وی، حاکم دمشق جانبرد غزالی بر وی شورید؛ اما به دست نیروی عثمانی کشته شد.

سلیمان به برخوردهای مسامحه گرایانه و عدالت آمیز شهرت داشت و با شورش ها، پاشاها و افسران فاسد و منحرف برخورد می کرد؛ به همین دلیل مردم او را دوست می داشتند. هم چنین هیچ امیری بر او نفوذی نداشت و بینی چریان به او در رسیدن به اهداف و نیز استوار ساختن پایه های حکومتش بسیار یاری رساندند. وی ناوگان دریایی بزرگی تدارک دید که آن نیز در روبه رو شدن او با دشمنان اسلام در شرق و غرب (اسپانیایی ها و پرتغالی ها) به وی بسیار کمک کرد. گسترده گی فتوحات در دنیای اسلام، سبب کسب درآمدهای فراوانی شد که سلطان سلیمان را قادر ساخت تا جامعه عثمانی در دوره خود به بالاترین حد شکوفایی و عظمت برساند؛ چیزی که سبب شد تا لقب [با شکوه] فخم را به او بدهند. سلیمان به اقامه عدالت پرداخت و از ظلم جلوگیری کرده، بر حمایت از جان و مال مردم تأکید داشت. وی نظام مالیاتی را سامان بخشید و خسارت تجاری ای را که از قطع ارتباط با ایران ناشی شده بود، جبران کرد. هم چنین به سروسامان دادن دادگاه ها پرداخته، پلیس و دیگر مأموران را به اطاعت از احکام دادگاه ها و قوانین واداشت و نظمی نو به امور اداری کشور داده، کارمندان را از ظلم به مردم برحذر داشت.

سلیم به هدف یک پیروزی بزرگ در غرب گام بر می داشت. با یک چنین دیدگاهی او ساخت یک کارخانه کشتی سازی را در استانبول آغاز کرد (۹۲۱هـ/ ۱۵۱۵م). محمد فاتح در رودس که دروازه مدیترانه محسوب می

شد، در پشت دروازه های بلغراد که دروازه اروپای مرکزی بود، متوقف گشت. تعقیب امر غزا در غرب بستگی تام به تصرف این دو دژ مستحکم مسیحیان داشت. شارل پنجم (امپراتور روم) در سال ۹۲۵هـ/ ۱۵۱۹م در هابسبورگ بر تخت سلطنت تکیه زد و کمی بعد، در ربیع الثانی ۹۲۷هـ/ مارس ۱۵۲۱م بروز جنگ میان او و دیگر حکمران بزرگ مسیحی، یعنی فرانسیس اول پادشاه فرانسه، اجتناب ناپذیر گشت. بدین ترتیب اروپا به دو اردوگاه تقسیم شد، در نتیجه تفکر به راه انداختن یک جنگ صلیبی از سوی اروپایی متحد به صورت نظریه ای غیر عملی در آمد. عثمانی ها نمی توانستند شرایطی مطلوب تر از این را انتظار داشته باشند. در چنین شرایطی بود که سلیمان سلطنت خود را آغاز کرد.

عملیات نظامی در اروپا

سلطان جدید در راه رسیدن به مجارستان در ۲۶ رمضان سال ۹۲۷هـ/ ۳۰ اوت ۱۵۲۱م بلغراد را تصرف کرد و در اول صفر سال ۹۲۹هـ/ ۲۰ دسامبر ۱۵۲۲م رودس را مسخر ساخت. تا مانع حملات راهبان این جزیره به مسلمانان شود. وی شماری از آنان را اسیر کرد و دارایی شان را در اختیار گرفت و باقی مانده ساکنان جزیره به جزیره مالت رفته، آن جا را مرکزی برای مبارزه با مسلمانان ساختند. هیچ کمکی از جانب غرب به این دو کشور نشد. سه سال بعد، وقتی که پادشاه فرانسه به دست امپراتور هابسبورگ در پاویا اسیر شد (۹۳۱هـ/ ۱۵۲۵م) او به تنها راه باقیمانده متوسل شد و آن درخواست کمک از سلطان عثمانی بود. عثمانی ها نیز فرصت را از دست ندادند. سفیر فرانسه در استانبول از سلطان تقاضا کرد تا برای نجات فرانسیس از راه زمینی و دریایی هابسبورگ را مورد تهاجم قرار دهد، وی در عین حال گفت که فرانسه نیز هر شرطی را از سوی امپراتور که پس از این به بالاترین مقام در جهان دست خواهد یافت، می پذیرد. (جمادی الاول ۹۳۲هـ/ فوریه ۱۵۲۶م) به سبب شرایط حاکم در ایتالیا، و نیز در کنار عثمانی ها قرار گرفت (۹۳۱هـ/ ۱۵۲۵م) عثمانی ها خیلی زود دست به لشکرکشی زدند. ابتدا چنین طرح ریزی شد که برای نجات فرانسیس از دست امپراتور، ایتالیا از طریق زمین و دریا مورد حمله قرار گیرد. اما منافع عثمانی ها حمله به مجارستان را طلب می کرد. در اینجا نیز شرایط مطلوب بود. تعدادی از چهره های

سرشناس به رهبری جان زاپولیای^۹ با سیاست امپراطور سر به مخالفت برداشته بودند و پادشاه مجارستان نیز از آنان حمایت می کرد. از این گذشته روستاییان قبلا بر ضد هم چهره های مهم دست به شورش زده بودند. عثمانی ها در چهره دوست این افراد مهم و همچنین روستاییان ظاهر شدند. سلیمان با یک صد هزار جنگجو و با سیصد توپ به مجارستان حمله کرد و در موهاکس^{۱۰} به پیروزی قاطعی دست یافت (۲۰ ذی القعدیه ۹۳۲هـ/ ۲۸ اوت ۱۵۲۶م) پادشاه مجارستان لوئیس دوم و بسیاری از زبندگان و پیران این دولت، همراه با بیست هزار نفر مجاری در میدان نبرد کشته شد. سلطان در تاریخ ۱۳ ذی الحجه سال ۹۳۲هـ/ سپتامبر ۱۵۲۶م وارد بودا پست شد، یک صد هزار نفر ساکنان آن ناحیه به اسارت در آمدند و در بازارهای برده فروخته شدند. (این فتح سبب شد تا مجارستان برای مدت یک صد و چهل سال زیر سلطه عثمانی باقی بماند.) هر چند بعدا عثمانی ها این کشور را تخلیه کردند. وقتی که آنها خاک این کشور را ترک کردند، تعدادی از نجبای مجارستان زاپولیای را در مخالفت با هابسبورگ، به عنوان پادشاه خود برگزیدند (۴ صفر ۹۳۳هـ/ ۱۰ نوامبر ۱۹۲۶م) زاپولیای به وسیله فرانسه و متحدانش به رسمیت شناخته شد و به ائتلاف ضد هابسبورگ پیوست. مجارهای طرفدار آلمان با این حرکت به مخالفت برخاستند. آنها در پرسبورگ (براتیسلاوا) گرد هم آمدند، و برادر شارل پنجم، فردیناند، یعنی ارکدوک فردیناند را بر تخت سلطنت نشانند و زاپولیای را از بوداپست بیرون راندند (ذی الحجه ۹۳۴هـ/ سپتامبر ۱۵۲۷م) فردیناند از سلطان عثمانی خواست تا در مقابل پرداخت خراج سالیانه او را به رسمیت بشناسد. این درخواست به طور کامل رد شد، چرا که از زمان پیروزی در موهاکس سلطان عثمانی مجارستان را جزء قلمرو خویش می دانست. سلطان به مجارها قول داد که زاپولیای را به تاج و تخت برساند؛ منتها به این شرط که او نیز حاکمیت و برتری سلطان عثمانی را بپذیرد، وی همچنین قرار بود که از زاپولیای در مقابل فردیناند، محافظت کند (۹۳۴هـ/ ۱۵۱۸م). در چشم عثمانی ها، مجارستان کشور دورافتاده ای بود که مشکل می شد آن را حفظ کرد. از این رو، عثمانی ها همان سیاست سنتی خود را در پیش گرفتند؛ یعنی آنکه حاکمی دست نشانده بر این کشور بگمارند و منطقه سیرم^{۱۱} [سیزرم] را به قلمرو خویش ضمیمه کنند. در سال

^۹. zapolyai.

^{۱۰}. mohacs.

^{۱۱}. szerem.

۹۳۴هـ/۱۵۲۸م فرانسیس اول، بر ضد شارل پنجم بار دیگر وارد جنگ شد، و خیلی زود در مهلکه قرار گرفت و از سلطان عثمانی تقاضای کمک کرد. در پاسخ به این درخواست، سلیمان در سال ۹۳۵هـ/۱۵۲۹م بار دیگر وارد مجارستان شد. او زاپولیای را بر تخت نشاند و او را در پایتختش بوداپست، مستقر ساخت (۴ محرم ۹۳۶هـ/۸ سپتامبر ۱۵۲۹م). بعد از این حرکت او بر ضد فردیناند وارد کارزار شد و وین را در ۲۲ محرم ۹۳۶هـ/۲۶ سپتامبر ۱۵۲۹م به محاصره در آورد. بعد از سه هفته محاصره این شهر بجیده شد. سلطان دست به عقب نشینی زد. او در بوداپست نماینده ای را تحت حمایت نیروهای گارد ویژه از خود باقی گذارد. زاپولیای وعده پرداخت خراج سالانه داد. در همین اثنا فرانسیس پیمان صلحی با امپراتور امضا کرد (پیمان کمبرای ۱۳ اوت ۱۵۲۹م). با اینکه سلطان از این امر خشمگین بود اما به ارزش ادامه همکاری با فرانسه واقف بود، و از روی فهم عمل می کرد. استانبول یک بار دیگر به یکی از مراکز سیاسی اروپا تبدیل شد. در سال ۹۳۸هـ/۱۵۳۲م فرانسیس اول در مقابل سفیر ونیزی اعتراف کرد که امپراطوری عثمانی تنها نیرویی است که ادامه بقای دول اروپایی را در مقابل شارل پنجم تضمین می کند. فرانسیس اول همیشه در مورد حفظ روابطش با عثمانی ها سیاست کاملاً شخصی و محرمانه را دنبال می کرد. او این روابط را از جهان مسیحی غرب و حتی از زیر دستانش پنهان نگاه می داشت. از جانب دیگر شارل پنجم در تبلیغات خود شاه فرانسه را متحد مسلمانان می خواند، و هر زمان که فرانسه پیمان صلحی امضا می کرد، از این کشور قول شرکت در یک جنگ صلیبی را می گرفت. برای آنکه اعتماد عثمانی ها به فرانسیس متزلزل شود، گزارشهای مبالغه آمیز این قول و قرارها به سلطان در استانبول می رسید. برای مقابله با این امر، فرانسیس فرستاده ای را به استانبول روانه می کرد تا انگیزه های واقعی او را از این اعمال برای سلطان شرح دهد، و بدین ترتیب اتحاد خود را با عثمانی ها حفظ کند. این توضیحات بسیار مؤثر می افتاد، زیرا برای عثمانی ها نیز اتحاد با فرانسه به صورت بخش مهمی از سیاست اروپایی شان در آمده بود. از سال ۹۳۷هـ/۱۵۳۱م فرانسیس سلطان را تشویق کرد به جنوب ایتالیا حمله کند. او در صورت یک چنین تهاجمی امیدوار بود تا جنوا و میلان را تصرف کند. اما در سال ۹۳۷هـ/۱۵۳۱م فردیناند یک بار دیگر بوداپست را مورد تاخت و تاز قرار داد. سال بعد سلطان کارها را به دریا سالار خود، خیرالدین بارباروسا، سپرد تا در مدیترانه و ایتالیا وبا فرانسویان همکاری کند. این در حالی بود که خود راهی اتریش شد، پس از آن او راه وین را در پیش گرفت تا امپراتور را در نبردی پرفراز و نشیب ملاقات

کند. اما امپراطور اتریش خود را ظاهر نکرد. سلطان گونس را تصرف نمود، و بعد از سه هفته انتظار، از این منطقه که شصت مایل از وین فاصله داشت، عقب نشست. در مدیترانه ناوگان دریایی ترکان شکست خورد و آندری دوریا، استحکامات کرون و موریا را از چنگ عثمانی ها بیرون آورد. شارل امیدوار بود تا از این متصرفات به عنوان یک برگ برنده برای چانه زدن بر سر مجارستان استفاده کند. با مصمم شدند برای جنگ با ایران، در شرق، سلطان اولین پیمان آتش بس خود را در سال ۹۳۸ هـ/ ۱۵۳۳ م با فردیناند، به امضا رسانید.

سلیمان توانست با شکست اتریشی ها مجارستان را به طور کامل زیر سلطه دولت عثمانی درآورد. والی مجارستان تنها والی در مرتبه وزیر بود و حق اشراف بر تمام مسائل اداری را داشت و می توانست در برابر هجوم اتریش ایستادگی کرده، بدون رجوع به استانبول، با دولت های خارجی قرار داد منعقد سازد. جنگ میان سلیمان و اتریش به صورت پراکنده ادامه یافت تا آن که در سال ۹۵۴ هـ/ ۱۵۴۷ م دادی میان اتریش و سلیمان عثمانی برای مدت پنج سال منعقد شد که طی آن دولت اتریش می بایست جزیه سالانه به دولت عثمانی بپردازد.

عثمانی ها و صفویان

« شاه طهماسب پس از پدرش اسماعیل حکومت را در سال ۹۳۰ هـ به دست گرفت و با عثمانی ها به دشمنی برخاسته، حاضر به پذیرش سلطان عثمانی به عنوان خلیفه مسلمانان نشد.»^{۱۲} و « عثمانی ها با تثبیت موقعیت خود در شرق آناتولی، عراق و تبریز را مورد تهدید همیشگی خود قرار دادند.»^{۱۳} « دولت صفوی می کوشید تا با تبلیغات خود، در بخش میانی و جنوبی آناتولی بر ضد عثمانی دشواری ایجاد کند.»^{۱۴} « در سال ۹۳۳ هـ/ ۱۵۲۷ م شورشی به رهبری قلندر چلبی به وقوع پیوست. شاه طهماسب همچنین فرستادگان شارل پنجم را به گرمی پذیرفت. روابط میان

^{۱۲}. دولت عثمانی از اقتدار تا انحلال، رسول جعفریان، ص ۵۹.

^{۱۳}. تاریخ اسلام کمبریج، جلد اول، تیمور قادری، ص ۴۳۱.

^{۱۴}. دولت عثمانی از اقتدار تا انحلال، رسول جعفریان، ص ۵۹.

دو دربار در سال ۹۲۴هـ/۱۵۱۸م شروع شد، و در سال ۹۳۵هـ/۱۵۲۹م نمایندگان شارل پنجم به کرات در دربار طهماسب حضور می یافتند. سرانجام بیگ بیتلیس، شرف خان، بر ضد سلطه عثمانی سر به طغیان برداشت و خود را تحت الحماية شاه ایران قرار داد.^{۱۵} «سلطان سلیمان، به مقابله با اقدامات طهماسب پرداخته، در سال ۹۴۰هـ/۱۵۳۳م بر منطقه میان ارض روم و بحیره تسلط یافت؛ در حالی که هدف اصلیش تسلط بر آذربایجان بود. پس از آن به ایران تاخته، تبریز را اشغال کرد و به طور کامل بر عراق مسلط شد.»^{۱۶} «ثروت حکام گیلان و شیروان، غالبا از ابریشمی که از طریق تبریز به بوسرا و حلب می فرستادند، ناشی می شد، و از این طریق بشدت به عثمانی ها وابسته بودند. بنابراین حاکمیت و برتری سلطان را به رسمیت شناختند.»^{۱۷} «در سال ۹۴۱هـ/۱۵۳۴م بغداد و سایر نواحی عراق بدون مقاومتی سقوط کرد.»^{۱۸} «با کنترل جاده بغداد - حلب، عثمانی ها بر دومین جاده تجارت میان هند و شرق میانه مسلط شدند. رشید الدین، حاکم بصره، در سال ۹۴۵هـ/۱۵۳۸م کلیدهای شهر را به وسیله هیأتی به دربار سلطان روانه کرد.»^{۱۹} «رهبران دینی سنی مذهب عراق بر ضد سپاه ایران و رهبران شیعه که بر آنان سخت گیری می کردند، شوریدند. در سال ۹۴۵هـ/۱۵۳۸م نیروهای عثمانی بر بصره و سواحل خلیج تسلط یافتند.»^{۲۰} بدین ترتیب سلیمان سرزمین هایی را که پیش از آن در محدوده خلافت قدیم بود، در اختیار گرفت. این اقدام سبب رهایی مذهب سنی شد و رهبری دولت عثمانی را به عنوان جانبدار مرام تسنن، تثبیت کرد.^{۲۱} به رغم استیلای سلیمان بر کردستان و بیشتر عراق، صفویان که در آذربایجان و برخی نواحی شرقی عراق و جنوب قفقاز بودند، شکستی را متحمل نشدند. سلیمان با استفاده از برادر شورشی طهماسب [القاص میرزا] در سال ۹۵۴هـ/۱۵۴۷م کوشید تا بر آذربایجان و قفقاز تسلط یابد؛ اما با بازگشت سلیمان از آذربایجان، بار دیگر طهماسب

^{۱۵}. تاریخ اسلام کمبریج، جلد اول، تیمور قادری، ص ۴۳۱.

^{۱۶}. دولت عثمانی از اقتدار تا انحلال، رسول جعفریان، ص ۵۹.

^{۱۷}. تاریخ اسلام کمبریج، جلد اول، تیمور قادری، ص ۴۳۲.

^{۱۸}. دولت عثمانی از اقتدار تا انحلال، رسول جعفریان، ص ۵۹.

^{۱۹}. تاریخ اسلام کمبریج، جلد اول، تیمور قادری، ص ۴۳۲.

^{۲۰}. کارل بروکلمان، تاریخ الشعوب الاسلامیه، ص ۴۵۱.

^{۲۱}. علی حسون، تاریخ الدولة العثمانیه، بیروت، ۱۹۸۱، ص ۶۷.

در تبریز بر تخت سلطنت نشست.^{۲۲} بعد از آن صلحی میان طهماسب و سلیمان برقرار شد، مشروط بر آن که شاه طهماسب اطاعت خود را از سلطان اعلام کند.^{۲۳}

در فاصله ماه های اندکی که سلیمان در عراق به سر می برد تا هم سپاهش استراحت کند و هم اوضاع ولایات این نواحی را انتظام بخشد. دولت عثمانی کوشید تا شیعه و سنی منطقه را به طور مساوی راضی نگاه دارد؛ اما در گیری عثمانی - ایران درباره عراق ادامه یافت و بارها عراق به دست نیروهای ایرانی سقوط کرد.^{۲۴} «^{۲۵}

عثمانی ها و نبرد در غرب مدیترانه

« در بخش غربی دریای مدیترانه، مسلمانان جهاد خود را بر ضد اسپانیای صلیبی که آنان را به زور از اندلس بیرون رانده بود، آغاز کردند. مسلمانان تبعیدی از اندلس، در امتداد سواحل شمالی افریقا، مرکزی را برای اسکان خویش ایجاد کرده، مصمم به گرفتن انتقام از صلیبی ها شدند. آنان با غارت سواحل اسپانیا که با آن آشنا بودند و نیز حمله به کشتی های مسیحی، به خصوص در تنگه جبل الطارق و جزیره مالت، جهادشان را دنبال می کردند.^{۲۶}

در فاصله سال های کوتاه، بستر سواحل امتداد تونس از شرق تا غرب، مرکزی برای ناوگان های کوچک اسلامی برای ایجاد وحشت در میان اروپایی ها شد. در برابر، اسپانیا نیز بر برخی از نقاط استوار و محفوظ، در امتداد سواحل مراکش و الجزایر تسلط یافت. حفصی ها، حاکمان الجزایر را مجبور کردند تا به آنان اجازه دهند تا یک پایگاه دریایی مهم در جزیره بینون در نزدیکی ساحل الجزایر ایجاد کنند. این امر سبب فعال تر شدن حرکت

^{۲۲}. احمد عبد الرحیم مصطفی، فی اصول التاریخ العثمانی، ص ۹۱-۹۲.

^{۲۳}. رسول جعفریان: چنین شرطی که طهماسب، اطاعت خود از سلیمان را پذیرفته باشد، در تعهدات دولت صفوی دیده نمی شود. در واقع، به دلایل مذهبی و حتی سیاسی، در هیچ دوره ای صفوی ها سلطه عثمانی را به این صورت کا نایب آنان در این ایران باشند، نپذیرفته اند.

^{۲۴}. سید رجب حراز، العالم العربی فی التاریخ الحدیث، ص ۳۲-۳۳.

^{۲۵}. دولت عثمانی از اقتدار تا انحلال، رسول جعفریان، ص ۵۹-۶۰.

^{۲۶}. اسماعیل سرهنگ، تاریخ الدولة العثمانیة، ص ۸۲-۸۳.

های جهادی اسلامی از شرق مدیترانه به سوی غرب شد؛ چیزی که گشودن شمال افریقا را برای عثمانی ها تسهیل کرد.^{۲۷}

از مشهورترین و موفق ترین رجال دریایی مسلمانان، دو برادر با نام های عروج و خیرالدین بارباروسا^{۲۸} بودند که ابتدا مسیحی بودند و سپس مسلمان شدند. آنها به خدمت سلطان محمد حفصی در تونس در آمدند و به کشتی های نصرانی حمله می کردند و اموال آنان را تصرف نموده، کارگران آن را به بردگی می فروختند. همین دو نفر یکی از کشتی هایی را که به اسارت گرفته بودند، به استانبول فرستادند. سلطان عثمانی هدیه آنان را قبول کرده، متقابلاً هدایایی برای آنان فرستاد که سبب تقویت روحی آن دو برادر شد. آنان در منطقه حلق الوادی در ساحل تونس مستقر شدند. زمانی که عروج کشته شد، بلافاصله برادرش خیرالدین به عنوان قهرمان اسلام شهرت یافت؛ به طوری که اروپا به سبب توان ناوگان خیرالدین، وی را هزار مرتبه بیشتر بیش از حد معمول به شمار می آورد.^{۲۹}

در برابر، صلیبی ها نیز اتحادی بر ضد مسلمانان در شمال آفریقا به رهبری اندریه دوریا به وجود آوردند و به یونان تاختند. سلطان عثمانی، خیرالدین را به فرماندهی نیروی دریایی عثمانی برگزید. اندکی بعد خیرالدین ناوگان بزرگی تدارک دیده، به اشغال کورون، لپانتو و تونس پرداخت و به سواحل جنوبی ایتالیا و جزیره صقلیه حمله برده، آنها را غارت کرد و در ادامه، بر غرب مدیترانه نفوذ یافت. اندریا دوریا^{۳۰} رهبر صلیبی ها توانست تونس را در سال ۹۴۲هـ/ ۱۵۳۵م باز پس گیرد؛ جایی که محل نبرد دو سپاه بود تا آن که در نهایت تحت سلطه دولت عثمانی در آمد.^{۳۱} «^{۳۲}

^{۲۷}. احمد عبد الرحیم مصطفی، فی اصول التاریخ العثمانی، ص ۹۲.

^{۲۸}. رسول جعفریان: مسلمانان او را خیرالدین و اروپائیان که از ناوگان خیرالدین وحشت فوق العاده داشتند، او را بارباروسا ریش قرمز می نامیدند.

^{۲۹}. اسماعیل سرهنگ، تاریخ الدولة العثمانیة، ص ۸۳-۸۷.

^{۳۰}. Andrea Dorea.

^{۳۱}. محمود شاکر، التاریخ الاسلامی (العهد العثمانی)، ص ۱۰۶-۱۰۷.

^{۳۲}. دولت عثمانی از اقتدار تا انحلال، رسول جعفریان، ص ۶۰-۶۱.

« سلطان اکنون تمایل آشکار داشت تا فرانسیس و زاپولیای را به ادامه جنگ با اتریشی ها ترغیب کند. او مبلغی کلان برابر با ۱۰۰۰۰۰ سکه طلا را برای فرانسیس فرستاد تا او را قادر سازد که با انگلستان و آلمان بر ضد شارل پنجم ائتلافی را تشکیل دهد. بارباروسا بعد از حمله به سواحل ایتالیا، در صفر سال ۹۴۱هـ/ ۱۵۳۴م تونس را به تصرف در آورد و آن را به پایگاهش تبدیل ساخت. کرون نیز بار دیگر تسخیر شد. با مشاهده درگیر بودن سلطان در جنگ با ایران، فرانسیس کوشید تا اتحاد با او را به گزاف ترین قیمت ممکن بفروشد. فرانسیس در سال ۹۴۲هـ/ ۱۵۳۵م سفیر خود را به استانبول فرستاد و برای یک حمله فراگیر زمینی و دریایی به هابسبورگ از سلطان تقاضای ارسال کمک مالی بالغ بر ۱۰۰۰۰۰۰ دوکات به پاریس نمود. در این زمان شارل پنجم موفق شد تا تونس را از چنگ بارباروسا بیرون آورد (محرم ۹۴۲هـ/ ژولای ۱۵۳۵م). سلیمان در بازگشت از لشکرکشی به ایران، طرح حمله به ایتالیا را مدنظر قرار داد.»^{۳۳}

« بر این اساس بود که دولت عثمانی با فرانسه متحد شد و معاهده ای که معروف به (امتیازات خارجی) بود، به سال ۹۴۳هـ/ ۱۵۳۶م میان آنان منعقد گردید. این معاهده شبیه قراردادهایی بود که پیش از آن عثمانی با ونیز و جنوا امضا کرده بود. هدف دولت عثمانی ادامه روابط خارجی با غرب بود که به دنبال آن روابط تجاری دریایی با ونیز و جنوایی ها، هلندی ها و فرانسه برقرار می شد؛ درست به موازات آن، روابط تجاری با مناطق حاشیه اقیانوس هند و نیز مناطق غرب آسیا و آفریقا برقرار بود.»^{۳۴}

امتیازاتی که در سال ۹۴۳هـ/ ۱۵۳۶م یا ۹۷۷هـ/ ۱۵۶۹م به فرانسه و سپس به هلندی ها و انگلیسی ها داده شد، به هدف جداکردن اینان از پاپ و هابسبورگ اتریش بود. از جمله چیزهایی که سبب بر آمدن فرانسه در قرن شانزدهم شد، اتحاد آن کشور با عثمانی بود. ناوگان عثمانی در غرب مدیترانه، از جنوب فرانسه، در برابر دشمنان آن

^{۳۳}. تاریخ اسلام کمبریج، جلد اول، تیمور قادری، ص ۴۲۷.

^{۳۴}. Marriott, J.A.R. The Eastern Question, oxford, ۱۹۵۸, P. ۹۳

کشور، از فرانسه دفاع می کرد و به شاهان فرانسه اجازه می داد تا نیروی نظامی خود را در شمال مستقر سازند و از نواحی مرزی خود در آن حدود دفاع کنند.^{۳۵}

بر اساس این معاهده سال ۹۴۳هـ/ ۱۵۳۶م از سوی فرانسوی ها، کنسولی در سواحل شام مستقر شده، تجار این کشور از قوانین عثمانی مستثنی گشته، مطابق با قوانین فرانسه - آن هم زیر نظر نماینده فرانسه در استانبول - با آنان برخورد می شد. هم چنین حقوق گمرکی کم تری در مقایسه با تجار سایر کشورها می پرداختند؛ مشروط بر آن که همین برخورد با رعایای عثمانی بشود. هم چنین فرانسوی ها آزادی تجارت کامل و کشتی رانی در همه سواحل عثمانی را به دست آوردند و فرانسوی های ساکن در عثمانی، به امتیازات خاصی - که مربوط به نقل و انتقال های ملکی بود - و نیز داشتن کلیساهای خود، دست یافتند؛ همان طور که اجازه یافتند تا از اماکن مقدسه خود حفاظت و از شهروندان مسیحی حمایت کنند. به دنبال معاهده (امتیازات خارجی) یا کاپیتولاسیون بود که قرار دادی میان فرانسوی اول و سلیمان قانونی در مواجهه با خاندان هابسبورگ اتریش امضا شد؛ مشروط بر آن که این قرار داد پنهان بماند تا خشم شهروندان متعصب هر دو کشور را فراهم نسازد.^{۳۶}

اندکی بعد این دو دولت بر اساس همین معاهده، به طور مشترک به ایتالیا حمله کردند: عثمانی ها از طریق دریا در جنوب و فرانسوی ها از طریق خشکی در شمال. عثمانی ها در اندیشه استمرار جنگ با ایتالیا بودند؛ اما به دلیل ترسی که از اتحاد اروپا داشتند، در این باره تردید کردند؛ به علاوه، به علاوه، فرانسه عثمانی ها را برای این کار تحریک می کرد که البته هدفش تصرف جزیره کورفواز و نیزی ها بود.

به طوری کلی، فرانسوی ها در شمال ایتالیا برای استیلا بر میلان و جنوا، پیشروی کردند؛ درست زمانی که خیر الدین بارباروسا رشته حملاتی را به قصد غارت سرزمین هابسبورگ در غرب مدیترانه و میانه آن آغاز کرده و سلطان سلیمان نیز با سپاه سیصد هزار نفری آماده حرکت به سوی آلبانی بود تا خیر الدین را به ایتالیا منتقل کند،

^{۳۵}. احمد بن عبد الرحیم مصطفی، فی اصول التاریخ العثمانی، ص ۹۴.

^{۳۶}. عبد العزیز الشناوی، الدولة العثمانیة دولة اسلامیة مفتری علیها، قاهره، ۱۹۸۰، ج ۲، ص ۷۱۹-۷۲۲.

پاپ با وساطت میان فرانسه و اتریش به قصد ایجاد صلح میان آن‌ها و ایجاد وحدت میان اروپا، بر ضد عثمانی‌ها وارد میدان شد.^{۳۷}

فرانسوای اول نه تنها با شارل پنجم امپراتور هابسبورگ در اتریش عقد صلح بست، بلکه وعده شرکت در حمله صلیبی بر ضد عثمانی‌ها را نیز داده، نیروهایش را از شمال ایتالیا بیرون کشید. خیرالدین که از این اقدام خشمگین شده بود، [۹۴۴هـ/سپتامبر تا نوامبر ۱۵۳۷م] بر بیشتر جزائر دریای اژه تسلط یافت که پس از آن زیر سلطه دولت عثمانی در آمد و سبب شد تا پیمان صلیبی دریایی به رهبری دوریا منعقد شود. خیرالدین توانست شکست سنگینی را به ناوگان صلیبی در منطقه بریخیزا که پایگاه اصلی دریایی عثمانی‌ها در آلبانی بود، وارد آورد؛ اما این پیروزی بدون پیمان با فرانسه فایده چندانی نداشت.^{۳۸}

در سال ۹۴۷هـ/۱۵۴۰م کار صلح با جمهوری ونیز - که از آخرین زمین‌های خود در شبه جزیره موره بیرون رفت - پایان گرفت. این جمهوری همه متصرفات خیرالدین در دریای اژه را پذیرفت و حاضر به پرداخت غرامت سنگینی شد. در عوض دولت عثمانی تسلط ونیز را بر دو جزیره کرت و قبرس و نیز امتیازات تجاری را که دولت عثمانی از آن بهره مند بود برای ونیز هم پذیرفت و بدین ترتیب سیادت دریایی ونیز پایان پذیرفت.^{۳۹} «^{۴۰}

» در سال ۹۵۰هـ/۱۵۴۳م سلیمان سپاه دیگری را راهی مجارستان کرد تا باریکه ای را در داخل این کشور که همچنان در تصرف فردیناند بود، آزاد سازد. در همین حال، او یک ناوگان دریایی متشکل از ۱۱۰ کشتی را در اختیار فرانسه گذارد. فرمانده این نیرو بارباروسا بود. بارباروسا به یک ناوگان فرانسوی شامل ۵۰ کشتی ملحق شد و هابسبورگ را محاصره کرد. نیروی دریایی عثمانی زمستان را در تولون سر کرد. عثمانی‌ها به این نتیجه رسیدند که فرانسوی‌ها در شکست شارل پنجم به اندازه کافی از نیروی دریایی خود استفاده نکرده اند. در زمین نیز، یک

^{۳۷} Inalcik, khalil, The ottoman Empire, London, ۱۹۷۸, P. ۵۱-۵۲. برگرفته از کتاب اصول التاریخ العثماني؛ ص ۹۶.

^{۳۸} اسماعیل سرهنگ، تاریخ الدولة العثمانية، ص ۱۰۲-۱۰۴.

^{۳۹} احمد عبد الرحيم مصطفى، فی اصول التاریخ العثماني، ص ۹۶-۹۷ و نیز بنگرید: رشال دیل؛ البندقیه؛ ترجمه احمد عزت عبد الکريم، قاهره، ۱۹۴۷، ص ۱۴۴.

^{۴۰} دولت عثمانی از اقتدار تا انحلال، رسول جعفریان، ص ۶۱-۶۳.

واحد کوچک از توپخانه فرانسه به سپاه سلیمان در مجارستان پیوست. فردیناند استحکامات گران و فهور را از دست داد و خواستار صلح شد. سلیمان نیز از این صلح استقبال می کرد، زیرا روابطش با ایران یک بار دیگر رو به وخامت گذارده بود. او در وساطت فرانسیس اول منعقد شد. سلطان عثمانی شدت تمایل داشت تا او به عنوان یک متحد صادق در این گونه امور تأثیر گذار باشد. دو سال بعد یک قرار داد آتش بس دیگر، به مدت ۵ سال، میان سلطان، فردیناند و شارل در ادیرنه به امضا رسید. بر اساس مفاد این قرار داد، فردیناند ملزم شد تا سالانه خراجی برابر ۳۰۰۰۰ سکه طلا، به تاوان در اختیار داشتن بخشهایی از خاک مجارستان، در اختیار سلطان عثمانی قرار دهد.^{۴۱}

« در سال ۹۵۰هـ/۱۵۴۳م بار دیگر فرانسوای اول از سلطان عثمانی درخواست کمک کرد و زمانی که خیر الدین به سواحل ایتالیا حمله کرد، از آنجا به سواحل فرانسه رفته، مورد استقبال حماسی نیروی دریایی فرانسه واقع گردید؛ اما فشار اروپا بر پادشاه فرانسه مانع از بازگشت وی به شرایط گذشته برای همکاری با عثمانی بر ضد امپراطور اتریش در ایتالیا بود. به همین دلیل خیر الدین، طولون و ایزنیک را اشغال کرده، سواحل اسپانیا، فرانسه و ایتالیا را ویران کرد. موضع پادشاه فرانسه در تردید همکاری با عثمانی، سبب شد تا سلیمان و امپراطور اتریش در سال ۹۵۲هـ/۱۵۴۵م صلحی را بر اساس اعتراف امپراطور اتریش به فتوحات جدید عثمانی امضا کنند. هم چنین اتریش پذیرفت تا جزیه ای برای مناطق شمالی و غربی مجارستان که همچنان در دست اتریش بود، بپردازد. این قرار داد تا پس از درگذشت فرانسوای اول در سال ۹۵۴هـ/۱۵۴۷م نتوانست به صلح دائمی تبدیل شود.^{۴۲}

این موضع دولت های اروپایی، به ویژه فرانسه، نشان داد که کفر ملت واحده است و اندیشه هم پیمانی عثمانی با فرانسه، فاقد ارزش بوده است؛ چیزی که به لغو امتیازات خارجی یا کاپیتولاسیون به دلایل دینی و سیاسی و

^{۴۱}. تاریخ اسلام کمبریج، جلد اول، تیمور قادری، ص ۴۲۸ و ۴۲۹.

^{۴۲}. بنگرید: شاو؛ تاریخ امپراطوری عثمانی و ترکیه جدید؛ ج ۱، ص ۱۸۶.

اجتماعی و فرهنگی شد. بحران اعتماد متقابل میان آنها از جنگهای صلیبی به این سو همواره وجود داشت و آثارش را در زمینه های مختلف بر جای گذاشته بود.^{۴۳}

سلطان سلیمان قانونی و خطر پرتغالی ها

پرتغالی ها پس از موفقیت وسکودی گاما^{۴۴} در سفرش - که در نهایت به سال ۹۰۴هـ/ ۱۴۹۸م به هند رسید - پایگاه هایی را در آن جا به دست آوردند و از همان زمان، جای پای خود در شرق فراهم کردند. آن ها در پی یافتن پایگاه هایی در مدخل دریای سرخ و خلیج فارس بودند تا به راحتی بتوانند مدخل های ورودی عربی جنوبی را برای تجارت شرق در اختیار خود بگیرند. از این رو بر جزیره سوقطره در خلیج عدن تسلط یافتند، سپس در مدخل خلیج فارس بر هرمز مسلط شدند. پس از آن به کشتی های عربی در هر نقطه حمله کرده، آنها را غرق می نمودند یا به آتش می کشیدند و یا بر آن ها مستولی می گشتند. بدین ترتیب در به دست گرفتن تجارت شرقی توفیق یافتند و توانستند آن را به مسیر دماغه امیدنیک تغییر دهند. بدین ترتیب، اعراب یکی از منابع مالی خود را از دست دادند. هم چنین دولت ممالیک خسارت های سنگینی را متحمل شد. طبعاً می بایست در برابر پرتغالی ها می ایستاد، اما ضعف این دولت مانع از ایستادگی در برابر پرتغالی ها بود. در این شرایط، این دولت عثمانی بود که می بایست به جای دولت مملوکی به ایفای نقش پردازد.^{۴۵}

عثمانی ها در دریای سوئز برای مقابله با عملیات نظامی در دریای سرخ و اقیانوس هند و به قصد نبرد با پرتغالی ها نیروی دریایی به وجود آوردند تا از آنجا به نیروهای پرتغالی در اقیانوس هند یورش برند و در ضمن، بر

^{۴۳}. دولت عثمانی از اقتدار تا انحلال، رسول جعفریان، ص ۶۳ و ۶۴.

^{۴۴}. Vasco da Gama.

^{۴۵}. بدر الدین عباسی الخوصی؛ دراسات فی تاریخ الخلیج العربی، کویت، ۱۹۸۴، ص ۱۵-۲۰.

دریای سرخ نیز سیطره داشته، راه را برای خضوع دولت های اروپایی در آنجا ببندند. این پایگاه مهم، در سرزمین یمن به طور عام و شهر عدن به طور خاص بود.^{۴۶}

زمانی که عثمانی ها ناوگان خود را برای استیلا بر عراق و خلیج فارس آماده ساختند، سلطان عثمانی از حاکم مسلمان گجرات درخواستی دریافت کرد تا بر ضد پرتغالی ها و مغول ها [به رهبری بابر] به وی یاری رساند. ناوگان عثمانی در سال ۹۴۵هـ/ ۱۵۳۸م از سوئز به سوی شرق حرکت کرد. فرماندهی این ناوگان را سلیمان پاشا خادم حاکم مصر عهده دار بود. وی در جریان عبور از عدن و یمن بر مناطق ساحلی تسلط یافت و این، زمینه را برای فراهم کردن پایگاه هایی به هدف دفاع از دریای سرخ در برابر حملات صلیبی آینده فراهم کرد. زمان یکه سلیمان خادم به گجرات، امیرنشین مسلمان هند رسید، حاکم آن منطقه با پیاده شدن نیروهای عثمانی مخالفت کرد و آنان به مصر بازگشتند. عثمانی ها به مرور بر مناطق داخلی یمن نیز مسلط شدند و صنعا را در سال ۹۵۴هـ/ ۱۵۴۷م اشغال کردند.^{۴۷}

جنگ میان عثمانی ها و پرتغالی ها در آبهای خلیج فارس متوقف نشد. در سال ۹۶۰هـ/ ۱۵۵۲م ناوگان بزرگ عثمانی به فرماندهی بیری ریس به هدف اشغال شرق جزیره العرب و قطع خطوط مواصلاتی محلی پرتغالی ها از سوئز حرکت کرد. آنان ابتدا مسقط را اشغال کردند و پس از آن به مدت یک ماه هرمز را در محاصره خود گرفتند. اما پس از آن که خبر رسیدن کمک به پرتغالی ها را شنیدند، عقب نشینی کردند. بیری ریس به سبب سستی در جنگ اعدام گردید. سلطان سلیمان فرمانده دریایی جدیدی را با نام مراد بیک معین کرد؛ اما وی نیز نتوانست با قاطعیت با پرتغالی ها بجنگد، لذا به بصره عقب نشینی کرد. پس از آن سلطان، سید علی ریس را مأمور رفتن به بصره کرد تا فرماندهی ناوگان عثمانی را بر عهده بگیرد. این بار نیز ناوگان عثمانی در برخورد با پرتغالی ها ناکام

^{۴۶}. السید رجب حراز، العالم العربی الحديث، ص ۲۳.

^{۴۷}. اسماعیل سرهنگ، تاریخ الدولة العثمانية، ص ۱۰۵.

ماند. به این ترتیب عثمانی ها نتوانستند پرتغالی ها را از خلیج فارس بیرون کنند؛ جز آنکه جلوی نفوذ بیش تر آنان را گرفتند و به ویژه مانع از نفوذ آنها در جزیره العرب و دسترسی به مکه و مدینه شدند.^{۴۸}

به رغم آنچه گذشت، سیطره عثمانی ها بر دریای سرخ، سلطان سلیمان را قادر ساخت تا بخش عمده ای از تجارت بین المللی قدیم مصر را - درست زمان یکه پرتغالی ها نیروی دریایی لازم را برای محاصره کردن راه های قدیمی داشتند - حفظ کند.^{۴۹}

حضور دولت عثمانی در آب های شرقی، در تحولات مربوط به شرق آفریقا نیز مؤثر بود؛ به طوری که زمینه حمله بر ضد پرتغالی ها را که در سواحل آفریقایی دریای سرخ در سواکن، زیلع و مصوع بودند، فراهم کرد. پرتغالی ها با استفاده از هم پیمانی خود با حبشه، موقعیت نظامی و تجاری خود را در دریای سرخ و تضمین استمرار تجارت اروپا با شرق از طریق دماغه امیدنیک تقویت می کردند. در سال ۹۴۹، ۹۵۰هـ/ ۱۵۴۲ و ۱۵۴۳م تلاشی از سوی امرای مسلمان سواحل شرقی آفریقا (دهلک، مصوع، زیلع و سواکن) که این زمان از عثمانی ها استمداد می کردند، آغاز شد. در سال ۹۶۲هـ/ ۱۵۵۴م ناوگان عثمانی به فرماندهی سنان پاشا در برابر سواحل مصوع لنگر انداخته، پرتغالی ها را شکست داد. پس از آن عثمانی ها، مواضع پرتغالی ها را در امتداد سواحل دریای سرخ تصرف کرده، قلعه هایی در آن جا بنا کردند. در سال ۹۶۵هـ/ ۱۵۵۷م عثمان یها سواحل مصوع را نیز تصرف کردند. ساکنان آن نواحی با آنان و تجار مخالف با پرتغالی ها همکاری می کردند. نتیجه این اقدامات در نهایت، دور شدن پرتغالی ها از منطقه و استقرار عثمانی ها در سواحل شرقی دریای سرخ بود که منجر به تأسیس ولایت حبش به مرکزیت جده شد.^{۵۰}

زمانی که سلیمان در سال ۹۷۴هـ/ ۱۵۶۶م در جریان فرماندهی اش در حمله نیروهای عثمانی به مجارستان درگذشت، عثمانی ها می توانستند به پیروزی های خود طی دو قرن افتخار کنند. آنان عالم عربی را به عالم یونانی

^{۴۸}. السید رجب حراز، العالم العربی الحديث، ص ۱۲۲.

^{۴۹}. احمد عبد الرحیم مصطفی، فی اصول التاریخ العثماني، ص ۹۹.

^{۵۰}. عثمان صالح سبی، تاریخ اریتریا، بیروت، ۱۹۷۴، ص ۶۴، ۱۳۲-۱۳۳.

پیوند دادند؛ گرچه در اشغال وین و بیرون راندن پرتغالی ها از اقیانوس هند توفیقی به دست نیاوردند. هم چنین توسعه دولت عثمانی در سه قاره، مشکلاتی را در زمینه دفاع خارجی و برخوردهای داخلی پدید آورد. افزون بر آنکه مرزهای دولت عثمانی در روزگار سلیمان به دورترین نقاط رسید و پس از آن با موانعی رو به رو شد که توان عبور از آنها را نداشت. در بخش شرقی، نیروهای عثمانی به دلیل نیروی متمرکز صفویان و موانع کوهستانی و سنگلاخی در ایران و نیز مشکل توجیه سپاه عثمانی برای جنگ بر ضد یک دولت مسلمان، نتوانست وارد ایران شود و همان جا متوقف شد. همین امر سبب شد تا امکان توسعه آن در آسیای میانه و هند از بین برود. عثمانی ها در آب های شرقی نیز با کشتی های برتر پرتغالی رو به رو بودند. در منطقه قرم (کریمه) نیز با نیروی تازه قدرت یافته روسیه مواجه شدند که به سمت بالکان و آناتولی، رو به توسعه داشت. در آفریقا نیز عثمانی ها با صحرای بزرگ آفریقا، کوه ها و مناطق سنگلاخی رو به رو گشتند؛ آن هم زمانی که برتری نظامی آنان در مدیترانه رو به افول گذاشته بود. در بالکان نیز فزونی قدرت اتریش و امپراطوری روم مقدس مانع پیشروی عثمانی ها شد و اجازه تصرف وین را به آنان نداد. اندکی بعد، عثمانی ها مجارستان را نیز از دست دادند.^{۵۱}

مورخان غربی، سلطان سلیمان را با لقب «بزرگ» ستوده اند؛ در حالی که عثمانی ها لقب «قانونی» یعنی وضع کننده قوانین را به او داده اند که مقصود مجموعه قانون نامه است به هر روی می توان او را بزرگ ترین شخصیت در تاریخ عثمانی دانست؛ چرا که دولت عثمانی در دوران وی به بالاترین حد توسعه خود رسید و نیرومندترین نیروی زمینی و دریایی را به دست آورد. در عین حال، دستگاه یاد شده به تعقل و عدل و کرم و ذکاوت شهرت یافت و اصلاحات مهمی را انجام داد که از حمله می توان به تنظیم زمین داری در عثمانی، وضع قوانین و اصلاحات دیگر و نیز ایجاد نیروی پلیس، بنای مدارس و مساجد و آثار عمرانی دیگر - به بهترین شکل، که مهم ترین آنها جامع سلیمانیه است - اشاره کرد. کار نظارت بر آثار عمرانی را مهندس معماری سنان پاشا عهده دار بود. وی به روزگار

^{۵۱}. قطب الدین النهری، همان، ص ۲۱۹.

سلیمان، ۸۱ مسجد بزرگ، ۵۲ مسجد کوچک، ۵۵ مدرسه، ۷ مدرسه قرآن، ۱۷ رستوران عمومی، ۳ بیمارستان، ۷ مرکز حفظ قرآن، ۷ پل، ۳۳ قصر، ۱۸ کاروانسرا، ۵ موزه، ۳۳ حمام و ۱۹ ضریح ساخت.^{۵۲}

کمک های ماهلی و عمرانی سلطان سلیمان به حرمین شریفین نیز فراوان بود؛ چنان که چشمه هایی در این دیار شریف جاری شد، چاه هایی کنده شد و بناهایی برای فقرا بنا گردید. هم چنین خانه ها و بیمارستان هایی بنا گردید و بخشش ها دو برابر شد.^{۵۳}

« آخرین لشکر کشی سلیمان به مجارستان (۹۷۴هـ/۱۵۶۵م) نشان داد که ابتکارات عثمان یها در هر دو جبهه مدیترانه و اریای مرکزی به پایان رسیده است. بحرانی که به دنبال لشکرکشی عثمانی ها به قبرس پیش آمد (۹۷۸هـ/۱۵۷۰م) خود نقطه عطفی برای جهان مسیحیت و امپراطوری عثمانی محسوب می شد. هم چنان که عثمانی ها به تصرف قبرس می اندیشیدند، مشکل متوقف کردن ناوگان دریایی صلیبیون را هم که آنها انتظار داشتند از غرب کمک بیاورد، در نظر داشتند. با این همه ، دو متحد ونیز، یعنی اسپانیا و پاپ، در روانه کردن ناوگانهای خود تعلل به خرج دادند. ناوگان عثمانی بی هیچ ممانعتی بخشی از سپاه خود را از جنوب ترکیه به قبرس منتقل کرد (۲۹ محرم ۹۷۸هـ/ژوئیه ۱۵۷۰م) نیکوزیا تسخیر شد، اما دژ فاماگوستا به مدت یک سال تا ۷ ربیع الاول ۹۷۹هـ/۱۵۷۱م مقاومت کرد. در همین سال ناوگان عثمانی ها به سوی آدریاتیک حرکت کرد تا راه را بر ناوگان صلیبی ها ببندد. در پایان این فصل از لشکر، عثمانی ها تا خلیج لپانتو عقب نشستند. ناوگان بزرگ صلیبی ها که نهایتا تحت فرماندهی دان جان اهل اتریش سازمان یافت، به ناوگان عثمانی ها در لپانتو حمله کرد (۱۷ جمادی الاول ۹۷۹هـ/۱۵۷۱م). در نبرد سنگین دریایی که درگرفت، ناوگان عثمانی منهدم شد. ۴۳۸ کشتی جنگی در این نبرد شرکت داشت که تعداد ۲۳۰ کشتی متعلق به ترکها بود. تنها ۳۰ کشتی ترکیه موفق شد از این مهلکه بگریزد. طرفین ۵۹۰۰۰ کشته و زخمی از خود در میدان نبرد باقی گذاردند.^{۵۴}

^{۵۲}. کارل برکلمان، تاریخ الشعوب الاسلامیه، ص ۴۵۲.

^{۵۳}. دولت عثمانی از اقتدار تا انحلال، رسول جعفریان، ص ۶۴-۶۷.

^{۵۴}. تاریخ اسلام کمبریج، جلد اول، تیمور قادری، ص ۴۳۹.

نکته قابل توجه: « طرح لشکر کشی به استرخان در سال ۹۶۹هـ/ ۱۵۶۲م مطرح شد ولی در سال ۹۷۷هـ/ ۱۵۶۹م بعد از مرگ سلطان سلیمان (۹۷۴هـ/ ۱۵۶۶م) عملی شد. چنین طرحی از آن جهت شایان توجه است که نشان می دهد که امپراطوری عثمانی تا چه حد به منابع خود اطمینان داشته است.»^{۵۵}

^{۵۵}. تاریخ اسلام کمبریج، جلد اول، تیمور قادری، ص ۴۳۶.

فصل چهارم

نظام حکومت عثمانی

«دولت عثمانی در منطقه ای بالید که پیش از آن متعلق به دولت بیزانس روم بود. طبعاً دولت یاد شده، پیش از آن که آسیایی باشد، دولتی اروپایی به شمار می رفت. به همین دلیل و به طور کلی، برای این دولت، نظم یکنواختی پدید نیامد؛ چرا که نظام حکومت در آناتولی، متفاوت از چیزی بود که در بالکان یا در سرزمین های عربی وجود داشت. پایه های نخستین تسکیلات حکومتی دولت عثمانی، از نظام ایرانی - که سلاجقه آن را در اختیار داشتند - به ارث رسیده بود. سلاجقه نیز نظام خود را از غزنویان، و آنان از عباسیان برگرفته و جرح و تعدیلی در آن صورت داده بودند؛ جز آن که نظام عثمانی ویژگی های خاصی داشت که به نظر می رسد مربوط به موقعیت جغرافیایی آن در اوائل تشکیل دولت یاد شده باشد. این وضعیت سبب شده بود تا ساختار دولت عثمانی تحت تأثیر نظام بیزانسی قرار گیرد. از آن جا که در اطراف این دولت سرزمین هایی وجود داشت که به طور مداوم در گیر نوعی اضطراب عمومی بودند، دولت عثمانی نیز به طور طبیعی، رنگ نظامی به خود گرفت و با این توجیه که این بهترین راه، دفاع از خود است، به سیاست توسعه گرایانه روی آورد. این ویژگی نظامی تا به آخر در این دولت باقی ماند.»^{۵۶} ^{۵۷}

نظام حکومت

«بالا ترین مقام، یعنی ریاست دولت عثمانی، از آن سلطان بود که مؤثرترین و نخستین فرمانده سیاسی و نظامی این دولت به حساب می آمد و از وی با لقب «خداوندگار» یا «خواندگار» که در ترکی به معنای سلطان اعظم است، از وی یاد می شد. گاهی لقب فارسی «پادشاه» نیز برای او به کار می رفت. بایزید لقب سلطان را برای خود برگزید و این پس از موافقت رسمی خلیفه عباسی قاهره بود. زمانی که سلطان محمد فاتح قسطنطنیه را گشود، لقب سلطان

^{۵۶}. احمد عبد الرحیم مصطفی، فی اصول التاریخ العثماني، ص ۱۰۶.

^{۵۷}. دولت عثمانی از اقتدار تا انحلال، رسول جعفریان، ص ۶۹.

البرّین و البحرین را برای خود انتخاب کرد. به رغم شیوع لقب خواندگار یا پادشاه بر سلاطین عثمانی، مرادِ اول بعد از گشودن ادرنه خود را «خلیفه الله» نامید. پس از فتح مصر بود که خلیفه عباسی، به نفع سلطان سلیم از خلافت کناره جست. به هر روی سلطان، سلطه مطلقه در تمامی مواردی که به دولت مربوط می شد، در اختیار داشت.^{۵۸}

سلطان از همه قدرت مطلقه موجود استفاده می کرد؛ او رئیس دولت و فرمانده کل نیروهای نظامی عثمانی و نیز رئیس هیئت حاکمه - قوللر - و همزمان رئیس هیئت حاکمه اسلامی یا تشکیلات مذهبی عثمانی بود. در واقع، دو تشکیلات مستقل در دولت، در وجود سلطان تبلور می یافت. هم چنین سلطان، حامی و نجات دهنده شریعت اسلامی و مدافع عقیده اسلامی به حساب می آمد و در تمامی موارد مربوط به قدرت دولت، نفوذ و سلطه کامل داشت.^{۵۹}

به رغم آن که در ظاهر، قدرت سلطان را هیچ گونه قانون مدنی و یا طبقه اشرافی با امتیازات ویژه محدود نمی کرد، اما او در واقع، سلطه مطلقه نداشت؛ زیرا نمی توانست به طور آشکار به شریعت اسلامی بی اعتنائی کند. به طور طبیعی، سلطان و تصمیمات او در مرتبه چهارم از منابع قانون اسلامی؛ یعنی پس از قرآن و سنت و مذاهب چهارگانه قرار داشت. چنان که سلطان می بایست پیش از هر نوع اقدام سیاسی مهم، درباره تطبیق تصمیم گرفته شده با شریعت، از شیخ الاسلام فتوای لازم را بگیرد. زمانی که شیخ الاسلام آن را رد می کرد، سلطان از نظر وی عدول نمی نمود.^{۶۰}

هم چنین در ساختار دولت عثمانی، بخش هایی وجود داشت که در واقع مستقل از دولت مرکزی بود که از آن جمله می توان به اقلیت های مذهبی، اصحاب حرف و صنایع و برخی از مؤسسات و هیئت ها اشاره کرد؛ اموری که نشان آن است که سلطان عثمانی، از سلطه مطلق برخوردار نبوده است. هم چنین همه شهر ها از مزایا و امکانات محلی گسترده ای در اداره شئون داخلی و مالی و اصلاحات و پلیس برخوردار بودند.

^{۵۸}. محمد فرید بک، تاریخ الدولة العثمانیه، ص ۳۰۴.

^{۵۹}. کارل بروکلمان، الاتراک العثمانيون و حضارتهم، ترجمه نبیه امین فارس و منیر البعلبکی، دار العلم للملایین، بیروت، ۱۹۴۹، ص ۹۳.

^{۶۰}. کارل بروکلمان، الاتراک العثمانيون، ص ۹۴.

ده سلطان نخست عثمانی - از عثمان اول تا سلیمان قانونی - به داشتن کفایت و خبرویت اداری و نظامی شهرت داشتند که این خود نتیجه آن بود که در آغاز زندگی خود ولایتی را اداره کرده بودند.

سلطان خود، فرماندهی سپاه را عهده دار بود و ریاست جلسات دیوان را که مسائل مختلف دولتی را اداره می کرد، شخصا بر عهده داشت.^{۶۱}

قدرت اجرایی نیز در اختیار سلطان بود و وزیر تنها مشاور او به شمار می رفت. کم کم موقعیت وزیر تقویت گردید تا آن که به تدریج موقعیت بالایی در دولت به دست آورد. صدر اعظم یا نخست وزیر، مهر سلطانی را که رمز قوت و قدرت وی بود، حمل می کرد و آن را نه به عموم بلکه تنها به برخی از چهره های ممتاز نشان می داد. چهار یا شش وزیر که نفوذشان از وی کم تر بود، نخست وزیر را در اداره کارها یاری می رساندند. صدر اعظم رئیس دیوان بود و بر کارهای لشکری نظارت داشت. وی در موارد مهم، خود فرماندهی را در میدان های نبرد بر عهده می گرفت. همو ریاست محکمه عالی را نیز داشت و علمای شریعت - که قاضی بودند - در آن شرکت می کردند. صدر اعظم خود در پایتخت می گشت و از احوال و چگونگی بازار خبر می گرفت. در این گردش ها قاضی القضاات نیز در کنار او بود.^{۶۲}

نخست وزیر یا صدر اعظم تا زمان فتح قسطنطنیه از مسلمانان آزاد - و نه غلامان آزاد شده - به ویژه خاندان جندرلی بود [و صورت ترکی خالص داشت]. پس از آن شخصی از میان ینی چریان (دوشیرمه) [که از میان فرزندان مسیحیان بودند و طبعا نو مسلمان و غیر ترک]^{۶۳} به این سمت تعیین می شد. بدین ترتیب تابعیت و دوستی وی نسبت به سلطان تضمین شده بود؛ زیرا افراد دوشیرمه در قصر سلطانی، تربیت نظامی می دیدند. با افزایش مسئولیت

^{۶۱}. احمد عبدالرحیم مصطفی، فی اصول التاریخ العثماني، ص ۱۱۰، و بنگرید: جب ویون، المجتمع الاسلامی و الغرب، ترجمه احد عبد الرحیم، چاپ اول، ص ۵۴.

^{۶۲}. عبد العزیز الشناوی، الدولة العثمانة، چاپ اول ص ۳۶۰-۳۶۱.

^{۶۳}. رسول جعفریان: در واقع، نوعی رقابت میان ایالت آناتولی و روملی، یا به تعبیری بخش آسیایی و اروپایی دولت عثمانی در دل این دولت وجود داشت که بخشی از آن، رقابت میان نظامیان قدیم و ینی چریان ظهور کرد و عاقبت به غلبه ینی چریان بر نیروهای قدیمی انجامید. این رقابت تا به سمت صدراعظمی هم رسید که نمونه اش همین موردی است که در متن آمده است. آنچه هست این که ینی چریان نیز گرچه از فرزندان مسیحیان اروپایی بودند، به سرعت مسلمان شدند و به تدریج فرهنگ ترکی را پذیرفتند.

های صدر اعظم و مشغول شدن سلطان به زندگی داخل قصر، مرکزی برای صدراعظم تحت عنوان بابعالی در سال ۱۰۶۵هـ/۱۶۵۴م ایجاد گردید که مرکزی برای اداره امور دولتی بود و پیش از آن، کارهای یاد شده در قصر سلطانی انجام می گرفت. بابعالی تنها، مرکز سکونت صدر اعظم و خادمان و نگهبانان وی نبود، بلکه دیوان عامی بود که کارمندان عالی رتبه در آنجا به اداره امور مهم بجز مسائل مالی می پرداختند. در واقع، بابعالی مقر مرکزی اداری امپراطوری عثمانی بود. شهرت بابعالی به قدری زیاد شد که به اشتباه آن را مقر سلطانی می پنداشتند و دستورهای بابعالی را دستورهای سلطانی می دانستند. در این دوره، صدر اعظم های معروفی از خاندان کوبریلی بر آمدند که منصب صدارت عظمی را در نیمه دوم قرن هفدهم در انحصار خود داشتند و بخشی از عظمت دولت عثمانی را به آن بازگرداندند.^{۶۴}»^{۶۵}

دیوان

«دیوان در حکم مجلس وزرای وسیعی بود که سلاطین نخست عثمانی خود در آن حاضر شده، ریاست آن را بر عهده داشتند و به آن دیوان همایونی می گفتند. این رسم تا زمان سلطان سلیمان قانونی که از حضور در جلسات خودداری کرده، ریاست دیوان را به صدر اعظم داد، ادامه داشت. پس از آن، دیوان از رئیس آن، صدر اعظم، وزراء، کارمندان عالی رتبه دولت - که به آنان ارکان دولت گفته می شد - شامل قضات، والیان، دفتر داران، امیر بحر و نشانچی تشکیل می شد.^{۶۶}»

کار دیوان، اشراف و نظارت بر امور اداری و ویژه صدر اعظم و دفترداران خزانه و نیز حفظ قوانین، صدور برات های حکومتی و بحث از تمامی امور مهم دولتی بود. این دیوان هر هفته، چهاربار در روزهای شنبه، یکشنبه، دوشنبه

^{۶۴}. محمد جمیل بیهم، فلسفه التاريخ العثماني، ص ۶۳، به نقل از عبد العزيز الشناوی، الدولة العثمانية، ص ۳۷۱-۳۷۲.

^{۶۵}. دولت عثمانی از اقتدار تا انحلال، رسول جعفریان، ص ۶۹-۷۲.

^{۶۶}. عبد العزيز الشناوی، الدولة العثمانية، ص ۳۷۳.

و سه شنبه تشکیل می شد. بحث ها از صبح آغاز می شد و تا شب ادامه می یافت. هر شهروندی می توانست شکوائیه خود را عرضه کرده، ستمی را که بر او رفته بود، بازگو کند. ابتدا سلطان در جلسات شرکت می کرد؛ اما بعدها به شنیدن و مرور مصوّبات آن بسنده می کرد. طبعاً هر یک از حکام بخش آسیایی و اروپایی نقش بسیار فعالی در اداره امور ولایات داشتند.^{۶۷}

البته دیوان نمی توانست درباره مسائلی که در آن جا طرح و بحث می شد یا مصوباتی که بر آن توافق می شد، به صورت نهایی دستوری صادر کند؛ زیرا موافقت سلطان شرط اساسی در اجرای آن مسائل بود.^{۶۸}

وزیران مهم ترین ارکان دولت شناخته می شدند و منصب صدارت عظمی، بالاترین منصب کشوری و لشکری بود. در مرتبه بعد، رجال قانون و علما قرار داشتند که قاضی عسکر در اروپا و آناتولی در رأس تشکیلات آنان قرار داشت. علما بر اوقاف، تعلیم و تربیت – که مرکزیت آن در مساجد و مدارس وابسته به آن مساجد بود – سرپرستی داشتند. هم چنین منصب قضاوت در اختیار آنان بود؛ زمانی که منصب مفتی گری یا شیخ الاسلامی پدید آمد، موقعیت آن بالاتر از منصب قاضی عسکری شد.^{۶۹}

یکی از گروه های مهم دیوان، که از مهم ترین فروع طبقه حاکمه بوده، از میان دانشوران برگزیده می شدند، عبارت بودند از:

۱. اعضای دیوان همایونی که مسئولیت مراسلات و اداره را داشتند؛

۲. اعضای خزانه سلطانی که مسئولیت امور مالی و حسابرسی را بر عهده داشتند.

^{۶۷}. علی حسون، الدولة العثمانیه، ص ۳۲۰.

^{۶۸}. کارل بروکلمان، تاریخ الشعوب الاسلامیه، ص ۴۷۶.

^{۶۹}. عبد العزیز الشناوی، الدولة العثمانیه، ص ۴۲۸-۴۲۹.

کارمندان این بخش نزد علما و دبیران آموزش می دیدند و از آن جا که بسیاری از علما از این طریق در قالب دبیر به کار مشغول شدند، به مرور، بر نفوذ آنان افزوده گردید.^{۷۰}

اما قانون در سرزمین عثمانی، در درجه نخست، بر اساس نظامی گری شکل گرفت؛ به همین دلیل، قاضی عسکر در رأس هیئت قضایی قرار داشت. سلطه قاضیان سپاه، شامل امور نظامی و مدنی می شد و پس از آن، علمای کوچکی بودند که قضاوت در ده شهر درجه دوم را بر عهده داشتند. قضات درجه دوم و پائین تر، خود به سه گروه مفتش، قاضی و نایب قاضی تقسیم می شدند. قاضی بالاترین مسئول قضایی منطقه بوده و کسی بود که بر اساس شرع، یعنی قرآن و سنت به قضاوت می پرداخت.^{۷۱} «^{۷۲}

نظام اداری

« زمانی که سلطان عثمانی در قونیه بود، قاعده بر این بود که اراضی را در برابر خدمات امرا، به آنان واگذار می کرد. آنان نیز به همین ترتیب، زمین ها را میان برخی از فرزندان قبیله خود که در صحنه جهاد می درخشیدند، تقسیم کرده، به اقطاع [تیول] به آنان می سپردند. این اقطاع نظامی را در اصطلاح سنجق - جمع سناجق که به معنای رایت و پرچم است - می نامیدند.^{۷۳} پس از گشوده شدن بورسا، این شهر پایتخت سنجق جدیدی شد که به ولی عهد، یعنی مراد فرزند اورخان واگذار شد و او به اسم خداوند، یعنی زمین حاکم نامیده شد! بعد از آن دو سنجق دیگر درست شد: یکی در جنوب شرقی، سلطان اونو (سلطان اوکلی) که کار انتظام مراکز پیشین عثمانی را انجام می داد و دیگری در مناطق ساحلی شمال غرب، قوجه ایلی.^{۷۴}

^{۷۰}. احمد عبد الرحیم مصطفی، فی اصول التاریخ العثمانی، ص ۱۱۵.

^{۷۱}. کارل بروکلمان، تاریخ الشعوب، ص ۴۷۸.

^{۷۲}. دولت عثمانی از اقتدار تا انحلال، رسول جعفریان، ص ۷۲ و ۷۳.

^{۷۳}. علی حسون، الدولة العثمانیه، ص ۳۲۱.

^{۷۴}. کارل بروکلمان، تاریخ الشعوب، ص ۴۱۰.

با گسترش دامنه جغرافیایی دولت عثمانی، تقسیم اداری و نظامی به ایالات، ولایات یا باشویات فراوان آغاز شد؛ به طوری که در پایان قرن هفدهم شمار آن ها به ۳۲ ولایت رسیده بود. هر ولایت به بخش های کوچک تری تقسیم شد که به آن ها سنجق یا لواء گفته می شد، و حاکمش را «سنجق بیک» یا «امیرالواء» می نامیدند. چنانکه گذشت، کلمه سنجق یا [سنجق] در ترکی به معنای رایت و لواء بود و بعد به اقطاعی گفته شد که سنجق بیک بر آن حکومت می کرد.^{۷۵}

نماینده دولت عثمانی در مرکز هر ولایتی، نایب سلطان، یا به تعبیری، والی آن ولایت بود که به طور معمول پاشا نامیده می شد. این والیان از نژادهای مختلف انتخاب می شدند و دست مزد آنان اقطاع یا حقوق سالیانه مشخص برای هزینه های زندگی والی و مخارج افراد و سپاهیان وابسته به او بود. طبعاً حقوق آنها در هر ولایت متفاوت بود و این بر اساس موقعیتی بود که والی، پیش از منصوب شدن داشت.^{۷۶}

والی، رئیس تشکیلات اداری ولایت و مسئول در برابر سلطان و پیروی از او و نیز تأمین عدالت و امنیت برای ساکنان بود. وی به امور اداری، نظامی و قضایی رسیدگی می کرد و نظارت کاملی بر همه امور اداری و اقطاعی داشت. فراوان پیش می آمد که میان او و قضات اختلاف نظری پیش می آمد؛ اما والی حتی بدون محاکمه و اثبات دعوا، دستور به محکومیت و عقوبت فرد متهم می داد که گاه به سر حد اعدام نیز می رسید. هم چنین والی در امور قیمت گذاری و تأمین مواد غذایی و مراقبت از نقدینگی دخالت می کرد.

شماری کارمند، والی را در اداره امور یاری می رساندند که برخی مستقیم در ارتباط با او بودند و کسانی با استانبول مربوط بودند. بابعالی با این اقدام خود، وجود چند قدرت را در ولایت که سبب کاهش نفوذ والی بود و از سرکشی و خود سری او جلوگیری می کرد، تضمین کرده بود. این مجموعه قدرت های مستقل دیوان ولایت را تشکیل می دادند و در امور مهم، طرق مشورت والی قرار می گرفتند. اینان عبارت از افسران عالی رتبه، کارمندان،

^{۷۵}. السید رجب حراز، العالم العربی فی التاریخ الحدیث، ص ۴۱. در برخی ولایات مانند مصر و یمن تقسیم بندی سنجق و لواء در کار نبوده است. هم چنین در

مناطق که لواء فراوان می شد، آن ها را در هم ادغام کرده، لواء واحدی ایجاد می کردند.

^{۷۶}. السید رجب حراز، العالم العربی فی التاریخ الحدیث، ص ۴۱.

عالم‌ان و اعیان بودند. ولی یک رئیس دفتر نیز با عنوان کدخدا وجود داشت. مسئول دیوان رسائل را نیز «مکتوب چی» می‌نامیدند. مهر او در اختیار مهرداد بود و امین صندوق را خزانه دار می‌گفتند. اسلحه دار مسئول حفظ سلاح ها و احتشامات آغاسی، مسئول امور تشریفات بود. در زمان بیماری والی یا غیبت او در محل ولایت، یا در وقت عزلش که هنوز والی جدیدی نیامده بود، اداره امور به عهده قائم مقام او بود.^{۷۷} «^{۷۸}

نظام مالی

« یکی از سازمان های بسیار مهم در دولت عثمانی، تشکیلاتی بود که کارش رسیدگی به مسائل مالی، یعنی درآمدها و هزینه های دولت بود و آن را «دفتر داریه» می‌گفتند. دفتر دار مسئول این تشکیلات همیشه همراه صدر اعظم و کارش ثبت اراضی و توزیع اقطاعات بود. از زمان فتح قسطنطنیه در سال ۸۵۷هـ/ ۱۴۵۳م دفتر دار موقعیتش بالاتر رفته، تنها شخصی بود که می‌توانست به طور مستقیم مطالبش را به عرض سلطان برساند. در ابتدا دو دفتر دار وجود داشت: یکی در آناتولی و دیگری در روملی، بخش اروپایی کشور عثمانی. در پایان سلطنت سلیمان قانونی، دفتر داری هم برای بلاد شام و عراق به مرکزیت حلب تأسیس شد که او را دفتر دار عرب و عجم می‌نامیدند. بعد از آن، به دلیل گستردگی کارهای مالی، برای هر ولایت دفتر داری معین شد.^{۷۹} کار دفتر دار گردآوری مالیاتهای بود که همه آن ها می‌بایست به خزانه سلطان واریز شود. مهم ترین این مالیات ها، عُشریه، جریه، زکات و مالیات اداری محلی بود. کار نظارت بر حسابرسی به دارایی ولایت اقطاعی، در عهده دیوان دفتر روزانه (روزنامه) زیر نظر شخصی بود که او را روزنامچی می‌نامیدند.^{۸۰}

^{۷۷} عمر عبد العزیز عمر، دراسات فی التاریخ العرب الحدیث، ص ۵۲.

^{۷۸} دولت عثمانی از اقتدار تا انحلال، رسول جعفریان، ص ۷۳-۷۵.

^{۷۹} السید رجب حراز، العالم العربی الحدیث، ص ۴۳.

^{۸۰} احمد عبد الرحیم مصطفی، فی اصول التاریخ العثماني، ص ۱۱۵.

دفتر دار، وکیل سلطان در امور مالی ولایت بود و به همین دلیل در برابر اموال و دارایی ها، در مقابل بابعالی مسئولیت داشت. زمانی که یک والی معزول یا به جایی منتقل می شد، جز با حسابرسی دقیق اموال و برائت ذمه او توسط دفتردار، نمی توانست ولایت را ترک کند.^{۸۱} والی و دفتر دار از طرق دولت مکلف به پرداخت مبلغی به طور سالانه به مرکز بودند که از آن با عنوان «میری» یاد می شد. مقصود از آن، مبلغی بود که دولت به عنوان سهر سالانه آن ولایت برای صرف در اداره امور مرکزی در استانبول معین کرده بود. دولت عثمانی از ابتدای تأسیس، سکه ضرب می کرد؛ چرا که ضرب سکه نشان استقلال و سیادت به شمار می آمد. این سکه ها، شبیه سکه هایی بود که سلاجقه روم ضرب کرده بودند و آنان نیز به قیاس دولت بیزانسی ضرب سکه می کردند. وزن کامل آن ها ترجیحا شش قیراط یعنی معادل ربع درهم متداول در بلاد اسلامی بوده است. پول نقد را «آقچه» می نامیدند^{۸۲} و چهل آقچه برابر با ده دوکات طلا بود. روی یک طرف سکه عثمانی ها شهادتین و روی دیگر آن نام امیر (برای نمونه: اورخان خلّالله ملکه، بدون یاد از نام پدر، زمان ضرب و محل آن) بود. این مسئله کمکی برای فعال تر شدن تجارت خارجی بود.^{۸۳}

نظام اجتماعی

« در دولت عثمانی دو طبقه وجود داشت: طبقه حکام و طبقه رعایا. طبقه نخست شامل کارمندان اداری، نیروهای مسلح و علمایی می شد که نه کار تولیدی داشتند و نه مالیات می پرداختند؛ در حالی که طبقه دوم هر دو کار را انجام می دادند. دولت نیز بر حفظ چهارچوب طبقاتی اشخاص تأکید داشته، آن را از لوازم نظامی سیاسی – اجتماعی خود و انسجام جامعه می دانست.

^{۸۱}. السید رجب حراز، العالم العربی الحدیث، ص ۴۳.

^{۸۲}. کارل پروکلمان، تاریخ الشعوب، ص ۴۱۲.

^{۸۳}. دولت عثمانی از اقتدار تا انحلال، رسول جعفریان، ص ۷۵ و ۷۶.

بیش تر اراضی در سرزمین عثمانی، اراضی امیریّه یا دولتی بود که بخشی از آنها به صورت اقطاع [تیول] واگذار شده بود. در حالی که بخشی دیگر در اختیار کسانی بود که روی آن ها کار می کردند و مالیات می پرداختند. اقطاعات نیز بر حسب نوع در آمد به چند قسمت تقسیم می شد:

۱. اقطاع کوچک که به آن تیمار گفته می شد و درآمد آن بیش از بیست هزار آقچه (کم ترین واحد پول عثمانی) نبود. صاحب این اقطاع را تیمارچی می نامیدند.

۲. اقطاع زعامت که درآمدش بیش از مقدار پیش گفته بود و صاحبش را زعیّم می نامیدند.

۳. اقطاع خاص که بالاترین اقطاعات به لحاظ مساحت و درآمدش صدهزار آقچه بود و معمولاً به افراد وابسته به خاندان هیئت حاکمه واگذار می شد. صاحب اقطاع در طول زندگی خود از آن زمین بهره مند میشد؛ همان طور که خود سلطان عثمانی نیز در بسیاری از نواحی سرزمین عثمانی مالک زمین بود.^{۸۴}

دولت به اقطاعات عسکری به دلیل فواید مهمش توجه ویژه داشت. این قبیل اقطاعات، از یک سو زراعت زمین را تضمین می کرد و از جهت دیگر دولت را در وقت جنگ از نیروی سوارکاران بودن واگذاری پول دیگر، سود می رساند. این از آن روی بود که صاحب اقطاع با سلاحش عازم نبرد می شد. به همین دلیل، این گونه نظام اقطاعی بر اساس سلاح سوارکاران بود نه نیروهای پیاده نظام. به علاوه، صاحب تیمار مکلف به پرداخت یک نیروی مسلح در ازای هر سه هزار آقچه درآمدی ملکش بود. همچنان که زعیّم می بایست در ازای هر پنج هزار آقچه – منهای اولین پنج هزار آقچه – درآمد خود از زمین، یک نیروی مسلح بفرستد. به همین جهت نیروهای تابع وی گاه تا هیجده عدد می رسید. سوم آن که، این نظام اقطاعی، بار مالی خزانه را کم کرده و در زمان صلح، دولت حقوقی به نیروهای سواره خود نمی داد.^{۸۵}

^{۸۴}. درباره نظام اقطاعات بنگرید به: Lybyer, A, H, The Government of ottoman Empire, P. ۱۰۵ – ۱۰۰.

^{۸۵}. عبد العزیز الشناوی، الدولة العثمانیة دولة اسلامیة مفتری علیها، قاهره، ۱۹۸۰، ج ۱، ص ۱۳۵-۱۴۵.

مناطقى که نظام اقطاعى نظامى را نپذیرفت، دولت نظام التزام را به اجرا درآورد؛ کارى که مراد سوم (۹۸۲-۱۰۰۴هـ/۱۵۷۴-۱۵۹۵م) به شکل گسترده آن را انجام داد. مقصود از التزام در اصطلاح ادارى و مالی عثمانى، تعهد فرد یا یک طایفه به پرداخت میرى سالانه نسبت به یک قریه یا چند قریه بود. این مبلغ بر اساس قیمت معین یک جفت گاو شخم زن و بر حسب حاصلخیزی زمین معین می گردید. به همین دلیل، دولت به طور مستقیم با کشاورزان سروکار نداشت، بلکه سهم های التزام را به صورت مزایده و برای فقط یک سال واگذار می کرد.^{۸۶}

به هر روی، نظام التزام، هم به نفع دولت بود و هم کشاورزان، و افرادی که ملتزم نامیده شده و واسطه دولت و کشاورزان بودند، از آن بهره مند می شدند؛ چرا که دولت به دلیل وجود این نظام، زحمت جمع اموال میرى را از کشاورزان، از دوش خود برداشته بود. ملتزمین نیز که مسئولیت این کار را پذیرفته بودند، به نفع شان بود تا با کشاورزان نوعی تعامل و همکاری متقابل داشته باشند. به همین دلیل، بذر و کود و هر آنچه آنان در زراعت به آن احتیاج داشتند، در اختیار آنان می گذاشتند و از مزایای آن بهره برده، پول دولت را نیز می پرداختند. در ظاهر این رویه به نفع همه طرف ها بود؛ اما آنچه در عمل رخ داد، تماما به عکس بود. ملتزمین به استثمار کشاورزان می پرداختند و آنان را غارت کرده، هرچه داشتند از آنان می گرفتند و به این ترتیب با آنان بدرفتارى کرده، به اقتصاد نواحى اطراف شهرها صدمه می زدند. این مسئله به برخی بحران ها و شورش ها منجر شد که دولت باید می کوشید تا آن ها را آرام کند. اما ملتزمین، به ویژه در دوره ضعف سلاطن عثمانى، همچنان به بهره کشى از کشاورزان مشغول بودند.

دولت عثمانى، دینی بود؛ چرا که احکام دولتی، از یک سو مستند به شریعت اسلام بود و از سوی دیگر هیئت حاکمه اسلامى در مجموعه دولت حاضر و بر کارهای آن نظارت داشت. جهت سوم نیز آن بود که شهروندان هم در برابر نظام ملل عثمانى - که شرحش خواهد آمد - خاضع بودند.^{۸۷}

^{۸۶}. عبد العزیز الشناوى، الدولة العثمانیة دولة اسلامیة مفترى علیها، قاهره، ۱۹۸۰، ج ۱، ص ۱۶۶-۱۶۷.

^{۸۷}. محمد کمال الدسوقى، الدولة العثمانیة و المسألة الشرقیة، قاهره، ۱۹۷۶، ص ۱۲-۱۴.

در رأس این هیئت اسلامی، شیخ الاسلام قرار داشت که تالی تلوی سلطان بود و کار قانون و محکمه و مدارس پیوسته به مساجد و موقوفات گسترده همه در دست او بود. همچنان که قاضیان شرع، قاضی عسکرها و مفتی ها تابع او بودند. در اوایل کار دولت عثمانی، قاضی عسکر موقعیت دینی برتر را داشت و همیشه همراه لشکر بود. پس از آن مفتی در دوره سلیمان قانونی به عنوان رئیس العلماء و الفقهاء تعیین شده، به تدریج منصب شیخ الاسلامی ایجاد گشت و موقعیت شیخ الاسلام بالاتر از قاضی عسکر شد. سلاطین در استوار کردن موقعیت شیخ الاسلام می کوشیدند و در مواقع بحرانی، از نفوذ آنان بهره می گرفتند. سلطه شیخ الاسلام تا به آن اندازه بالا رفت که می توانست فتوای عزل سلطان را نیز بدهد.^{۸۸}

به طور معمول، دولت بدون فتوای شیخ الاسلام، جنگی را آغاز نمی کرد و علت آن این بود که روشن شود جنگ یاد شده، با دین تعارض ندارد. اشراف، یعنی سلاله رسول الله (ص) نیز در این تشکیلات و هیئت اسلامی حضور داشتند و نقیب اشراف، موقعیت بالایی در جامعه داشت.

دولت، مشایخ طرق صوفیه را نیز در تسلط شان بر مریدان و پیروانشان به صورت گسترده، آزاد گذاشته بود. این طرق به طور فراگیر در آسیای صغیر نشر یافت و به بیش تر سرزمین های عثمانی رسید. مهم ترین آن ها طریقه نقشبندیه، مولویه، بکتاشیه، رفاعیه، و احمدیه بودند.^{۸۹}

اما نظام ملل به این معنا بود که هر گروه دینی تابع ضوابط خاص میان خود بود. عثمانی ها تقسیم بندی دینی را مبنای نوعی تقسیم بندی اداری کرده بودند و هر گروه دینی را ملت می نامیدند. بزرگ ترین آن ها ملت اسلام و ملت روم – ارتدوکس ها – بودند. بعد از آن ها آرامنه و یهود نیز به عنوان ملت شناخته می شدند. همه ملل غیر اسلامی تقسیم شده بودند و هر کدام از آنان رئیسی از طایفه خود داشتند که به حل مسائل شخصی پیروان خود

^{۸۸}. عمر عبد العزیز عمر، دراسات فی التاريخ العرب الحديث، ص ۵۴.

^{۸۹}. السيد رجب حراز، العالم العربی الحديث، ص ۴۹.

مطابق قوانین خودشان و بدون مداخله دولت می پرداختند. بدین ترتیب نظام ملل، به رعایای غیر مسلمان هویت مستقل خاصی بخشیده بود.^{۹۰}»^{۹۱}

نظام ارتش

«ارتش و سپاه عثمانی موقعیت بسیار بالا و با اهمیتی در تاریخ دولت عثمانی داشته و ابزاری برای حکومت و جنگ بوده است؛ زیرا حکومت عثمانی پیش از هر چیز، سپاهی بود و بزرگ ترین کارمندان دولت، همزمان، فرماندهان سپاه نیز بودند. از این رو این سخن شهرت یافته است که حکومت عثمانی و سپاه عثمانی دو روی یک سکه اند. پایه سپاه عثمانی نیز بر سوارکاران بود که قدیمی ترین نوع سپاهی در این دولت بودند. آن ها در داخل سنجق یا رایتِ خاص، وظیفه حفاظت از آن را عهده دار بودند؛ جایی که معمولاً زمین های اقطاعی آنان قرار داشت. در واقع سوارکاران موجود در یک سنجق، از نوعی تشکل نظامی به عنوان سواره نظام عثمانی برخوردار بودند که با آغاز جنگ، به صورت یک گروهان یا گردان متحد تحت فرماندهی سنجق بیگ – که متولی اقطاعات آن ناحیه بود به امور سوارکاران رسیدگی می کرد – به میدان جنگ می رفتند.^{۹۲}

به مرور که سوارکاران، بیش از توجه به میدان جنگ، به زمین هایشان مشغول شدند و به جای خدمت نظامی حاضر به پرداخت پول گشتند، توجه دولت به سمت ینی چریان منعطف گردید. اینها نیرویی پیاده نظام از پیشه وران بودند که امتیازات خاصی داشتند و در اواخر قرن چهارم تشکیل شدند. بچه های مسیحی اسرا نیز در میان صفوف همین سپاه جای داده شده، به خوبی آموزش دیدند تا در شمار سپاه مسلمانان درآیند و با تعصب و حمیت به سلطان خدمت کنند. رهبری این گروه را آغانکشاریه در استانبول عهده دار بود که در هر ایالت یک آغا حامیه انکشاریه

^{۹۰}. احمد عبد الرحیم مصطفی، فی اصول التاریخ العثمانی، ص ۱۳۰-۱۳۱.

^{۹۱}. دولت عثمانی از اقتدار تا انحلال، رسول جعفریان، ص ۷۶-۷۹.

^{۹۲}. علی حسون، تاریخ الدولة العثمانیة، بیروت، ۱۹۸۱، ص ۳۲۳.

تعیین می کرد. وی به طور معمول در قلعه زندگی می کرد و حراست از در و دیوار شهر بر عهده او بود. در برخی از موارد، در هجوم های والی محلی به دشمنان یا جنگ های سلطان در جبهه های اصلی مشارکت داشت. آغا حامیه انکشاریه در هر ولایت مستقل از والی عمل می کرد در برابر استانبول مسئول بود.^{۹۳}

آغاز فساد در میان ینی چریان یا انکشاریه، از زمانی بود که نوعی در آمیختگی میان ینی چریان با هالی منطقه از طریق ازدواج یا به دلیل انتساب ینی چریان به پیشه وران به وجود آمد. همزمان با فزونی شمار ساکنان بومی در میان ینی چریان در هر ولایت که به قصد استفاده از امتیازات وارد آن سپاه می شدند، صبغه محلی گری بر ینی چریان بیش تر می گردید تا آن که اینان را به عنوان بالیرلیه می شناختند.^{۹۴}

در کنار نیروهای سوارکار و ینی چری، نیروهای ویژه یا حقوق بگیر قرار داشتند که حاکمان ولایات به طور خاص آنان را استخدام کرده بودند و حقوق شان را از درآمد ولایت می پرداختند. زمانی که بحران در دولت عثمانی بالا گرفت و نیروهای سواره و ینی چریان نظامشان را از دست دادند، به خصوص در قرن هیجدهم، اعتماد والیان بر نیروهای ویژه افزوده شد. البته تنها والیان نبودند که به استخدام سپاه حقوق بگیر می پرداختند، بلکه برخی از امرای محلی نیز از این نیروها برای استوار ساختن قدرت خود بر ضد دشمنانشان، به ویژه بر ضد حکام ولایات تابعه خود، استخدام و استفاده می کردند.^{۹۵}

ینی چریان در جنگ، در خط مقدم بودند؛ پس از آنان، آغاوات سپس قاضی عسکر ها و حسابرسان و در نهایت موکب سلطان که محافظان خود را داشت، همراه با حاجب با پرچم امپراطوری، و آن گاه پرچم های شش گانه که هر یک متعلق به سپاهیان مختلف بود، به علاوه نیروهای برجسته سواره حقوق بگیر، حرکت می کردند.

^{۹۳}. کارل بروکلمان، تاریخ الشعوب الاسلامیه، ص ۴۶۵-۴۶۷.

^{۹۴}. السید رجب حراز، العالم العربی الحدیث، ص ۴۷.

^{۹۵}. علی حسون، تاریخ الدولة العثمانیه، بیروت، ۱۹۸۱، ص ۳۲۴.

صدراعظم و وزرا در قلب، پشت سر او پاشای روم ایلی، پاشای آناتولی و شمار زیادی از سوارکاران اقطاعی قرار داشتند.^{۹۶}

در وقت جنگ، پاشای روم ایلی و آناتولی در ابتدای صفوف جنگ قرار می گرفتند. جناح چپ نیز در موقعیت بالاتری قرار داشت؛ هر کدام از جناح چپ و راست با توپخانه و دسته ای از پیشتازان است سوار حمایت می شدند. در وقت جنگ، نینی چریان در انتهای قلب لشکر قرار داشتند و سلطان پشت سر آن ها قرار می گرفت. پرچم سلطان نیز در کنار او و اطرافیان او بود.^{۹۷}

بدین ترتیب می توان دریافت که وظیفه اصلی سپاه دفاع از منابع ثروت، افزودن بر آن و حمایت از حاکم و دولت بوده است. عثمانی ها از همان آغاز به توپخانه توجه ویژه ای داشتند و گروهی خاص را به عنوان توپچی انتخاب کردند که شمار آنان در روزگار بایزید دوم (۸۸۶-۹۱۸هـ) به هزار نفر می رسید. در دوره سلیمان قانونی (۹۲۶-۹۷۴هـ/۱۵۲۰-۱۵۶۶م) گروه دیگری برای توپخانه سنگین شکل گرفت. همچنان که عثمانی ها پس از توسعه دولت خود به ایجاد ناوگان های دریایی دست زدند، تا آن جا که توانست در برابر ناوگان ونیزی ها بایستد. شمار کشتی های عثمانی در دوره سلیمان قانونی به سیصد عدد می رسید و خیر الدین بارباروسا فرمانده نیروی دریایی وی توانست در دل اروپایی ها رعب و وحشت بیفکند.^{۹۸} «^{۹۹}

^{۹۶}. کارل بروکلمان، تاریخ الشعوب الاسلامیه، ص ۴۶۷.

^{۹۷}. کارل بروکلمان، تاریخ الشعوب الاسلامیه، ص ۴۶۸.

^{۹۸}. علی حسون، تاریخ الدولة العثمانی، بیروت، ۱۹۸۱، ص ۳۲۸.

^{۹۹}. دولت عثمانی از اقتدار تا انحلال، رسول جعفریان، ص ۷۹-۸۱.

فصل پنجم

عثمانی ها در دوره انحطاط

« دوران شکوه دولت عثمانی که شامل دوره سلیم اول و سلیمان قانونی بود، بیش از نیم قرن به درازا نکشید. پس از آن ضعف دولت عثمانی آغاز شد و خط انحطاط به طور مستمر ادامه یافت. گرچه گاه و بیگاه توقفی در این انحطاط رخ می داد و عاملش روی کار آمدن برخی از خلفای قدرتمند یا تلاش اطرافیان آنان از جمله صدر اعظم ها بود.^{۱۰۰} »

زمینه های ضعف دولت عثمانی از همان دوره سلیمان فراهم آمد؛ چرا که سلطان تحت تأثیر همسرش روکسلانا [خرم سلطان] قرار داشت که بر ضد امیر مصطفی توطئه کرده، تلاش داشت تا فرزند خودش سلیم دوم را به جانشینی سلیمان بگمارد. مصطفی فرمانده بسیار خوبی بود و محبوبیت فراوانی نزد افسران داشت. رفتار بد با مصطفی سبب خشم ینی چریان و شورش بزرگی بر ضد سلطان شد که البته سلیمان آن را سرکوب کرد. در این ماجرا مصطفی و فرزند شیرخوارش کشته شدند. هم چنین سلطان فرزند دیگرش بایزید و چهار فرزند او را با توطئه یکی از وزرا به قتل رساند،^{۱۰۱} و بدین ترتیب زمینه برای روی کار آمدن سلیم دوم فراهم شد.

یکی دیگر از مظاهر ضعف دولت سلیمان قانونی، شرکت نکردن وی در جلسات دیوان و فاصله گرفتن او از مشکلات اقتصادی – اجتماعی بود که دشواری های ناشی از آن سبب بر آشفتن مردمانی در بخش های اروپایی و آسیایی شد.^{۱۰۲} »

^{۱۰۰}. محمود شاکر، تاریخ الاسلامی (العهد العثماني)، ص ۱۱۱.

^{۱۰۱}. احمد عبد الرحیم مصطفی، فی اصول التاریخ العثماني، ص ۱۰۲.

^{۱۰۲}. دولت عثمانی از اقتدار تا انحلال، رسول جعفریان، ص ۸۴.

عوامل ضعف دولت عثمانی

دلایل داخلی:

« ۱. رفاه گرایی: رفاه گرایی سبب شد تا سلاطین عثمانی در گرداب فسق و فجور و لهو و لعب فرو رفته، اوقات خود را در بهره گیری از لذات صرف کرده، در داخل حرم به سر برند. در این موقعیت، طبعاً از امور حکومتی فاصله گرفته، کارها به صدر اعظم و حرمسرا واگذار می شد. بازتاب این رفتار در ضعف سلاطین عثمانی ظاهر شد و قدرت آنان را در اداره امور و فرماندهی لشکر از میان برد، چیزی که در نهایت بر اوضاع کلی دولتی تأثیر گذاشت.

۲. سیطره تفکر نظامی گری: بر اساس این نگره، مشکلات را تنها و تنها باید با شمشیر حل و فصل کرد. طبعاً از کارهای پژوهشی و گفت و گو و بحث خودداری می شد. سیطره اندیشه نظامی گری تنها اختصاص به خلفای عثمانی نداشت؛ بلکه فرزندان آنان، افسران ینی چری و والیان نیز چنین بودند. سلاطین یا خلفای عثمانی، از ابتدا تربیت نظامی - اسلامی می دیدند. در آغاز ایمان نقش اول را داشت و محرک آنان بود؛ اما به تدریج شمشیر جای ایمان را گرفت؛ به طوری که سلطان نزدیک ترین افراد به خود را کشت و خاندان حکومت تضعیف گردیده، انسجام و عصیت خود را به دلیل وجود تردید که به حد کشتارهای گسترده خانوادگی رسیده بود، از دست داد. دلیل آن نیز این بود که هر یک از همسران سلطان در پی آن بودند تا فرزند خود را به ولایت عهدی سلطان تعیین کنند.

از آن جا که ینی چریان نیروهای اصلی حکومت بودند، پیروزی های زیادی به دست آوردند و امتیازات فراوانی از جمله اقطاعات بزرگی را تصاحب کردند. این امر آنان را به راحت طلبی کشاند و بدین ترتیب ضعف در سپاه عثمانی آغاز شد. زمانی که سلطان همراه سپاه حرکت می کرد، حضورش سبب تقویت نیروی معنوی سربازان می شد؛ اما زمانی که قدرت ینی چریان فزونی یافت، جز در وقتی که خود سلطان حاضر می شد، سربازان حاضر به نبرد جدی نبودند و این آغاز رسوخ شکست در میان سپاه بود. در دوره سلیمان، بالاترین افسر، فرماندهی کل سپاه را به دست آورد که خود سبب بالا رفتن شأن و مرتبه افسران بود؛ اما این خود عاملی شد تا افسران خواست ها و

توقعاتی داشته باشند که منشأ فساد می گردید. به علاوه، ینی چریان در کارهای سلطانی نیز مداخله می کردند. همین امر بدانجا رسید که ینی چریان، در زمان توقف جنگ، به عاملی بحران را تبدیل شوند. در این دوره، کار آنان تنها تمرد و سرکشی و تجاوز به جان و ناموس مردم بود و به حدی اوضاع بد می شد که سپاه ینی چری در امور سیاسی نیز مداخله می کرد.^{۱۰۳}

دادن امتیازات به نظامی ها، وراضی نگاه داشتن آنان، آن ها را به این فکر وا می داشت تا از نیروی خود برای تحقق خواسته هایشان بهره گیرند و این منشأ دشواری های دولت بود. چاره کار آن بود که نظامی ها در پادگان ها بمانند، حقوقی به آنان پرداخت شود؛ به موقع وظائف خود را انجام دهند و جز در موارد ضروری، در کارهای سیاسی و عمومی شهرها دخالت نکنند.

۳. فساد اداری: سلطان عثمانی کارهای دولت را به دست کارمندان عالی رتبه ای سپرده بود که غرق در فساد بودند. همین امر سبب بالاگرفتن رشوه خواری، حق حساب، اختلاس و فروش مناصب شده، باعث می شد تا والیان شهرها، دست به کارهای خودسرانه و مستقل از دولت در شهرهای تحت سلطه خود بزنند.

۴. اعطای امتیاز به بیگانه یا کاپیتولاسیون: بر اساس برخی از معاهدات دولت عثمانی با دولت هایی اروپایی، امتیازات و حقوقی به آنان داده شد که سبب دخالت آن ها در کارهای دولت می شد. این کار غالباً از طریق شهروندان نصرانی موجود در بلاد عثمانی انجام می گرفت. اجرای معاهدات یاد شده، الزامی بود و سبب شد تا رعایای خارجی از سیطره اوامر دولت خارج شوند؛ مسئله ای که خود باعث ضعف دولت و ایجاد برخی از حرکت های شورشی می شد.^{۱۰۴}

۵. برخی دلایل دیگر: نظام بد مالیاتی، گسترش حوزه جغرافیایی دولت در میان ملل و قومیت های مختلف و بی انسجامی میان آنان، ازدواج با بیگانگان، نبودن استراتژی روشن از سوی دولت عثمانی پس از فتوحات گسترده،

^{۱۰۳}. محمود شاکر، تاریخ الاسلامی (العهد العثماني)، ص ۱۱۱-۱۱۳.

^{۱۰۴}. اسماعیل سرهنگ، تاریخ الدولة العثمانية، ص ۱۰۸-۱۰۹؛ احمد عبد الرحيم مصطفى، فی اصول التاريخ العثماني، ص ۹۸.

دشمنی دولت های اروپایی با دولت عثمانی، گسترش گروه ها و سازمان های سرّی، فراوانی کنیزکان و اسباب لذّت میان خلفا و اعیان و تمایل به برگرفتن مظاهر تمدن غربی را می توان از دیگر عوامل ضعف دولت عثمانی یاد شمرد.

۶. یکی از مهم ترین عوامل سقوط دولت عثمانی، فاصله گرفتن آن از راه و رسم دینی و الهی بود. دولت عثمانی از زمان تأسیس خود، دارای روح اسلام گرایی نیرومندی بود. تا وقتی که تعلیم و تربیت اسلامی و آموزش های دینی صحیح برای سپاهیان جدید در کار بود، دولت عثمانی نیز نیرومند بود و فتوحات ادامه داشت؛ اما از زمانی که تعلیم و تربیت اسلامی ضعیف شد، غارتگری و فسق و فجور فزونی گرفت و انحراف ادامه یافت تا آن که شورش ها آغاز شد و دولت عثمانی هیبت خویش را به سبب روی آوردن سلاطین عثمانی به لذات دنیوی از دست داد.^{۱۰۵}

اما دلایل خارجی: ۱. رویارویی دولت اتریش و روسیه با دولت عثمانی به قصد حضور بیش تر آنان در منطقه بالکان؛ ۲. نهضت اروپا در پیشی گرفتن در دانش و تمدن که سبب فزونی نیروی اروپا از هر جهت شد.

درست زمانی که دولت عثمانی سستی ورزید و از کار علمی و بحث و تحقیق و تکامل علمی و آثار آن در زمینه ابتکار و خلاقیت و اختراع فاصله گرفت – موضوعی که می توانست اسباب تقویت دولت شود و دشمنان را آرام کرده، حتی بر آنان غلبه کند – اروپا نهضت علمی خود را آغاز کرد و به سوی توانمندی پیش رفت.^{۱۰۶}

در این دوره، پانزده خلیفه به سلطنت رسیدند که بیش ترشان، قابل اعتنا نیستند؛ مگر آنان که حادثه مهمی در زورگارشان رخ داده و نام و شهرتی برای آنان فراهم کرده است. نمونه آن سلیم دوم است که شهرت پدرش را یدک می کشید و در واقع نخستین خلیفه از خلفای ضعیف این سلسله به حساب می آید. از این زمان به بعد، دولت به آرامی سرزمین های خود را از دست داد تا آن جا که تنها اندکی از آن برای عثمانی باقی ماند و بعد از آن هم از میان رفت. البته این دوره دو قرن به درازا کشید (۹۷۴-۱۱۷۱هـ/ ۱۵۶۶-۱۷۵۷م). این طولانی شدن در زوال، به

^{۱۰۵}. عبد الکریم غزاییه، تاریخ العرب الحدیث، دمشق، ۱۹۶۲، ص ۲۷۵.

^{۱۰۶}. احمد عبد الکریم مصطفی، فی اصول التاریخ العثمانی، ص ۱۰۴.

سبب هیبت گذشته دولت عثمانی و وسعت سرزمین های آن، روحیه اسلامیت و نیز اختلاف دولت های اروپایی بر سر اراضی اخذ شده از دولت عثمانی بود.^{۱۰۷} «^{۱۰۸}

سلطان سلیم دوم

ویژگی های سلطان سلیم دوم

« سلیم دوم در ۹ ربیع الاول سال ۹۷۴ هـ حکومت را در دست گرفت و ابوالسعود افندی شیخ الاسلام^{۱۰۹} (۸۹۶-۹۸۲ هـ/ ۱۴۹۰-۱۵۷۴ م) و سایر علما و وزرا و امرا با او بیعت کردند. وی کارش را با زیارت قبور اجدادش آغاز کرد و صوقللی محمد پاشا را به صدر اعظمی برگزید.

سلیم دوم به شهامت و شجاعت و تقوا و پرهیزکاری و انجام دادن کارهای خیر شهرت داشت و هزینه حرمین شریفین را برای تأمین حقوق خدام و کمک به ساکنان آن ها را دو برابر کرد.^{۱۱۰}

^{۱۰۷}. محمود شاکر، التاریخ الاسلامی (العهد العثماني)، ص ۱۲۴-۱۲۵.

^{۱۰۸}. دولت عثمانی از اقتدار تا انحلال، رسول جعفریان، ص ۸۳-۸۶.

^{۱۰۹}. رسول جعفریان: وی یکی از معروف ترین شیخ الاسلام های عثمانی است که در تدوین قوانین در دولت عثمانی نقش اساسی داشته و قانون نامه آل عثمان را تدوین کرد. درباره وی بنگرید: استانفورد، جی شاو، تاریخ امپراطوری عثمانی و ترکیه جدید، ج ۱، ص ۱۸۸-۱۸۹.

^{۱۱۰}. رسول جعفریان: به نوشته برخی از منابع، سلیم دوم در قلمرو عثمانی به سلیم زرد (ساری سلیم) و سلیم دائم الخمر (سرخوش سلیم) و در غرب به نام سلیم میگسار شهرت داشت. بنگرید: شاو، تاریخ امپراطوری عثمانی و ترکیه جدید، ج ۱، ص ۳۰۳. سلیم در عین حال که به این القاب شهرت داشت، فردی آگاه و مطلع بود و با تخلص سلیمی شعر می سرود. از این زمان به بعد بود که سلطنت زنان در عثمانی به راه افتاده و به علاوه، جانشینان سلطان، عوض آن که در ولایات مختلف امارت کرده، تجربه بیاموزند، تمام عمر را در حرمسرا نزد زنان به سر می بردند. همان، ص ۳۰۹.

جریان‌ات آن زمان

وی مسجد بزرگی در ادرنه ساخت. هم‌چنین پلی در استانبول بنا کرده، جامع ایاصوفیه را که بر اثر زلزله آسیب فراوان دیده بود، تعمیر اساسی کرد. وی کوشید تا رود دن را به ولگا متصل کند تا دریای سیاه را به دریای خزر متصل سازد. مردم قازان از ترس سلطه روس‌ها از وی خواستند تا راه کشتی‌ها و سپاه آنان را اصلاح کند. این طرح به دلیل برخی رخدادها و شورش‌ها به جایی نرسید. به طور قطع، اگر وجود صدر اعظم صوقللی محمد پاشا و شهرت سیاسی او نبود، رشته کارها از هم گسسته می‌شد؛ اما به سبب وجود او آشفتگی‌ها و پریشانی‌ها به آرامش تبدیل شد.^{۱۱۱}

اتریش رسمیت دوم را پذیرفت و هیئتی برای تبریک و بستن قرار داد به استانبول فرستاد. قرار بر آن بود تا اتریش جزیه سالانه را بپردازد و روابط پیشین حفظ شود. هم‌چنین پادشاه اتریش تابعیت امرای اتریش را در ترانسیلوانیا و بلغارستان از دولت عثمانی پذیرفت. شاه طهماسب، امرای بلغارستان، رومانی و سفرای فرانسه و ونیز نیز هیئت‌هایی را برای تبریک فرستادند.

بدین ترتیب سلطان سلیم در سال ۹۷۶هـ/۱۵۶۸م معاهده‌ای با اتریش امضا کرد. عثمانی در این معاهده ملکیت اراضی متعلق به اتریش را در مجارستان پذیرفت. هم‌چنین در سال ۹۷۷هـ/۱۵۶۹م معاهده‌ای با فرانسه بسته شد و در آن بر روابط فرانسه با دولت عثمانی تأکید شد؛ نیز امتیازاتی که پیش از این، از آن به عنوان یکی از عوامل ضعف دولت عثمانی یاد شد و اسباب مداخله اروپایی‌ها را در این کشور فراهم کرد، در این معاهده مورد تأکید قرار گرفت.

در این دوره، عثمانی توانست شورشی را که در بصره بر پا شده و شخصی با نام ابن علیان مسبب آن بود، آرام کند و مالیاتی سالانه برابر با ۱۵۰۰ لیره طلا از وی بستاند. فتح یمن و سرکوب شورش آن ناحیه به رهبری مطهر بن شرف الدین در سال ۹۷۶هـ/۱۵۶۸م و فتح قبرش در سال ۹۷۸هـ/۱۵۷۰م به انجام رسید. هم‌چنین شورشی در

^{۱۱۱}. اسماعیل سرهنگ، تاریخ الدولة العثمانیة، ص ۱۰۹-۱۱۰.

امارت بغداد [رومانی] در سال ۹۸۱هـ/۱۵۷۳م پدید آمد که با شکست رو به رو شد. سلطان سلیم در سال ۹۸۲هـ/۱۵۷۴م پس از هشت سال حکومت در گذشت.^{۱۱۲}

عثمانی ها در کار ساخت کشتی های جنگی جدیت کرده، ناوگان آنان به قبرس و کرت حمله برد و از آن جا به سوی آلبانی رفت. عثمانی ها توانستند دو جزیره کوفو و کتالونیا را تصرف کرده، نفوذ خود را در سال ۹۷۸هـ/۱۵۷۱م در آن نواحی استوار سازند. اندکی بعد ناوگان اسپانیا به کمک ونیزی ها آمد. ناوگانی هم از سوی صقلیه، پاپ، ناپل و مالت به فرماندهی امیرال اسپانیایی دون جوان از راه رسید. به دنبال آن جنگ سختی میان دو ناوگان صورت گرفت که عثمانی ها شکست خورده، دویست کشتی خود را از دست دادند. چنان که بیست هزار نفر از نیرو های آنان نیز کشته شد؛ در حالی که صلیبی ها هشت هزار نفر و شماری کشتی از دست دادند.

نتایج این پیروزی برای اروپا به حدی مهم بود که کلیساهای چندی به یاد این پیروزی در نقاط مختلف ساخته شد. در این سوی، عثمان یها شروع به ساخت کشتی و تقویت ناوگان دریایی خود کردند؛ به طوری که نیرومندتر از گذشته شدند.^{۱۱۳}

ناوگان عثمانی پیروزی هایی را در موره (آب های نفارین) به دست آورد؛ به طوری که ونیزی ها از آن ناحیه گریختند. هم چنین ناوگان عثمانی به جنگ ایتالیا و سواحل ونیز رفت. عثمانی ها توانستند ناوگان اسپانیا را که بر تونس مسلط شده بود، از میان ببرند و این سرزمین را به حوزه قدرت خود باز گردانند. بدین ترتیب دریای مدیترانه بار دیگر در اختیار عثمانی ها در آمد.

یک سال از تسلط عثمانی ها بر تونس نگذشته بود که سلیم دوم بیمار شد و یک سال بعد درگذشت.^{۱۱۴}

^{۱۱۲}. محمود شاکر، التاریخ الاسلامی (العهد العثماني)، ص ۱۲۶.

^{۱۱۳}. اسماعیل سرهنگ، تاریخ الدولة العثمانية، ص ۱۱۱-۱۱۲.

^{۱۱۴}. دولت عثمانی از اقتدار تا انحلال، رسول جعفریان، ص ۸۶-۸۹.

سلطان مراد سوم

ویژگی های مراد سوم

« وی پس از درگذشت پدرش حکومت را به دست گرفت. مراد سوم در کار علم و دانش اندوزی جدیت داشته، به عربی، فارسی و ترکی شعر می سرود. او هم چنین تمایلات صوفیانه داشت و دوستدار عالمان پدهیزکار بود. مراد سوم پولی را که می بایست صرف هزینه تخت نشینی خود می کرد و مبلغ آن ۱۱۰۰۰۰ هزار لیره طلا بود، میان سپاهیان تقسیم کرده، مانع از برپایی بلوا و شورش آنان شد که به طور طبیعی به علت تأخیر در پرداخت حقوق آنان پیش می آمد.^{۱۱۵}»

جریانات آن زمان

مراد کارها و سیاست های پدرش را دنبال می کرد. در روزگار وی، جنگ های فراوانی در مناطق مختلف روی داد. در سال ۹۸۲هـ پادشاه بولونیا (لهستان)^{۱۱۶}، هانری دی والوا گریخت و به فرانسه رفت.^{۱۱۷} خلیفه عثمانی به اعیان بولونیا توصیه کرد تا امیر ترانسیلوانیا [استفان باتوری] را به عنوان شاهی برگزینند و آنان چنین کردند. لهستان (بولندا) در سال ۹۸۳هـ/۱۵۷۵م تحت الحمايه دولت عثمانی در آمد و اتریش نیز در معاهده ای که در سال بعد برای مدت هشت سال بسته شد، آن را پذیرفت. تاتارها در سال ۹۸۴هـ/۱۵۷۶م به غارت مرزهای لهستان پرداختند؛ این دولت از عثمانی کمک خواست، دولت عثمانی در معاهده ای رسمی، حمایت خود را از آن منطقه اعلام کرد.^{۱۱۸}

^{۱۱۵}. اسماعیل سرهنگ، تاریخ الدولة العثمانية، ص ۱۲۲-۱۲۸.

^{۱۱۶}. رسول جعفریان: نام بین المللی لهستان، پولند POLAND می باشد.

^{۱۱۷}. رسول جعفریان: در آن جا با نام هانری سوم به تخت شاهی فرانسه نشست.

^{۱۱۸}. کارل بروکلمان، تاریخ الشعوب الاسلامیه، ص ۵۰۴.

در سال ۹۸۵هـ/۱۵۷۷م انقلابی در مراکش پدید آمده، شریف محمد متوکل رهبر انقلاب از پرتغالی ها کمک خواست. عبد الملک، سلطان مراکش از مراد سوم در خواست کمک کرد که وی به یاری او شتافت و نیرویی از طرابلس به مراکش فرستاد. این نیرو در قصر کبیر در جنوب طنجه با نیروی پرتغالی ها در گیر شده، عثمانی ها و هوادارانشان بر نیروی نظامی پرتغال پیروز شدند. عبد الملک به سلطنت خود بازگشت و از سلطان عثمانی تشکر کرده، برای پیروزی او دعا کرد.^{۱۱۹} «^{۱۲۰}

« عثمانی ها کوشیدند از درگیری های داخلی ایران که به سبب مرگ شاه طهماسب بروز کرده بود، استفاده کنند. آنها وارد خاک ایران شدند. جنگ میان طرفین در گرفت که از سال ۹۸۶-۱۰۴۹هـ/۱۵۷۸-۱۶۳۹م ادامه یافت و نهایتا به انعقاد پیمان صلح قصر شیرین یا ذهاب منجر شد. لشکرکشی ایران سه مرحله را پشت سر گذارد و تهدیدات بسیار جدی را برای امپراطوری عثمانی به وجود آورد.

در خلال اولین مرحله، یعنی از سال ۹۸۶هـ/۱۵۷۸م تا انعقاد پیمان استانبول در سال ۹۹۸هـ/۱۵۹۰م عثمانی ها بخش وسیعی از اراضی ایران، واقع در شمال رودخانه کورا؛ گرجستان، شیروان، داغستان، را به تصرف خود در آوردند. ضد حمله های ایران به وسیله ازمیر اوغلو عثمان پاشا دفع گردید. او موفق شد تا دروازه های آهین را در اختیار گیرد و در عین حال از خان کریمه از طریق دشتهای شمال کمک دریافت دارد (۹۹۰-۹۹۱هـ/۱۵۸۲-۱۵۸۳م). عثمانی ها با ساختن یک دژ محکم در کرس پایگاه جدیدی برای خود دست و پا کردند. در سال ۹۹۱هـ/۱۵۸۳م آنها دست به حمله ای دیگر زدند، و در همان سال ایروان را تصرف نمودند، آنها تبریز و مراغه را در سال ۹۹۳هـ/۱۵۸۵م و گنجه و قره باغ را نیز در سال ۹۹۶هـ/۱۵۸۸م به چنگ آوردند. در جنوب نیز، نیروهای عثمانی در بغداد و موصل، در سال ۹۹۴هـ/۱۵۸۶م وارد عمل شدند، و عراق عجم را مسخر کردند. در آسیای مرکزی نیز عبدالله خان رهبر قبیله شیبانی که در سال ۹۹۰هـ/۱۵۸۲م به عثمانی ها ملحق شد، به خراسان حمله کرد و در ۱۸ ربیع الاول ۹۹۶هـ/مارس ۱۵۸۸م بر هرات استیلا یافت. با چنین شرایطی شاه جدید صفوی، عباس اول

^{۱۱۹}. اسماعیل سرهنگ، تاریخ الدولة العثمانية، ص ۱۲۴.

^{۱۲۰}. دولت عثمانی از اقتدار تا انحلال، رسول جعفریان، ص ۸۹.

که در سال ۹۹۵هـ/ ۱۵۸۷م بر تخت نشست، مجبور به انعقاد پیمان صلح با عثمانی ها شد آن هم بر اساس شرایطی که طلب می کردند. عثمانی ها تمامی متصرفات خود را حفظ کردند، و برادر شاه، حیدر میرزا، به عنوان گروگان روانه استانبول گردید. این پیمان متضمن آزار نرسانیدن به پیروان اهل سنت در ایران نیز بود.

با وجود این حاکمیت عثمانی در این متصرفات جدید پا نگرفت. سکنه های محلی که ترکی صحبت می کردند اما شیعه مذهب بودند، و هم چنین قبایلی که از آناتولی گریخته بودند، همچنان به صفویان وفادار باقی ماندند. تنها منطقه سنی مذهب شیروان خوشایند عثمانی ها بود. مردم در دیگر مناطق نیز با فاتحان سر جنگ و ناسازگاری داشتند و بیشتر به قلمرو شاه صفوی پناه می بردند. دولت عثمانی، با سیاست مالیاتی خود، بر اساس فهرست برداری از زمین و سکنه روستایی، مالیاتهای نامأنوس، نظام اقطاعی و اقطاع نظامی، نارضایتی و سیعی را در میان اهالی سبب گردید. سلسله های محلی و سران قبایل بویژه اکراد و بدویان ترکمن که اکثریت جمعیت بومی را در عراق عجم تشکیل می دادند، عمدتاً خواهان نظارت غیر مستقیم شاه بر حکومت متمرکز جدید عثمانی در این نواحی بودند. از سوی دیگر عثمانی ها به علت جدایی این مناطق از پایگاه های اصلی شان در بغداد، دیار بکر، ارزروم کاملاً زمین گیر شده بودند. سرباز، تدارکات و آذوقه بسختی از این پایگاهها به عراق عجم می رسید. وزیر اعظم، محمد پاشا که با کل این لشکر کشی مخالف بود، اعتقاد داشت که منابع امپراطوری کفاف این قشون کشی را نمی کند.^{۱۲۱}

«سلطان مراد سوم، امتیازات قنسولی را با فرانسه و ونیز تجدید کرد و صوقللی پاشا صدراعظم را مأمور اجرای آن ساخت. وی بر بند های معاهده دولت خود با فرانسه و ونیز مسائلی را افزود. از جمله آن که سفیر فرانسه در مراسم مختلف، مقدم بر دیگران است. هم چنین کشتی های اروپایی - به استثنای ونیز - اجازه یافتند تا زیر پرچم فرانسه به سواحل عثمانی وارد شوند. مدتی بعد انگلیس نیز تمام امتیازات تجاری فرانسه را به دست آورد.^{۱۲۲}»^{۱۲۳}

^{۱۲۱}. تاریخ اسلام کمبریج، جلد اول، تیمور قادری، ص ۴۴۰-۴۴۲. [سایت تاریخ اسلام: بنگرید به: کارل بروکلمان، تاریخ الشعوب الاسلامیه، ص ۵۰۳-۵۰۴.

^{۱۲۲}. احمد عبد الرحیم مصطفی، فی اصول التاریخ العثمانی، ص ۱۳۵. بنگرید: محمود شاکر، التاریخ الاسلامی (العهد العثماني)، ص ۱۲۷.

^{۱۲۳}. دولت عثمانی از اقتدار تا انحلال، رسول جعفریان، ص ۹۰.

«در سال ۹۹۸هـ/۱۵۹۰م لشکرکشی به ایران، آن هم بعد از نبردهایی طولانی و فرسایشی به ضمیمه کردن قفقاز و آذربایجان به امپراطوری عثمانی منجر شد. از آن رو عثمانی ها توجه خود را معطوف غرب نمودند. صحبت از ضرورت تصرف کرت در میان بود؛ اما عثمانی ها از اتحاد ونیز- اسپانیا، همانند اتحاد سال ۹۷۹هـ/۱۵۷۱م وحشت داشتند. در اروپا انتظار می رفت که ترکان عثمانی بر ضد اسپانیا دست به یک قشون کشی مدیترانه ای بزنند. دولت عثمانی سعی کرد تا برای بر چیدن سلطه اسپانیایی ها به فرانسه مدد برساند. او با تهدید به سد کردن تجارت آنها، شهروندان ماری را بر آن داشت تا از هنری اهل ناواری حمایت کنند. انگلستان نیز در حال تلاش بود تا عثمانی ها را به اعزام ناوگان خود بر ضد اسپانیا وادارد. فرستاده ویژه انگلیس در استانبول کوشید تا در مذاکرات آتش بس میان اسپانیا و عثمانی ها کارشکنی کند، و در عین حال جلو جنگ ترکان را هم با اتریش بگیرد. بدین ترتیب استانبول به مرکز ثقل سیاست بین المللی تبدیل شد. سر انجام عثمانی ها تصمیم گرفتند که مسئله مجارستان را در اولویت قرار دهند.

این موقعیت در اروپای غربی به طرز عجیبی به نفع آنها تمام شد. انگلستان و فرانسه، اسپانیا را مشغول نگه داشتند، و ونیز هم بی طرقي اختیار کرد. از سوی دیگر امپراطور ردولف دوم از سال ۹۹۹هـ/۱۵۹۱م ارسال خراج سالانه را به استانبول متوقف کرده بود. برای فشار وارد آوردن به او، فرماندار بوسنی، حسن پاشا، حملات گسترده ای را در کروواسی سازمان داد. این حملات به ناکامی سنگینی منجر شد به طوری که پاشا جانش را از داد. هنگام یکه این اخبار به استانبول رسید، دولتمردان عثمانی را سخت خشمگین ساخت؛ به طوری که خواهان لشکر کشی به غرب شدند. وزیر اعظم قوجاسینان پاشا در ۲۹ شوال سال ۱۰۰۱هـ/ ۲۹ ژوئیه سال ۱۵۹۳م ضد اتریش اعلان جنگ داد. در اواخر ماه ذی القعدة/اوت، او سپاه خود را ضد مجارستان به حرکت در آورد. اتریش به کمک دو ایلچی که از سوی پاپ به شرق اروپا اعزام شدند، موفق به تشکیل یک ائتلاف مسیحی بر ضد عثمانی ها شد. ترانسیلوانیا، مولداوی، قزاق ها به این ائتلاف پیوستند. این مرحله دوم از جنگ های مجارستان، عثمانی ها را در جبهه ای که از دریای سیاه تا کروواسی کشیده شده بود، مشغول ساخت.^{۱۲۴}

^{۱۲۴}. تاریخ اسلام کمبریج، جلد اول، تیمور قادری، ص ۴۴۳-۴۴۴.

« حرکت های شورشی چندی، در ایام توقف نبردها، در ولایات عثمانی از سوی ینی چریان صورت گرفت و به دنبال آن بود که سلطان، آنان را مأمور به جنگ با مجارستان کرد؛ اما در برابر اتریش که به دفاع از مجارستان آمده بود، شکست خوردند. در این رخداد، برخی از قلعه های استوار تصرف شد که بعدها سنان پاشا آن ها را باز پس گرفت. امرای بلغارستان و رومانی و ترانسیلوانیا اعلام تمرد کرده، برای جنگ با عثمانی به اتریش پیوستند. سنان پاشا در سال ۱۰۰۳هـ/ ۱۵۹۴م به نبرد با آنان رفت که پیروز نشد و شهرهای چندی خسارت دیدند.^{۱۲۵}

و نیز به سبب جنگ های دریایی فراوانش ضعیف شد و در اندیشه صلح با عثمانی افتاد. اسپانیا نیز پس از شکست فاحش ناوگانش در جنگ ارمادا ضعیف شده و دست از دشمنی با عثمانی در مدیترانه برداشته بود. ایتالیا و پاپ نیز مشغول جنگ داخلی بودند. بدین ترتیب ناوگان عثمانی در مدیترانه یکه تاز شده، سروری کامل داشت؛ در حالی که نیروهای بیگانه از این دریا دور شده بودند.

در دوره مراد سوم، صدر اعظم صوقللی پاشا در سال ۹۸۶هـ/ ۱۵۸۹م ترور شد و سنان پاشا جای وی را گرفت. صوقللی پاشا با تخصص نظامی خود توانست هیبت و قوت و نفوذ دولت عثمانی را حفظ، و ناوگان دولت عثمانی را تقویت کند و با کفایت و درایت خود آنچنان امور را اصلاح سازد که هیبت و عظمت دولت عثمانی از هر طرق تقویت شود. وی با برخی از دولت های اروپایی که دشمنی با عثمانی داشتند، صلح کرد. اما پس از درگذشت او دولت ضعیف شد و درگیری میان صدور آغاز گردید. به دنبال آن، اوضاع شهرها در هم ریخت و برخی از سپاهیان سر به شورش برداشتند که دولت نتوانست در برابر آنها بایستد. به دنبال آن، عزل صدراعظم ها پی در پی صورت گرفته، ینی چریان نیز شوریدند. آشفتگی اوضاع سبب شد تا لهستان خود را از تابعیت عثمانی خارج کرده، اعلان جنگ دهد.^{۱۲۶}»

^{۱۲۵}. اسماعیل سرهنگ، تاریخ الدولة العثمانية، ص ۱۲۷-۱۲۸.

^{۱۲۶}. دولت عثمانی از اقتدار تا انحلال، رسول جعفریان، ص ۹۰-۹۱.

سلطان محمد سوم

ویژگی های سلطان محمد سوم

« محمد سوم در حالی به سلطنت رسید که ۲۹ سال داشت و پیش از آن والی مغنسیا بود. وی تمام برادرانش را که نوزده نفر بودند، کشت.^{۱۲۷} کاری که بر خلاف تمامی احکام شریعت بود. وی کارکنان سرای سلطانی را نیز از میان برد. محمد سوم، فرهاد پاشا را به فرماندهی نیروی دریایی برگزید و همو را به جای سنان پاشا، به صدر اعظمی منصوب کرد. این سلطان را متقی! و دوستدار عدل و انصاف شمرده اند، و گفته شده است که فردی عالم دوست و مصلحت گرا و علاقه مند به دانش و فن بوده است. با این حال، طولانی شدن برخی از جنگ ها در روزگار وی، او را از انجام دادن هر کاری باز داشت.^{۱۲۸} »^{۱۲۹}

جریانات آن زمان

« در میان سالهای ۱۰۰۴-۱۰۱۹هـ/۱۵۹۴-۱۶۱۰م که امپراطوری عثمانی درگیر جنگ بر ضد اتریش و ایران بود، دسته هایی از جلالی ها به آناتولی هجوم بردند و آنجا را دستخوش هرج و مرج نمودند. دردسر آفرینی جلالی ها، زمانی شروع شد که محمد سوم خود را آماده جنگ اغری (۱۰۰۴هـ/۱۵۹۶م) می کرد. جلالی ها در این زمان با گشت زدن آن هم در دسته های کوچک، حضور خود را به نمایش گذاردند. بعد از آنکه مقدمات جنگ فراهم شد، دولت به حسین پاشا و بعد به قره یازیچی عبد الحلیم اختیار داد تا در آناتولی مرکزی، سربازگیری کنند. وقتی که این دو تن از قدرت خود سوء استفاده کردند، دولت عثمانی، تصمیم به مقابله با آنها گرفت. از این رو این دو رهبر مجبور به شورش شدند و از مردم پول و آذوقه برای تأمین نیروهای نامنظم تحت فرمان خود گرفتند. قره

^{۱۲۷}. گفته می شود که سلطان محمد فاتح قانونی وضع کرده بود که ضمن آن جانشینان خود را سوگند داده بود تا در آغاز سلطنت خود همه برادران را بکشند.

بنگرید: احمد عبد الرحیم مصطفی، فی اصول التاریخ العثماني، ص ۱۱۰ به نقل از: جب وبون، المجتمع الاسلامی و الغرب، ترجمه عبد الرحیم مصطفی، ج ۱، ص ۴

^{۱۲۸}. اسماعیل سرهنگ، تاریخ الدولة العثمانية، ص ۱۲۹-۱۳۰.

^{۱۲۹}. دولت عثمانی از اقتدار تا انحلال، رسول جعفریان، ص ۹۱.

یازیزی فرمانده خوبی از آب در آمد، و موفق شد تا عناصر ناراضی را در آناتولی با هم متحد سازد. این مسئله شامل نیروهای سواره نظام نیز شد، زیرا دولت دستور داده بود سپاهیانی که به جنگ نرفته اند، باید غرامت بپردازند و زمینهای شان نیز مصادره شود. این مسئله در مورد سپاهیانی که میدان جنگ را ترک کرده بودند، صدق می کرد. در نتیجه ۲۰۰۰۰ جلالی (بر اساس برخی منابع دیگر ۴۰۰۰۰۰) برگرد قره یازیزی جمع شدند. از سال ۱۰۰۶هـ/ ۱۵۹۸م آنها گروههای بزرگی را تشکیل دادند که شهرهای آناتولی را وادار به پرداخت خراج کردند و حضور خود را در همه حال به اثبات رساندند. اینان بر ایلهتهای سیواس ذوالقدر در آناتولی مرکزی استیلا یافتند. زمانی که دولت مرکزی، وزیر اعظم، محمد پاشا، را به جنگ با آنها روانه منطقه کرد، جلالی ها در جنوب شرق آناتولی تجمع کردند (۱۰۰۷هـ/ ۱۵۹۹م). قره یازیزی قلعه ارفه را تسخیر کرد و آن را مرکز مقاومت خود قرار داد. دولت برای جلب نظر محمد پاشا کوشید تا او را به عنوان فرماندار یکی از ولایات واقع در سرحدات بگمارد، اما او از این کار سر باز زد. قره یازیزی در سال ۱۰۱۱هـ/ ۱۶۰۲م چشم از جهان فرو بست. بعد از مرگ او، گروههای زیادی از جلالی ها در آناتولی پراکنده شدند. یکی از این گروهها به رهبری برادر او، دلی حسن (حسن دیوانه) کوتهیه را به محاصره درآورد. دولت عثمانی موفق شد تا با گماردن دلی حسن به امارت بوسنی و دادن برخی ولایات مرزی به تعدادی از هواداران او، آنها را آرام سازد که بقیه را هم در سواره نظام امپراطوری داخل کرد.

جلالی ها به فکر برپایی دولتی برای خود نبودند. قره یازیزی و نیروهای نامنظم او از مردم ازتراق می کردند؛ اما به نظر می رسد که هیچ گاه دست به کارهای خلاف قانون همچون دزدی و تخریب نزده باشند. با این همه واژه جلالی یاد آورد کشتار و تخریب بود. روستاییان مضطرب زمینهای خود را ترک می کردند و به شهرهای مستحکم پناه می بردند. شهروندان ثروتمندتر به استانبول می گریختند، و یا به بالکان و کریمه روی می آوردند. این حرکت در تاریخ ترکیه به فرار بزرگ معروف است. برخی از منابع خبر از تخریب کلی آناتولی می دهند. همین طور که زمین ها کشت نشده رها می شد، قحطی و کمبود مواد غذایی نیز بیشتر آشکار می گشت. در برخی مناطق رهبران و فرماندهان نظامی از این زمینهای بایر برای چراگاه استفاده کردند و یا آن را به زیر کشت می بردند.^{۱۳۰} به محض

^{۱۳۰}. latifundia.

آنکه صاحبان این زمینها باز می گشتند، درگیری و کشمکشهای جدی میان آنها پدید می آمد. جلالی ها هیچ هدف مشخص سیاسی یا اجتماعی را دنبال نمی کردند. اما سربازان نا منظم، دارای صورتی از همبستگی گروهی بودند. آنها با نیروها و سربازان ثابت ستیز می کردند، سربازانی که در ایالات مختلف دارای مشاغل و مناصب مهم بودند. آنچه که نیروهای نا منظم می خواستند همانا داشتن سهمی از امتیازات سربازان ثابت بود. این ویژگیهای کلی را می توان برای شورشهای گسترده جلالی ها و سربازان نا منظم به کار برد. آنها در مقابل سلطه قدرت مرکزی که از طریق نیروهای منظم و ثابت اعمال می شد، از خود واکنش نشان می دادند. گاهی اوقات این دربار عثمانی بود که چنین واکنشی را ترغیب می کرد.^{۱۳۱}

کارهای نظامی محمد سوم و جنگ با اتریش

« سلطان عثمانی پیش از عهده دار شدن سلطنت، به جنگ با دولت اتریش و مجارستان رو به رو شده بود؛ همان گونه که نظاره گر شورش امیر بلغارستان ملک اردل و دیگر فعالیت های دولت اتریش بود. دولت عثمانی توانست مانع از هجوم اتریشی ها برای اشغال مجارستان شود؛ با این حال، دشمن توانست دو قلعه بکرش و ترغوشته را پس از کشتن امیران این دو قلعه، تصرف کند. عثمانی ها تلاش زیادی برای استوار کردن آن قلعه انجام داده بودند؛ جز آنکه در نگهداری آن سستی کردند و سپاه عثمانی شکست خورد.»^{۱۳۲} « در استانبول ارتش عثمانی سلطان محمد سوم (۱۰۰۳-۱۰۱۲هـ/۱۵۹۵-۱۶۰۳م) را وادار کرد تا شخصا در میدان نبرد حضور پیدا کند. سپاهیان عثمانی ارلو (اُغری، اُگر) را به چنگ آوردند و با نیروهای مشترک اتریش و ترانسیلوانیا که بالغ بر ۴۰۰۰۰ تن می شدند، در آویختند و پیروزی بزرگی به دست آوردند (ربیع الاول ۱۰۰۵هـ/اکتبر ۱۵۹۶م)؛ این نیروی مشترک را امپراطور مکسی میلیان رهبری می کرد، و محل جنگ هاچووا (مزوکرتس) بود. با وجود این اتریشی ها از پذیرش صلح امتناع کردند. گرسنگی، کمبود بودجه، و فرسایش ناشی از جنگ در استانبول رخ نمود. سواره

^{۱۳۱}. تاریخ اسلام کمبریج، جلد اول، تیمور قادری، ص ۴۵۳-۴۵۴.

^{۱۳۲}. دولت عثمانی از اقتدار تا انحلال، رسول جعفریان، ص ۹۱-۹۲.

نظامهای آناتولی که از میدان جنگ هاجووا گریخته بودند، سر به شورش برداشتند. در سالهای بعد اتریشی ها دانوب را بار دیگر تصرف کردند و بوداپست را به محاصره در آوردند (۱۰۰۶هـ/ ۱۵۹۸م) جنگ به استحکامات استرگوم، کنیجا و استولویسنبورگ کشید و این استحکامات بعد از هر محاصره میان طرفین دست به دست شدند. در سال ۱۰۱۲هـ/ ۱۶۰۳م حمله شاه عباس در شرق عثمانی ها را در موقعیت بغرنجی قرار داد. با این حال، شورش پروتستان های ترانسیلوانیا، به رهبری استیفن بوسکی که در مخالفت با حاکم اتریش به وقوع پیوست، به کمک آنها آمد. عثمانی ها به بوسکی لقب پادشاه مجارستان دادند و او را تحت الحمایه خویش گرفتند.^{۱۳۳}

عثمانی ها و نبرد ایران

« شاه عباس با استفاده از موقعیتی که به سبب درگیر شدن عثمانی در اتریش پیش آمده بود، صلح با دولت عثمانی را نقض کرد و آذربایجان و شروان و تبریز و وان را از تصرف دولت عثمانی درآورد. سلطان محمد هم چنین توانست شورش لشکریان و سوارکاران را در آناتولی و استانبول آرام کند که در جریان آن از ینی چریان بهره برد. وی در سال ۱۰۱۲هـ/ ۱۶۰۳م در حالی که تنها ۳۷ سال داشت، درگذشت.^{۱۳۴}»

^{۱۳۳}. تاریخ اسلام کمبریج، جلد اول، تیمور قادری، ص ۴۴۴-۴۴۵.

^{۱۳۴}. دولت عثمانی از اقتدار تا انحلال، رسول جعفریان، ص ۹۲-۹۳.

سلطان احمد اول

«وی در حالی که تنها چهارده سال داشت، بر تخت سلطنت عثمانی تکیه زد. تا این زمان هیچ کس از خاندان عثمانی، با این سن اندک به سلطنت نرسیده بود. در این هنگام، اوضاع دولت درهم ریخته بود؛ چرا که از یک سو جنگ با اتریش در جریان بود و از سوی دیگر نبرد با ایران؛ هم چنین شورش های چندی در بخش آسیایی دولت برپا شده بود.^{*} وی کارهای پدرش را در ادامه جنگ دنبال کرد. سلطان احمد به انجام دادن کارهای خیر شهرت داشت و در آب رسانی حرمین شریفین تلاش کرد، و در زمینه پرده کعبه و حجره نبوی در مدینه اقداماتی صورت داد. وی روستاهایی را وقف خادمان حرمین شریفین کرد و کارهای خیر فراوانی در مکه انجام داد.»^{۱۳۵}

«در سال ۱۰۱۴هـ/ ۱۶۰۵م آنها استرگوم را بار دیگر فتح کردند. در این اوضاع دگرگون شده عثمانی ها و اتریش برای برقراری صلح به توافق رسیدند. پیمان زسیتوا- تروک حاکمیت عثمانی ها در مجارستان تداوم بخشید تا جایی که دو ایالت جدید، کنیجا و آغری، تشکیل شد. عثمانی ها نیز از ادعاهای خود در مورد آن بخش از قلمرو قدیمی مجارستان که به هابسبورگ منتقل شده بود، چشم پوشیدند و خراجی از بابت آن دریافت نکردند، در عین حال تضمین کننده عقب نشینی نیروهای هر دو طرف بود. سلطان عثمانی، امپراتور هابسبورگ را به عنوان همتای خود به رسمیت شناخت و لقبش را با عنوان قیصر اذعان کرد. در واقع تداوم و اعتبار پیمان صلح به مدت بیست سال، نشان داد که دربار عثمانی از ادعاهای خود مبنی بر کسب برتری جهانی که در زمان سلطان سلیمان بزرگ مطرح کرد، چشم پوشیده است. این جنگ ضعف امپراتوری عثمانی و قدرت نظامی هابسبورگ را به نمایش گذارد. در خلال جنگ، نیز عثمانی ها چند بار پیشنهاد صلح را مطرح کرده بودند، و بدین ترتیب نشانه های اضمحلال قدرت ترکان آشکار شد.

سلطنت احمد اول (۱۰۱۲-۱۰۲۶هـ/ ۱۶۰۳-۱۶۱۷م) نشانه آغاز تلاشهایی جدی برای یافتن راه علاجی برای مشکل جلالی ها بود. در سال ۱۰۱۲هـ/ ۱۶۰۳م شاه عباس از این آشفته‌گی استفاده کرد و دست به یک حمله جدید

*. سایت تاریخ اسلام ۸۹/۲/۲۵

^{۱۳۵}. رسول جعفریان، دولت عثمانی از اقتدار تا انحلال، ص ۹۳.

زد. سرکوب جلالی ها (که در آن زمان تا هلال الخصیب نیز آمده بودند). اولین اقدام جدی و مؤثر در این راه به شمار می رفت.^{*} وزیر اعظم، قویوجومرادی پاشا، جانبولاد اوغلوعلی که حاکم حلب، بود و یوسف پاشا و قلندر اوغلو، را که بر غرب آناتولی حکومت می راندند (۱۰۱۶-۱۰۱۷هـ/ ۱۶۰۷-۱۶۰۸م) شکست داد. گفته می شود که جانبولاد اوغلو می توانست ۱۸۰۰۰ سرباز نامنظم، ۱۶۰۰۰ سواره نظام، و ۵۰۰۰ محصل را رهبری کند. قلندر اوغلو به شاه عباس پناهنده شد. در این حرکت بخش عمده ای از هوادارانش نیز او را همراهی می کردند. در سال ۱۰۱۹هـ/ ۱۶۱۰م وزیر اعظم هزاران تن از جلالی ها را قتل عام کرد. سلطان قانون نامه جدیدی نگاشت و آن را جانشین قانون نامه سلیمان کرد، او در این قانون نامه برخی فرمانها را اصلاح کرد. برپایه این اصلاحات شمار سربازان ثابت تقلیل یافت و به دخالت های آنان در امور دولت پایان داده شد. در عین حال وزیر اعظم بر کلیه امور دستگاه دولتی مسلط گردید، و روستاییان را تحت حمایت مؤثر خود گرفت.^{۱۳۶}

جنگ با اتریش

« سلطان احمد، لالامحمد پاشا را به جای یمشچی حسن پاشا به صدراعظمی برگزید. وی فرمانده کل نیروهای بود که با اتریش در جنگ بودند و خود از بهترین فرماندهان به شمار می رفت. لالامحمد سپاه عثمانی را تقویت کرد و قلعه استراگون را محاصره و به اشغال در آورد. وی هم چنین با امارات بلغارستان، رومانی و اردل جنگیده، سلحی را با آنان امضا کرد. وقتی لالا محمد درگذشت، قوبچی مراد به صدر اعظمی رسید. وی نیز یکی از فرماندهان سپاه عثمانی بود. سپاه عثمانی در نبرد با اتریش به پیروزی رسیده، توانست برخی از قلعه های استوار را در منطقه یانق، استراگون، بلگراد و مناطق دیگر تصرف کند. سپاه عثمانی در مجارستان نیز به پیروزی هایی دست یافته، نیروهای اتریش را در آن ناحیه به شکست کشاند.^{*} نتیجه این پیروزی ها آن بود که دولت اتریش صلح را

^{*} . سایت تاریخ اسلام ۸۹/۲/۲۵

^{۱۳۶} . تاریخ اسلام کمبریج، ترجمه تیمور قادری، ج ۱، ص ۴۴۵-۴۵۵.

^{*} . سایت تاریخ اسلام ۸۹/۲/۲۵

پذیرفت و قبول کرد تا سالانه مبلغی معادل دویست هزار دوکات طلا به عنوان جزیه بپردازد. مجارستان نیز طرق همین معاهده در تابعیت دولت عثمانی ماند.^{۱۳۷}

جنگ های دریایی چندی نیز میان کشتی های عثمانی و اسپانیا و شوالیه های ساکن جزیره مالت و برخی امارات ایتالیا پیش آمد که پیروزی میان دو طرف دست به دست می گشت، هم چنین دولت، امتیازات داده شده به فرانسه و انگلیس را تجدید کرده، همان امتایزها را به هلند نیز داد. معاهده جدیدی نیز با لهستان منعقد و قرار شد تا دولت عثمانی جلوی حملات تاتارهای قرم (کریمه) را به این ناحیه بگیرد و لهستان نیز از حملات قازان در هجوم به خاک عثمانی جلوگیری کند.^{۱۳۸}

در جریان درگیر شدن دولت در جنگ با اتریش و هم پیمانان او، بحران ها و شورش های داخلی [معلوف به شورش های جلالی ها] فزونی یافت. از جمله شورش جان پولاد کردی در آناتولی و قلندر اوغلی والی آنکارا بود. فخر الدین معنی هم در لبنان شورید؛ اما دولت عثمانی توانست این شورش ها را سرکوب کند.^{۱۳۹}

جنگ با ایران

« در مرحله دوم از جنگهای ایران و عثمانی، از سال ۱۰۱۲-۱۰۲۷هـ/ ۱۶۰۳-۱۶۱۸م عباس اول دست به هجوم زد ازبک های شیپانی را، که به وسیله عثمانی ها به سلاحهای آتشین مجهز شده بودند، سرکوب کرد، و با تجهیز غلامان خود به سلاحهای به دست آمده از عثمانی ها، سپاه جدیدی تشکیل داد. ضد حمله ایران در سال ۱۰۱۲هـ/ ۱۶۰۳م آغاز شد و در همان سال به فتح مجدد تبریز انجامید. سپاه عثمانی به فرماندهی جغلازاده سینان

^{۱۳۷}. کارل بروکلمان، تاریخ الشعوب الاسلامیه، ص ۵۱۱.

^{۱۳۸}. محمود شاکر، التاریخ الاسلامی (العهد العثماني)، ص ۱۳۱.

^{۱۳۹}. رسول جعفریان، دولت عثمانی از اقتدار تا انحلال، ص ۹۳-۹۴.

پاشا در سال ۱۰۱۴هـ/ ۱۶۰۵م عقب نشست. اردوکشی بر ضد اتریش و مشکلات جلالی در آناتولی، عثمانی ها را از تشکیل یک سپاه امپراطوری بر ضد ایران بازداشت.^{۱۴۰}»

« شاه عباس با استفاده از این جنگ ها و شورش های داخلی، شمال عراق و شهرهای تبریز و وان را تصرف کرده، سپاه عثمانی در این ناحیه، از مقاومت در برابر وی عاجز گردید. دولت عثمانی به اجبار در سال ۱۰۲۱هـ/ ۱۶۱۲م تن به صلح داده، تمام سرزمین هایی را که سلیمان قانونی در این بخش ضمیمه قلمرو عثمانی کرده بود، و شامل بغداد نیز می شد، به ایران واگذار کرد. این نخستین عقب نشینی دولت عثمانی بود.^{۱۴۱}»^{۱۴۲}

« شاه عباس از سال ۹۹۴هـ/ ۱۵۸۶م کوشید تا با دشمنان اروپایی عثمانی ها (هابسبورگ های اتریش و اسپانیا) اتحادیه ای تشکیل دهد. او همچنین درصدد برآمد تا از طریق مسکو یا اقیانوس هند، تجارت ابریشم ایرانی را بار دیگر برقرار سازد. عثمانی ها در حال حاضر از آن سود فراوان کسب می کردند. شاه عباس پیشنهاد کرد که ابریشم ایران را در قبال دریافت سالانه ۳۰۰۰۰۰۰ تا ۴۰۰۰۰۰۰ سکه طلا به انگلستان بفروشد. او در جنوب ایران بندرعباس را بنا نهاد که سرعت گسترش یافت. برادران انگلیسی شرلی در سیاست اقتصادی شاه و همکاریهای سیاسی اش با اروپا و در طرحهای ویژه او در امر راه اندازی یک جنگ اقتصادی نقشی بس مهم ایفا کردند. عثمانی ها نیز دست به تلافی زدند و با اتخاذ تدابیری سرسختانه ایران را از فلزات ارزشمند و مس محروم ساختند. در نتیجه بحران شدید ارزی در ایران پدید آمد. شاه عباس شیروان، آذربایجان و گرجستان را فتح کرد، و به عثمانی ها در برابر ارسال سالانه ۱۰۰ بار ابریشم، پیشنهاد صلح داد. او قبلاً تمامی تجارت ابریشم در ایران را به انحصار خود در آورده بود. پیشنهاد صلح در سال ۱۰۱۹هـ/ ۱۶۱۰م مطرح شد؛ اما عثمانی ها در سال ۱۰۲۷هـ/ ۱۶۱۸م مجبور شدند این پیمان را امضا نمایند.^{۱۴۳}»

^{۱۴۰}. تاریخ اسلام کمبریج، ترجمه تیمور قادری، ج ۱، ص ۴۴۲.

^{۱۴۱}. اسماعیل سرهنگ، تاریخ الدولة العثمانية، ص ۱۳۶.

^{۱۴۲}. رسول جعفریان، دولت عثمانی از اقتدار تا انحلال، ص ۹۴.

^{۱۴۳}. تاریخ اسلام کمبریج، ترجمه تیمور قادری، ج ۱، ص ۴۴۲.

« سلطان احمد در سال ۱۰۲۶هـ/۱۶۱۷م در سن ۲۸ سالگی درگذشت. وی نیمی از عمر کوتاه خویش را سلطنت کرد. پس از آن برادرش مصطفی اداره امور را در دست گرفت؛ چرا که فرزندش عثمان هنوز کوچک بود. مصطفی نیز اسیر دست کنیزکان و اهل حرم بود و زمان یکه به سلطنت رسید، چیزی درباره امور حکومت نمی دانست. وی پس از سه ماه عزل شد و عثمان فرزند کوچک سلطان، به رغم سن اندکش، به سلطنت رسید.»^{۱۴۴}

سلطان عثمان دوم

« عثمان دوم پس از عزل عمویش مصطفای اول، به سلطنت رسید. وی در آن وقت تنها سیزده سال داشت. و بلافاصله به لهستان اعلام جنگ داد که دلیلش دخالت آن دولت در امور امارت رومانی بود، در سال ۱۰۲۹هـ/۱۶۲۰م به درخواست لهستان، میان دو طرف صلح برقرار شد. ینی چریان خواستار ادامه جنگ بودند که مورد خشم سلطان واقع شدند. سلطان در پی توطئه بر ضد آنان بود که از این امر آگاهی یافته، بر وی شوریدند. ینی چریان، عثمان یدوم را به قتل رسانده، «از آن رو فرماندار ارزروم، آبرآ محمد پاشا، در رأس گروهی از نیروهای نا منظم، برای آنکه انتقام خون سلطان را بستاند سر به شورش برداشت. محمد پاشا پنج سال به مرکز و شرق آناتولی حاکمیت داشت، و هر کجا که سربازان ثابت را می یافت قتل عام شان می کرد. سرانجام او به ارزروم عقب نشست. در آنجا او در مقابل به دست آوردن امارت بوسنی تسلیم شد (۱۰۳۸هـ/۱۶۲۸م).»^{۱۴۵} بار دیگر مصطفای اول را در سال ۱۰۳۱هـ/۱۶۲۱م بر تخت نشاندند.

سلطان مصطفی برای بار دوم به دنبال فتنه ینی چریان به سال ۱۰۳۱هـ عهده دار سلطنت شد؛ اما در سیاست، برای انتخاب صدر اعظم به جایی نرسید؛ به طوری که در یک سال و چهار ماه، هفت صدراعظم عوض شد و اختلاف میان امرای آناتولی با سوارکاران به جهت صدر اعظم ها بالا گرفت. این در حالی بود که مدت صدارت برخی از صدر اعظم ها کم تر از یک ماه بود. از آن جا که سلطان ضعیف و در اداره امور عاجز بود، از سلطنت عزل

^{۱۴۴}. رسول جعفریان، دولت عثمانی از اقتدار تا انحلال، ص ۹۴.

^{۱۴۵}. تاریخ اسلام کمبریج، ترجمه تیمور قادری، ج ۱، ص ۴۵۵.

شد و مراد چهارم فرزند سلطان احمد اول به سلطنت رسید. مدت سلطنت مصطفای اول یک سال و هفت ماه بود.^{۱۴۶} « ۱۴۷

سلطان مراد چهارم

ویژگی های سلطان مراد چهارم

« وی پس از عمویش مصطفی در سال ۱۰۳۲ به سلطنت رسید؛ پیش از وی برادرش عثمان مدتی عهده دار مقام سلطنت بود. از آن جا که مراد چهارم کودک بود، ینی چریان بر وی سیطره یافتند و کار دولت در نهایت بدی و خرابی می گذشت.

جریانات آن زمان

وی ابتدا می بایست به اصلاح اوضاع داخلی پردازد تا پس از آن با آرامش بتواند به مسائل خارجی پردازد. به همین دلیل، از قلع و قمع سپاهیان شورشی که برادرش عثمانی دوم را کشته بودند، آغاز کرد. پس از آن به تعقیب ینی چریان پرداخت تا آن که رهبران آن را از بین برده، از شمار ینی چریان کاست. وی سپاه جدیدی تشکیل داد تا بتواند بر آن اعتماد کند.

امیر فخرالدین معنی دروژی در زمان احمد اول در لبنان دست به انقلاب زد؛ اما دولت به وی توجهی نکرده، در برابر پرداخت جزیه توسط او، حکومت آن نواحی را به وی سپرد. فخر الدین معنی برای بار دوم در لبنان دست به شورش زده با دوق تسکانیا، پاپ و اسپانیا ارتباط پیدا کرده و برای گشودن فلسطین با آنان متحد گردید. فخر الدین برای تصرف بلاد شام اقدام کرده، اما پس از آن که دولت عثمانی در برابرش ایستاد، به فلورانس گریخت. پسرش جنگ بر ضد دولت عثمانی را که همان زمان درگیر جنگ با ایران بود، بر عهده گرفت. دولت یک نیروی دریایی به

^{۱۴۶}. محمد بن فضل الله محبی، خلاصة الاثر، قاهره، ج ۴، ص ۳۳۷.

^{۱۴۷}. رسول جعفریان، دولت عثمانی از اقتدار تا انحلال، ص ۹۴-۹۵.

سوی سواحل سوریه فرستاد و نیروهای زمینی خود را نیز برای سرکوبی این شورش اعزام کرد. آنان موفق به دستگیری علی فرزند فخر الدین و نیز پدرش شده، آنان را به استانبول فرستادند و در سال ۱۰۴۵هـ/۱۶۳۵م در آن جا کشتند.^{۱۴۸}»^{۱۴۹}

«در خلال سومین مرحله از جنگهای ایران - عثمانی، شاه عباس بغداد، کرکوک، موصل و کل عراق را تصرف خود درآورد (۱۰۳۲هـ/۱۶۲۳م). عثمانی ها که در دیار بکر مستقر بودند، کوشیدند تا بغداد را یک بار دیگر فتح کنند. اما تلاش آنها به ترتیب در سال های ۱۰۳۵-۱۰۳۹هـ/۱۶۲۵-۱۶۳۰م به شکست انجامید. امپراطوری عثمانی در این زمان در معرض هرج و مرج قرار گرفته بود. قتل سلطان عثمان دوم در سال ۱۰۳۱هـ/۱۶۲۲م، تسلط غلامان امپراطوری بر دستگاه حکومت، و شورشهایی که ضد در آنها ارزروم به رهبری ابزاحمد پاشا به وقوع پیوست، پایه های این امپراطوری را به لرزه درآورد. با وجود این سلطان مراد چهارم برای تحکیم سلطه خود، به تدابیری بیرحمانه ای متوسل شد و پس از آن به سوی ایران لشکر کشید. او ایروان را در سال ۱۰۴۵هـ/۱۶۳۵م تصرف کرد.»^{۱۵۰} «شاه عباس بر بغداد مستولی شد و والی عثمانی آن را کشت. مراد، بغداد را محاصره کرده، بخش عمده ای از دیوار آن را نابود کرد. وی در سال ۱۰۴۹هـ وارد آن شد و بیست هزار از نیروهای ایرانی را کشت. پس از آن مدتی در آن جا مانده، به بازسازی شهر مشغول شد و سپس با تعیین وزیری برای آنجا به استانبول برگشت.^{۱۵۱}»^{۱۵۲} «بعد پیمان قصر شیرین یا ذهاب نهایتا مرزهای میان دو کشور را تعیین کرد (محرم ۱۰۴۹هـ/می ۱۶۳۹م).»^{۱۵۳} و مراد بعد از بازسازی بغداد که به استانبول برگشت، مرد!

^{۱۴۸}. محمد فرید بک، تاریخ الدولة العثمانية، ص ۳۰۴.

^{۱۴۹}. رسول جعفریان، دولت عثمانی از اقتدار تا انحلال، ص ۹۵-۹۶.

^{۱۵۰}. تاریخ اسلام کمبریج، ترجمه تیمور قادری، ج ۱، ص ۴۴۳.

^{۱۵۱}. کارل برکلمان، تاریخ الشعوب الاسلامیه، ص ۵۱۴.

^{۱۵۲}. رسول جعفریان، دولت عثمانی از اقتدار تا انحلال، ص ۹۶.

^{۱۵۳}. تاریخ اسلام کمبریج، ترجمه تیمور قادری، ج ۱، ص ۴۴۳.

« عثمانی های بغداد، شهریزور، وان و کرس را در دست خود حفظ کردند اما از ادعای خود در مورد آذربایجان

چشم پوشیدند.»^{۱۵۴}

سلطان ابراهیم بن احمد

« وی پس از درگذشت برادرش مراد به سلطنت رسید. اوضاع داخلی به دلیل محدود شدن قدرت ینی چریان و تشکیل سپاه جدید به طور نسبی آرام بود. وی متوجه مسائل اقتصادی از قبیل پرداخت حقوق سپاهیان، رسیدگی به ناوگان دریایی، اصلاح وضع پولی و ایجاد نظام مالیاتی جدید شد.^{۱۵۵}

قره مصطفی پاشا صدر اعظم وقت، توانست از دخالت زن ها در سیاست جلوگیری کند و مانع از تلاش افراد وابسته به خاندان سلطنتی برای ایجاد فساد در کار دولت شود. وی هم چنین ولگردان و راهزنان و مفسدان را در بسیار از ولایات از میان برد.»^{۱۵۶}^{۱۵۷}

^{۱۵۴}. تاریخ اسلام کمبریج، ترجمه تیمور قادری، ج ۱، ص ۴۴۳.

^{۱۵۵}. محمد بن فضل الله محبی، خلاصة الاثر، قاهره، ج ۲، ص ۳۴۰.

^{۱۵۶}. اسماعیل سرهنگ، تاریخ الدولة العثمانية، ص ۱۵۰.

^{۱۵۷}. رسول جعفریان، دولت عثمانی از اقتدار تا انحلال، ص ۹۶.

جنگ با ونیزی ها

« ونیزی ها همچنان بر جزیره کرت تسلط داشته، به کار تجاری در دریای اژه مشغول بودند و از صلح با دولت عثمانی بهره می بردند. عثمانی ها کوشیدند تا نفوذ آنان را در شرق از میان ببرند.»^{۱۵۸}

« تزار مسکویی جرأت نداشت قزاق ها را تحت الحمايه خویش گیرند. عثمانی ها و خان کریمه کوشیدند با ساختن استحکامات ازو و غازی کرمان و شکل گیری ایالت جدید ازو در سرحدات واقع در طول سواحل غربی دریای سیاه، آنها را مهار کنند. لشکرکشی عثمانی دوم به لهستان عمدتاً در ارتباط با مسئله قزاق ها بود. در همین حال، دریانوردان و راهزنان دریایی مالت و توسکان در مدیترانه، با جرأت بسیار عمل می کردند. کرت پایگاه آنها بود. در سال ۱۰۵۴هـ وقتی که کشتیها و راهزنان دریایی مالت یک کشتی را تصرف کردند که در آن خواجه باشی سابق در حال سفر به مصر بود، سرانجام عثمانی ها عزم خود را جزم کردند تا کرت را به تصرف درآورند. با اینکه آنها در ۲۴ جمادی الاول سال ۱۰۵۵هـ/۱۶۴۵م قنی را به تصرف خود در آوردند، اما عنان اختیار دریا بلافاصله به دست ونیزی ها افتاد، آنها نیز آبراههای شمیرنا، چشمه، و بنادر موری را در سال ۱۰۵۷هـ/۱۶۴۷م بستند و از حرکت نیروهای کمکی عثمانی جلوگیری کردند. عثمانی ها خود را در این جزیره محاصره شده یافتند. مع هذا فرمانده عثمانی دلی حسین پاشا موفق شد تا با گسترش مناطق تحت نفوذ خود، یونانی های محلی را به سوی خود جلب کند. در نهایت، او در شوال ۱۰۵۸هـ/اکتبر ۱۶۴۸م قنیه را محاصره کرد. سال بعد عثمانی ها یک ناوگان جدید دریایی به وسیله استخدام کشتیهای هلندی و انگلیسی به دریا انداختند؛ ام این ناوگان هم نتوانست در مقابل ونیزی ها تاب بیاورد.»^{۱۵۹}

^{۱۵۸}. رسول جعفریان، دولت عثمانی از اقتدار تا انحلال، ص ۹۶.

^{۱۵۹}. تاریخ اسلام کمبریج، ترجمه تیمور قادری، ج ۱، ص ۴۵۷.

« اندکی بعد مخالفان بر ضد ابراهیم شوریده، او را به سال ۱۰۵۸هـ/ ۱۶۴۸م از سلطنت خلع کردند و فرزندش محمد چهارم را به سلطنت رساندند. ابراهیم نیز کشته شد تا به سلطنت بازگردانده نشود. او موفق شد شهر ازوف را از قازان باز پس گیرد.»^{۱۶۰}

سلطان محمد چهارم

ویژگی های سلطان محمد چهارم

« وی در حالی عهده دار سلطنت شد که جنگ همچنان با ونیزی ها ادامه داشت و آنان در برابر حملات عثمانی مقاومت می کردند تا آن که موفق شدند هجوم عثمانی ها را در نزدیک قنديه متوقف کنند؛ آن هم درست زمانی که همین ونیزی ها در تلاش بودند تا جامعه اروپایی و دولت های آن را به نفع خود بر ضد عثمانی به صحنه بکشانند تا بتوانند مراکز قدرت و نفوذ خود را در شرق حفظ کنند. علاوه بر آن، جنگ با مجارستان نیز از سر گرفته شده بود.»^{۱۶۱}

جریانات آن زمان

هنوز سه سال از سلطنت محمد چهارم نگذشته بود که ونیزی ها با کمک نیروهای شوالیه های ساکن مالت توانستند در آب های باروس در سال ۱۰۶۱هـ/ ۱۶۵۱م شکست سنگینی بر ناوگان عثمانی وارد کرده، دو جزیره واقع در مدخل داردانل را تصرف، و بر آنجا حکمرانی کنند. این دو جزیره تنیدوس و لمنوس نام داشت و بدین ترتیب ونیزی ها بر تنگه یاد شده تسلط یافتند. آنان مانع از رسیدن مواد غذایی به استانبول شدند که این امر سبب بالارفتن قیمت ها در شهر شد.^{۱۶۲}

^{۱۶۰}. رسول جعفریان، دولت عثمانی از اقتدار تا انحلال، ص ۹۷.

^{۱۶۱}. کارل بروکلمان، تاریخ الشعوب الاسلامیه، ص ۵۱۶.

^{۱۶۲}. محمود شاکر، التاريخ الاسلامی (العهد العثماني)، ص ۱۳۷.

در این زمان شورشی هم در آناتولی به رهبری دو نفر با نام های قاطرچی اوغلی و دمه کوچی صورت گرفت که بر احمد پاشا والی آناتولی غلبه، و سپس به سوی استانبول حرکت کردند؛ اما در راه آمدن، با یکدیگر اختلاف کرده، شورش آنان شکست خورد و سلطان عثمانی آنان را از میان برد.

در سال ۱۰۶۷هـ/ ۱۶۵۷م محمد کوبریلی به صدارت عظمی رسید. وی چندان از نیروهای نی چری کشت تا آنان تسلیم شدند. پس از آن دست به اصلاحات داخلی و مالی زده، روح جدیدی در کالبد دولت عثمانی دمید و نزد همسایگان شمالی به زیرکی و قدرت شهرت یافت. زمانی که جورج راکوچی امیر ترانسیلوانیا حاضر به اجرای تعهدات مالی خود در برابر سلطان عثمانی نشد، محمد چهارم او را عزل کرد و میخائیل اپافی را به جای او گماشت [۱۰۷۲هـ/ ۱۶۶۱م که بیست سال پس از آن نیز امیر ترانسیلوانیا بود]. این امر سبب شورش مجارها شد و نیروهای اروپایی (در چارچوب اتحاد الرین) به آنان پیوستند و بدین ترتیب جنگ صلیبی جدیدی بر ضد عثمانی در اروپا از سر گرفته شد. عثمانی ها هیچ راهی جز دفاع از کیان خود در اروپا نداشتند؛ از این رو سپاه آن در سال ۱۰۷۳هـ/ ۱۶۶۳م از مجارستان گذشت و به سوی وین تاخت. در آن جا سپاه صلیبی اجتماع کرده بودند. سپاه عثمانی وارد میدان نبرد شد و در نزدیک روستای سن گوتهارد، که بر وین مشرف بود، در کنار رودخانه راب در سال ۱۰۷۵هـ/ ۱۶۶۵م توانست برتری خود را حفظ کند؛ [گرچه کاری از پیش نبرد]. سلطان محمد درخواست صلح کرد که پذیرفته شد. هدف سلطان آن بود تا بتواند در برابر سیاست خصمانه فرانسه که دشمنی خود را تحت حمایت پاپ و رجال کلیسا آغاز کرده بود، بایستد.^{۱۶۳}

زمانی که احمد پاشا جای پدرش محمد کوبریلی را در صدر عظمی گرفت، خود فرماندهی سپاه عثمانی را در دست گرفته، توانست پیروزی بزرگی را در جنگ ایوار در سال ۱۰۷۴هـ/ ۱۶۶۴م به ارمغان آورد و قلعه و دیوارها را تخریب کند. احمد پاشا به سوی حصار ثندیه آخرین پایگاه ونیزی ها در جزیره کرت رفته، به محاصره آن پرداخت تا آن که در سال ۱۰۸۰هـ/ ۱۶۷۰م آن را گشود.^{۱۶۴}

^{۱۶۳}. محمد فرید بک، تاریخ الدولة العثمانية، ص ۲۹۵.

^{۱۶۴}. کارل بروکلمان، تاریخ الشعوب الاسلامیه، ص ۵۱۷.

عثمانی ها برای گرفتن جزیره کرت از ونیزی ها خود را در یک نبرد بیست و پنج ساله (۱۰۵۵-۱۰۸۰هـ) درگیر کردند،^{۱۶۵} و رغم کمک های فرانسه با ناوگان بزرگش به آنان و همین طور کمک های امپراطوری آلمان و برخی از دوقیات اروپایی، در طور این مدت، کرت به دست عثمانی ها سقوط کرد. ونیزی ها که در این مدت طولانی از آن دفاع کرده و در آن جا متحصن شده بودند، از آنجا رانده شدند.^{۱۶۶} بدین ترتیب، عثمانی ها پس از بیرون راندن ونیزی ها از مراکزشان در کرت، به طور کامل بر شرق دریای مدیترانه مسلط شدند.

در این زمان، جنگ بین سوئد و لهستان در گرفته، دولت سوئد از عثمانی بر ضد لهستان - که خود تحت الحمایه دولت عثمانی بود- کمک خواست. دولت عثمانی برای آرام کردن اوضاع به لهستان حمله برد و در آنجا به سال ۱۰۸۲هـ/ ۱۶۷۲م درگیر نبردهای سنگینی شد. در این نبرد، لهستانی ها قلعه فامنج را که در مرز مشترک میان دو دولت بود، پس از مدت کوتاهی، از دست دادند و میخائیل پادشاه، تن به صلحی داد که بر اساس آن می بایست از بخش هایی از پودولیا و اوکراین خارج شود. اما جنگ، همچنان میان آن دو شعله ور بود تا زمانی که یوحنای سوم [John Sobieski] به جای یان کازیمیر [John Casimir] بر تخت حکومت لهستان نشست. وی شخصا فرماندهی جنگ بر ضد عثمانی را عهده دار شد؛ اما به طور پیاپی شکست خورده، بار دیگر تن به صلحی داد که مجبور شد باقی مانده پودولیا و اکراین را به عثمانی واگذار کند.^{۱۶۷ ۱۶۸}

« در قرن یازدهم هجری/ هفدهم میلادی خصومت میان عثمانی ها و هابسبورگ بر سر ترانسیلوانیا دور می زد. بعدا عثمانی ها تلاشهای خود را از سر گرفتند، و کل مجارستان را تصرف کردند. در پایان هابسبورگ پیروزمندانه از میدان به در آمد. در خلال سی سال جنگ، امیر نشین ترانسیلوانیا قلعه محکم پروتستان ها در مقابل هابسبورگ محسوب می شد. این امر از بزرگترین دستاوردهای سیاسی عثمانی ها بود که ترانسیلوانیا را به عنوان یک وزنه برابر در مقابل هابسبورگ تقویت کردند. با این وجود، امرای ترانسیلوانیا از قبیل گیورگی راکوچی اول

^{۱۶۵}. عبد العزیز الشناوی، الدولة العثمانية دولة اسلامية مفتری علیها، قاهره، ۱۹۸۰، ص ۸۷۵.

^{۱۶۶}. کارل بروکلمان، تاریخ الشعوب الاسلامیه، ص ۵۱۸-۵۱۹.

^{۱۶۷}. محمود شاکر، التاريخ الاسلامی (العهد العثماني)، ص ۱۳۸.

^{۱۶۸}. رسول جعفریان، دولت عثمانی از اقتدار تا انحلال، ص ۹۷-۹۹.

(۱۰۴۰-۱۰۵۸هـ/۱۶۳۰-۱۶۴۸م) بعد از ضعف دولت عثمانی سود جستند و سیاست مستقلی را در پیش گرفتند. در سال ۱۰۶۸هـ/۱۶۸۵م کوپرولو محمد دست به یک لشکر کشی موفقیت آمیز در ترانسیلوانیا زد و یانوا^{۱۶۹} را تصرف کرد. استان وَرَت که ترانسیلوانیا را تحت کنترل نگه می داشت، در این منطقه تشکیل شد. این تحول در وضعیت موجود به جنگ جدیدی با هابسبورگ انجامید. سپاه عثمانی به فرماندهی کوپرولو فاضل احمد، اوجوار را در ۲۱ صفر ۱۰۷۴هـ/سپتامبر ۱۶۶۳م تصرف کرد. این منطقه به جایگاهی برای فرماندار درآمد. با این همه، سال بعد، یعنی ۸ صفر ۱۰۷۵هـ/۳۱ اوت ۱۶۶۴م فاضل احمد پاشا در منطقه سنت گوتهدا شکست خورد. با این همه فتوحات عثمانی ها در این منطقه با پیمان واسور (۱۰۷۵هـ/۱۶۶۵م) تثبیت شد.^{۱۷۰}

« احمد کوپرلی در سال ۱۰۸۷هـ/۱۶۷۷م درگذشت و داماد او قره مصطفی به جای وی به منصب صدارت رسید. وی در خبرویت و قدرت اداره امور شهرها، به مانند احمد نبود و رفتارش سبب شورش قازانی ها بر ضد دولت عثمانی شد. روسیه به کمک آنان شتافت و جنگ متوقف گردید. توضیح آن که روس ها در پی گسترش نفوذ خود در قفقاز بودند و دو طرف خسارت های سنگینی را متحمل شدند. روس ها بر کیف و مناطق اطراف آن مسلط شدند و بر همین اساس در سال ۱۰۹۲هـ/۱۶۸۱م صلحی میان آنان منعقد گردید. پس از آن نیروهای عثمانی به هدف تسلیم کردن مجارها، به آن سوی شتافتند.^{۱۷۱}

قره مصطفی پاشا صدر اعظم وقت در سال ۱۰۹۲هـ/۱۶۸۱م به هدف جنگ با اتریش حرکت کرده، در چندین نبرد پیروز شد. پس از آن به سوی وین شتافت و برای دو ماه به محاصره آن پرداخت. اگر دولت های اروپایی با توصیه پاپ به کمک اتریش نشتافته بودند، به یقین وین سقوط کرده بود.^{۱۷۲} با ندای پاپ بود که روحیه صلیبی گری تحریک شده، نیروهای شاه لهستان، امرای صوفیه، و امرای آلمان به پایتخت اتریش رسیدند و توانستند در برابر عثمانی ایستاده، نیروهای آن را مجبور به دست برداشتن از محاصره وین کنند. کار به همین جا خاتمه نیافت، بلکه با

^{۱۶۹}. jeno.

^{۱۷۰}. تاریخ اسلام کمبریج، ترجمه تیمور قادری، ج ۱، ص ۴۵۸-۴۵۹.

^{۱۷۱}. اسماعیل سرهنگ، تاریخ الدولة العثمانية، ص ۱۷۴-۱۷۵.

^{۱۷۲}. احمد عبد الرحيم مصطفى، فی اصول التاريخ العثماني، ص ۱۵۵.

دخالت پاپ، پیمانی میان آلمان، ونیز، روسیه، و لهستان برای بیرون کردن عثمانی از مجارستان امضا شد. همه دولت ها، هر کدام از یک سو به دشمنی با عثمانی برخاستند تا نیروی خود در جهات مختلف در برابر عثمانی به کار گرفته باشند و او را در جبهه های مختلف سرگرم کنند.^{۱۷۳}»^{۱۷۴}

« عثمانی ها برای دومین بار در ۲۲ رجب تا ۲۰ رمضان ۱۰۹۴هـ/ ۱۷ ژوئیه تا ۱۲ سپتامبر سال ۱۶۸۳م وین را به محاصره در آوردند؛ اما مغلوب سپاه اتریشی - آلمانی - لهستانی شدند و رو به هزیمت گذاردند. از آن رو، دشمنان قدیم عثمانی ها در اتحادیه مقدس که در سال ۱۶۸۴م به زعامت پل شکل گرفت، گرد هم آمدند. اعضای این اتحادیه لهستان، اتریش و ونیز بود که روسیه نیز در سال ۱۶۸۶م به این اتحادیه پیوست.»^{۱۷۵}

« آلمان در سال ۱۰۹۶هـ/ ۱۶۸۶م توانست بر بوداپست غلبه کند. ونیزی ها در سال ۱۰۹۷هـ/ ۱۶۸۷م بر ائینا غلبه کرد که یک سال بعد، به اجبار آن منطقه را تخلیه کرد. لهستانی ها نتوانستند هیچ گونه پیشروی در مواضع عثمانی به دست آورند. هم چنین تلاش روس ها در شبه جزیره قرم (کریمه) با شکست روبه رو شد.»^{۱۷۶}

به دلیل برخی از شکست ها بود که سلطان دستور قتل قره مصطفی را داده، منصب صدارت را در سال ۱۰۹۵هـ/ ۱۶۸۵م به ابراهیم پاشا سپرد. بدین ترتیب جهت گیری اصلی پیمان صلیبی، درگیر کردن نیروهای عثمانی در جبهه های مختلف بود؛ به طوری که نیروهای این دولت، تنها مشغول دفاع از خود شده، دست از تهاجم بردارند. اندکی بعد شورشی در استانبول بر ضد صدراعظم آغاز شد که منجر به عزل و سپس تبعید او به رودوس شد. کم کم شورش یاد شده، دامن سلطان را نیز گرفته، به خلع وی و نصب برادرش سلیمان دوم در سال ۱۰۹۹هـ/ ۱۶۸۶م منجر شد.

^{۱۷۳}. محمد فرید بک، تاریخ الدولة العثمانية، ص ۵۲۰.

^{۱۷۴}. رسول جعفریان، دولت عثمانی از اقتدار تا انحلال، ص ۹۹-۱۰۰.

^{۱۷۵}. تاریخ اسلام کمبریج، ترجمه تیمور قادری، ج ۱، ص ۴۵۹.

^{۱۷۶}. کارل برکلمان، تاریخ الشعوب الاسلامیه، ص ۵۲۰.

دولت عثمانی همچنان سی نزولی و ضعف خود را در برابر نیروهای صلیبی طی می کرد و نفوذش از بسیاری از متصرفاتش کاهش می یافت تا آن که به موضع دفاعی از خود و اسلام در برابر نیروهای صلیبی که از هر طرف او را در محاصره داشتند، افتاد. در طول یک قرن و نیم، جنگ های تقریباً به م پیوسته، سبب شد تا عثمانی ها سرزمین وسیعی را به رغم تلاش های مستمر خود برای اصلاح، از دست بدهند. در سال ۱۰۹۲هـ/ ۱۶۸۱م روس ها اکراین را از تصرف عثمانی خارج کردند. در سال ۱۰۹۲هـ/ ۱۶۸۲م نبردی طولانی با اتریش و هم پیمانان آن شامل ونیز، لهستان و روسیه صورت گرفت که عثمانی ها در برابر وین شکست خوردند و به دنبال آن از دشت های مجارستان نیز عقب نشستند. در خلال همین سال ها پطر کبیر شهر ازوف در شرق دریای سیاه را تصرف کرد.^{۱۷۷}»^{۱۷۸}

سلطان سلیمان دوم

«وی پس از برادرش محمد چهارم در سال ۱۰۹۹هـ به قدرت رسید. سلیمان دوم طبق معمول زمان روی کار آمدن هر سلطان، حقوق لشکریانش را چند برابر کرده، آنان را به دلیل برخورد بدشان با برادرش، مؤاخذه نکرد و کوشید تا آنان را آرام کند. وضعیت دولت نیز به دلیل فراوانی جنگ های خارجی، انقلابات داخلی و به ویژه وضعیت ینی چریان که بر برادرش شوریده، برخی فرماندهان از جمله سیاوش پاشای صدراعظم را کشته و زنانش را اسیر کرده بودند، بحرانی تر شده بود. خلیفه جدید، مصطفی پاشا را به صدر اعظمی برگزید.^{۱۷۹}»

دشمن از آشفته گی وضع داخلی و انقلابات استفاده کرده، مرتب بر سرزمین عثمانی حمله می کرد. اتریش در سال ۱۰۹۹ و ۱۱۰۰هـ/ ۱۶۸۷ و ۱۶۸۸م بلغراد را تصرف کرد؛ چنان که ونیز بر سواحل شرقی دریای آدریاتیک (دالماسی) و مناطقی از یونان مسلط شد. شکست های دولت عثمانی پیاپی بود. سلطان، صدر اعظم را عزل کرده، مصطفی پاشا فرزند محمد کوبریلی معروف را به جای وی گذاشت. وی به مانند پدر و برادرش از شهروندان در برابر

^{۱۷۷}. احمد عبد الرحیم مصطفی، فی اصول التاریخ العثمانی، ص ۱۵۵.

^{۱۷۸}. رسول جعفریان، دولت عثمانی از اقتدار تا انحلال، ص ۱۰۰.

^{۱۷۹}. اسماعیل سرهنگ، تاریخ الدولة العثمانیة، ص ۱۸۴-۱۸۵.

زورگویی سپاه دفاع کرده، تنها به دادن حق سپاه بسنده کرد. مردم مسلمان و حتی نصارا وی را دوست می داشتند؛ چرا که به آنان اجازه داده بود تا کلیساهای منهدم شده خود را بنا کنند. وی توانست برخی از مواضع اشغال شده توسط اتریش از جمله بلگراد را در سال ۱۱۰۱هـ/ ۱۶۸۹م باز پس گیرد. چنان که سلیم گرای خان قرم [کریمه] اظهار اطاعت کرد. در همین زمان، ثیکلی مجاری، سرزمین ترانسیلوانیا را به دولت عثمانی بازگرداند.^{۱۸۰} سلطان سلیمان در سال ۱۱۰۲هـ/ ۱۶۹۰م در اثری بیماری درگذشت. بدین ترتیب بار دیگر هیبت دولت عثمانی، پس از یک دوره انحطاط – که ناشی از نا آگاهی وزرا از مسائل سیاسی و اداری بود – در چشم اروپایی ها زنده شد.^{۱۸۱}

سلطان احمد دوم

« وی در سال ۱۱۰۲هـ به دنبال درگذشت برادرش سلیمان دوم، بر تخت شاهی نشست. این زمان مصطفی کوبریلی زنده نبود؛ چرا که در میدان نبرد با اتریش کشته شده بود. جای وی علی پاشای عربچی که فرد ضعیفی بود، به منصب صدارت عظمی منصوب شده بود. ونیزی ها برخی از جزایر دریای اژه را تصرف کردند. روزگار این سلطان چندان به درازا نکشید و به سال ۱۱۰۶هـ/ ۱۶۹۴م درگذشت. جنگ در زمان وی محدود بود. پس از درگذشت او، فرزند برادرش مصطفای دوم پسر محمد چهارم قدرت را به دست گرفت.»^{۱۸۲}

^{۱۸۰}. محمود شاکر، التاریخ الاسلامی، ص ۱۴۱.

^{۱۸۱}. رسول جعفریان، دولت عثمانی از اقتدار تا انحلال، ص ۱۰۱.

^{۱۸۲}. رسول جعفریان، دولت عثمانی از اقتدار تا انحلال، ص ۱۰۱-۱۰۲.

سلطان مصطفای دوم

«وی پس از درگذشت عمویش احمد دوم، در سال ۱۱۰۶ هـ عهده دار سلطنت شد. مصطفای دوم فرد شجاعی بود که خود فرماندهی سپاه را عهده دار شده، به لهستان رفت و در چندین نبرد با کمک قازانی ها پیروز شد. پس از آن به شهر ازوف رفت که در محاصره پطرکبیر امپراتور روسیه قرار داشت و به سال ۱۱۰۷ هـ/۱۶۹۵ م او را مجبور کرد تا دست از محاصره بردارد. پس از آن سلطان عثمانی به مجارستان رفته، مجارها را شکست داد؛ اما خود از فرمانده نیروهای اتریشی اوجین دی ساووا شکست خورده، محمد پاشا صدر اعظم او کشته شد و شماری از نیروهای عثمانی در رود تیسا غرق شدند. به دنبال آن فرمانده اتریشی وارد بوسنی شد.»^{۱۸۳}

«در همین حال روسیه موضع خود را در اوکراین تحکیم کرد. در سال ۱۱۰۷ هـ/۱۶۹۶ م روس ها ازوف را تسخیر کردند، و بدین ترتیب برای اولین بار به سواحل دریای سیاه پا نهادند. مشکلات بعد از جنگ بزرگ، افزایش مالیاتها، شورش توده های صرب و دست نشاندگان آلبانیایی - یونانی، در بالکان، بار دیگر غارت و چپاول مجدد جلالی ها را در آناتولی به همراه آورد. فقر حاکم بر کشور، امپراطوری را در سراشیبی سقوط قرار داد که هیچگاه از آن سر بلند نکرد. دولتمردان عثمانی سرانجام به برتری فرانک ها و ضعف حکومت خود اعتراف کردند. آنها منافع و مصلحت خود را در پیش گرفتن یک سیاست صلح آمیز دیدند. در سال ۱۱۱۴ هـ/۱۷۰۳ م برای اولین بار، رامی محمد که یک مقام اداری و دیوانی بود، به عنوان وزیر اعظم برگزیده شد. این عقیده که دولت را می توان با بازگشت به نظامی که سلطان سلیمان بنیان نهاد، احیا و زنده کرد، به کناری نهاده شد، و عثمانی ها رو به جانب غرب کردند.»^{۱۸۵}

«پس از محمد پاشا، حسین کوبریلی به صدارت عظمی رسیده، با سپاهی راهی اتریش شد و نیروهای آنان را شکست داده، مجبورشان کرد تا به آن سوی رود ساوا بروند. در همین وقت ناوگان عثمانی بر ونیز غلبه کرده،

^{۱۸۳}. اسماعیل سرهنگ، تاریخ الدولة العثمانية، ص ۱۸۵-۱۸۸.

^{۱۸۴}. رسول جعفریان، دولت عثمانی از اقتدار تا انحلال، ص ۱۰۲.

^{۱۸۵}. تاریخ اسلام کمبریج، ترجمه تیمور قادری، ج ۱، ص ۴۶۰.

جزایری را که آنان در دریای اژه تصرف کرده بودند، باز پس گرفت. پس از آن با میانجیگری فرانسه، پیمانی میان عثمانی، اتریش، ونیز، روسیه و لهستان امضا شد که به کارلویتز معروف شد.^{۱۸۶}

بر اساس این معاهده، دولت عثمانی شهر ازوف را به روسیه واگذار کرد. همچنین پودولیا و اکراین را به لهستان سپرد. مجارستان و ترانسیلوانیا را به اتریش داد و موره را به ونیز واگذار کرد. مدت این معاهده بیست و پنج سال بود و هیچ گونه تعهد پرداخت جزیه ای از سوی آن دولت ها به عثمانی در آن منظور نشده بود.^{۱۸۷}

بدین ترتیب همه دولت های مسیحی، به طور متحد در برابر عثمانی ایستاده، مانع از پیشرفت این دولت شدند. هدف اصلی آنان، جلوگیری از انتشار اسلام در اروپا بود.^{۱۸۸}

واگذاری سرزمین هایی که زمانی جزء لاینفک عثمانی به حساب می آمد، مقدمه عقب نشینی عثمانی از اروپا بود؛ همچنان که مقدمه ای برای دوره تفکیک و اضمحلال سریع این دولت به حساب می آمد. در این قرار داد به طور ضمنی از سوی سلطان عثمانی و قیصر روسیه، به اصل دخالت دولت های اروپایی در درگیری های آن ها به خاطر مصالح اروپا اشاره شده بود.^{۱۸۹} به دنبال دخالت ینی چریان و درخواست عزل صدر و رد پیشنهاد آنان توسط سلطان، کار به عزل خود سلطان انجامید.^{۱۹۰}

^{۱۸۶}. محمود شاکر، التاریخ الاسلامی، ص ۱۴۲.

^{۱۸۷}. احمد عبد الرحیم مصطفی، فی اصول التاریخ العثمانی، ص ۱۴۶.

^{۱۸۸}. محمود شاکر، التاریخ الاسلامی، ص ۱۴۲.

^{۱۸۹}. Creasy, Edwards., Op.cit, P. ۳۱۹.

^{۱۹۰}. رسول جعفریان، دولت عثمانی از اقتدار تا انحلال، ص ۱۰۲-۱۰۳.

سلطان احمد سوم

« احمد سوم در سال ۱۱۱۵ هـ به سلطنت رسید. وی با ینی چریان مصالحه، و مبالغ زیادی پول میان آنان تقسیم کرد. هم چنین با درخواست آنان مبنی بر کشتن مفتی فیض الله موافقت کرد تا بعدها در صورت توانایی بتواند قصاص کند. وی هم چنین نشانی احمد صدر اعظم را که آنان انتخاب کرده بودند، عزل کرده، داماد او حسن پاشا را به صدارت برگزید. چندی بعد او نیز عزل شد که پس از آن عزل و نصب های پیاپی صورت گرفت و مردم با این مسئله سرگرم شدند؛ و در برابر، دشمن برای تقویت خود و جنگ با عثمانی برنامه ریزی کرد. پیش از همه پطر کبیر امپراتور روسیه بود که بر سوئد غلبه کرده، دولت نیرومندی داشت. نعمان کوبریلی صدر اعظم، با حمایت از سوئد در برابر روسیه موافق نبود؛ با این حال، فرماندهی سپاه را عهده دار شد و با روسیه اعلان جنگ داده و به محاصره پطر کبیر پرداخت. چیزی به کشتن وی نمانده بود که قرار دادی میان آنان امضا گردید. قرار بر این شد تا امپراتور روسیه در امور قازان مداخله نکرده، از سواحل آزوف خارج شود. پس از آن صدر اعظم عثمانی معزول و یوسف پاشا به جای وی منصوب گردید. وی قرار دادی بیست و پنج ساله با روسیه منعقد کرد؛ اما به دلیل بی توجهی امپراتور روسیه به برخی از شروط، بار دیگر جنگ میان آنان آغاز شد. با مداخله سایر دولت ها، معاهده ای به سال ۱۱۲۵ هـ در ادرنه میان آنان منعقد شد. ضمن این معاهده، روسیه پذیرفت تا آنچه را در سواحل دریای سیاه تصرف کرده، تخلیه کند؛ اما همان وقت از آنچه به حکام قرم (کریمه) می پرداخت سرباز زد.^{۱۹۱}»^{۱۹۲}

« دشمنان اصلی عثمانی ها در اروپا، جمهوری ونیز و امپراتوری هابسبورگ بود. ونیز که اکنون در سرایشی سقوط قرار داشت، دیگر قادر نبود برتری دریایی خود را در شرق مدیترانه حفظ کند. بعد از سی سال حکومت ضد مردمی در موری که جمعیت ارتدکس مذهب آن از حاکمیت کاتولیک ها بشدت تنفر داشتند، ونیزی ها مغلوب عثمانی ها شدند. آنها بر اساس پیمان صلح پاساروویتس مجبور به بازپس دادن این شبه جزیره به ترکان شدند. بعدا

^{۱۹۱}. محمود شاکر، التاریخ الاسلامی (العهد العثماني)، ص ۱۴۳.

^{۱۹۲}. رسول جعفریان، دولت عثمانی از اقتدار تا انحلال، ص ۱۰۳.

براساس مفاد پیمان صلح کارلوتیس آن را باز پس گرفتند (۱۱۳۰هـ/۱۷۱۸م). سپاهیان هابسبورگ تحت فرماندهی درخشان شاهزاده یوجین، در جنگ به نفع ونیز دخالت کردند تا پیروزیهای قاطعی نصیب این کشور شود.^{۱۹۳}

« پس از آن با میانجیگری انگلیس و لهستان صلحی میان آنان به سال ۱۱۳۰هـ منعقد شد. این صلح در ساروتز امضا شد و بر اساس آن اتریشی ها بلغراد و بیش تر بلاد صربستان و بخشی از بلغارستان را تصرف کردند. سواحل دالماسی در شرق دریای آدریاتیک برای ونیزیان باقی ماند. بلاد موره نیز به عثمانی واگذار شد. این صلح به کشیش های کاتولیک اجازه داد تا مزایای پیشین خود را در سرزمین عثمانی داشته باشند. این بند از قرار داد، به اتریشی ها فرصت مداخله در امور داخلی عثمانی را، به اسم حمایت از کشیش های کاتولیک داد. قرار داد دیگری نیز درباره آزادی تجارت میان دولت های طرف معاهده به امضا رسید. بدین ترتیب اتریشی ها، حق حمایت از تجارت خارجی در داخل سرزمین های عثمانی را نیز به دست آوردند.^{۱۹۴}

زمانی که روس ها ضعف دولت عثمانی را دریافتند، درخواست کردند تا به تجار و زواریت المقدس که از روسیه عازم سرزمین عثمانی هستند، اجازه داده شود تا بدون گرفتن هر نوع پرداخت رسم و رسومی رفت و آمد کنند. این درخواست مورد موافقت عثمانی قرار گرفت. عثمانی ها ارمنستان و بلاد گرجستان را نیز اشغال کردند؛ همچنان که پطر کبیر داغستان و سواحل دریای خزر را بنا به ضعف دولت صفوی [که این زمان افغانه به جای آنان در اصفهان حکومت می کردند] تصرف کرد. چیزی نمانده بود که جنگ میان روسیه - عثمانی آغاز شود که با دخالت فرانسه قرار شد تا هر کدام در مناطقی که در تصرف دارند، بمانند. صفوی ها به نبرد با عثمانی پرداختند که شکست خورده، تبریز و همدان و برخی از قلعه های آن نواحی را از دست دادند. پس از آن در سال ۱۱۴۰هـ/۱۷۲۸م صلحی میان آنان صورت گرفت. در خلال این سال ها، ینی چریان شوریدند و پس از عزل خلیفه عثمانی، فرزند برادرش را به جای او نصب کردند.^{۱۹۵}

^{۱۹۳}. تیمور قادری، تاریخ اسلام کمبریج، ج ۱، ص ۴۶۱ - ۴۶۲.

^{۱۹۴}. احمد عبد الرحیم مصطفی، فی اصول التاریخ العثمانی، ص ۱۵۶-۱۵۷.

^{۱۹۵}. اسماعیل سرهنگ، تاریخ الدولة العثمانیة، ص ۲۰۷-۲۰۸.

شمار اندکی از عثمانی ها در پی اصلاح اوضاع بوده، خواستار دست یابی به ابزار هایی شدند که اروپا به کمک آن ها نیزوی نظامی و آلات جنگی خود را تقویت کرده بود. داماد ابراهیم پاشا که در روزگار احمد سوم صدارت را عهده دار بود، نخستین مسئول عثمانی بود که بحث شناخت اروپا را مطرح کرد؛ به همین دلیل ارتباط های منظمی با سفرای دول اروپایی مقیم استانبول برقرار کرده، سفرای عثمانی را به پایتخت های اروپایی، به ویژه وین و فرانسه – آن هم برای نخستین بار – فرستاد. وظیفه این سفیران، به امضای معاهدات تجاری و دیپلماتیک که قبلاً پذیرفته شده بود، محدود نبود؛ بلکه صدر اعظم از آنان خواست تا درباره دیپلماسی اروپا و نیروی نظامی آن اطلاعاتی کسب کنند. معنای این سخن آن بود که حصار آهنین عثمانی شکاف خورده و به طور خاص، عثمانی ها نمی توانند نسبت به تحولات داخلی اروپا غفلت ورزند.^{۱۹۶}

تأثیر پذیری عثمانی ها از اروپا در زمینه بنای قصرها و اسراف و تبذیر و زیاده روی و کبرگرایی آغاز شد؛ چیزی که سلطان احمد خود سهم زیادی در آن داشت و رویه اش، ثروتمندان و طبقات بالای عثمانی را به اقتباس آداب و عادات اروپایی به ویژه در ترتیب اثاث البیت و تزیین آن و نیز بنای کاخ ها و ایجاد باغ ها ترغیب می کرد. هم چنین این دوره، آغاز بیدارگری عثمانی است که جنبش ترجمه به ترکی یکی از علایم آن بود. به علاوه، سلطان احمد کسانی را به فرانسه فرستاد تا از کارخانجات و تمدن فرانسوی اطلاعاتی به دست آورند. چاپخانه ای نیز در استانبول دایر گردید.^{۱۹۷}»^{۱۹۸}

^{۱۹۶}. احمد عبد الرحیم مصطفی، فی اصول التاریخ العثماني، ص ۱۵۹.

^{۱۹۷}. کارل بروکلمان، تاریخ الشعوب الاسلامیه، ص ۵۲۲.

^{۱۹۸}. رسول جعفریان، دولت عثمانی از اقتدار تا انحلال، ص ۱۰۴ و ۱۰۵.

سلطان محمود اول

« وی پس از آرام شدن شورش های ینی چریان، حکومت را به دست گرفت. محمود اول یک مستشار فرانسوی با نام الکساندر کنت دی بونوال را - که مسلمان شده و نام احمد را برای خود برگزیده بود - برای اصلاح وضعیت نظامی عثمانی به کار گرفت و از وی خواست تا توپخانه نیرومندی به وجود آورد. وی بر اساس نظام فرانسوی و اتریشی سازمان های جدیدی برای امور نظامی ایجاد کرد تا بتواند کار نظامی گری را به صورت یک حرفه درست درآورد. او این کار را با پرداخت حقوق و کمک های مالی آغاز کرده، پیشنهاد تقسیم سپاه ینی چریان را به دسته های کوچکی تحت سرپرستی افسران جوان ارائه داد؛ اما ینی چریان در برابر این طرح ایستاده، آن را متوقف کردند. پس از آن بونوال کار خود را بر اصلاح توپخانه متمرکز کرد و در ساخت توپ، باروت و گلوله و فشنگ و عرابه های حامل توپ بسیار کوشید. وی یک مدرسه مهندسی نظامی نیز به وجود آورد؛ اما همه این اقدام ها با مخالفت ینی چریان روبه رو شد. همو کارخانه ای نیز برای تولید کاغذ درست کرد؛ اما به دلیل مخالفت ها و عدم پیگیری کار این اصلاحات به جایی نرسید. دولت عثمانی برای جنگ با دولت صفوی عازم شده، بر طهماسب دوم که در سال ۱۱۴۴هـ/ ۱۷۳۱م درخواست صلح کرده بود، غلبه کرد. به دنبال آن، طهماسب از تبریز، همدان و لرستان عقب نشست؛ اما نادرشاه که آن زمان در خراسان بود، این معاهده را نپذیرفته، به اصفهان آمد و پس از عزل طهماسب و نصب فرزندش عباس سوم، به جنگ با عثمانی ها شتافت و بر آنان غلبه کرد. وی بغداد را محاصره کرده، در خواست صلح نمود و قرار دادی در سال ۱۱۴۹هـ/ ۱۷۳۶م در تفلیس امضا کرد. نادرشاه خود را شاه ایران نامیده، قرار بر آن شد تا هر آنچه را عثمانی از سرزمین ایران تصرف کرده، باز پس دهد.^{۱۹۹}

دولت ها درباره وضعیت لهستان با یکدیگر اختلاف نظر داشتند؛ روسیه و اتریش با لهستان وارد جنگ شدند و روس ها به اشغال آن سرزمین پرداختند. فرانسه در پی اتحاد با عثمانی بود تا لهستان را از دست روس ها و اتریشی ها نجات دهد؛ اما اتریش فرانسه را با معاهده وین راضی کرده، بار دیگر برای نبرد با دولت عثمانی متحد شدند. روسیه جنگ را آغاز کرد؛ اما نیروهای عثمانی، روس ها را در ورمانی متوقف کردند. هم چنین اتریش در بوسنی و

^{۱۹۹}. محمود شاکر، تاریخ الاسلامی (العهد العثماني)، ص ۱۴۵.

صربستان و بلغارستان متوقف شد و عثمانی ها بر صربستان و نیروهای اتریشی که از میدان جنگ عقب نشینی کردند، غلبه کرد. اتریشی ها با وساطت فرانسه، درخواست صلح کردند که به سال ۱۱۵۲هـ/ ۱۷۳۹م در بلغراد صلحی امضا شد. اتریش دست از بلغراد و صربستان و بلغارستان کشید و روسیه متعهد شد تا از کشتی رانی در دریای سیاه خود داری کند و قلعه های ساحلی آژوف را تخریب نماید. هم چنین دولت عثمانی با سوئد بر ضد روسیه متحد شد.^{۲۰۰}»^{۲۰۱}

سلطان عثمان سوم

«وی در حالی که ۵۸ سال از عمرش گذشته بود، به سلطنت رسید و در جامع ابویوب انصاری با وی بیعت شد. سفرای اروپایی سلطنتش را تبریک گفتند؛ اما تنها سه سال سلطنت کرد که طی آن جنگی هم صورت نگرفت. وی به اصلاح وضعیت داخلی پرداخته، دستور داد تا از مسائل غیر شرعی جلوگیری شود. او هم چنین سعید پاشا را به صدارت عظمی برگزید و پس از بازگشت از پاریس، چاپخانه ای در استانبول ساخت. عثمان سوم، هم چنین برخی از شورش هایی را که در اطراف سرزمین عثمانی توسط اکراد برپا شده بود، آرام کرد.^{۲۰۲}»^{۲۰۳}

^{۲۰۰}. اسماعیل سرهنگ، تاریخ الدولة العثمانیه، ص ۲۰۸-۲۱۲.

^{۲۰۱}. رسول جعفریان، دولت عثمانی از اقتدار تا انحلال، ص ۱۰۵ و ۱۰۶.

^{۲۰۲}. علی حسون، تاریخ الدولة العثمانیه، بیروت ۱۹۸۱، ص ۱۱۰-۱۱۲.

^{۲۰۳}. رسول جعفریان، دولت عثمانی از اقتدار تا انحلال، ص ۱۰۶ و ۱۰۷.

سلطان مصطفای سوم

« این سلطان در سن ۴۲ سالگی به سلطنت رسید و با درایت، به اداره امور دولت مشغول شد. وی قوجه راغب را که دارای اطلاعات وسیعی درباره سرزمین های مختلف بود، به صدر اعظمی برگزید. محمد راغب پاشا توانست شورش بزرگی را که توسط اعراب شام در حمله به کاروان های حجاج صورت گرفته بود، سرکوب کند.

سلطان نیروهای خود را برای جنگ با روسیه فراهم کرده، ابتدا برای ایجاد نظمی استوار در سپاه عثمانی تلاش کرد تا بتواند در برابر سپاه اروپا بایستد؛ به همین دلیل صدر اعظم توانست قرار دادی با حکومت آلمان امضا کند تا در وقت نیاز در جنگ با روسیه و اتریش، به عثمانی کمک کند. همین طور در گسترش دامنه تجارت دریایی و خشکی کوشید و طرحی را برای رساندن آب دجله به استانبول و ایجاد نهرهای طبیعی برای تسهیل انتقال غلات به استانبول و نیز گسترش تجارت آغاز کرد؛ اما اجل به وی مهلت نداده، پیش از شروع طرحش در سال ۱۱۷۶هـ/ ۱۷۶۲م درگذشت. پس از وی حامل حمزه پاشا و سپس مصطفی باهر پاشا در سال ۱۱۷۷هـ/ ۱۷۶۳م به صدارت رسید. یک سال بعد محسن زاده محمد پاشا در سال ۱۱۷۸هـ/ ۱۷۶۴م صدر اعظم شد.^{۲۰۴}

دولت عثمانی به دلیل تعدیات قازانی ها در نواحی مرزی، عازم جنگ با روسیه شد. خان قرم [کریمه] توانست در غارت آن نواحی موفق شده، شماری از روستاها را به سال ۱۱۸۲هـ/ ۱۷۶۸م ویران کند. صدر اعظم به محاصره برخی از مواضع اشغال شده توسط روس ها پرداخت که توفیقی به دست نیاورد و اعدام شد. صدر اعظم بعدی نیز شکست خورد و روسیه منطقه بلغارستان و رومانی را تصرف کرد. هم چنین روس ها به تحریک مسیحیان ارتدوکس سرزمین عثمانی به شورش بر ضد دولت عثمانی، پرداختند. ارتدوکس های جزیره موره دست به قیام زدند؛ اما سرکوب شدند. هم چنین روسیه با طرابوزان حمله کرد که شکست خورد؛ با این حال، وارد سرزمین قرم شد و در سال ۱۱۸۵هـ/ ۱۷۷۱م بر آن تسلط یافت. پس از آن گفت و گوهای صلحی انجام شد که به دلیل روش های ظالمانه روسیه به جایی نرسید و بار دیگر جنگ آغاز شد. در این نبرد عثمانی ها پیروز شدند.

^{۲۰۴}. اسماعیل سرهنگ، تاریخ الدوله العثمانیه، ص ۲۱۶.

هم چنین روسیه کوشید تا برخی از والیان عثمانی از جمله علی بیگ بزرگ والی مصر را بر ضد عثمانی بشوراند. روسیه از او خواست تا نفوذش را در شامات گسترش دهد تا او نیز به وی سلاح و کمک برساند. این اقدام، به هدف ایجاد نا امنی و بحران در داخل سرزمین عثمانی، ضربه زدن از پشت و طبعاً کاهش نیروهای عثمانی در مرزهای روسیه انجام گرفت. علی بیگ از مصر راهی شام شد و پس از تصرف آن نواحی به سوی آناتولی حرکت کرد تا در برابر نیروهای عثمانی^{۲۰۵} که از شمال آمده بودند، بجنگد؛^{۲۰۶} اما با شورش محمد ابوالذهب به مصر بازگشتند؛ اما در آنجا علی بیگ به اسارت در آمده، خود و یارانش کشته شدند.^{۲۰۷} خلیفه در سال ۱۱۸۷م در گذشت و برادرش عبد الحمید اول به جای او بر تخت سلطنت نشست.^{۲۰۸}

سلطان عبد الحمید اول

«وی که در تمام مدت سلطنت برادرش اجازه خروج از قصر را نداشت، در سال ۱۱۸۷هـ پس از درگذشت برادر، به سلطنت رسید. در همین سال، روسیه نیروی زیادی را به سمت شهر فارنا در بلغارستان به سوی دریای سیاه فرستاد که بر عثمانی ها غلبه کرد. صدر اعظم درخواست صلح و گفت و گو کرده، کار صلح در شهر قینارجه در بلغارستان به سال ۱۱۸۷هـ/۱۷۷۴م تمام شده، دولت عثمانی پذیرفت تا تاتارستان قرم، بسارابی - منطقه ای در رومانی - و منطقه قوبان در قفقاز مستقل باشند؛ مشروط بر آن که دولت عثمانی مرجعیت امور دینی آن نواحی را داشته باشد. هم چنین اجازه کشتی رانی به ملاحان روسی در دریای سیاه داده شده و بر اساس همان معاهده، قرار شد تا عثمانی ها به روسیه غرامت جنگی بپردازند. در برابر، روسیه نیز حق حمایت از ارتدوکس ها را داشته باشد.^{۲۰۹}»^{۲۱۰}

^{۲۰۵}. در متن نیروهای روس آمده است!

^{۲۰۶}. رأفت الشیخ، تاریخ العرب الحديث، ص ۱۴۷-۱۵۴.

^{۲۰۷}. احمد عزت عبد الکريم، دراسات فی النهضة العربيه الحديثه، بيروت ۱۹۷۰، ص ۲۴۵-۲۴۶.

^{۲۰۸}. رسول جعفریان، دولت عثمانی از اقتدار تا انحلال، ص ۱۰۷ و ۱۰۸.

^{۲۰۹}. کارل بروکلمان، تاریخ الشعوب الاسلاميه، ص ۵۲۵؛ عبد العزيز الشناوی، الدولة العثمانیه دولة الاسلامیه مفتری علیها، قاهره ۱۹۸۰، ج ۱، ص ۱۲۹.

«پیمان فاجعه بار کوچوک کینرجه (۱۱۸۸هـ/۱۷۷۴م) که در روابط روس - عثمانی نقطه عطف محسوب می شد، دربار عثمانی را وادار به شناسایی رسمی تاتارهای کریمه، به عنوان یک امیر نشین مستقل کرد. آنها تنها در امور دینی تابع سلطان - خلیفه عثمانی باقی ماندند - و این اولین تأکید بین المللی بر حق سلطان بر مسلمانان خارج از مرزهای امپراتوری بود. روسیه بخشهای شمالی سواحل دریای سیاه را به دست آورد - در حالی که عثمانی ها تا این زمان به آن به دیده یک دریاچه خودی می نگریستند - و دریانوردی تجاری خود را بی هیچ ممانعتی در آبهای ترکیه و از طریق تنگه های بسفر و داردانل از سر گرفت. با توجه به دین مسیحی و کلیساها، دربار عثمانی تعهدات خاصی را که تزارهای قبل نیز مطرح کرده بودند، نسبت به تحت الحمایگی دست نشانندگان یونان ارتدکسی مذهب سلطان به پیش کشید. قدرت نظامی روسیه در دریای سیاه با ضمیمه کردن کریمه (۱۱۹۷هـ/۱۷۸۳م) افزایش یافت. کریمه اولین منطقه مسلمان نشین بود که از حاکمیت سلطان خارج می شد و با توسعه نواحی غربی اش تا دنیستر صلح جسی ۱۲۰۶هـ/۱۷۹۲م پیش می رفت.»^{۲۱۱}

«در این قرار داد، روسیه به اهدافش رسید؛ اما باز در پی دست یابی به اهداف و نتایج بالاتری برای خود بوده، همچنان به ایجاد فتنه و آشوب در بالکان بر ضد عثمانی مشغول بود. هم چنان که فتنه ای در قرم [کریمه] بر پا کرده، هر لحظه مترصد آن بود تا ضربه ای بر عثمانی می فرستاد. این مسئله سبب شد تا عثمانی در سال ۱۷۸۵هـ/۱۲۰۰م به روسیه اعلان جنگ دهد. اتریش و روسیه متحد شدند؛ اما هر دو در برابر عثمانی شکست خوردند.^{۲۱۲} زمانی که ناپلئون به مصر حمله کرد، ضعف دولت عثمانی بیش از پیش آشکار شد.

به هر روی، شکست های عثمانی، از هیبت و نفوذ آن دولت کاست و روز به روز، ترس اروپایی ها از دولت عثمانی کم تر شد. از زمانی که عثمانی ها وین را رها ساختند، تا وقتی که در قینارجه با روسیه صلح کردند، همه

^{۲۱۰}. رسول جعفریان، دولت عثمانی از اقتدار تا انحلال، ص ۱۰۸-۱۰۹.

^{۲۱۱}. تیمور قادری، تاریخ اسلام کمبریج، ص ۴۶۳.

^{۲۱۲}. محمود شاکر، التاریخ الاسلامی (العهد العثماني)، ص ۱۵۴.

تحولات به صراحت نشان از آن داشت که عثمانی ها انسجام خود را به عنوان دولتی بزرگ، از دست داده اند. این مطلب در صلح یاسی بیش از پیش آشکار شد.^{۲۱۳}»^{۲۱۴}

سلطان سلیم سوم

«وی پس از درگذشت عمویش عبد الحمید اول در سال ۱۲۰۳ هـ عهده دار سلطنت شده، به اصلاح وضع داخلی و تقویت ناوگان نظامی پرداخت. این زمان، اوضاع سیاسی سخت آشفته بوده و جنگ میان عثمانی و روسیه ادامه داشت و او وقت و تلاش خود را صرف جنگ کرد؛ اما ضعف معنوی سپاه عثمانی از یک سو و اتحاد روسیه و اتریش بر ضد عثمانی از سوی دیگر به این دو دولت فرصت داد تا بر برخی از سرزمین های عثمانی تسلط یابند. روسیه، بلغارستان، رومانی و بسارابی را تصرف کرد و اتریش نیز صربستان را گرفت و بلغراد را اشغال کرد؛ جز آن که انقلاب فرانسه در سال ۱۷۸۹ م پیمان روسیه – اتریش را بر هم زد و اتریش اتحادش با فرانسه را رها کرده، با عثمانی متحد گردید و طبعاً صربستان و بلغراد به عثمانی بازگردانده شد.^{۲۱۵}

اما روسیه به جنگ ادامه داده و بر برخی از شهرها دست یافت. در نهایت با میانجیگری انگلیس، هلند و آلمان صلحی منعقد شد که آن را معاهده یاسی نامیدند. به موجب این قرار داد که در سال ۱۲۰۶ هـ به امضا رسید، روسیه، سرزمین قرم [کریمه] و بسارابی و بخشی از بلاد چراکسه را متصرف شد و رودخانه دنیستر حد فاصل مرزی دو دولت تعیین شد.^{۲۱۶}

پس از پایان جنگ، سلیم سوم به سراغ اصلاح وضع داخلی شتافت و کار را از سپاه آغاز کرد تا از ینی چریان که منشأ فتنه و فساد بودند، آسوده شود. وی به تقلید از اروپا روی آورد که احساس می شد به مقدار زیادی از

^{۲۱۳}. احمد عبد الرحیم مصطفی، فی اصول التاریخ العثماني، ص ۱۶۹.

^{۲۱۴}. رسول جعفریان، دولت عثمانی از اقتدار تا انحلال، ص ۱۰۹.

^{۲۱۵}. محمود شاکر، التاریخ الاسلامی (العهد العثماني)، ص ۱۵۶.

^{۲۱۶}. احمد عبد الرحیم مصطفی، فی اصول التاریخ العثماني، ص ۱۷۴.

عثمانی پیشی گرفته است. از این رو به ساخت کشتی و اسلحه، به ویژه توپخانه به سبک فرانسوی مشغول شد. دوره وی شاهد نخستین دوره تعلیم نظامی به سبک غربی بود. هم چنین در روزگار وی، انقلاب فرانسه رخ داده، تغییراتی در نقشه اروپا پدید آمد؛ تعدیلاتی که دامن دولت عثمانی را نیز گرفت و آن تصرف مصر توسط نیروهای ناپلئون بناپارت بود.^{۲۱۷}

پس از حمله ناپلئون به مصر و تصرف آن، دولت عثمانی در برابر این حمله ایستاد و از حمایت انگلیس نیز برخوردار شد. نیروهای عثمانی در عکائیز حمله فرانسوی ها را به شکست کشاندند. فرانسوی ها پس از قرار داد عریش در سال ۱۲۱۶هـ/ ۱۸۰۲م مجبور به تخلیه مصر شدند. با وجود دشمنی فرانسه بر ضد دولت عثمانی، فرانسه توانست امتیازات قدیمی خود را حفظ کند. فرانسه و انگلیس در معاهده ای میان خود در سال ۱۲۱۷هـ/ ۱۸۰۲م با یکدیگر توافق کردند تا انگلیس از مصر خارج شود و فرانسه حق کشتی رانی در دریای سیاه را داشته باشد. در یونان نیز جمهوری مستقلی سر کار آید؛ اما تحت الحمايه دولت عثمانی باشد.^{۲۱۸}

انگلیس کوشید تا با استفاده از اختلاف روسیه - عثمانی، برای رسیدن به خواست خود سیطره بر تنگه داردانل بهره برد. دولت عثمانی درخواست های انگلیس را رد کرد؛ پس از حمایت فرانسه از دولت عثمانی، انگلیس مجبور به خروج از تنگه داردانل شد. این شکست سبب شد تا نیروهای انگلیسی به فرماندهی فریزر در سال ۱۲۲۲هـ/ ۱۸۰۷م به مصر حمله کنند. این هجوم، با شکست روبه رو شد و انگلیس با مقاومت و جهاد مصری ها و کمک عثمانی در حمایت از مصریان، از این کشور خارج شد. محمد علی در دفاع از مصر، اخراج فرانسوی ها و انگلیسی ها نقش مهمی داشت و با حمایت مردمی، توانست حکومت مصر را به دست آورد.^{۲۱۹} «^{۲۲۰}

«عثمانی ها در اواخر قرن هجدهم، مجبور به رویارویی با حقیقتی تلخ شدند، آنها دیگر نمی توانستند دست تنها در مقابل یک قدرت بزرگ از خود دفاع کنند. آنها در صدد بر آمدند که به طور منسجم تر در مکانیسم پیچیده

^{۲۱۷}. احمد عبد الرحيم مصطفى، فی اصول التاريخ العثماني، ص ۱۷۵.

^{۲۱۸}. اسماعيل سرهنگ، تاريخ الدوله العثمانيه، ص ۲۴۴-۲۴۵.

^{۲۱۹}. محمد انيس و السيد رجب حراز، الشرق العربي في التاريخ الحديث والمعاصر، ص ۹۱.

^{۲۲۰}. رسول جعفريان، دولت عثمانی از اقتدار تا انحلال، ص ۱۱۰ و ۱۱۱.

سیاست اروپایی داخل شوند، و بر وسواس اسلامی خود در مورد اتحاد با قدرتهای مسیحی غلبه کنند. اولین گامهای تردید آمیز به سوی این هدف در قرن هجدهم برداشته شد. عثمانی ها در کنفرانسهای صلح کارلوویتس، پاساروویتس و بلگراد وساطت نمایندگان قدرتهای غربی دوست را پذیرفتند. بر عکس دربار عثمانی در سال ۱۷۴۵م دیپلماتهای غربی را با ارائه پیشنهادی بی سابقه و نا موفق، مبنی بر وساطت میان دول مسیحی در جنگ غافلگیر کرد. خطر رو به رشد روسیه، دولت عثمانی را به اتحاد با دشمنان این کشور، همچون بریتانیا (۱۷۴۰-۱۷۸۹م) و پروس (۱۷۹۰م) کشاند. تهاجم بناپارت به فلسطین و مصر عثمانی (۱۲۱۳-۱۲۱۴هـ/ ۱۷۸۸-۱۷۸۹م) که به طور موقت باعث قطع دوستی سنتی با فرانسه شد، به عقد پیمان اتحاد و همگاریهای نظامی میان این امپراتوری با روسیه و بریتانیا منجر شد. عثمانی ها عمیقا به وابستگی خود به قدرتهای بیگانه پی بردند، آن هم وقتی که در سال ۱۸۳۲-۱۸۳۳م و دوباره در سال ۱۸۳۹-۱۸۴۰م مورد تهدید یک دشمن مسلمان، یعنی محمد علی از مصر قرار گرفتند. آنها تنها با دخالت متحدان کافر خود- ابتدا روسیه و بعد بریتانیا و دیگران - از این مهلکه نجات یافتند.^{۲۲۱}

« با توجه به تلاش های سلیم سوم برای اصلاحات و ایجاد سپاه جدید، سپاهیان پیشین و ینی چریان شورش کرده، با حمایت اعیان بر ضد نظام جدید بر آشفتند. به رغم این که سلطان دستوری در لغو ارتش جدید صادر کرد، شورشیان خواستار عزل وی و خلع او از سلطنت شدند.^{۲۲۲}

پس از وی پسر عمویش مصطفای چهارم به حکومت رسید که البته آلت دست کسانی شد که وی را به قدرت رسانده بودند. مدتی نگذشت که فرامینی دایر بر لغو ارتش جدید، مدارس و مؤسسات و اصلاحات مربوط به آن صادر کرد؛ اما بحران ها خاتمه نیافت تا آن که دامن خود او را نیز گرفته و از سلطنت برکنار شد.^{۲۲۳}»^{۲۲۴}

^{۲۲۱}. تیمور قادری، تاریخ اسلام کمبریج، ص ۴۶۴.

^{۲۲۲}. محمود شاکر، التاریخ الاسلامی (العهد العثماني)، ص ۱۶۰.

^{۲۲۳}. احمد عبد الرحيم مصطفى، فی اصول التاریخ العثماني، ص ۱۸۶.

^{۲۲۴}. رسول جعفریان، دولت عثمانی از اقتدار تا انحلال، ص ۱۱۱.

سلطان محمود دوم

« وی در حالی که بیست و چهار سال داشت، به سلطنت رسید. همنشینی وی با سلیم سوم، سبب شد تا با اصلاحات آشنا شود؛ جز آن که سلطان جدید نیز در آغاز مجبور شد تا در برابر تمایلات ینی چریان سر تسلیم فرود آورد؛ به همین دلیل، دستور لغو اصلاحات را صادر کرد تا آنان را راضی کند و سر فرصت بتواند حرکت اصلاح گرایانه خود را ادامه دهد. محمود دوم همچنان صبوری می ورزید تا لحظه ای فرا رسد تا از دست ینی چریان که اساس دولت عثمانی را تهدید می کردند، خلاص شود؛ اما این فرصت در چند سال نخست دست نداد؛ به ویژه که روزگار او نیز از جنگ ها و تحولات مهمی که بیش تر تلاش و امکانات وی را در اختیار گرفت، پر بود.»^{۲۲۵}

« ثبات امپراتوری عثمانی بعداً توسط واقعیت دیگری نیز مورد تهدید قرار گرفت، و آن اینکه سلطه این امپراتوری در اروپا هیچگاه مورد پذیرش جمعیت های غیر ترک و حتی غیر مسلمان قرار نگرفت و با آن دمساز نشدند. اکثر ملل بالکان، نه تنها دین مسیحی و هویت فرهنگی خود را حفظ کردند، بلکه خود مختاری داخلی شان را هم از دست ندادند. دول دست نشانده مسیحی که قانوناً تحت عنوان ملت به رسمیت شناخته می شدند، هرگز با حکومت اسلامی عثمانی ها قانوناً تحت عنوان ملت به رسمیت شناخته می شدند، هرگز با حکومت اسلامی عثمانی ها یکسان نشدند. آنها در این امپراتوری به عنوان شهروندان درجه دوم به حساب می آمدند. مفاهیم آزادی و ملی گرایی که وسیله انقلاب فرانسه مطرح شد، در میان این ملل دست نشانده بسیار جا باز کرد. این ملل غرب گرایی خود را خیلی زود تر از ترکان آغاز کردند، و توسط قدرتهای مسیحی به مبارزه برای کسب آزادی ملی خود ترغیب می شدند.

در زمان سلطنت محمود دوم (۱۸۰۸-۱۸۳۹م) دولت عثمانی به این خطر جدی داخلی واقف شد. اما به دلایلی که بعداً مورد بررسی قرار خواهیم داد، تمهیداتی که امپراتوری عثمانی برای مقابله با این خطر اتخاذ کرد، دیر

^{۲۲۵}. رسول جعفریان، دولت عثمانی از اقتدار تا انحلال، ص ۱۱۱-۱۱۲.

هنگامتر یا سست تر از آن بود که مسیحیان را به دست نشاندگانی وفادار تبدیل سازد و یا از انشعاب موفقیت آمیز ملیت های بالکان جلوگیری کند.^{۲۲۶}»

«سلطان محمود مصطفی پاشای بیرق را به صدر اعظمی انتخاب کرد که وی کشته شد. سپس یوسف پاشا و پس از آن احمد پاشا را به دلیل بحران ها داخلی به این سمت گماشت. البته جنگ هایی که دولت با آنان روبه رو شد، همّت بالاتری را می طلبید.»^{۲۲۷}

جنگ با روسیه

«در خلال قرن نوزدهم فشار روسیه همچنان به عنوان یک عامل اصلی در روابط خارجی عثمانی ها باقی ماند. سیاست تزار میان دو تمایل در نوسان بود؛ (۱) میل به حفظ یک امپراتوری نامتمرکز و ضعیف عثمانی و تحت الحمایه روسیه؛ (۲) گرایش به تقسیم قلمرو این امپاتوری با ضمیمه ساختن بخشی از این قلمرو به خاک خود و یا ایجاد دول مسیحی مستقل در شبه جزیره بالکان. با این همه هدف تسلط بر دریای سیاه و آبراههای آن هیچ گاه از چشم روس ها پنهان نماند در حالی که توسعه قلمرو روسیه به بالکان نگاری اتریشی ها بر می انگیخت. طرح این کشور در مورد آبراهها با مخالفت بریتانیا و فرانسه مواجه شد. این کشور ها می خواستند سلطه خود را در حوزه مدیترانه حفظ کنند، جاده منتهی به شرق را در اختیار بگیرند و توازن قدرت را در اروپا برقرار سازند. از طرف دیگر هر دو کشور اروپایی در عثمانی دارای منافع اقتصادی مهمی بودند که باید آن را حفظ می کردند. بریتانیا در قرن نوزدهم در تجارت خارجی این امپراتوری جایگاه نخست را داشت. در سالهای ۱۸۲۵-۱۸۵۲م صادرات انگلیس به ترکیه به هشت برابر افزایش یافت که در پایان همین دوره تقریباً به چهار برابر واردات از این کشور بالغ می شد. فرانسه که در قرن هجدهم، تجارت با رونق لونت (خاور نزدیک) را تثبیت کرده بود، همچنان سهم قابل ملاحظه ای در تجارت عثمانی ها داشت. بهره مبالغ کلانی که به وسیله انگلیس و فرانسه در اختیار دولت عثمانی قرار گرفت و یا در این امپراتوری سرمایه گذاری می شد، افزایش یافت که سرانجام فرانسه به عنوان خنثی کردن اقدام روسیه در

^{۲۲۶}. تیمور قادری، تاریخ اسلام کمبریج، ص ۴۶۵-۴۶۶.

^{۲۲۷}. رسول جعفریان، دولت عثمانی از اقتدار تا انحلال، ص ۱۱۲.

حمایت از هم کیشان خود در این امپراتوری، کاتولیک ها را در کنف حمایت خود گرفت و بریتانیا نیز جوامع غیر مسلمان، یعنی پروتستان ها، یهودیان و دروزیان را.^{۲۲۸}

« سلطان محمود در سال ۱۲۲۴هـ/ ۱۸۰۹م صلحی با انگلیس منعقد کرده، کوشید تا قرار داد مشابهی را با روسیه امضا کند؛ اما این تلاش به جایی نرسید و جنگ میان آن دو آغاز شد. عثمانی ها در جنگ با روسیه شکست خوردند و روس ها بر برخی از مواضع جدید مسلط شدند. به دنبال این شکست، ضیاء یوسف پاشا عزل شده، احمد پاشا جای او را گرفت. وی روس ها را شکست داد و آنان را از مواضعی که تصرف کرده بودند، بیرون راند. روابط فرانسه و روسیه نیز تیره شد و نزدیک بود که جنگ میان آنان شعله ور شود. روسیه از عثمانی درخواست صلح کرد که در سال ۱۲۳۷هـ/ ۱۸۱۲م معاهده ای میان آنان امضا شد و بر اساس آن قرار شد بلغارستان، رومانی و صربستان در اختیار عثمانی باقی ماند. این صلح فرصتی را در اختیار سلطان محمود گذاشت تا به برخی از اصلاحات بپردازد و شورش های داخلی را آرام کند.^{۲۲۹}

زمانی که صرب ها از معاهده بخارست آگاه شدند و خود را بار دیگر تحت سلطه عثمانی دیدند، قیام کردند، « روسیه به گونه ای زیرکانه از این موقعیت استفاده کرد، و در ۳۰ سال اول از قرن نوزدهم به پیشرفتهای چشمگیری برای تحقق اهداف خود نایل آمد. بعد از ضمیمه کردن منطقه بسارابی (۱۸۱۲م) این کشور دخالت های خود را در امور داخلی همسایگان خود، یعنی والاکیا و مولداوی افزایش داد، و در پیمان آدریا نوپل (۱۸۲۹م) خود مختاری این امیر نشینها را تحت قیمومت خود تضمین نمود. در همین پیمان که در سال ۱۸۳۰م تأیید شد، یک چنین جایگاهی نیز برای صرب ها در نظر گرفته شد. صرب ها در سال ۱۸۰۴م دست به اولین خیزش ملی خود در بالکان زدند و از حمایت روس ها نیز برخوردار شدند. در سال ۱۸۲۹م تزار بر دهانه های دانوب مسلط شد و چند نقطه کلیدی را هم در نزدیکی سواحل شرق دریای سیاه به دست آورد، و این در حالی بود که حق مالکیت او بر گرجستان نیز به رسمیت شناخته شد.^{۲۳۰} اما نیروهای عثمانی شورش آنان را فرو نشاندند و رهبران شورشی

^{۲۲۸}. تیمور قادری، تاریخ اسلام کمبریج، ص ۴۶۴-۴۶۵.

^{۲۲۹}. اسماعیل سرهنگ، تاریخ الدوله العثمانیه، ص ۲۶۶-۲۶۸.

^{۲۳۰}. تیمور قادری، تاریخ اسلام کمبریج، ص ۴۶۶.

توانستند به اتریش بگریزند؛ جز یکی از آنان که با دولت عثمانی همکاری و اعلام وفاداری کرد و امتیازات ویژه ای از این دولت به دست آورد.^{۲۳۱}

شورش یونان

« مردم یونان که بیش ترشان مسیحیان ارتدوکس بودند، دست به تحریک روسیه و اتریش و برخی از گروه های مخفی زدند تا بر ضد دولت عثمانی شورش کنند. سلطان محمود، محمد علی پاشا والی مصر را برای آرام کردن اوضاع یونان به آن نقطه گسیل کرده، وی را حاکم جزیره موره از سرزمین یونان و نیز جزیره کرت، دو منطقه شورشی، کرد.^{۲۳۲}

سپاه محمد علی پاشا از طریق دریا، از اسکندریه، به فرماندهی پسرش ابراهیم پاشا به سمت شبه جزیره موره حرکت کرده، بر آن تسلط یافت. ابراهیم پاشا توانست به پیروزی دست یابد و شهر نافارین را در سال ۱۲۴۰هـ/ ۱۸۲۴م تصرف کند. هم چنین نیروهای عثمانی در سال ۱۲۴۱هـ/ ۱۸۲۶م وارد اثینا شدند. در این وقت، دولت های اروپایی به حمایت از یونان، به صورتی آشکار، و با کینه ای صلیبی دست به مداخله زدند. به دنبال آن، با دولت عثمانی در سال ۱۲۴۲هـ/ ۱۸۲۶م صلح منعقد شد، اما چیزی نگذشت که بار دیگر جنگ آغاز شد؛ چرا که دولت عثمانی، دخالت این دولت ها را در امور داخلی خود رد کرد. دولت های اروپایی از ابراهیم پاشا خواستند تا جنگ را متوقف کند؛ اما او نیز در خواست آنان را رد کرد. به دنبال آن تمام ناوگان دریایی اروپایی ها در ساحل نافارین اجتماع کرده، ناوگان عثمانی و مصری را از بین بردند و بیش از سی هزار مصری را کشتند. محمد علی از فرزندش خواست تا همراه سپاهش به مصر عقب نشینی کند. دولت عثمانی همه معاهدات با دولت های خارجی به ویژه اعطای استقلال کامل به یونان را رد کرد.^{۲۳۳}

^{۲۳۱}. رسول جعفریان، دولت عثمانی از اقتدار تا انحلال، ص ۱۱۲.

^{۲۳۲}. محمود پاشا، التاریخ الاسلامی (العهد العثماني)، ص ۱۶۶.

^{۲۳۳}. احمد عبد الرحيم مصطفى، فی اصول التاریخ العثماني، ص ۱۸۸.

در این وقت، دولت عثمانی با آمادگی گسترده دولت های اروپایی برای جنگ روبه رو شد. در این میان روسیه اعلان جنگ داد و رومانی و بلغارستان را تصرف کرده، برای آن دو منطقه، حاکم تعیین کرد. پس از آن فارنا در بلغارستان را اشغال کرده، سپس، قارص و ادرنه را در آناتولی تصرف کرد. دولت های اروپایی از ترس اشغال استانبول توسط روسیه، در برابر این دولت ایستادند و معاهده ادرنه را در سال ۱۲۴۵هـ/ ۱۸۲۹م منعقد کردند. مهم ترین مواد آن بازگرداندن بلغارستان، رومانی، بلغار، بالکان، قارص و ارزروم به دولت عثمانی بود. رودخانه بروت نیز حد فاصل مرزی دو دولت تعیین شد و کشتی رانی در رودخانه دانوب برای دو طرف رسمیت یافت. هم چنین کشتی رانی در دریای سیاه آزاد گشت و روسیه امتیازات قنسولی پیشین خود را به دست آورد.^{۲۳۴}

سلطان محمود با حرکت های تجزیه طلبانه و استقلال گرایانه چندی در داخل سرزمین های عثمانی روبه رو شد. جنبش علی پاشا والی یازما، جنبش باسفان اوغلو در آناتولی، ممالیک در عراق، قرمنلیه در لیبی، و عصبیت گرای رُوسای قبایل در عراق، از این دست بود. سلطان توانست همه این جنبش ها را سرکوب کرده، شخصیت ها و اعیانی که از زمین و خانه هایشان در مناطق بیرون رانده شده و در شهر ها اقامت کرده بودند، به مناطقشان باز گرداند. هم چنین سلطان محمود توانست نظام ینی چری را لغو کرده، شورش آنان را سرکوب کند.^{۲۳۵}

درباره بخش های آفریقایی دولت عثمانی باید گفت، فرانسه در سال ۱۲۴۶هـ/ ۱۸۳۰م الجزایر را اشغال کرده، در آنجا یک امپراطوری آفریقایی ایجاد کرد.^{۲۳۶}

در دوره سلطنت سلطان محمود، محمد علی پاشا، فرزندش ابراهیم پاشا را برای تصرف شام گسیل کرد و سلطان نیز نتوانست کاری انجام دهد. ابراهیم پاشا بر نیروهای عثمانی در شام پیروز شد و از آنجا به سوی آناتولی حرکت کرد. وی کوه های توروس و ازنه را تصرف کرده، داخل سرزمین ترکیه شد و بدین ترتیب وی در آستانه

^{۲۳۴}. اسماعیل سرهنگ، تاریخ الدوله العثمانیه، ص ۲۷۵ - ۲۸۰.

^{۲۳۵}. محمد عبد اللطیف البحراوی، حرکه الاصلاح العثمانی فی عصر السلطان محمود العثمانی، ۱۸۰۸ - ۱۸۳۹، قاهره، ۱۹۷۸، ص ۱۸۲؛ در این ماجرا، سه هزار ینی چری در پایتخت کشته شدند. در روزهای بعد ۷۰۰۰ هزار تن دیگر کشته شده و بیست هزار نفر از آنان از پایتخت بیرون رانده شدند.

^{۲۳۶}. فرانسه از محمد علی پاشا خواست تا الجزایر را تصرف کند؛ اما وی برای آن که سبب خشم عامه مسلمانان و نیز دولت انگلیس را فراهم نکند، نپذیرفت؛ به ویژه که وی به شرق مصر نظر داشت نه غرب آفریقا. بنگرید: احمد عبد الرحیم مصطفی، فی اصول التاریخ العثمانی، ص ۱۸۹.

ورود به استانبول بود. دولت های اروپایی، به ویژه روسیه از توسعه طلبی محمد علی پاشا به هراس افتادند و به دولت عثمانی پیشنهاد کمک دادند و پانزده هزار سپاهی به حمایت از استانبول اعزام کردند. هم چنین انگلیس و فرانسه از سلطان عثمانی درخواست کردند تا با محمد علی پاشا به تفاهم برسد. دولت عثمانی و محمد علی پاشا در سال ۱۲۴۸هـ/ ۱۸۳۳م معاهده ای را در کوتاهیه امضا کردند. بر اساس این قرار داد، محمد علی پاشا می بایست از آناتولی خارج شود. دولت عثمانی نیز حکومت وی را تا پایان عمر بر مصر می پذیرد. هم چنین محمد علی پاشا برای جزیره کرت و شام والی معین کرد و فرزندش ابراهیم پاشا نیز به عنوان والی اضنه - مشهور به اخشابیه - معین شد.^{۲۳۷}

قرار داد کوتاهیه اقدامی موقتی و ناشی از ترس عثمانی از دخالت دولت های اروپایی بود. معاهده ای نیز با روسیه بسته شد که آن کشور تعهد کرده بود تا از دولت عثمانی دفاع کند؛ نام این معاهده قرار داد خواندگار - اسکلاسی بود. شورش هایی در شام بر ضد ابراهیم پاشا به وجود آمد که وی آن ها را سرکوب کرد. محمد علی پاشا تمایل داشت تا حکومت مصر، شام و جزیره العرب برای او و فرزندانش باشد؛ اما در مذاکرات، نماینده سلطان تنها موافقت کرد که حکومت با مصر و جزیره العرب به صورت موروثی از آن محمد علی و فرزندانش باشد؛ اما شامات، فقط در زمان حیات محمد علی از آن او باشد. وقتی خبر این مسئله به سلطان رسید، وی روی موافقت نشان نداده، بار دیگر جنگ میان عثمانی ها و مصری ها در گرفت. نیروهای عثمانی در جنگ نزیب در سال ۱۲۵۵هـ/ ۱۸۳۹م شکست خوردند و محمود دوم پیش از آن که اخبار جنگ را بشنود، در گذشت.^{۲۳۸}

سلطان محمود دوم تلاش هایی را برای اصلاحات انجام داد. وی مرکزی برای ترجمه به وجود آورد و سفارت خانه های عثمانی را در اروپا افتتاح کرد. هم چنین کوشید تا تشکیلات دولت مرکزی را تجهیز کند؛ اوقاف را نیز

^{۲۳۷} . عبد العزیز الشناوی، الدولة العثمانیه دولة اسلامیه مفتری علیها، قاهره ۱۹۸۰، ج ۱، ص ۲۱۹ - ۲۲۰.

^{۲۳۸} . عبد العزیز الشناوی، الدولة العثمانیه دولة اسلامیه مفتری علیها، قاهره ۱۹۸۰، ج ۱، ص ۲۱۹ - ۲۲۰.

تحت اشراف خود در آورد و ضربه شدیدی به عالمان دین بزند. وی مجلسی نیز برای احکام عدلیه به وجود آورد و در پوشیدن لباس و تراشیدن ریش و استفاده از کلاه فینه و شلوار از اروپایی ها تقلید کرد.^{۲۳۹}»^{۲۴۰}

سلطان عبد المجید اول

« وی پس از درگذشت پدرش به قدرت رسید و اولین دشواریش شکست نیروهای عثمانی در جنگ نزیب (نصیبین) و دخالت اروپایی ها در مورد توسعه طلبی محمد علی و بازگرداندن وی به مصر بود. قراردادی میان انگلیس، روسیه، آلمان و اتریش در لندن به سال ۱۲۵۶هـ/ ۱۸۴۰م امضا شده و قرار شد تا محمد علی نیروهای خود را از سرزمین هایی که تصرف کرده، خارج سازد و آن ها را به دولت عثمانی باز پس دهد. در برابر، دولت عثمانی، مصر را به صرت موروثی در اختیار او و فرزندانش قرار دهد. محمد علی به اجبار این قرار داد را پذیرفت.^{۲۴۱}

در روزگار عبد المجید قرار داد خواندگار - اسکالسی که در سال ۱۸۳۳م با روسیه منعقد شده بود، لغو گردید و معاهده تنگه ها در سال ۱۲۵۷هـ/ ۱۸۴۱م بسته شد. در این قرار داد آمده بود که تنگه های بوسفور و داردانل به روی همه دولت ها، بدون استثنا، بسته بماند.

در سال های حکومت سلطان عبد المجید، یک جنگ طائفه ای میان دروزی ها و مارونی ها در لبنان رخ داد. انگلیس به کمک دروزی ها شتافت، در حالی که فرانسه مدافع مارونی ها بود. دروزی ها در سال ۱۲۵۷هـ/ ۱۸۴۱م به مارونی ها حمله کرده، شمار زیادی از آنان را کشتند و به این ترتیب در این باره که منطقه جبل لبنان در اختیار چه گروهی باشد، اختلاف پدید آمد. دروزی ها معتقد بودند که می باید بر مارونی ها حکومت کنند. مارونی ها نیز سلطه دروزی ها را بر خود نمی پذیرفتند. در این وقت، دولت عثمانی منطقه جبل لبنان را اشغال کرده، مجلسی از

^{۲۳۹} . Shaw, Sranforad, Op.cit P.۶۱

^{۲۴۰} . رسول جعفریان، دولت عثمانی از اقتدار تا انحلال، ص ۱۱۳-۱۱۵.

^{۲۴۱} . Hurewitz, J.C, Diplomacy in the Near and Middle Easr, ۲ vol. Newyork, ۱۹۵۶, vol ۱, ۱۱۶-۱۱۷

هر دو گروه برای اداره امور معین کرد؛ با این حال دشمنی ها تا سال ۱۲۷۷هـ/ ۱۸۶۱م ادامه داشت تا آن که فرانسه با مداخله در لبنان، سلطان را به تعیین یک قائم مقام مارونی مجبور کرد.

ساکنان بلغارستان و رومانی به هدف تشکیل دولتی واحد شوریدند. دولت عثمانی برای آرام کردن اوضاع، سپاهی به آن ناحیه فرستاد؛ اما روسیه مداخله و دو منطقه یاد شده را اشغال کرد. نزدیک بود جنگی میان روسیه با عثمانی رخ دهد؛ اما کار با قرار دادی که در منطقه بلطه لیمان در نزدیکی استانبول بسته شد، خاتمه یافت. در این قرار داد آمده بود که حث تعیین امیر برای دو منطقه یاد شده، از آن دولت عثمانی است؛ اما برای مدت هفت سال، سپاهی مرکب از نیروهای عثمانی - روسی در آن جا خواهد ماند تا اوضاع آرام شود.^{۲۴۲} «^{۲۴۳}

جنگ کریمه

«فرانسه به دلیل داشتن امتیازات قنسولی، بر کلیساهای قدس اشرف داشت؛ روسیه نیز این امتیازات را در جریان جنگ ناپلئون به دست آورد. پس از جنگ، فرانسه قصد بازگشت به وضعیت پیش از جنگ و به دست آوردن حق اشراف بر کلیساهای را داشت. اختلاف، به میان کاتولیک ها و ارتدوکس ها کشیده شد و دولت عثمانی، هیئتی از اصحاب کلیساهای مختلف را برای بررسی مسئله نظارت تشکیل داد. این هیئت حق یاد شده را برای فرانسه شناخت. در برابر، روسیه تهدید به جنگ کرد، خواستار احیای قرار داد خواندگار - اسکلاسی شد که سلطان عثمانی با آن موافقت نکرد. روسیه از انگلیس و فرانسه کمک خواست، اما آنان با این درخواست موافقت نکردند. سلطان عثمانی نیز حق حمایت روسیه از نصارای مقیم سرزمین عثمانی را رد کرد. هم چنین سلطان، رشید پاشا را، که از دشمنان روسیه بود، به صدر اعظمی گماشت.^{۲۴۴}

^{۲۴۲}. محمود شاکر، تاریخ الاسلامی (العهد العثماني)، ص ۱۷۶ - ۱۷۷.

^{۲۴۳}. رسول جعفریان، دولت عثمانی از اقتدار تا انحلال، ص ۱۱۵ - ۱۱۶.

^{۲۴۴}. اسماعیل سرهنگ، تاریخ الدوله العثمانیه، ص ۳۲۶ - ۳۲۷.

روسیه نسبت به اشغال بلغارستان و رومانی تهدید کرد و سپاه روس حرکت کرده، دو منطقه یاد شده را به اشغال خود در آورد. در این وقت، دولت های اروپاییشامل اتریش، آلمان، انگلیس و فرانسه مداخله کردند؛ اما وساطت آنان به جایی نرسید. جنگ میان روسیه و عثمانی ادامه یافت و تلاش های صلح بی ثمر ماند. مواضع فرانسه و انگلیس در برابر روسیه، به سبب مصالحشان بود، نه به قصد دفاع از مسلمانان. به همین دلیل دو کشور یاد شده توافق نامه همکاری و کمک به دولت عثمانی را در ضدیت با روسیه، با دولت عثمانی امضا کرده، راضی به ضمیمه شدن هیچ بخشی از سرزمین عثمانی به روسیه نشدند. این جنگ [که در تاریخ با نام جنگ کریمه شهرت دارد] ادامه یافت و کمک هایی که از ناحیه متحدین به عثمانی می رسید، روسیه را مجبور کرد تا از مناطقی که اشغال کرده بود، خارج شود و در برابر، متحدان وارد بخشی از خاک روسیه شوند. «در نتیجه شکست روسیه در جنگ کریمه که ظاهراً به علت اختلاف با فرانسه بر سر حشانت و سرپرستی اماکن مقدس مسیحی در فلسطین به وجود آمده بود، جاه طلبیهای تزار تا حدودی مهار شد.»^{۲۴۵} [سپس] کار با معاهده پاریس در سال ۱۲۷۳هـ/ ۱۸۵۶م خاتمه یافت. در این معاهده آمده بود:

۱. همه مناطقی که از سوی دو طرف اشغال شده است، تخلیه شود. اسرا آزاد شوند و فرمان عفو عمومی همه کسانی که به یکی از دو دولت کمک کرده اند، صادر شود.

۲. کشتی رانی در دریای سیاه برای همه دولت ها آزاد باشد و هیچ گونه قوانین دریایی برای این دریا وضع و اجرا نشود.

۳. کشتی رانی در رودخانه دانوب آزاد باشد.

۴. بلغارستان و رومانی تحت الحمايه دولت عثمانی باقی بمانند.

۵. صربستان تابعیت دولت عثمانی را داشته باشد و مستقل نباشد.

^{۲۴۵}. تیمور قادری، تاریخ اسلام کمبریج، ص ۴۶۷.

به مرور، دولت های اروپایی مسکلاتی را در صربستان، جبل اسود، و بوسنی هرزگوین به وجود آوردند تا این مناطق از عثمانی جدا شوند. از یک سو، این شورش ها با حمایت دولت های اروپایی آغاز می شد و از سوی دیگر، مانع از اقدام دولت عثمانی برای سرکوب شورشی ها می شدند.^{۲۴۶}

در اواخر سلطنت سلطان عبد الحمید، دروزی ها به مارونی ها حمله کردند؛ از طرف دیگر فتنه های طایفه ای در شام شدت یافت. در جریان جنگ داخلی لبنان شمار زیادی از مارونی ها کشته شدند. این احتمال وجود داشت که شورش های یاد شده به تحریک اروپایی ها بوده باشد. دولت عثمانی توانست فتنه را آرام سازد؛ جز آن که دولت های بزرگ، به ویژه فرانسه، با ارسال نیروه بیروت را اشغال کرده، دولت عثمانی را مجبور کردند تا به جبل لبنان خود مختاری بدهد؛ به طوری که در رأس آن یک نصرانی برای سه سال انتخاب شود و دولت عثمانی جز با اجازه دولت های اروپایی حق عزل او را نداشته باشد.^{۲۴۷}

در دوران سلطان عبد المجید اول، فرمان گلخانه در سال ۱۸۳۹م صادر شد؛ هم چنین دستور ایجاد تغییراتی در ساختار دولت به هدف اصلاحات ضروری، صادر شد. مهم ترین نکات این فرمان عبارت بود از:

۱. ضرورت تأمین امنیت برای تمامی رعایای دولت از نظر زندگی، حیثیت و دارایی.
 ۲. ضرورت فراهم آوردن نظامی ثابت برای سپاهیان به طوری که فرد سپاهی در تمام عمر سپاهی نماند و تنها برای چهار تا پنج سال در این شغل بماند.
- در این فرمان برای نخستین بار بر مفهوم مساوات میان همه رعایای دولت در برابر قانون تأکید شده بود.^{۲۴۸} همین امر سبب مخالفت مسلمانان و محافظه کاران شد.

^{۲۴۶} . عبد العزیز الشناوی، الدولة العثمانیه دولة اسلامیه مفتری علیها، قاهره ۱۹۸۰، ص ۲۲۸.

^{۲۴۷} . محمد انیس، السید رجب حراز، الشرق العربی فی التاریخ الحدیث و المعاصر، ص ۱۶۶.

^{۲۴۸} . Marriot, Op.cit. P.۲۵۱

جنگ قرم [کریمه] با فرمان معروف به فرمان همایونی در سال ۱۸۵۶م پس از بحران قرم، خاتمه یافت؛ فرمانی که ضمن آن تعهدات قبلی تکرار شد و در آن، حکم اعدام افراد مرتد از اسلام و مساوات تمامی رعایا در حقوق و وظایف، افزوده شده بود.^{۲۴۹}

در این دو سند (خط شریف گلخانه ۱۸۳۹م و خط همایونی در سال ۱۸۵۶م) که از سوی عبد المجید اول صادر شد آمده بود: دولتی که به احکام شرعی عمل کند، به بالاترین نقطه عظمت خواهد رسید؛ اما طی یک صد و پنجاه سال، اجرای احکام شرعی سست شده و عامل آن نیز رخدادها و پیشامدهای این دوره بوده است. به همین دلیل دولت نیرومند عثمانی، تبدیل به دولتی ضعیف شده و هر دولتی که به حفظ احکام شرعی توجه نکند، مضمحل خواهد شد. از این نکته چنین به دست می آید که عظمت پیشین دولت عثمانی به دلیل التزام این دولت به مبانی شریعت اسلامی بوده و ضعف و اضمحلالی که در این زمان بر وی عارض گشته، به علت بی توجهی به اجرای احکام شریعت بوده است.^{۲۵۰}

عبد المجید اول در ۱۷ ذی حجه ۱۲۷۷هـ/ ۱۸۶۱م در گذشت و برادرش عبد العزیز در آخرین روزهای سال یاد شده بر تخت خلافت نشست.^{۲۵۱}

سلطان عبد العزیز

«وی پس از برادرش به سلطنت رسید. در روزگار وی به سال ۱۲۸۳هـ/ ۱۹۶۳م شورش در جزیره کرت رخ داد که سرکوب شد. فتح کانال سوئز در سال ۱۲۸۵هـ/ ۱۸۶۹م به انجام رسید و مجله احکام عدلیه و قانون تجارت دریایی در اوائل روزگار وی اعلام گردید. وی از اروپا دیدار کرد و در اندیشه بهره گیری از اختلاف میان دولت های اروپایی افتاد؛ اما به زودی دریافت که آنان در برابر یک دولت اسلامی، همگی متفق و متحد هستند. اروپایی ها

^{۲۴۹} . Miller, wilham, The ottoman Empire and its Successions ۱۸۰۰-۱۹۲۷, P.۲۰۴-۲۰۷

^{۲۵۰} . عبد الکریم غرایبه، سوریا فی القرن التاسع عشر، قاهره ۱۹۶۱، ص ۲۷-۳۱.

^{۲۵۱} . رسول جعفریان، دولت عثمانی از اقتدار تا انحلال، ص ۱۱۶-۱۱۹.

نمی توانستند کینه های صلیبی را که در عمق وجودشان بود، فراموش کنند؛ جز آن که بر اساس منافع شخصی خود، گاه با یکدیگر اختلاف می کردند. سلطان متهم به اسراف و تبذیر شده، در سال ۱۲۹۳هـ/ ۱۸۷۶م عزل و سپس کشته شد. بعد از وی خلافت در اختیار مراد پنجم فرزند برادرش عبد المجید افتاد که تنها سه ماه حکومت کرده و به سبب اختلال حواس - که آن زمان بدان شهرت یافت - معزول شد. پس از آن، با برادرش عبد الحمید دوم بیعت شد.^{۲۵۲}

^{۲۵۲}. اسماعیل سرهنگ، تاریخ الدولة العثمانیه، ص ۳۳۰ - ۳۵۰.

فصل ششم

دولت عثمانی و مشکل شرقی

آغاز زوال دولت عثمانی

« مورخان بر این نکته متفق اند که عظمت دولت عثمانی با درگذشت سلطان سلیمان قانونی (۹۷۴هـ/۱۵۶۶م) پایان یافت. پس از وی، چندین سلطان ضعیف بر تخت سلطنت تکیه زدند که راه را برای زوالی که آثار آن در قرن هیجدهم پدید آمد، هموار کردند.^{۲۵۳} از زمان درگذشت سلطان سلیمان قانونی (۹۴۷هـ) تا روی کار آمدن سلیم سوم در سال ۱۲۰۲هـ/۱۷۸۸م و آغاز عصر اصلاحات و اقتباس از فرانسه و توجه به رشد آموزش نیروهای نظامی، اصلاح روش ها، تنظیمات و توجه به سلاح های جنگی،^{۲۵۴} هفده سلطان بر تخت نشستند که جز سه نفر، بقیه نا موفق بودند. این سه تن عبارت بودند از: محمد سوم (۱۰۰۵-۱۰۱۲هـ/۱۵۹۶-۱۶۰۳م) مراد چهارم (۱۰۳۳-۱۰۵۰هـ/۱۶۲۳-۱۶۴۰م) و مصطفای سوم (۱۱۷۱-۱۱۸۷هـ/۱۷۵۷-۱۷۷۳م).

واقع امر آن است که همه چیز حکایت از زوال این دولت داشت. سلاطینی که توفیقی در اداره کشور داشتند، به سرعت می مردند. افزون بر آن، شماری از سلاطین در کودکی به سلطنت دست یافتند. احمد اول (۱۰۱۲-۱۰۲۶هـ/۱۶۰۳-۱۶۱۷م) و عثمان دوم (۱۰۳۳-۱۰۵۰هـ/۱۶۲۳-۱۶۴۰م) در سن چهارده سالگی به سلطنت رسیدند؛ همچنان که مراد چهارم در دوازده سالگی و محمد چهارم (۱۰۵۸-۱۰۹۹هـ/۱۶۴۸-۱۶۸۷م) در هفت سالگی به سلطنت رسیدند. روزگار این افراد، روزگار تسلط زنان و اصولاً حرم شاهانه بر امور کشوری بود؛ درست همان طور که سپاه، انضباط خویش را از دست داده بود.

^{۲۵۳}. ضعف دولت عثمانی را معلول چندین عامل می دانند: آلودگی سلاطین به رفاه و تجمل، بی کفایتی و عدم آگاهی آنان از اداره امور کشور، بی توجهی به امر فرماندهی سپاه، تسلط حرم سلطان و صدور بر امور دولت و نیز فساد بی جری ها و نیز تعهد صلیبی دولت های نصرانی بر ضد دولت عثمانی. بنگرید: رجب

حراش شرق العربی فی التاریخ الحدیث و المعاصر، ص ۸۸-۸۹.

^{۲۵۴}. احمد عبد الرحیم مصطفی، فی اصول التاریخ العثمانی، ص ۱۷۲.

برای نخستین بار در دولت عثمانی، سلطان، معزول و سپس کشته شد. زمانی که عثمانی دوم، ینی چریان را با بخل و سنگدلی خود به خشم آورد، بر او یورش برده، زندانش کردند و به قتلش رساندند. پس از آن نیز شماری از سلاطین کشته شدند.

در این دوره، چهار سلطان عزل شدند که عبارت بودند از: مصطفای اول، ابراهیم اول، محمد چهارم و احمد سوم. قابل توجه آن که ابراهیم اول معزول و سپس کشته شد. مصطفای اول، نخستین سلطانی بود که با فتوا عزل شد. احمد سوم همو بود که دستور وارد شدن دستگاه چاپ را در کشور دارد، اما کسی جز دولت از آن استفاده نکرد، چرا که علمای ترک آن را بدعت می دانستند و تنها در زمان سلطان عبد الحمید اول در سال ۱۱۱۹هـ/ ۱۷۸۴م بود که چاپ در عثمانی وارد شد. با این حال، دولت عثمانی برای مدتی دوام آورد و سلاطین عثمانی با کمک صدر اعظم های خود توانستند موقعیت ها و موفقیت هایی به دست آورند.^{۲۵۵}

مشکل شرقی

« از زمانی که دولت عثمانی راه زوال را در پیش گرفت، یعنی از اواخر قرن هیجدهم میلادی، اذهان سیاستمداران اروپایی متوجه آثار این زوال، و تقسیم سرزمین های آن شد. از همان آغاز و در طول قرن نوزدهم، دولت هایی که بیش از همه در سرنوشت این دولت تأمل می کردند، عبارت بودند از:

۱. دولت انگلیس، که در اندیشه تأمین راه های ارتباطی شرق دور، به ویژه هند و برقراری ارتباط تجاری با آن، خواه از طریق سوئز و دریای سرخ و خواه از راه خلیج فارس و رودهای دجله و فرات بود.

۲. امپراتوری روسیه، که در پی یافتن راهی از طریق دریای سیاه به آبهای گرم دریای مدیترانه بود. این کار با تسلط بر استانبول و تنگه های بوسفور و داردانل امکان پذیر بود. این دولت هم چنین در فکر نفوذ در بالکان بود تا بتواند دولت اسلاوی بزرگی در آن ناحیه تأسیس کند.

^{۲۵۵}. رسول جعفریان، دولت عثمانی از اقتدار تا انحلال، ص ۱۲۱-۱۲۲.

۳. فرانسه، که از همان ابتدا گویی رسالت داغ از رعایای نصرانی کاتولیک را به طور کلی در سرزمین شام و دفاع از مارونی های لبنان را به طور خاص بر عهده گرفته بود. این دولت، هم چنین در پی تأمین مصالح خود در آن منطقه و نیز سلطه بر برخی از سرزمین های دولت عثمانی در مرزهای شمالی قاره آفریقا و به طور خاص در تونس و الجزایر بود.

۴. بجز این سه دولت بزرگ، دولت های دیگری مانند اتریش و آلمان نیز به آینده دولت عثمانی می اندیشیدند؛ دولت یک هزوال آن قریب الوقوع بود و به همین دلیل آن را مرد بیمار اروپا می نامیدند.^{۲۵۶}

به طور کلی، توجه دولت های اروپایی به آینده دولت عثمانی، آن هم به طور مداوم، نگاهی هوشمندانه و از روی توجه به توازن نیروها بود؛ آنچنان که توازن قدرت در اروپا دچار تغییر و دگرگونی نشود. در واقع، تلاش برای حل مشکل آینده دولت عثمانی و سرزمین های آن در قرن نوزدهم و اوائل قرن بیستم تا آن جا پیش رفت که تحت عنوان المسأله الشرقيه^{۲۵۷} مطرح شده و عوامل چندی در پیدایش آن دخیل بود:

الف) روسیه با به دست آوردن موفقیت های چند، می توانست به آبهای گرم دریای سیاه تا دریای مرمره و سپس دریای اژه و در نهایت مدیترانه راه یابد؛ این تنها با تسلط بر تنگه داردانل و بوسفور امکان پذیر بود که در آن زمان، در حوزه قدرت دولت عثمانی قرار داشت.

ب) دولت بزرگی که می توانست بر دریای سیاه تسلط یابد و این دو تنگه را به دست آورد، طبعه می توانست از قدرتی برخوردار باشد که بر سرزمین های شرقی حاشیه مدیترانه و راه های ارتباطی آن به سمت هند و شرق تسلط یابد و راه را برای پیشرفت خود هموار سازد.

^{۲۵۶} . Marriot, Sir J.R, The Easern Question. Oxford, ۱۹۵۸, P.۱۸۹.

^{۲۵۷} . Marriot, Sir J.R, The Easern Question. Oxford, ۱۹۵۸, P.۱۸۹.

ج) دولتی که نفوذ خود را تا بالکان گسترش می داد، می توانست پس از حذف دولت عثمانی، بر ملت های بالکان مسلط شود و بدین ترتیب مرکز مهمی را که امکان تسلط بر استانبول (قسطنطنیه) را فراهم می کرد، در اختیار بگیرد؛ این تسلط توازن نیروها را در اروپا بر هم می زد.^{۲۵۸}

در خلال ربع پایانی قرن نوزدهم، سیاست دولت ها، بجز روسیه و فرانسه، بر محور محافظت از اساس دولت عثمانی بود. علت اتخاذ این روش، مسائل چندی بود که به اختصار گذشت. انگلیس در رأس این سیاست قرار داشت و در اندیشه حفظ و حراست از دولت عثمانی بود. در واقع، اساس این سیاست اروپایی، مربوط به دهه سوم قرن نوزدهم بود؛ زمانی که روسیه، دولت عثمانی و تنگه های بوسفور و داردانل را که تحت تسلطش بود، مورد تهدید قرار داد. این زمان روشن شد که دولت عثمانی قادر به جلوگیری از تجاوزات روسیه نیست. در همین زمان، فرانسه نیز بر این باور بود که می تواند مسئله قسطنطنیه و متع روسیه از دست یابی به اهدافش را با مسئله اسکندریه و حمایت از محمد علی والی مصر برای جدا کردن آن از دولت عثمانی، جدا کند.^{۲۵۹}

در این زمان، از شخصیت های سیاسی طراح سیاست دفاع از کیان دولت عثمانی، پالمرستون وزیر خارجه انگلیس (۱۲۴۶- ۱۲۵۷هـ/ ۱۸۳۰-۱۸۴۱م) و سفیر وقت انگلیس در استانبول لرد پون سون بی (۱۲۴۸- ۱۲۵۸هـ/ ۱۸۳۲-۱۸۴۲م) بودند. آنان بر آن بودند تا سیاستی را در پیش گیرند که بر اساس آن، در برابر طرح های روسیه و فرانسه - که اساس دولت عثمانی را در دهه سوم قرن نوزدهم تهدید می کردند - آن را حفظ کنند. از همین جا بود که بحث استقلال دولت عثمانی و دفاع از اساس آن مطرح گردید.^{۲۶۰}

پالمرستون بر این عقیده بود که تأمین منافع انگلیس، تعیین مرکزی در مدیترانه، تأمین امنیت راه های ارتباطی با هند و ایجاد موانع مناسب برای جلوگیری از دست یابی روسیه و فرانسه به اهدافشان، دقیقاً در همین سیاست، یعنی سیاست دفاع از کیان دولت عثمانی محقق خواهد شد. به علاوه، از دیگر نتایج این سیاست، توقف در گیری های

^{۲۵۸}. بنگرید: فصل دوم کتاب: الدولة العثمانیه، عبد العزیز الشناوی؛ ج ۱، ص ۱۹۴-۲۳۲.

^{۲۵۹}. محمد فؤاد شکر، الصراع بین البور جوازیه و الاقطاع، ۱۷۸۹-۱۸۴۸، ج ۲، ص ۴۵۱-۴۸۲؛ به نقل از: الدولة العثمانیه و شبه الجزیره العربیه، رجب حراز،

ص ۱۱.

^{۲۶۰}. Kedourie, E., Enfland the Middle East, London. ۱۹۵۶, P.۱۰۰.

احتمالی بود که پس از فرو پاشی دولت عثمانی و تقسیم سرزمین های آن میان دولت ها ذی نفع، به وجود می آمد. شدت علاقه انگلیس در پرهیز از این قبیل درگیری ها سبب می شد این دولت، سیاست دفاع از کیان دولت عثمانی را مطرح کند؛ حتی زمانی که به این نتیجه رسیده بود که بهترین کار از میان رفتن این دولت یا امکان تفاهم با روسیه و فرانسه بر سر این مسئله است، باز سخن از سیاست حراست از دولت عثمانی می رفت.^{۲۶۱}

این ها اساس طرح سیاست انگلیس برای نگهداری دولت عثمانی بود؛ طرحی که دولت انگلیس در قرن نوزدهم سخت از آن حمایت و آن را دنبال می کرد. برخی از دولت های دیگر نیز در مقاطعی خاص این مبنا و طبعاً سیاست یاد شده را نسبت به دولت عثمانی و بخش بالکانی آن پذیرفتند. این وضعیت ادامه داشت تا آن که انگلیس و دیگر دولت ها، این سیاست را رها کردند و زمینه به گونه ای در آمد که امکان پر کردن خلاء ناشی از عدم حضور عثمانی در بالکان بدون برهم خوردن توازن بین المللی به وجود آمد. این زمان دولت عثمانی با بخشیدن استقلال به بیشتر دولت های عثمانی، خود را از مشکل یاد شده، خارج کرد. بعضی از دولت های مستقل بالکان تا پایان قرن نوزدهم عبارت بودند از: یونان، رومانی، بلغارستان و صربستان.^{۲۶۲}»^{۲۶۳}

جنبش اصلاح گری و تجدد طلبی در عثمانی

« روشن بود که طرح سیاست دفاع از اساس دولت عثمانی توسط برخی از دول اروپایی، نمی توانست به معنای نجات و سلامت این دولت یا تضمین کننده بقا و حیات آن باشد. در واقع، مشکلی که سیاستمداران انگلیس در این باره با آن رو به رو بودند، مشکل سختی بود و آن این که دولت عثمانی، از درون، در دفاع از خود در برابر اروپا، عاجز بود؛ اروپایی که به دلیل رشد علوم و معارف در آن، به ویژه انقلاب صنعتی، هر روز نیرومندتر می شد.

^{۲۶۱} . Kedourie, E., OP. Cit., P. ۱۰.

^{۲۶۲} . Marriott. J.A., OP. Cit., PP. ۳۴۱- ۳۴۵.

^{۲۶۳} . رسول جعفریان، دولت عثمانی از اقتدار تا انحلال، ص ۱۲۳- ۱۲۵.

سیاستمداران انگلیسی بر این باور بودند که عجاله این مشکل را می توان با ایجاد یک ارتشی نو به شیوه اروپایی در عثمانی حل کرد. این باوری بود که اصلاح طلبان دولت عثمانی نیز، در آن با سیاستمداران اروپایی هم عقیده بودند.

بنابر این طبیعی بود که جهت گیری جنبش اصلاح گری در دولت عثمانی، ابتدا می بایست در ارتش آغاز می شد؛ چرا که دولت عثمانی در اساس، دولتی نظامی بود و ارتش، بطور یکجا ابزار حکومت کردند و جنگیدن، بوده است. در واقع، دولت عثمانی بیش از هر چیز، در گذشته خود، ارتش و نیروی نظامی بوده و صاحب منصبان دولتی، همزمان فرماندهان سپاه نیز بوده اند. همین نکته سبب شهرت این سخن شده است که حکومت و ارتش عثمانی، دو روی یک سکه هستند. افزون بر این، نشان عمده ضعف دولت عثمانی، در ارتش ظاهر شد. درست همان طور که تهدید هایی که دولت را محاصره کرد و شکست های پیاپی بر آن وارد آورد، بیش از هر چیز، اصلاح ارتش را می طلبید.^{۲۶۴}

اصلاح ارتش می بایست با اصلاح ینی چریان، نیروی نظامی دولت عثمانی، آغاز می شد. حقیقت آن است که این نیرو در دوران طلایی امپراطوری عثمانی که عصر تأسیس و توسعه این دولت بود، نقش مهمی بر عهده نداشت؛ جز آن که در دوران نگهداری و حراست دولت، در زمان بروز دشواری ها و ضعف ها در قرن هیجدهم، نقش مناسبی را عهده دار بود. به همین دلیل بود که به مرور، بر شمار آنان افزوده شد تا آن که در آغاز قرن نوزدهم و به ویژه در روزگار محمود دوم (۱۲۲۳-۱۲۵۵ هـ/ ۱۸۰۸-۱۸۳۹ م) به صورت نیروی نظامی قابل توجهی در آمد.^{۲۶۵}

درست زمانی که بر شمار آن ها افزوده می شد، فساد نیز میانشان رخنه می کرد. از جمله عوامل رسوخ فساد در میان آنان، این بود که دولت به ینی چریان اجازه ازدواج می داد و این کمک کرد تا آنان صرف نظر از توجه شان به نظامی گری، به صورت جریانی موروثی در آیند. قدم بعدی آن بود که ینی چریان اجازه تجارت یافتند و در نتیجه پیوند سپاهیان ینی چری با پادگان ها کم شد و تنها برای دریافت حقوق به آنجا مراجعه می کردند. دشواری

^{۲۶۴}. رجب حراز، الدولة العثمانیه شبه جزیره العربیه، قاهره ۱۹۷۰، ص ۷۱۴. بنگرید به:

Gibb M. and Bowen. H., Islamic Society and the west, vol. ۱, oxford, ۱۹۵۳, PP. ۵۶-۱۰۳

^{۲۶۵}. محمد انیس، الدولة العثمانیه و الشرق العربی، قاهره ۱۹۶۲، ص ۲۹-۳۰.

بیش تر وقتی پدید آمد که ینی چریان، آموزش های نظامی جدید را نپذیرفتند و سودمندی آن را انکار می کردند؛ تنها به این دلیل که حاج ولی بکتاش، وقت تأسیس این نیروی نظامی، برای آنان طلب برکت کرده و پیروزی دائمی آنان را از خداوند خواستار شده است.^{۲۶۶}

به هر روی، کار اصلاح ارتش به سبک اروپایی، در زمان مصطفای سوم (۱۱۷۱-۱۱۸۷هـ/ ۱۷۵۷-۱۷۷۳م) آغاز شد. با این حال، او از دست زدن به ترکیب سپاه ینی چری سرباز زد و تنها به کار تقویت نیروی دریایی و توپخانه پرداخت. وی در این زمینه، از شماری از متخصصان و افسران اروپایی به ویژه فرانسوی استفاده کرد. اصلاحات مصطفای سوم، نتیجه مورد انتظار را نداشت؛ چرا که به کار اصلاح سپاه ینی چری که اساس نیروی نظامی عثمانی بودند، پرداخته نشد.^{۲۶۷}

تلاش برای اصلاح ارتش در روزگار عبد الحمید اول (۱۱۸۷-۱۲۰۴هـ/ ۱۷۷۳-۱۷۸۹م) با کندی صورت می گرفت؛ اما چندی نگذشت که در دوران جانشین او سلطان سلیم سوم (۱۲۰۴-۱۲۲۲هـ/ ۱۷۸۹-۱۸۰۷م) که از جوانی در اندیشه اصلاح ارتش به سبک اروپایی بود، کار اصلاح وارد مرحله جدیدی شد. وی به محض آن که بر تخت سلطنت نشست، کار خود را در این زمینه آغاز کرد؛ اما زمانی که دشواری کار اصلاح ینی چریان را دریافت، دست به ایجاد یک سپاه جدید از پیاده نظام، خارج از چهارچوب ینی چری زد و به ینی چریان نیز اجازه داد تا در صورت تمایل، به این سپاه جدید ملحق شوند.^{۲۶۸}

واقعیت آن است که سلیم سوم با تمام وجود به کار اصلاح ارتش جدید پرداخته، برای آن لباس اروپایی تدارک دید و قرار گاه مخصوصی ایجاد کرد و از افسران و معلمان اروپایی برای آموزش آنان بهره جست. سلطان تنها به ایجاد ارتش جدید در پایتخت نپرداخت؛ بلکه کوشید تا در ولایات عربی نیز آن را دنبال کند. به گزارش مورخان، سلیمان پاشا والی بغداد، دنباله فکر سلطان را گرفت و با استخدام یک افسر ارشد انگلیسی از هند، او را به کار

^{۲۶۶} . Marriott. J.A., OP. Cit., PP. ۱۰۲-۱۰۳

^{۲۶۷} . ساطع الحصری، البلاد العربیه و الدوله العثمانیه، بیروت ۱۹۶۰، ص ۷۶-۷۷.

^{۲۶۸} . احمد عبد الرحیم مصطفی، فی اصول التاریخ العثمانی، ص ۱۷۳-۱۸۱.

آموزش و ایجاد و انضباط ارتش جدید گماشت و شروع به تأسیس پادگان ویژه سپاه جدید کرد. احمد پاشای جزار والی عکا نیز دنباله این اندیشه را گرفت.^{۲۶۹}

اما چندی نگذشت که سلیم گرفتار دشواری های فراوانی در مناطق مختلف شد؛ آن هم زمانی که علمای دین، در موضع گیری بر ضد ارتش جدید، با ینی چریان همآوا شدند. علمای ترک بر این اعتقاد بودند که هر آنچه از سوی نصارا به سرزمین های اسلامی وارد می شود، در تقابل با اسلام است. آنان در این باره به حدیث «کلُّ محدّثه بدعة، و کلُّ بدعة ضلالة و کلُّ ضلالة فی النار» استناد و استدلال می کردند. اینان از یکی از اصول اساسی اسلامی را آن می دانستند که هر کسی که به کفار تشبّه کند، از آن هاست.^{۲۷۰}

این قبیل اظهارات، بر افکار عمومی مردم تأثیر گذاشته، راه را برای دسیسه و توطئه از سوی رجال دولتی فراهم می کرد؛ آنچنان که در نهایت به شورش ینی چریان در سال ۱۲۲۱هـ/ ۱۸۰۶م منجر شد. آنان قصر سلطان را محاصره کرده، وی را مجبور به الغای ارتش جدید کردند و حتی صاحب منصبان دولتی طرفدار ارتش جدید را کشتند. سران ینی چری، سپاه جدید را نیز وادار کردند تا به آسیای صغیر کوچ کنند. ینی چریان به این بسنده نکرده، بلکه فتوایی دایر بر عزل سلطان از شیخ الاسلام گرفته و در سال ۱۲۲۲هـ/ ۱۸۰۷م او را از خلافت عزل کردند تا فرصتی برای تجدید کار تأسیس ارتش جدید نداشته باشد.^{۲۷۱}

طبیعی بود که در چنین شرایطی بحران بیش تری در ارتش، در روزگار مصطفای چهارم (۱۲۲۲-۱۲۲۳هـ/ ۱۸۰۷-۱۸۰۸م) که ینی چریان او را به جای سلیم سوم مخلوع نصب کرده بودند، پیدا کند. درست همان طور که شکست های پیاپی بعدی برای دولت در برابر دشمنانش به صورت امری عادی در آمده بود. زمانی که محمود دوم در سال ۱۲۲۳هـ/ ۱۸۰۸م به سلطنت رسید، دریافت که جز با حذف ینی چریان نمی تواند اصلاح ارتش

^{۲۶۹}. احمد عبد الرحیم مصطفی، فی اصول التاریخ العثماني، ص ۱۷۳-۱۸۱.

^{۲۷۰}. احمد عبد الرحیم مصطفی، فی اصول التاریخ العثماني، ص ۷۸-۸۰.

^{۲۷۱}. رجب حراز، الدولة العثمانیه شبه جزیره العربیه، قاهره ۱۹۷۰، ص ۱۷.

را دنبال کند؛ اما وی در این راه صبوری ورزیده، خود را برای کارهای مهم آماده کرد؛ به ویژه که ینی چریان، با تکیه بر فرقه بکتاشیه که بزرگ ترین فرقه صوفی دنیای اسلام بود، نفوذ و سلطه خود را بر بلاد دنبال می کردند.^{۲۷۲}

محمود دوم، ابتدا کوشید تا ینی چریان را وادار به پذیرش آموزش های نظامی مطابق با نظام اروپایی و پیوستن آنان به ارتش جدیدی که ایجاد کرده بود، بکند. در عین حال، برای افرادی که خواستار نپیوستن به ارتش جدید بودند، حقوقی تعیین کرده بود. این اقدام سودی نبخشید تا آن که در فاصله سال های ۱۲۳۰ تا ۱۲۳۲ هـ/ ۱۸۱۴-۱۸۱۶م زمینه ای فراهم شد که سلطان توانست از دست گروه های کوچکی از ینی چریان رهایی یابد. این زمان فرصتی پدید آمد تا سلطان بتواند به مقدار زیادی از دست انکشاریه خلاصی یابد. ماجرا از این قرار بود که در یونان انقلابی بر ضد عثمانی پدید آمد و سلطان نیروهای زیادی از ینی چری را به فرماندهی خورشید پاشا برای سرکوب شورشیان به یونان فرستاد؛ اما این سپاه شکست خورد و سبب شد تا سلطان از محمد علی والی مصر استمداد کند. محمد علی درخواست سلطان را پذیرفت و فرزندش ابراهیم را در رأس سپاهی به آن ناحیه اعزام کرد که توانستند شورش را سرکوب کنند.^{۲۷۳}

این رخداد سبب تحقیر نیروهای ینی چری در اذهان عمومی شد؛ چرا که آنان بی لیاقتی خود را در سرکوب شورش یونان نشان دادند. سلطان نیز از این فرصت برای زدن ضربه بر ینی چریان استفاده کرد و پادگان های آنان را محاصره و آن ها را به توپ بست. به دنبال آن، وی موفق شد تا بیش تر نیروهای آنان را آواره کند و جمعیت آنان را از هم بپاشد و این گروه را متلاشی کند. ترک ها این رخداد را «واقعه خیریه» نامیدند و به طور جدی، به آن تفأل نیک زدند.^{۲۷۴}

^{۲۷۲}. محمد عبد اللطیف البحرای، حركة الاصلاح العثمانی فی عصر السلطان محمود الثانی، ۱۸۰۸-۱۸۳۹، قاهره ۱۹۷۸، ص ۱۸۲.

^{۲۷۳}. محمد عبد اللطیف البحرای، حركة الاصلاح العثمانی فی عصر السلطان محمود الثانی، ۱۸۰۸-۱۸۳۹، قاهره ۱۹۷۸، ص ۱۸۲.

^{۲۷۴}. در این ماجرا، در حدود چهار هزار نفر در قاهره کشته شدند. هفت هزار نفر از آنان به دار آویخته شدند و بیست هزار نفر آنان از پایتخت بیرون رانده شدند.

بنگرید: محمد عبد اللطیف البحرای، حركة الاصلاح العثمانی فی عصر السلطان محمود الثانی، ۱۸۰۸-۱۸۳۹، قاهره ۱۹۷۸، ص ۱۸۲.

پس از سرکوبی یینی چری، سلطان محمود دوم با برنامه ای مشخص قدم در راه اصلاح ارتش نهاد. وی از افسران انگلیسی برای آموزش نیروی دریایی و از افسران آلمانی برای آموزش نیروهای زمینی استفاده کرد. در کنار آن، به تأسیس آکادمی علوم نظامی و نیز شماری مدرسه عالی، متوسطه و ابتدایی نظامی پرداخت.^{۲۷۵}

اصلاحات محمود دوم تنها در بخش نظامی نبود، بلکه یک مدرسه پزشکی در استانبول تأسیس کرد و گروه هایی را برای تحصیل به اروپا فرستاد؛ نظام تازه ای برای پست به وجود آورد؛ دایره نیروی انتظامی ملی را توسعه داد، و نشریات و مطبوعاتی را میان مردم توزیع کرد که محتوای آن ها شرح بیماری ها معدوی و راه های پیشگیری از آن ها بود. وی هم چنین دستور داد تا شیوه های کهنه ای که بر اساس آنها برای حفظ خزانه دولتی، مصادره اموال و املاک صاحب منصبان دولتی را تجویز می کرد، کنار گذاشته شود. به همین ترتیب کوشید تا دولت عثمانی را به صورت دولتی مدنی در آورد و لباس اروپایی را میان محدوده کارگزاران دولتی، نتوانست آن را به اجرا در آورد. با این حال، پیروزی سلطان محمود بر یینی چریان و ایجاد ارتش جدید، به تنهایی برای اعتبار او به عنوان یک چهره ای اصلاح طلب در دولت عثمانی، کافی است.^{۲۷۶}»^{۲۷۷}

تنظیمات عثمانی

« نکته ای که به سرعت روشن شد، این بود که اصلاح ارتش در دولتی که فاقد ادارات منظمی برای آماده کردن چنین ارتشی است، نا ممکن است. هم چنین روشن شد که دفاع از این دولت و دور کردن خطر زوال از آن، تا وقتی که این دولت به ولایات خود مختار تقسیم شده باشد، نا ممکن است؛ ولایتی که تنها به صورت سالانه، پولی به دولت مرکزی می پردازد و به وقت حادثه، نیرویی به مرکز اعزام می کند؛ اما به طور اصولی خارج از دسترس دولت

^{۲۷۵} . Lewis, Bernard, The Emergence of modern Turkey, Oxford, ۱۹۶۱, PP. ۷۵- ۱۰۱.

^{۲۷۶} . عبد العزیز الشناوی، الدولة العثمانیه، ج ۱، ص ۵۴۵- ۵۵۸؛ و ساطع الحصری، البلاد العربیه و الدولة العثمانیه، بیروت ۱۹۶۰، ص ۸۱.

^{۲۷۷} . رسول جعفریان، دولت عثمانی از اقتدار تا انحلال، ص ۱۲۵- ۱۲۹.

است. بنابر این برای نجات این دولت، اصلاح ارتش کافی نبود، بلکه می بایست این اصلاح شامل حال تمامی ارکان دولت گردد و به صورت اصلاحاتی فراگیر و با سرعت به سبک اروپایی دنبال شود.^{۲۷۸}

این عقیده ستراتفورد د رکلیف^{۲۷۹} سفیر انگلیس در استانبول بود؛ کسی که از طرف دولت انگلیس به وی گفته شده بود تا تمام تلاش خود را در تأیید اصلاحاتی که کاملاً مورد بررسی قرار گرفته، انجام دهد و این سیاست را تا زمانی که حکومت سلطان عبد المجید (۱۲۵۵-۱۲۷۸هـ/۱۸۳۹-۱۸۶۱م) به استقرار و ثبات برسد، دنبال کند.^{۲۸۰}

معنای اصلاح مطلوب آن بود که حکومت رشد یافته ای کار اداره کشور را بر عهده گیرد که به قانون احترام بگذارد و به رعایای خود با یک چشم بنگرد. به سخن دیگر، معنای اصلاح مورد نظر آن بود که امتیازاتی که سبب برتری برخی از رعایا نسبت به برخی دیگر می شود، برداشته شود و در نهایت یک دولت مسئولیت پذیر که همه اقوام مختلف در سراسر سرزمین های امپراطوری در آن مشارکت داشته باشند، بر سر کار باشد.^{۲۸۱} به عبارت دیگر، هدف، اصلاح امر مساوات میان اهل ذمه و مسلمانان و اعطای حقوق به ذمیان، برابر آن چیزی بود که به مسلمانان داده شده بود و این با شریعت اسلامی سازگار نبود.

دولت انگلیس از طریق سفیر خود در استانبول، بر ضرورت این اصلاحات اصرار داشت؛ اما روشن بود که این اصلاحات، در اساس، با نظام حکومتی و اداری که دولت عثمانی از ابتدای تأسیس و تکوین بر آن پایه شکل گرفته بود و امپراطوری عثمانی در طرح تسلط خویش بر ملت هایی که با زور شمشیر سلطه آن را پذیرفته اند، بر آن اصول بنا گشته، معارض بود. در آن نظام، برای رعایای مسلمان آنچنان حقوق و امتیازاتی قرار داده شده بود که آنان را بر سایر ملت های غیر مسلمان یعنی ذمیان، برتری می داد.^{۲۸۲}

^{۲۷۸}. حسین مؤنس، الشرق الاسلامی فی العصر الحديث، قاهره ۱۹۳۸، ص ۲۵۱.

^{۲۷۹}. Stratford de Rrdcliffe

^{۲۸۰}. Kedourie, E., England and the Middle East. P. ۱۱

^{۲۸۱}. رجب حراز، الدولة العثمانیه شبه جزیره العربیه، قاهره ۱۹۷۰، ص ۲۱.

^{۲۸۲}. ساطع الحصری، البلاد العربیه و الدولة العثمانیه، بیروت ۱۹۶۰، ص ۸۶.

فشار بر دولت عثمانی برای پذیرش اصلاحات به سبک اروپایی بر پایه این باور اروپایی ها بود که دولت عثمانی، دولتی ضعیف و در حال زوال است و می بایست به دولتی نیرومند تبدیل شود. چنین هدفی وقتی قابل دسترسی بود که دولت عثمانی، مانند دولت های اروپایی شود؛ یعنی مرکزیت اداری نیرومندی داشته باشد که در ضمن، استبدادی نیز نباشد؛ بلکه مشارکت تمامی طوایف و گروه ها و اقوام را در قدرت تضمین کند تا حکومت بتواند با عدالت، با تمامی اقوام، بدون اختلافات نژادی و زبانی و دینی، به طور یک سان رفتار کند.^{۲۸۳}

به هر روی، اصول اساسی جنبش اصلاح گری و تجدد خواهی عثمانی بر روی سه نقطه اساسی دور می زد:

۱. اقتباس از غرب در زمینه اصلاح ارتش و ایجاد شرایطی هماهنگ برای آن در مجموعه ساختار حکومت و اداره کشور.

۲. سوق دادن دولت عثمانی به سوی لائیک.

۳. سوق دادن این کشور برای ایجاد مرکزیت نیرومندی در استانبول و سایر ولایات.^{۲۸۴}

به طور کلی، حرکت اصلاح و تجدد خواهی عثمانی یا حرکت تنظیمات، مستند به دو فرمان شاهانه اساسی است که نقش مهمی داشت در نجات دولت عثمانی از مشکلاتی که با آن رو به رو شد؛ آن هم بعد از آن که شعف گسترده ای بر ساختار این دولت مستولی شد و بسیاری، انتظاری نابودی و زوالش را داشتند. فرمان اول در ۱۲۵۵هـ / سوم نوامبر سال ۱۸۳۹م در ابتدای سلطنت سلطان عبد المجید و فرمان دوم در ۱۲۷۳هـ / هیجدهم فوریه سال ۱۸۵۶م در سال های پایانی سلطنت عبد المجید صادر گردید.^{۲۸۵}

^{۲۸۳}. ساطع الحصری، البلاد العربیه و الدوله العثمانیه، بیروت ۱۹۶۰، ص ۸۶.

^{۲۸۴}. احمد عبد الرحیم مصطفی، فی اصول التاریخ العثمانی، ص ۱۹۲.

^{۲۸۵}. رسول جعفریان، دولت عثمانی از اقتدار تا انحلال، ص ۱۲۹-۱۳۱.

فرمان گلخانه

« فرمان نخست که تحت عنوان خط شریف همایونی انتشار یافت، در یک محفل رسمی بزرگ در قصر گلخانه خوانده شد و به همین دلیل، به منشور گلخانه شهرت یافت. در این محفل سلطان، وزرا و رجال دینی و اداری و نظامی شرکت داشتند؛ همان گونه که برخی از رؤسای نصارا، خاخام یهودیان و رؤسای طوایف مختلف از صاحبان مشاغل و نمایندگان دول خارجی نیز حضور داشتند. سلطان در این محفل به صراحت اعلام کرد که امپراطوری عثمانی از حدود یک صد و پنجاه سال قبل در جهت جدا کردن مردم از تطبیق زندگی شان با احکام شرع حرکت کرده است. معنای این سخن آن بود که، همان طور که عبد المجید اول گفت، مجد و عظمتی که دولت عثمانی در عصر طلایی خود آن را به دست آورد، مربوط به پای بندی این دولت به احکام شرعی بوده و به دلیل دور شدن از تطبیق زندگی مردم با شرع، ضعف و زوال در این دولت راه یافته است.^{۲۸۶}

واقع قضیه آن است که منشور گلخانه، نخستین قرار نامه قانونی در تاریخ عثمانی است که به وضع قواعدی برای اصلاح به سبک غربی پرداخته است؛ چرا که دولت در این منشور، متعهد شده بود که حقوق معنوی، مالی و حیثیتی و آبرویی همه ملت هایی که در این حوزه این امپراطوری به سر می برند، صرف نظر از نژاد و دین، تأمین کند. به نبال همین هدف، نظام مالیاتی جدیدی بر پایه ثروت و سود اشخاص اعلام شد. همان گونه که شیوه جدیدی برای خدمت سرباز و معین کردن آن در محدوده پنج سال اعلام گردید. هم چنین تأسیس اداره مرکزی نیرومدی که اشراف کاملی بر تمامی ادارات سرزمین های مختلف امپراطوری داشته باشد، مورد تأکید قرار گرفت.^{۲۸۷}

بی تردید، تعهد دولت به اعطای حقوقی که تا این زمان اختصاص به مسلمانان داشت، به ذمیان، انقلابی مهم به حساب می آمد؛ چرا که این نخستین بار بود که دولت عثمانی متعهد به رعایت حقوق مساوی برای مسلمانان و ذمیان می شد. دولت عثمانی به طور کامل نتوانست این اصل را اجرا کند. از این رو، باز هم خدمت سربازی در محدوده مسلمانان باقی ماند و مدت آن پنج سال معین گردید. در برابر، ذمیان پولی به جای انجام خدمت سربازی

^{۲۸۶}. عبد العزیز الشناوی، الدولة العثمانیه، ص ۶۹-۷۰.

^{۲۸۷}. Lewis, B, The Emergence of modern Turley, PP. ۷۵- ۱۰۱.

می پرداختند. هم چنین وظایف عمومی دولتی، به ویژه وظائف اداری و قضایی، تقریباً در انحصار مسلمانان باقی ماند؛ گرچه این کار قانونی نبود.^{۲۸۸}

از زاویه دیگر، منشور گلخانه بهایی بود که دولت عثمانی بابت تلاش دولت انگلیس و سایر دولت اروپایی برای حل اختلافات میان آن دولت با محمد علی پاشا والی مصر پرداخت؛ مصری که در طی مناسبات و روابط خود میان ۱۲۵۵-۱۲۵۷هـ/۱۸۳۹-۱۸۴۱م با دولت عثمانی در پی استقلال بود. به کوشش دولت های یاد شده بود که این اختلاف حل و فصل شد؛ حرکتی که خود آن نیز در راستای حفظ کیان دولت عثمانی انجام گرفت.^{۲۸۹}

البته باید توجه داشت که تنها فشار دولت های اروپایی به طور عام و دولت انگلیس به طور خاص نبود که منشأ جنبش اصلاحی و تنظیمات قرن نوزدهم در عثمانی بود. در این جنبش عامل دیگری نیز مؤثر بود و آن توجه برخی از روشنفکران و غرب زدگان، از میان صاحب منصبان دولتی به ضرورت اصلاح ساختار دولت و بازسازی آن بر اساس اقتباس از روش های اروپایی و یا الهام گرفتن از آن ها بدون برخورد با احکام شریعت بود. یکی از این افراد مصطفی رشید پاشا (۱۲۱۵-۱۲۷۵هـ/۱۸۰۰-۱۸۵۸م) طراح و مهندس واقعی منشور گلخانه است که به گستردگی اطلاعات و تبحرش در زبان فرانسه شهرت دارد؛ کسی که مانند سفیران برای دولتش در پاریس کار کرد و پس از آن چندین بار مناصب دیپلماتیک را عهده دار شد. وی در سال ۱۲۵۵هـ/۱۸۳۹م وزیر خارجه شد و سیاهه منشور گلخانه را تدوین کرد. این نخستین منشور اصلاح بزرگ است که در تاریخ عثمانی به اسم تنظیمات شناخته می شود.^{۲۹۰}

^{۲۸۸} . Shaw, Stanford, History of the Ottoman Empire and Modern Turkey, London ۱۹۷۷, P.۶۰.

استانفورد شو - مورخ - می نویسد: خط شریف، مشتمل بر بسیاری از اصول عمومی اعلامیه حقوق بشر فرانسوی صادر شده در سال ۱۷۸۹ بود. برخی از اروپایی ها، منشور گلخانه را عهد اعظم دولت عثمانی وصف کرده اند.

^{۲۸۹} . رجب حراز، الدولة العثمانیه شبه جزیره العربیه، قاهره ۱۹۷۰، ص ۲۵.

^{۲۹۰} . رجب حراز، الدولة العثمانیه شبه جزیره العربیه، قاهره ۱۹۷۰، ص ۲۵.

خط شریف گلخانه، واکنش های تندى میان مسلمانان برانگیخت؛ چرا که آن را مخالف با قرآن و تساوى حقوق نصارا با مسلمانان را سبب ایجاد فتنه میان رعایای مسلمان و سلطان مى دانستند. در این زمینه، شورش ها و مخالفت های پدید آمد که سلطان آن را خاموش کرد.^{۲۹۱}»^{۲۹۲}

تنظیمات خیریه

« فرمان دوم که جنبش تنظیمات عثمانی بر آن تکیه کرد، فرمانی بود که پس از جنگ قرم [کریمه] (۱۲۷۱- ۱۲۷۳هـ/۱۸۵۴-۱۸۵۶م) صادر شد. این نبرد را روسیه به هدف از میان بردن دولت عثمانی به راه انداخت. انگلیس دریافت که حفظ امپراطوریش در هند، مشروط به حفظ دولت عثمانی است. به همین دلیل، جانب دولت عثمانی را گرفت فرانسه نیز همراه انگلیس و در برابر روسیه قرار گرفت. پاداشی که انگلیس در حمایت از عثمانی، از این دولت گرفت، صدور همین فرمان بود که در ۱۸ فوریه ۱۸۵۶م (۱۲۷۳هـ) صادر و منشور تنظیمات الخیریه نامیده شد.^{۲۹۳}

سلطان در این فرمان، بر همان اصول اصلاحی که در منشور گلخانه در سال ۱۲۵۵هـ/۱۸۳۹م آمده بوده، تأکید کرد؛ یعنی مجموعه ای از قوانین و روش هایی که بر اساس این منشور در جهت تأمین حقوق معنوی، مادی، و اجتماعی رعایا بدون در نظر گرفتن دین و نژاد آنان باشد، مورد پذیرش و تأکید قرار گرفت. اساس آن، برابری در مقابل قانون، احترام به حق مالکیت، مساوات، پرداخت مالیات و اصول و قواعد دیگری بود که از اروپا اقتباس شده بود؛ اصولی که متکفل اصلاح امور دولتی بر پایه روش های اروپایی بود. مهم ترین نوع اصلاح که در فرمان تنظیمات آمده بود، تأمین حضور نماینده طوایف غیر مسلمان در مجالس محلی، شهرها و مناطق و نیز مجلس عالی قضایی بود. هم چنین تعهد شده بود که در جهت از بین بردن فساد اداری، رشوه و دیگر فسادهای موجود، تلاش

^{۲۹۱} . Miller, OP. Cit., P. ۲۰۴ and P.۲۰۷

^{۲۹۲} . رسول جعفریان، دولت عثمانی از اقتدار تا انحلال، ص ۱۳۱-۱۳۳.

^{۲۹۳} . Miller, OP. Cit., P. ۲۰۴ and P.۲۰۷

جدی صورت گیرد.^{۲۹۴} بر همین اساس بود که در معاهده پاریس (۱۲۷۳هـ/۱۸۵۶م) که با آن جنگ قرم پایان پذیرفت، اصل حفظ کیان دولت عثمانی، مورد پذیرش قرار گرفت. در این قرار داد آمده بود که دولت های اروپایی متسلک از فرانسه، اتریش، انگلیس، آلمان و روسیه به استقلال دولت عثمانی و حفظ سرزمین های آن احترام می گذارند.^{۲۹۵}

بدین ترتیب دولت انگلیس توانست دولت عثمانی را از خطرهایی که او را تهدید می کرد، نجات دهد؛ اما به همان قیاس، بر این دولت فشار می آورد تا اصلاحات به سبک اروپایی را بپذیرد؛ به ویژه در اموری که در ارتباط با وجود دولتی مسئول بود که همه اقوام مختلف سرزمین های امپراطوری در آن مشارکت داشته باشند. تردیدی وجود نداشت که ایجاد چنین دولتی، موقعیتی را در اختیار ذمیان می گذاشت تا حکومت کردن را تمرین کنند. معنای این قبیل اصلاحات در عمل آن بود که:

اولاً: سلطه دولت با گذاشتن قیدهایی بر آن، محدود و سپس تضعیف شود. این تضعیف در نظامی که اساس آن بر اطاعت کامل مردم از حاکمیت قرار داشت، و اکنون گرفتار این محدودیت می شد، به راحتی رخ می داد.

ثانیاً: نتیجه دیگر شیوع بحران و آشوب های سیاسی بود که از یک سو نتیجه تصادم و برخورد طوایف مختلف در داخل حکومت و پس از آن از سوی حکومت مرکزی در بابعالی بود. شیوع این حالت بحرانی و مطرح شدن اهداف قومی اقوام مختلف، بی تردید راه را برای زوال امپراطوری هموار می کرد.

نکته دیگر آن که اصلاح به سبک و سیاق اصول اروپایی - به دلیل ناسازگاری آن با اصول پذیرفته شده در این فرهنگ - خود از عوامل مهم در زوال امپراطوری عثمانی بود؛ حتی بیش از آن که رشوه و فساد و بد اداره کردن، عامل نابودی این دولت باشد. دلیل آن که، تمامی این قبیل اشکالات، حتی زمانی که امپراطوری عثمانی در اوج وسعت و گستردگی و مجد و عظمتش بود، وجود داشت؛ با این حال، امپراطوری سالم مانده بود. در واقع، به باور بسیاری از مورخان، سبب اصلی زوال این دولت، اقدام به اصلاحات به سبک اروپایی از یک جهت و طمع دولت

^{۲۹۴} . Miller, W., The Ottoman Empire ang its Successors. ۱۸۰۱-۱۹۲۷, Cambridge. ۱۹۲۷, PP.۲۹۸-۲۹۹

^{۲۹۵} . محمد فریک بک المحامی، تاریخ الدوله العلیه، ص ۲۷۷ - ۲۷۸.

های اروپایی که در پی تقسیم سرزمین عثمانی میان خود بودند، از طرف دیگر بود.^{۲۹۶} سلطان عبد العزیز یکبار دیگر تأکید کرد که دوری دولت از احکام شرعی، سبب شعف این دولت و از دست رفتن قدرت و عظمت آن شده است.

منشور تنظیمات نیز با واکنش‌هایی مواجه شد. شیخ الاسلام با خط همایونی برخورد کرد و مصطفی رشید پاشا و برخی از رجال دولت عثمانی از او به انتقاد پرداختند و این خود آشوب‌هایی را در پی داشت. مسلمانان نیز همگی به مقابله با این منشور پرداختند. حتی نصارا نیز به دلیل آن که مساوی با یهود شمرده شده بودند، با آن مخالفت کردند. روحانیون آیین نصرانی نیز از این که گفته شده بود حقوق ثابتی دریافت کنند و از رعایای خود چیزی نگیرند، برآشفتنند. بحث مساوات مسلمانان و ذمیان در برابر قانون نیز در زمان نا مناسبی مطرح شد؛ چرا که خود سبب نشر افکار قوم گرایانه میان اقلیت‌های دینی شد. به تدریج آنان به خود و زبان محلی خود پرداختند و جدا شدن از عثمانی را بر پیوند خود با امپراطوری، ترجیح دادند.^{۲۹۷} «^{۲۹۸}

ناکامی تنظیمات

« در روزگار سلطان عبد العزیز (۱۲۷۸-۱۲۹۳ هـ/ ۱۸۶۱-۱۸۷۶ م) گام‌های مشخص دیگری در جهت پی‌گیری جریان اصلاح به سبک اروپایی برداشته شد. وی هنوز بر تخت سلطنت ننشسته بود که عزمش را برای دنبال کردن مسیر پدرش محمود دوم و برادرش عبد المجید اعلام کرد. یکی از مهم‌ترین اصلاحاتی که در دوره وی انجام گرفت، صدور قانون ولایات در سال ۱۲۸۱ هـ/ ۱۸۶۴ م بود. به موجب این قانون، دولت عثمانی به ولایاتی تقسیم می‌شد. هر ولایت به چند سنجق یا الویه؛ هر سنجق یا الویه هم به چند اقصیه (جمع قضاء) و هر قضایی به مدیریت چندی تقسیم می‌گردید. والی بر ولایت حکم می‌راند و مستقیم زیر نظر باعالی بود. سنجق یا لواء در

^{۲۹۶} . Lewis, B, Op, Cit., P. ۱۱۹

^{۲۹۷} . احمد عبد الرحیم مصطفی، فی اصول التاریخ العثماني، ص ۲۱۴.

^{۲۹۸} . رسول جعفریان، دولت عثمانی از اقتدار تا انحلال، ص ۱۳۳-۱۳۵.

اختیار متصرف بود. قائم مقام بر قضاء حکومت می راند و در اصل نایب متصرف بود. مدیریت نیز توسط مدیر اداره می گردید.

در مرکز ولایت دو اداره اصلی بود: یکی اداره المدنیه که ریاست آن با والی بود و دیگری اداره مرکزی قضایی که ریاست آن را قاضی القضاة یا رئیس شورای قضایی، داشت و در آن رئیس مالیه، رئیس دبیرخانه، رئیس شئون خارجی و چهار عضو دیگر فعالیت داشتند که دو نفرشان مسلمان بودند و دو نفر از غیر مسلمانان انتخاب می شدند و والی را در اداره ولایت یاری می رساندند.^{۲۹۹}

در زمینه اداره کشور، محکمه عالی قضایی (دیوان احکام عدلیه) تأسیس شد؛ همان طور که در سال ۱۲۸۵هـ/ ۱۸۶۸م مجلسی برای دولت، به قیاس آنچه در فرانسه بود، تشکیل گردید که نامش را شورای دولت گذاشتند. وظیفه اصلی این شورا، تنظیم بودجه کشور بود.^{۳۰۰}

در زمینه کارهای آموزشی، دبیرستانی در سال ۱۲۸۵هـ/ ۱۸۶۸م تأسیس شد که نامش مدرسه غلظه سرای بود. برنامه درسی این مدرسه، بهتر از سایر مدارس بود و تمامی موارد درسی آن بجز درس زبان ترکی، به زبان فرانسه تدریس می شد. هدف از ایجاد مدرسه، تربیت شماری از جوانان بود تا بتوانند بار مناصب عمومی دولت را به دوش بکشند. این افراد از جوانان کشور عثمانی با ملیت ها و مذاهب مختلف و البته بیش ترشان از مسلمانان بودند: برخی یونانی، ارمنی و طبعاً نصرانی؛ حتی شماری یهودی نیز در جمع آن ها حضور داشت. حقیقت آن است که دانش پژوهان زیادی به این مدرسه آمدند؛ به طوری که شمار آن ها در سال ۱۸۶۹م به ششصد دانش پژوه مسلمان، نصرانی و یهودی رسیده بود.^{۳۰۱}

به رغم برداشته شدن این گام های اصلاحی که در روزگار سلطان عبد العزیز صورت گرفت، دولت های اروپایی آن ها را کافی نمی دانستند و بر این اعتقاد بودند که اصلاحات انجام شده برای بهبود وضعیت رعایای

^{۲۹۹}. احمد عبد الرحیم مصطفی، فی اصول التاریخ العثمانی، ص ۲۲۵ - ۲۲۷.

^{۳۰۰}. کارل بروکلمان، تاریخ الشعوب الاسلامیه، ص ۴۹۲ - ۴۹۸.

^{۳۰۱}. Lewis, B., The Emergence of Modern Turkey, P. ۱۱۹

نصرانی و نیز براندازی فساد موجود در ساختار حکومتی و اداری و مشکلات دیگری که هر کدام می توانست این دولت را از اساس نابود کند، کافی به نمی رسد.^{۳۰۲}

به مرور، بسیاری از انگلیسی ها و دیگران به این نتیجه رسیدند که زوال دولت عثمانی ضروری است؛ چرا که این دولت در کار اصلاح به سبک اروپایی توفیقی به دست نیاورده است. لرد کلارندن^{۳۰۳} وزیر خارجه انگلیس در سال ۱۸۶۵م می گوید: تنها راه اصلاح وضع عثمانی ها، از بین بردن آنان از روی زمین است.^{۳۰۴} این نشان دهنده کینه غرب نسبت به دولت عثمانی است که طبعاً دولتی اسلامی بود و از زمان گشودن قسطنطنیه، اروپاییان را تحت فشار قرار داده بود.

به هر روی، پرسش اساسی این بود که چرا دولت عثمانی در اصلاحات و سبک اروپایی ناکام ماند؟ دلیل اصلی و اساسی آن، نبودن هرگونه پیوندی میان مبانی اروپایی مورد نظر در اصلاح، با مبانی عثمانی شرقی بود که در اصل دولت عثمانی بر آن پایه و اساس شکل گرفته بود. به علاوه، عوامل دیگری نیز به صورت جانبی در این کار دخیل بود:

۱. نبودن نیروهای کار آمد در دولت که اصلاح طلبان بتوانند در بخش اجرا که مسئله ای اساسی در اصلاح بود، بر آنان اعتماد کنند؛ چرا که سلطان فرامین را صادر نداشتند، بلکه با انواع واکنش ها در برابر دستورهای حکومت می ایستادند؛ آنان تنظیمات را نوعی پلیدی نصرانی می دانستند که لازم بود از آن پرهیز شود.^{۳۰۵}

۲. فقر مالی و بی کفایتی دولت که بر تمام ارکان آن سایه افکنده بود؛ به طوری که به دلیل بی لیاقتی در اداره، قادر به جمع آوری ثروت برای طرح های اصلاحی نبود. علاوه بر آن که دولت در کار گرفتن مالیات و صرف آن در موارد مورد نیاز، هم چنین جمع آوری آن از عشایر و نیز مردمان سرزمین های مختلف، و نیز اعتماد به فرماندهان

^{۳۰۲}. رجب حراز، الدولة العثمانیه شبه جزیره العربیه، قاهره ۱۹۷۰، ص ۲۹.

^{۳۰۳}. Clarendon

^{۳۰۴}. Kedourie, E. England and the Middle East, P. ۱۵.

^{۳۰۵}. حسین مؤنس، الشرق الاسلامی فی العصر الحديث، ص ۲۵۸.

نظامی در امر جمع آوری مالیات و دشواری های دیگر، مشکل داشته، دشواری های مالی برای او دائمی شده و او را فقیر کرده بود. حتی در صورت به دست آوردن منبع مالی، صرف آن نیز چندان وضعیت روشنی نداشت. از جمله عوامل مساعد در ادامه این دشواری های مالی، فساد حاکم بر صاحب منصبان ترک، رشوه گیری و تمایل آنان به اختلاس اموال دولتی بود.^{۳۰۶}

۳. نکته سوم آن بود که دولت های اروپایی در مسئله اصلاح در عثمانی، چندان صادقانه عمل نمی کردند؛ چرا که مشاوران و متخصصان با کفایتی را در اختیار این دولت نگذاشتند. بی تردید، اجازه آنان در باره انتشار اوراق بهادار، آن هم بدون پشتوانه مالی، یکی از این نمونه هاست. هم چنان که کوتاهی آنان در راهنمایی این دولت در امور مالی و تنظیم بودجه، نشان از فریبکاری آنان داشت؛ چرا که این قبیل کارها، از اولیات نظم مالی اروپایی بود که حتی افراد عالی از آن خبر داشتند، چه رسد به مشاوران رده بالا که کار اصلی آنان انتظام بخشی به امور دولتی بود.^{۳۰۷}

۴. موضع گیری برخی از دولت های اروپایی در جلوگیری از جنبش اصلاح گری در دولت عثمانی، یکی دیگر از عوامل شکست این حرکت بود. مترنیخ، نخست وزیر اتریش این حرکت را نمی پذیرفت و تردیدی در رد و انکار آن و بازگرداندن ترکیه به همان وضع سابق نداشت. هم چنین روسیه به ایجاد دشواری و فشار بر ترکیه، دخالت در مسائل داخلی و موشع گیری در برابر رهبران اصلاح طلب و ایجاد نفاق میان آنان و سلطان مشغول بود. فیلکس والی مورخ در کتاب اروپا در آسیای صغیر بر این باور است که دخالت بی پروای اروپا از عوامل اصلی سست شدن جنبش تنظیمات عثمانی شده است. وی هم چنین می نویسد: روسیه زمانی که خود را در مسیر از بین بردن دولت عثمانی با زدن ضربه بر نیروی سیاسی اسلامی که در دولت عثمانی تبلور یافته بود، قرار داد، پس از کنفرانس پاریس در سال ۱۲۷۳هـ/ ۱۸۵۶م، ابزار تازه ای را جهت مرگ تاریخی دولت عثمانی تدارک دید؛ چیزی که خود

^{۳۰۶}. حسین مؤنس، الشرق الاسلامی فی العصر الحديث، ص ۲۵۹.

^{۳۰۷}. حسین مؤنس، الشرق الاسلامی فی العصر الحديث، ص ۲۶۰ و ۲۶۱.

آن را با تعبیر خود کشی از طریق قطع اعضای آن وصف می کرد. این کار با تحریک رعایای نصرانی در ولایات اروپایی دولت عثمانی آغاز و در ادامه سبب آشوب ها و انقلابات فراوانی بر ضد عثمانی در بالکان شد.^{۳۰۸}

۵. در اینجا عامل یا عوامل دیگری نیز در شکست اصلاحات قابل توجه است که مربوط به عملکرد قشر روشنفکر و فرهنگی ترک می شود؛ کسانی که پرچمدار جنبش اصلاح گری در قرن نوزدهم بودند. دکتر اوریل هاید^{۳۰۹} در کتاب أُسسُ القومیَّة التریکیه می نویسد: رهبران اصلاح طلب بر این باور بودند که نجات امپراطوری عثمانی از دست دشمنان خارجی آن، می بایست از اصلاح ارتش، نظام قضایی، ساختار مالی و نظام آموزشی آغاز شود؛ اما اینان تلاشی برای بازشناسی درست آنچه باید از غرب بگیرند و آنچه باید از آداب و رسوم ملی خود بگیرند؛ نکردند. در واقع، اشکال کار آنان در آن بود که فکر درست و کاملی از تمدن غربی نداشتند و بیش تر دانش خود را درباره این تمدن، از آمیزش با ساکنان محله لیفانت در استانبول به دست آورده بودند. به همین دلیل آنها به طور اساسی، از مظاهر صوری و شکلی تمدن غربی آگاهی داشتند بی آن که مبانی فکری و فلسفی و علمی این تمدن را بشناسند. هاید بر این باور است که رهبران جنبش تنظیمات با پذیرش افکار و ارزش های غربی، آن هم بدون توجه به وضعیت مردم ترک، در حل مشکل فرهنگی ترکیه شکست خوردند. در واقع طایفه روشنفکر جدید ترک، در گروهی نخبه تبلور یافته بود؛ به گونه ای که دره عمیقی میان آنان با توده های مردم و نیز با طبقه علما و رجال دین، وجود داشت. در حالی که طایفه علما بر اساس فرهنگ عربی - فارسی می اندیشیدند، و در حالی که مردم ترک بر اساس روش ها و ارزش های ترکی قدیم زندگی می کردند؛ در همین زمان، طبقه روشنفکر و فرهنگی جدید ترکیه، یعنی همان طبقه حاکمه که رهبری جریان اصلاح را در دست داشتند، بر اساس افکار و ارزش های محض اروپایی زندگی می کردند.^{۳۱۰}»^{۳۱۱}

^{۳۰۸}. Valyi, Felix, Europe in Asia Minor. PP. ۲۱- ۲۲

^{۳۰۹}. Heyd

^{۳۱۰}. Heud, Urel, Foundations of Turkish Nationalism, London, ۱۹۵۰, PP. ۷۴- ۷۷. به نقل از رجب حراز، الدولة العثمانیه شبه جزیره

العربیة، قاهره ۱۹۷۰، ص ۳۴.

^{۳۱۱}. رسول جعفریان، دولت عثمانی از اقتدار تا انحلال، ص ۱۳۵- ۱۳۹.

ناکامی در توافق در حل مشکل شرقی

«در دهه شصت قرن نوزدهم، نزدیک بود اتفاقی میان سیاستمداران درباره بیماری دولت عثمانی و لزوم مرگ و حل نهایی آن، پیش آید. درست در همین وقت بود که مسأله ای با نام «المسأله الشرقيه» مطرح شد. انگیزه این راه حل، ناامیدی سیاستمداران اروپایی، به ویژه انگلیس، از امکان پیروزی حرکت اصلاحی در ترکیه بود.^{۳۱۲}

از کسانی که سیاست تحمیل اصلاح به سبک اروپایی را بر دولت عثمانی مورد انتقاد قرار می داد، سفیر انگلیس در استانبول لرد بونسونبی بود که میان سال های ۱۲۴۸ تا ۱۲۵۸ هـ (۱۸۳۲-۱۸۴۲ م) در این سمت منصوب بود. وی کار خود را بر توزیع سلطه سیاسی در عثمانی متمرکز کرد؛ به طوری که رعایای نصرانی نیز در قدرت سهمی داشته باشند، و در ضمن نفوذ مسلمانان و سلطه آنان کاسته شود.^{۳۱۳}

به طور کلی، مناقشات و گفت و گوهای فراوانی در این باره، از زمان پدید آمدن دشواری روابط عثمانی - مصر (۱۲۵۵-۱۲۵۷ هـ/۱۸۳۹-۱۸۴۱ م) تا زمان انحلال این دولت در گیرودار جنگ جهانی اول، درباره لزوم یا عدم لزوم اصلاحات، در جریان بود. در انگلیس سالیسبوری و گلدستون بر این باور بودند که نتایج اصلاحات در ترکیه به ثمر ننشسته است. رهبران حزب محافظه کار بر این باور بودند که دولت عثمانی، با سرعت زیادی رو به نابودی است و لازم است با استفاده از تمامی امکانات از نابودی آن جلوگیری شود؛ چرا که در غیر این صورت، درگیری های بین المللی پدید خواهد آمد. رهبران حزب آزادیخواه نیز بر حرکت اصلاحی و نگاهبانی از ادامه حرکت این دولت و بقای آن تأکید داشتند.^{۳۱۴}

بدین ترتیب روشن می شود که هر دو حزب، یک عقیده داشتند و آن این که دولت عثمانی که «مرد مریض اروپاست» نیاز به طبیبی دارد که تنها به شرح بیماری نپردازد، بلکه آن را درمان کند.

^{۳۱۲} . Kedourie, E., op. Cit., PP. ۱۵- ۱۶

^{۳۱۳} . رجب حراز، الدولة العثمانیه شبه جزیره العربیه، قاهره ۱۹۷۰، ص ۳۵.

^{۳۱۴} . kedourie, E. op. Cit., P. ۱۶

لرد سالیسبوری، وزیر خارجه انگلیس در فاصله سال های ۱۲۹۳- ۱۲۹۸ هـ/ ۱۸۷۶-۱۸۸۰ م معتقد به نابود کردن دولت عثمانی و تقسیم سرزمین های آن میان دولت های ذی نفع و درگیر وید. این راه حلی بود که سالیسبوری برای حل مشکل شرقی مطرح می کرد؛ راه حلی که آن را در سال ۱۲۹۶ هـ/ ۱۸۷۸ م در آغاز کنفرانس برلن که در آن سرزمین های عثمانی در بالکان تقسیم شد، عنوان کرد. این راه حل در ادامه قتل ارامنه و شورش برخاسته در جزیره کرت بر ضد دولت عثمانی مطرح شد؛ رخدادهایی که به جنگ میان ترکیه و دولت یونان (۱۳۱۵ هـ/ ۱۸۹۷ م) انجامید.^{۳۱۵}

پیشنهاد سالیسبوری، در آن زمان مورد توافق همگانی در اروپا قرار نگرفت؛ چرا که دولت آلمان با آن موافقتی نداشت و از عثمانی حمایت می کرد. این زمان نفوذ آلمان رو به گسترش بود و از سال ۱۳۰۶ هـ/ ۱۸۸۸ م توسعه بیش تری می یافت. آلمان، سیاست گسترش نفوذ آلمانی - عثمانی را بر خلیج فارس بسط داد و کرنای نابودی سلطه انگلیس را بر این منطقه به صدا در آورد. به علاوه به تهدید راه های ارتباطی انگلیس در محدوده کانال سوئز و دریای سرخ پرداخت. طبیعی بود که در این موقعیت، آلمان، در به نابودی دولت عثمانی و تقسیم سرزمین های آن نمی داد.^{۳۱۶}

به همین ترتیب، امکان اتحاد درباره حل مشکل شرقی، با نابود کردن دولت عثمانی و حذف کامل آن از طریق تقسیم سرزمین های آن بر اساس نقشه انگلیس، تا پایان قرن نوزدهم پدید نیامد؛ چرا که منافع دولت های اروپایی در این زمینه مختلف بود و این، اتفاق و اتحاد آن ها را در این باره دشوار می کرد. این وضعیت تا جنگ جهانی اول ادامه یافت.^{۳۱۷}»^{۳۱۸}

^{۳۱۵} . kedourie, E. op. Cit., P. ۲۰- ۲۱

^{۳۱۶} . Miller, W. The Ottoman Empire and its Successors, PP. ۴۲۷- ۴۳۸

^{۳۱۷} . Marreott, J.A., The Eastern Question, PP. ۳۹۵- ۴۰۴

^{۳۱۸} . رسول جعفریان، دولت عثمانی از اقتدار تا انحلال، ص ۱۳۹- ۱۴۰.

فصل هفتم

جنبش قوم گرایانه ترکی و حرکت مشروطه خواهی

« دولت عثمانی بر مبنای گرایش خالص اسلامی و سرشار از ایمان عمیق به وجود آمد؛ دولتی که جهت گیری آن از همان آغاز بر اساس اعتقادات روشنی بود که در ادامه با انگیزه دینی بسیار شدید، خود را وارد نبردهای فراوانی با کفار کرد. «نبرد یا شهارت» شعار دولت عثمانی بود و یکی از نخستین القاب رهبران آن، الغازی به معنای مجاهد در راه خدا بود؛ لقبی که پیش از همه لقب ها یاد می شد و زینت بخش نام تمامی سلاطین عثمانی بود. هدف اصلی آن در این نبردها، دفاع از اسلام و برپایی پرچم آن در میان مردم، در تمام آن دوران بود.^{۳۱۹}

بدین ترتیب دولت عثمانی با حضور مردم، سلطان، خلیفه، دولت، سپاه، قانون، فرهنگ، روش، و هدفمندی، همراه با رنگ اسلامی خالص، کارش را آغاز کرد و تا هفت قرن دوام آورد. اندیشه اسلامی که به مثابه وطن، ملت، نژاد، و تاریخ برای این دولت بود و بنیان سیاسی امت و فرد را به صورتی زنده شکل می داد، در تمامی این دوره، زنده و پویا بود. سلاطین عثمانی جز به نسب اسلامی خویش افتخار نمی کردند و به ریشه نژادی و قومی خود به عنوان ترک، هیچ حساسیتی نداشتند، بلکه تنها روی ویژگی فعال بودن ترکی تکیه می کردند. به طور کلی، ترک های عثمانی، تنها خود را به اسلام و میراث و تمدن اسلامی پیوند می دادند و به عنوان مسلمان، از قوم گرایی و شعوبی گری بدور بودند. آنان، نام تمام مسلمانان را بدون آن که از نژاد آن سخنی به میان آورند، در دفاتر سجلی ثبت می کردند. زبان خویش را نه ترکی بلکه عثمانی می نامیدند، زبانی که چندین زبان مانند عربی و فارسی و اردو و ترکی در آن سهیم بود و سهم زبان عربی در آن تا ۶۰٪ می رسید. بر همین اساس بود که ترک ها پیوند خویش را با گذشته پیش از اسلام خود قطع کردند و تنها با اسلام پیوند خورده، به اسلام و تاریخ اسلام افتخار می کردند.^{۳۲۰}

دولت عثمانی آرزوهای زیادی را محقق کرد که از آن جمله برافراشته شدن پرچم اسلام بر بسیاری از قلعه های شهرهای بزرگ اروپا و وارد کردن اقوام فراوان در حوزه اسلام و حکومت اسلامی بود. یکی از این آرزوها فتح

^{۳۱۹}. محمود ثابت الشاذلی، المسألة الشرقيّة، قاهره ۱۹۸۹، ص ۵۴.

^{۳۲۰}. محمود ثابت الشاذلی، المسألة الشرقيّة، قاهره ۱۹۸۹، ص ۵۴.

قسطنطنیه بود که مسلمانان از همان قرن اول هجری به دنبال آن بودند و پس از هشت قرن و نیم، تنها عثمانی ها بودند که موفق به فتح آن شدند و نامش را به اسلامبول تغییر دادند. در این دوره بود که سایه اسلام آن چنان گسترده شد که به نظر می آمد که به زودی در شرق و غرب اروپا سپاه مسلمانان بر تمام عالم سیطره خواهد یافت.

نکته قابل توجه آن است که دولت عثمانی، یکی از موانع عمده در برابر استعمار غربی شامل استعمار اسپانیایی، پرتغالی و غیر آن بود که در برابرشان مقاومت، و کمک کرد تا سرزمین های عربی به صورت عربی - اسلامی باقی بماند. صلیبی ها و یهودی ها دریافتند که تنها دولتی که می تواند نگاهبان دیار عرب از سلطه بیگانگان باشد، دولت عثمانیست و بس. به همین دلیل، استعمار گران اروپایی با برپایی نبرد فکری توسط عوامل غربگرای داخلی، در راه انهدام دولت عثمانی از درون تلاش کردند.^{۳۲۱}

یکی از ابزارهای این جنگ فکری، طرح اندیشه های قوم گرایانه و ناسیونالیستی بود؛ چرا که عقیده اسلامی، عقیده جهادی بود. استعمار گران کوشیدند تا با نشر اندیشه های قومی، جنبش جهاد اسلامی را به جنبشی ملی تبدیل کنند؛ چرا که جنبش ملی تنها دشمن را استعمارگر می بیند نه کافر. آنان هم چنین کوشیدند تا حرکت های جهادی را به حرکت هاهیسپاسی تبدیل کنند که این نیز با طرح گرایش های قومی ممکن می شد. نشر غربگرایی نیز در همین تغییر و تحول، یکی از اهداف مورد توجه آنان بود؛ چرا که ترویج غربگرایی و برپایی جنگ فکری، می توانست شخصیت اسلامی مسلمان و هویت اسلامی او را با تضعیف و نابودی آن، از میان ببرد؛ چرا که مسلمان، در این موقعیت اعتقادش را به خدا و دین از دست داده، دشمنش را با بزرگی و احترام می نگرد. و چه شعفی بالاتر از آن می توانست باشد که مسلمان ایمان و اعتقادش را از دست بدهد؟

کار ترویج غربگرایی به از دست دادن اعتقادات و اخلاقیات جامعه اسلامی منجر شد و در ادامه، آنچه سبب خسران و زیان بود از غرب گرفته شد و آنچه سبب سودمندی و پیشرفت بود، به کناری گذاشته شد. شاهد بودیم که غربگراها ابزار لهو و لغب و بی بند و باری را از غرب گرفتند؛ اما پیشرفت های علمی و قدرت بر برنامه ریزی در عمل و جز آن را انتقال ندادند. بالاتر آن، کارشان به جایی رسید که به بی دینی و موضع ضد ملی - اعتقادی -

^{۳۲۱}. امین شاکر - سعید العریان - محمد عطا، ترکیا والسیاسه العربیه، قاهره ۱۹۶۲، ص ۴۷.

اخلاقی خودافتخار نیز می کردند. این دقیقاً اجرای وصیت لویی نهم بود، زمانی که در زندان شهر منصوره حبس بود، به غربی ها توصیه کرد به جای جنگ نظامی بامسلمانان که کاری بی ثمر است، با آنان به جنگ فکری بپردازند.^{۳۲۲}

نکته قابل توجه آن که، حرکت های قومی و ملی در جهان، حرکت های لائیک است؛ چرا که ناسیونالیسم از اساس دین را به کناری گذاشته و وحدت را بر پایه زمین و زبان قرار داده است. بجز اینها، آنچه از دین و اخلاق و فضیلت، معارض به آن گرایش است، همه را به کناری نهاده است. وقتی به آنها گفته می شود که خداوند فرموده است که « ما بنی آدم را کرامت بخشیدیم و آنان را قبایل و ملت هایی قرار دادیم تا یکدیگر را بشناسند » و فرموده است که « ارزشمندترین آنان، با تقواترین آن ها و شریعتمدارترین آن ها است » و اسلام نژاد یک مسلمان است، مسلمانی که عقیده و روش خاص خود را دارد، پیش از آن که برده یک سرزمین و نژاد خاص باشد، مسلمان است؛ آری وقتی اینها را به یکی ناسیونالیست بگویید، « صورتش را از شما برمی گرداند، استکبار می ورزد و آنچه را شما می گوئید و بدان دعوت می کنید، انکار می کند. وقتی که او را از عذاب جهنم می ترسانید، باز بر همان موضع خود اصرار می ورزد».^{۳۲۳}

در نیمه نخست قرن نوزدهم، برای شماری از ترک ها این فرصت پیش آمد تا برای کسب دانش به غرب بروند و با آن آشنا شوند. آنان گمشده خویش را در دانش و صنعت (مدارس و کارخانه های) غرب یافتند و از نهضت اروپا متأثر شدند. اصلاحات محمد علی و محمود دوم و افراد بعدی بر همین مبنا آغاز شد و به هدف دست یابی به ثروت، قدرت و ایجاد ارتش مسلح نو، ادامه یافت. اما هنوز اصلاحات به سبک اروپایی به جایی نرسیده بود که بخش های دیگر فرهنگ اروپایی بر کشور عثمانی اثر نهاد؛ این بخش به ویژه مربوط به افکار، نظام حکومتی و روش خاص زندگی اروپایی بود. به دنبال آن، مفاهیمی مانند مفهوم ناسیونالیسم وارد حوزه دانشی و فرهنگی عثمانی شد.^{۳۲۴ ۳۲۵}

^{۳۲۲} . محمد قطب، مذاهب فکریه معاصره، قاهره ۱۹۷۷، ص ۲۷۹ - ۲۸۰.

^{۳۲۳} . صالح العبود، القومیة العربیة فی ضوء الاسلام، قاهره ۱۹۷۳، ص ۲۵.

^{۳۲۴} . احمد عبد الرحیم مصطفی، فی اصول التاریخ العثمانی، ص ۲۲۴ - ۲۲۵.

^{۳۲۵} . رسول جعفریان، دولت عثمانی از اقتدار تا انحلال، ص ۱۴۱ - ۱۴۴.

جنبش ترکان

« اروپای غربی، به رهبری انگلیس، بر آن بود تا دولت عثمانی را نابود و سرزمین های آن را تقسیم کند. به همین دلیل از ایجاد جنبشهای ناسیونالیستی، آن هم به دست ترکان روشنفکر و فرهنگی که در غرب تحصیل کرده و آموزش های لائیک دیده بودند، کار را آغاز کرد. جنبش قوم گرایانه ترکی، جنبشی لائیک بود که در اصل بر پایه آگاهی طبقه متوسط، آن هم بخش فرهنگی آن بنا شده بود. این بخش، شامل گروهی می شد که از آراء و افکار لیبرالی غرب تأثیر پذیرفته و افرادی از آن به مرور، مناصب حکومتی و اداری را در امپراطوری عثمانی عهده دار شده بودند. این گروه، برای تحقق چهار هدف، حرکت خود را آغاز کردند: به دست آوردن آزادی فردی، ایجاد نظام مشروطه، از بین نظام فئودالی، و آزادی وطن از سلطه اجنبی.^{۳۲۶}

بدین ترتیب، طبقه حاکم یا گروه نخبه از این طایفه فرهنگی ترک، حرکت و جنبش خود را برای تحقق مشروطه و جلوگیری از استبداد سلاطین آغاز کردند. تردیدی وجود نداشت که جنبش اصلاحات به مقدار زیادی، به ایجاد جنبش جدید کمک کرد: نخست آن که نظام فئودالی کهنه را به مقدار زیادی از بین برد. دوم آن که روش های غربی را در تمامی ساختار اداری دولت عثمانی، به خصوص ارتش، مورد استفاده قرار داد. و سوم آن که برای تمرکز قدرت در خود ترکیه و نیز ولایاتی که تابع دولت عثمانی بود، تلاش چشمگیری صورت گرفت.^{۳۲۷}

به رغم آن که جنبش ضد استبدادی ترکی از سال ۱۲۷۶هـ/ ۱۸۵۹م آغاز شد- یعنی زمانی که توطئه عزل و قتل سلطان عبد الحمید کشف و منجر به دستگیری رهبران آن و زندانی شدن شان شد - اما باید گفت افکار آزادیخواهانه و مشروطه گری از سال های پیش از آن در عثمانی وجود داشت. این افکار در آغاز صادق رفعت پاشا که تأثیر خاص خود را بر اصلاحات زمان سلطان عبد الحمید و مصطفی رشید پاشا داشت، منعکس شده بود. همان گونه که محمد علی پاشا، والی مصر، مجلس شورای عمومی را در سال ۱۲۴۰هـ/ ۱۸۲۴م ایجاد کرد. این

^{۳۲۶}. محمد انیس، الدولة العثمانیة و الشرق العربی، ص ۲۴۶-۲۴۷.

^{۳۲۷}. ۴. P. ۱۹۰۸، Ram saur, E, E, The Young Turks. Prelude to The Revolution of ۱۹۰۸، برگرفته از کتاب الدولة العثمانیة و شبه جزیره العربیة،

مجلس ۱۵۶ عضو از صاحب منصبان حکومتی، علما و اعیان داشت و هر سال یک بار برای مدت چند روز تشکیل جلسه می داد تا در کار اداره کشور، مسئله آموزش و کارهای عمومی دیگر به بحث و مشاوره بپردازد.^{۳۲۸}

سلطان عبد المجید نیز در سال ۱۲۶۲هـ/ ۱۸۴۵م مجلسی را در استانبول ایجاد کرد که شخصیت هایی از مناطق مختلف - از هر ولایت دو نفر- در آن حضور داشتند. این اقدام برای شناخت بهتر ولایات و مقدار نیاز آن ها به اصلاحات صورت گرفت. در سال ۱۲۷۵هـ/ ۱۸۵۸م بای تونس (محمد پاشا) فرمانی را صادر کرد که به نام عهد الامان شهرت یافت. در روزگار صادق بای و با تلاش وزیر خیر الدین پاشا، این قانون تعدیل شد و یک مجلس قانون گذاری با شصت عضو که قدرت زیادی داشت، تأسیس گردید. این مجلس حق داشت بای را در صورتی که بر خلاف قانون یاد شده عمل کند، از حکومت عزل نماید.^{۳۲۹}

در سال ۱۲۸۳هـ/ ۱۸۶۶م اسماعیل پاشا در مصر، نخستین تجربه مجلس شورای منتخب را که شامل ۷۵ عضو بود، به مرحله عمل درآورد. قدرت این مجلس محدود و مصوبات آن تنها در چهارچوب ارائه پیشنهادهایی به والی بود؛ در حالی که تصمیم آخر به عهده او بود.^{۳۳۰}

به هر روی، در دهه شصت قرن نوزدهم، انتقاداتی نسبت به کارهای دولتی مطرح شد و برنامه های برای مشروطه ارائه گردید. این مطلب به صورت عمومی در میان ادیبان، شاعران، و روشنفکران ترک مطرح شد که به خصوص می توان برجسته ترین آن ها را نامق کمال، ضیاء پاشا، و ابراهیم شناسی معرفی کرد. این قبیل افکار در مطبوعات این دوره یافت می شود^{۳۳۱} که از آن جمله باید به جریده الحوادث، ترجمال الاحوال، مرآه، عین وطن و جز آن ها اشاره کرد.

^{۳۲۸}. رجب حراز، الدوله العثمانیه و شبه جزیره العربیه، ص ۴۴.

^{۳۲۹}. حبیب ثامر، هذه تونس، ۱۹۶۳، ص ۲۳؛ و بنگرید:

Lewis. B. The Emergence of Modern Turkey, PP. ۱۱۰-۱۱۱.

^{۳۳۰}. احمد عزت عبد الکریم، دراسات تاریخیه فی النهضة العربیه الحدیثه، ص ۵۴۴-۵۴۵.

^{۳۳۱}. رجب حراز، الدوله العثمانیه و شبه جزیره العربیه، ص ۴۵.

در واقع، نامق کمال و دیگر روشنفکران ترک معاصر وی، در پشت سر حرکت مشروطه خواهی در روزگار سلطان عبد العزیز (۱۲۷۸-۱۲۹۳ هـ/ ۱۸۶۱-۱۸۷۶ م) قرار داشتند. سلطان عبد العزیز نیز رنگ دولت عثمانی را به صورت لائیک در آورد و به اجرای برخی از طرح های سودمند عمومی دست زد؛ از جمله به اصلاح راه های ارتباطی پرداخت. وی هم چنین نظام آموزشی لائیک را که شامل تأسیس مدارس ابتدایی و متوسطه بود و همه نوع شاگرد با هر گرایش دینی می توانست در آن تحصیل کند، به مرحله عمل در آورد. افزون بر اینها، در سال ۱۲۸۵ هـ/ ۱۸۶۸ م دیوان عالی قضایی را ایجاد کرد که از عده ای برابر، از مسلمانان و مسیحیان تشکیل شده بود. هم چنین در همان سال، به مانند فرانسه، مجلسی برای دولت تأسیس نمود که اختیارات قانون گذاری و اداری داشت و اعضای آن از مسلمانان و مسیحیان بودند.^{۳۳۲}

با این حال، سلطان عبد العزیز در کار اصلاحات چندان کوشا نبود و بیش تر در صدد قانع کردن دولت های اروپایی بود؛ آنچنان که چنین تصور شود که دولت عثمانی در حال اجرای اصلاحاتی بر پایه روش های اروپایی است. نتیجه آن می توانست قانع کردن دولت های اروپایی برای آن باشد که دولت عثمانی صلاحیت ادامه حیات دارد و بدین ترتیب مانع مداخله آنان در این کشور به بهانه بهبود بخشیدن به وضعیت رعایای اقوام تحت فشار از جمله نصرانی ها شود.^{۳۳۳}

ساطع الحصری می نویسد: دولت عثمانی در دوره تنظیمات، در محدوده وسیعی بر پایه تقلید از غرب دست به اصلاحات و تغییرات زد و به اقتباس از روش های غربی پرداخت؛ در حالی که این دولت، در ساختار بنیادی خود اسلامی باقی ماند.^{۳۳۴} وی هم چنین می نویسد: همه چیز در دولت عثمانی، گاه با صفت عثمانی و گاه گونه اسلامی، وصف می شد؛ اما به عنوان ترکی وصف نمی گردید. این زمان، اندیشه های ناسیونالیستی ترکی، به هیچ روی در اندیشه دولت مردان، فرهنگیان جاغمعه و نیز اذهان عامه مردم در مملکت وجود نداشت. از آنچه گذشت می توان

^{۳۳۲} . Marriott, Sir. J.A., The Eastern Question, PP. ۳۱۱-۳۱۲.

^{۳۳۳} . محمد انیس، الدولة العثمانیة و الشرق العربی، ص ۲۱۲.

^{۳۳۴} . ساطع الحصری، محاضرات فی نشوء الفكر القومي، بیروت ۱۹۶۲، ص ۱۲۹-۱۳۲.

دریافت که ترکان عثمانی پیوند عمیقی با اندیشه ملی عثمانی اسلامی داشته و از گرایش قوم گرایانه ترکی به دور بوده اند. این وضعیت تا سقوط سلطان عبد الحمید دوم (۱۳۲۷هـ/ ۱۹۰۹م) ادامه داشت.^{۳۳۵}

به طور کلی، جنبش ناسینالیستی ترکی و در ادامه حرکت مشروطه گری، با جریان و جنبش ترکان جوان (ترکان آزاد و لیبرال) پیوند می یابد. بنیان این جنبش، ابتدا جمعیتی سری ایجاد کردند تا برنامه جنبش را تدوین کنند. در ژوئن سال ۱۲۸۲هـ/ ۱۸۶۵م مجموعه ای کوچک از عناصر ملی گرای ترک با گرایش های لیبرالی تأسیس گردید که شمار آنها به شش نفر می رسید. برجسته ترین آنان، نامق کمال و امیر مصطفی فاضل - از خاندان محمد علی و برادر خدیو اسماعیل - بودند. اینان طی یک اجتماع پنهانی، جمعیه الشباب العثمانیین را ایجاد کردند. جالب توجه آن که جمعیت ترکان جوان یا جمعیه الشباب العثمانیین برنامه ای درست مطابق برنامه کاربونای ایتالیا برای خود تنظیم کردند. این حرکت به سرعت رشد کرد و شمال اعضای آن در زمانی، تا ۲۴۵ عضو رسید.^{۳۳۶}

نکته قابل توجه آن که قیام ترکان جوان به این معنا بود که طبقه فرهیخته ترک، این نیاز را احساس کرده که لازم است تا شماری از عناصر ملی، ضرورت اصلاحات را به دولت تفهیم و سپس تحمیل کنند؛ به طوری که حرکت اصلاح از دستور کار خارج نشود. همچنان که قیام ترکان جوان به آن اشاره داشت که طبقه فرهنگی ترک، نیروی واقعی خویش را شناخته و نیاز به بازگویی آن را برای عامه، دریافته است.^{۳۳۷}

اعضای این جنبش، در آغاز، اندیشه های اصلاحی خویش را در خلال آثار ادبی عرضه می کردند. از این زمان به بعد بود که در میان نوشته های نویسندگان ترک، تعبیرات و مفاهیم تازه ای در عرصه و حوزه اندیشه ترکی پدید آمد. تعبیرهایی مانند آزادی فردی، وطن، مشروطه، پارلمان و ... از آن جمله بود. زمانی که کار از مرحله انتقاد

^{۳۳۵}. ساطع الحصری، محاضرات فی نشوء الفكر القومي، بیروت ۱۹۶۲، ص ۱۳۲ - ۱۴۰.

^{۳۳۶}. رجب حراز، الدولة العثمانیه و شبه جزیره العربیه، ص ۴۷.

^{۳۳۷}. Ramsaur, E - E. The Young Turks, P. ۳.

گذشته، به انقلاب رسید و نیز با توجه به سیاست استبدادی سلطان عبد العزیز و تنفر وی از تمامی گرایش های نو، اعضای جمعیت به خارج از کشور گریختند. شماری از آنان در پاریس و برخی نیز در لندن اقامت گزیدند.^{۳۳۸}

« در نهایت خشونت بر ضد مسیحیان به دخالت نظامی قدرتهای مسیحی در جده (۱۸۵۸م) و لبنان و دمشق (۱۸۶۰م) منجر شد. در بالکان، حاکمیت عثمانی در حال فروپاشی بود. مولداوی و والاکیا در قالب امیر نشین خود مختار رومانی با یکدیگر متحد شدند (۱۸۶۱م). ترکان مجبور شدند تا استحکامات خود را در صربستان تخلیه کنند (۱۸۶۷م).^{۳۳۹}»

مهاجرت رهبران ترکان جوان به اروپای غربی، همزمان با آغاز تحول در جنبش قومی ترکیه از صحنه ادبیات به سیاست بود. در سال ۱۲۸۵هـ/ ۱۸۶۸م برای نخستین بار در لندن، نشریه ای که اندیشه اتحاد ترکان آزادیخواه (جریده الحریه) را ارائه می کرد، پدید آمد. رئیس تحریریه این جریده، رفعت بیک بود. شماره نخست این نشریه حاوی دو مقاله اساسی بود که هر دو به خامه نامق کامل بود. یکی تحت عنوان الوطنیه و دیگری الشوری. در مقاله نخست بر اندیشه ناسیونالیستی و ملی تأکید شده و تکیه مقاله دوم بر لزوم مسئول بودن دولت عثمانی در قبال مردم بود. در حالی که بیش تر مقالات این نشریه بر اندیشه وطنی گری تکیه داشت و نویسندگان آن گرفتار تبعید و زندان شدند و تحت فشار قرار گرفتند.^{۳۴۰} دلیل این فشار ها آن بود که دولت احساس کرد که افکار این گروه مورد استقبال عمومی قرار گرفته و در محدوده وسیعی بر اذهان افراد منتقد دولت، تأثیر گذاشته است.^{۳۴۱}

^{۳۳۸} . رجب حراز، الدوله العثمانیه و شبه جزیره العربیه، ص ۴۸.

^{۳۳۹} . تیمور قادری، تاریخ اسلام کمبریج، ج ۱، ص ۴۶۸.

^{۳۴۰} . Lewis, B, op. Cit., P. ۱۵۱ - ۱۵۲.

^{۳۴۱} . رسول جعفریان، دولت عثمانی از اقتدار تا انحلال، ص ۱۴۴-۱۴۸.

عزل سلطان عبد العزیز

« بعد از شکست فرانسه در سال ۱۸۷۱م و مرگ وزیر اعظم طرفدار فرانسه، علی پاشا، در همان سال، دولت عثمانی مورد تهدیدات بی وقفه سفیر روسیه، کنت ایگنائیف قرار گرفت که به طور مستمر برای تحقق اهداف مربوط به پان اسلاویسم می کوشید.^{۳۴۲}»

« مدحت پاشا در حالی به عنوان رهبر ترکان جوان در ترکیه مطرح گردید که ارتباطی با آنچه در لندن و پاریس می گذشت، نداشت. وی نمونه ای از طبقه جدید فرهنگی بود که در دولت عثمانی مسئولیت های اداری و دولتی داشت و تا سرحد صدر اعظمی بالا رفت. وی در بابعالی به سرعت مدارج ترقی را طی کرد و سفرهای متعددی به پایتخت های اروپایی انجام داد. پس از بازگشت، مشاغل دولتی چندی داشت و در سال ۱۲۸۲هـ/ ۱۸۶۵م حاکم ولایت دانوب جدید شد. پس از آن در سال ۱۲۸۶-۱۲۸۹هـ/ ۱۸۶۹-۱۸۷۲م به عنوان حاکم ولایت بغداد خدمت کرد. وی در تمام مناصبی که عهده دار بود، از خود، درایت، قدرت و کفایت نشان داد و همین سبب شهرت او گردید.^{۳۴۳}»

سلطان عبد العزیز عثمانی، صدارت عظمی را به محمود ندیم پاشا واگذار کرد. وی از محافظه کاران بود و رابطه عمیقی با سفیر روسیه داشت. در سال ۱۲۸۸هـ دو گرایش اساس در دولت عثمانی به چشم می خورد که هر دو درباره اصلاحات و نظام حکومتی با یکدیگر درگیر بودند: نخست گرایش اصلاح طلبی و دوم جریان محافظه کار که به عدم برخورد با قدرت سلطان و عناصر اسلامی اعتقاد داشت؛ چرا که این اعتقاد سبب حفظ قدرت دولت می شد. محمود ندیم صدر اعظم دولت عثمانی، فرصتی را در اختیار سلطان نهاد تا با حمایت از محافظه کاران و تأکید بر عنوان خلافت، از موضع وی در برابر گروه اصلاح طلب و تنظیمات گرا حمایت کند.^{۳۴۴}

^{۳۴۲} . تیمور قادری، تاریخ اسلام کمبریج، ج ۱، ص ۴۶۸.

^{۳۴۳} . درباره زندگی مدحت پاشا به قلم فرزندش بنگرید به:

Medhat, Ali Haydar, The life of Midhat, London, ۱۹۳۰.

^{۳۴۴} . احمد عبد الرحیم مصطفی، فی اصول التاریخ العثمانی، ص ۲۲۹.

به مرور برخی از گروه ها از برخورد های مستبدانه سلطان به خشم آمدند. به دنبال آن، دشواری های چندی، که محصول اوضاع نا مناسب اقتصادی و اعلان ورشکستگی دولت عثمانی بود، پدید آمد. این وضع سبب ترویج افکار مشروطه خواهی و پارلمانی شد و افکاری که مدحت پاشا و دیگران در این زمینه ارائه می کردند، در روزنامه ها مورد توجه و مناقشه قرار گرفت. محافظه کاران دشواری های دولت را به بحث تنظیمات و رشد جریان لائیک و نفوذ بیگانگان و دخالت آنان در شؤون دولت و برابر دانستن مسلمان و غیر مسلمان منتسب می کردند. این استدلال ها سبب خشم جریان اسلام گرا در قبال جریان اصلاح طلب و در نتیجه سخت گیری بر آن ها و طرد معلمان و متخصصان خارجی و نیز سخت گیری بر مدارس خارجی گردید. به دنبال آن، حمله به خارجی ها در معابر عمومی، برای نخست بار از زمان سلیم سوم آغاز شد و در خواست لغو امتیازات خارجی و از بین بردن موقعیت هایی که مطلوب اجانب بود، بالا گرفت. درست زمانی که حرکت تنظیمات در حال اضمحلال بود، رخداد های بالکان سبب فروکش کردن حرکت اسلامی شد.^{۳۴۵}

با آشفته شدن اوضاع در شهرها، سلطان در اگوست سال ۱۲۸۹هـ/ ۱۸۷۲م محمود ندیم صدر اعظم را کنار گذاشت و مدحت پاشا را به این سمت برگزید. وی پس از دو ماه از سمت خود استعفا، و دلیل آن را اختلاف نظر خود با سلطان عنوان کرد. پس از آن چندین وزارتخانه به مدحت پاشا واگذار شد که ریاست وی بر آن ها، به درازا نینجامید.^{۳۴۶}»^{۳۴۷}

«در سال ۱۸۷۵م شورش جدی در هرزگووین به پا شد. در سال ۱۸۷۶م بلغارها سر به شورش برداشتند، و صربستان و مونتنگرو ضد امپراتوری اعلام جنگ کردند. واکنش ترکان در مقابل بلغارها، توفانی از خشم را در انگلیس به پا کرد. سپاهیان روسیه از مرزهای عثمانی عبور کردند و علی رغم دفاع قهرمانانه عثمان پاشا در پلوتا،

^{۳۴۵}. احمد عبد الرحیم مصطفی، فی اصول التاریخ العثماني، ص ۲۳۰.

^{۳۴۶}. رجب حراز، الدولة العثمانیه و شبه جزیره العرب، ص ۵۰.

^{۳۴۷}. رسول جعفریان، دولت عثمانی از اقتدار تا انحلال، ص ۱۴۸-۱۴۹.

صوفیه و آدریانویل را مسخر ساختند و به حومه قسطنطنیه رسیدند. پیمان منعقد در سن استفان (یشلکوی امروز) در مارس ۱۸۷۸م نومیدانه بقایای مستعمرات ترکیه را نیز در اروپا تجزیه کرد.^{۳۴۸}

« در این مدت، مدحت پاشا و دوستانش از ترکان آزادی خواه، مصمم بر اجرای اصلاحات اقتصادی و محدود کردن قدرت مطلقه سلطان بودند و آن را نیز از طریق یک قانون اساسی که همزمان از قدرت سلطنت بکاهد و از آشفتگی و نابودی دولت جلوگیری کند، عملی می دانستند. به نظر می رسد کار تهیه قانون اساسی پس از آن که مدحت پاشا در سال ۱۲۹۳هـ/۱۸۷۶م به دستگاه وزارتی رشید پاشا پیوست، به سرعت آغاز شد. این قانون مشابه قانون اساسی بلژیک بود که در سال ۱۲۴۷هـ/۱۸۳۱م تصویب شده بود. مدحت پاشا و شماری دیگر از صاحب منصبان بزرگ و نیز شماری از افسران ارتش در ۳۰ مه ۱۸۷۶م (۱۲۹۳هـ) با انقلاب سفید که از حمایت فتوای شیخ الاسلام همراه بود، سلطان عبد العزیز را عزل کردند. پس از آن، انقلابیون، سلطان مراد پنجم را که روابط دوستانه ای با ترکان جوان داشت و متمایل به اعلان قانون اساسی جدید بود، به جای عبد العزیز نشاندند.^{۳۴۹}

سلطان مراد پنجم، فردی زیرک، و از دانش ترکی و عربی خوبی برخوردار بود. وی به ادبیات، علوم و روش های اروپایی توجه ویژه ای داشت و، خود به اروپا رفت و با برخی از چهره های اروپایی دیدار و گفت گو کرده، حتی در برخی از محافل ماسونی نیز حاضر شد. وی با نامق کمال، یکی از رهبران فکری ترکان جوان و نیز برخی دیگر از آنان، ارتباط داشت. چنین به نظر می رسد که وی به مشروطه، لیبرالیسم و اندیشه های لائیک تمایلاتی داشته است. برادرش عبد الحمید و نیز عمویش سلطان عبد العزیز از این ارتباط ها آگاه بودند، به همین دلیل سلطان عبد العزیز در این اواخر، به گونه ای خاص آزادی او را محدود کرده بود؛ به طوری که سبب روی آوری او به شرابخواری شده بود. در این میان، تأیید او در مساوی بودند مسلمانان و مسیحیان، سبب پرهیز محافظه کاران عثمانی از او شد.^{۳۵۰}

^{۳۴۸}. تیمور قادری، تاریخ اسلام کمبریج، ج ۱، ص ۴۶۸.

^{۳۴۹}. Lewis, B, op. Cit., P. ۱۶۰.

^{۳۵۰}. Lewis, B, op. Cit., P. ۱۵۹.

چنین به نظر می‌رسد که روی آوردن او به مشروب خواری، چندان بر وی اثر کرده بود که پس از به دست گرفتن قدرت، دچار اختلال فکری شد و به ویژه پس از خودکشی عمویش عبد‌العزیز و کشته شدن شماری از امرا به دست امیر یوسف عزالدین پسر عبد‌العزیز، دشواری او بیش‌تر گردید. به دلیل همین اختلال فکری بود که مدحت پاشا و دیگر وزرا، سلطان مراد را از سلطنت خلع کردند. این کار در ۳۱ اگوست انجام گرفت و پس از وی، برادرش عبد‌الحمید تحت عنوان عبد‌الحمید دوم به تخت نشست. این پس از آن بود که وی نظام مشروطه را پذیرفته بود.^{۳۵۱}»^{۳۵۲}

اعلان مشروطه

«سلطان عبد‌الحمید دوم، مدحت پاشا را به عنوان صدر اعظم تعیین کرد و در ۱۲۹۳هـ/ ۲۳ دسامبر ۱۸۷۶م قانون اساسی را که مشتمل بر آزادی‌های مدنی بود و نیز حکومت پارلمانی را به صراحت پذیرفت و آن را اعلان کرد. بر اساس قانون اساسی، پارلمان از دو مجلس تشکیل می‌شد: مجلس نمایندگان و مجلس اعیان و شیوخ.^{۳۵۳}

چندی نگذشت که عبد‌الحمید، مدحت پاشا را در ۵ فوریه سال ۱۸۷۷ (۱۲۹۴هـ) عزل و به بیرون از عثمانی تبعید کرد. سلطان این اقدام را مستند به قانون اساسی جدید کرد. این اقدام در زمانی انجام شد که محافظه کاران، مدحت پاشا را سخت تحت فشار گذاشته بودند. از سوی دیگر، ترکان آزادی خواه نیز که طرفدار قانون اساسی بودند، در این باره اعتراضی نکردند.^{۳۵۴}

قانون اساسی، قوای موجود را به لحاظ صورت و نه محتوا، از یکدیگر تفکیک کرده بود. همان گونه که تغییراتی که در نظام حکومتی داده شده بود، بر همان اساس، تنها نوعی دگرگونی محدود بود. بنابر این هیچ کس درباره

^{۳۵۱} . Lewis, B, op. Cit., P. ۱۵۹

^{۳۵۲} . رسول جعفریان، دولت عثمانی از اقتدار تا انحلال، ص ۱۴۹-۱۵۰.

^{۳۵۳} . Lenzowski, G., The Middle East in World, P. ۲۶.

^{۳۵۴} . Miller, W. op. Cit., P. ۳۶۸

محدود شدن سلطان اندیشه نمی کرد. درست همان طور که قانون اساسی به صراحت، سلطان را غیر قابل انتقاد دانسته، او را در برابر هیچ کس مسئول نمی شناخت. در واقع قانون اساسی در دست شخص او بود.^{۳۵۵} وی قادر به عزل و نصب وزرا بود؛ همان طور که در بستن قرار دادها و نیز اعلان جنگ و صلح اختیار تام داشت. هم چنین سلطان، فرمانده نیروهای مسلح به شمار می رفت. نیز حق داشت قوانینی را بدون ارجاع به پارلمان صادر کند. بدین ترتیب سلطان عبد الحمید دوم (۱۲۹۳-۱۳۲۷ هـ/ ۱۸۷۶-۱۹۰۹ م)، درست مانند اسلاف خود، از قدرت خود به گونه ای که می خواست، استفاده می کرد؛ آن گونه خود مدحت پاشا نخستین قربانی او بود. در واقع، اختیارات گسترده ای که قانون اساسی به سلطان داده بود، قدرت وزیر را نیز محدود کرده بود؛ به طوری که او تنها می توانست نقش فرد دوم را در گردش کار دولت عهده دار باشد.^{۳۵۶}

قانون اساسی آزادی طرح افکار و اعلام آن ها را به اعضای پارلمان داده بود؛ هم چنین در قانون آمده بود، تا وقتی آنان از قوانین مجلس عدول نکرده اند، حق محاکمه آنان وجود ندارد. قانون اساسی ترکیه، زبان ترکی را زبان رسمی دولت - که با آن در جلسات گفت و گو می شد - معین و تصریح کرده بود که رأی دادن نمایندگان به لوایح، بر حسب شرایط می تواند مخفی یا علنی باشد. هم چنین بر طبق قانون، مجلس کار تنظیم بودجه را بدون دخالت سلطان تعیین می کرد؛ در حالی که نسبت به قوانین عادی چنین قدرتی نداشت.^{۳۵۷}

درباره حقوق مردم، قانون اساسی مشی عثمانی را که سیاست رسمی دولت بود، در محدوده تساوی حقوق که قانون تنظیمات آن را مطرح کرده بود، پذیرفته بود. قانون اساسی همه رعایای دولت را با صفت عثمانی می شناخت؛ اعم از آن که مسلمان باشند یا غیر مسلمان. اینان همه از آزادی ها و حقوق شخصی برخوردار و در اصل، تمام عثمانی ها در برابر قانون مساوی بودند. درست همان طور که از حقوق برابر برخوردار بودند، می بایست همه آنان

^{۳۵۵}. احمد عبد الرحیم مصطفی، فی اصول التاریخ العثمانی، ص ۲۳۴.

^{۳۵۶}. احمد عبد الرحیم مصطفی، فی اصول التاریخ العثمانی، ص ۲۳۴.

^{۳۵۷}. احمد عبد الرحیم مصطفی، فی اصول التاریخ العثمانی، ص ۲۳۵.

قوانین و الزامات موجود را بپذیرند. هم چنین قانون اساسی استقلال قوه قضائیه را پذیرفته و با حفظ دادگاه های شرع، دادگاه های ملل را نیز برای غیر مسلمانان پذیرفته بود تا در امور دینی خاص خود، به آن رجوع کنند.^{۳۵۸}

سلطان عبد الحمید دستور داد تا قانون اساسی اجرا و انتخابات برگزار شود؛ انتخاباتی که در نوع خود، نخستین انتخابات در تاریخ عثمانی بود. مردمان ولایات عربی نیز در این انتخابات شرکت کردند.

با توجه به دشواری های دولت در منطقه بالکان، مدحت پاشا اعلام کرد که انتخابات در مناطق مختلف به صورت مستقیم برگزار نشود، بلکه انتخاب نمایندگان، توسط مجالس ولایات و استان ها صورت گیرد. هم چنین قرار شد تا بابعالی، عده نمایندگان هر ولایت را بر حسب جمعیت ساکن آن منطقه معین کرده، حاکم هر ولایت نسبت میان مسلمانان و غیر مسلمانان ولایت خود را گزارش کند. بر این اساس، تعداد کرسی های متعلق به مسلمانان ۷۱ و شمار کرسی های مسیحیان به ۴۴ و از یهودیان ۴ عدد معین گردید.^{۳۵۹}

نخستین پارلمان عثمانی در ۱۲۹۴هـ/ ۲۹ مارس ۱۸۷۷م تشکیل شد و مجلس اعیان و شیوخ نیز با ۲۶ عضو که ۲۱ نفر آنان مسلمان بودند، در کنار مجلس نمایندگان که ۱۲۰ عضو داشت، آغاز به کار کرد. برخی از نمایندگان مناطق عربی، در خلال بحث ها، به تدریج موقعیت مهمی در مجلس به دست آوردند. این در حالی بود که مجلس نمایندگان چندان نپایید. پیش از آن که مجلس، دور دوم خود را آغاز کند، نمایندگان در ۱۲۹۶هـ/ ۱۳ فوریه سال ۱۸۷۸م خواهان آن شدند تا سه تن از وزرا در برابر مجلس، از اتهاماتی که به آنان وارد شده، دفاع کنند. عبد الحمید دستور تعطیلی مجلس را صادر کرد و از نمایندگان خواست تا به شهرهای خود باز گردند. هم چنین شماری از رهبران آن را تبعید کرد.^{۳۶۰}

^{۳۵۸}. ساطع الحصری، البلاد العربیه و الدوله العثمانیه، ص ۹۹.

^{۳۵۹}. ساطع الحصری، البلاد العربیه و الدوله العثمانیه، ص ۱۰۰.

^{۳۶۰}. Lewis, W. op. Cit., PP. ۱۶۴-۱۶۵.

بدین ترتیب عمر این مجلس در دوره اول و دوم آن پنج ماه و ۲۵ روز بود و پس از آن، برای مدت سی سال مجلس تعطیل بود و در ساختمان آن، حتی یک بار نیز باز نشد.^{۳۶۱}

شایسته توجه آن که رفتار برخی از دولت های اروپایی، به طور غیر مستقیم در قضیه تعطیلی مجلس، بی تأثیر نبود. در ۲۴ آوریل سال ۱۲۹۵هـ/۱۸۷۷م روسیه به عثمانی اعلان جنگ داد و نیروهای روس، همان روز وارد مرزهای اروپایی و آسیایی ترکیه شدند. به دنبال آن شکست های پیاپی بر نیروهای عثمانی وارد شد تا آنکه به امضای معاهده سان استفانو در ۱۲۹۶هـ/مارس ۱۸۷۸م انجامید. پیش از امضای این قرار داد، سلطان مجلس نمایندگان را تعطیل و توقف اجرای قانون اساسی را اعلام کرده بود.^{۳۶۲}

سلطان عبد الحمید، زمینه را چنان فراهم کرده بود تا بتواند به صورت حاکم مطلق، به مانند اسلاف خود، بر سرزمین عثمانی حکومت کند. وی نویسندگان و روزنامه نگاران را از پایتخت دور کرد و در برابر حرکت های آزادی خواهی در همه ولایات ایستاد. وی در این جهت از جاسوسان فراوانش در هر نقطه بهره گرفت و از طریق طرح نظریه جامعه اسلامی و ایجاد جامعه دینی که بر همه قومیت ها غالب باشد، در برابر حرکت های یاد شده ایستاد. وی این کار را با توجه به اهتمام خاصش به مؤسسات دینی و علمی و صرف اموال فراوان بر اصلاح حرمین شریفین و تزیین مساجد، دنبال می کرد.^{۳۶۳}

بدین ترتیب یک دوره مهم، که دوران حکومت طولانی سلطان عبد الحمید است و غرب وی را به عنوان حاکمی مستبد می شناسد، آغاز شد. واقعیت آن است که آنچه او را وادار کرد تا دست به این اقدامات بزند، حذف جریان تنظیمات و بازگشت به نظام حکومتی پیشین بر اساس تعالیم اسلامی بود تا بدین وسیله بتواند در برابر مداخله اروپایی ها در امور داخلی کشور که سبب همه دشواری های حکومتی شده بود، بایستد. حقیقت آن است که سلطان عبد الحمید تنها از روی اجبار در برخورد دیپلماسی اروپایی، با مشروطه موافقت کرد؛ اما اندکی نگذشت که تصمیم

^{۳۶۱}. ساطع الحصری، البلاد العربیه و الدوله العثمانیه، ص ۹۹-۱۰۰.

^{۳۶۲}. Miller. W. op. Cit., PP. ۳۷۳-۳۷۷.

^{۳۶۳}. ساطع الحصری، البلاد العربیه و الدوله العثمانیه، ص ۱۰۰-۱۰۲.

گرفت جریان مجلس رابا شریعت اسلامی سازگار کند. زمانی که از توطئه ای که بر ضدش ترتیب داده شده بود، آگاه شد، به تعقیب آزادی خواهان پرداخت و قانون اساسی را تعطیل کرد. از جمله آنان، مدحت پاشا و نامق کمال و شماری دیگر بودند که همه آواره شدند.^{۳۶۴}»^{۳۶۵}

^{۳۶۴} . Ramsaur, E.E., op. Cit., PP. ۲۴-۲۵.

^{۳۶۵} . رسول جعفریان، دولت عثمانی از اقتدار تا انحلال، ص ۱۵۰-۱۵۳.

فصل هشتم

روزگار سلطان عبد الحمید

تولد و زندگی

«سلطان عبد الحمید در روز چهارشنبه ۲۱ سپتامبر سال ۱۸۴۲ متولد شد. وی فرزند عبد المجید (از همسر دوم او) است که در سن هفت سالگی مادرش را از دست داد. او دو زبان فارسی و عربی و بسیاری از کتاب های ادبی را نزد استادان فرا گرفت.

پس از عزل برادرش مراد، در روز پنج شنبه ۱۱ شعبان سال ۱۲۹۳ (۳۱ اگوست ۱۸۷۶م) در حالی که سی چهار سال داشت، با او به عنوان خلیفه عثمانی بیعت شد. این مراسم که در آن وزرا، شخصیت ها و صاحب منصبان اداری و لشکری بزرگ شرکت داشتند، در کاخ توپقایی برگزار شد. به دنبال آن، رؤسای مناطق مختلف، خلافت او را تهنیت گفتند و به همین مناسبت در نقاط مختلف، توپها شلیک کردند و در همه نواحی استانبول برای سه روز جشن و سرور برگزار گردید. صدر اعظم عثمانی با ارسال تلگراف به رؤسای دولت ها، خبر خلافت وی را اعلام کرد. یک هفته بعد، در مسجد ابویوب انصاری، طی مراسمی، تقیب اشراف در حضور شیخ الاسلام و وکلا، طبق رسم معهود، شمشیر او را بست و خلیفه همان طور که با موکبی با شکوه به جامع ایوب آمده بود، به قصرش بازگشت.^{۳۶۶}

عبد الحمید زمانی به خلافت رسید که دولت عثمانی غرق در بدهی های خارجی بود؛ بدهی هایی که مبلغ آن به ۲/۵ میلیارد لیره عثمانی می رسید. هم چنین او می بایست در برابر تهدیدات دول خارجی دست به اقداماتی بزند. به همین دلیل برای حل این دشواری ها، وی شماری از متخصصان مسائل مالی اروپایی را به کار گرفت.

^{۳۶۶}. اسماعیل سرهنگ، تاریخ الدوله العثمانیه، ص ۳۵۶.

عبد الحمید بزرگترین سلطان عثمانی در دوره انحطاط این دولت است که بی تردید اقدامات مهمی در زمینه های مختلف برای جلوگیری از نابودی و انحلال این دولت انجام داد؛ جز آن که شرایط و توطئه های بین المللی و صهیونیستی و ناسیونالیستی مانع تأثیر اقدامات او گردید.^{۳۶۷}

اقدامات داخلی و اصلاحات

« قرن نوزدهم را برا دولت عثمانی، قرن اصلاحات می دانند؛ آن گونه که دولت مزبور در جهت اصلاح نهادهای نظامی و مدنی خود بر اساس شیوه های اروپایی جدید بر آمد تا بتواند این دولت را حفظ کرد و از انحلال آن جلوگیری کند. هم چنین دولت عثمانی برای کسب رضایت خاطر دولت های اروپایی، گام هایی در راه اصلاح وضعیت مسیحیان برداشت تا مانع از دخالت آنان در امور داخلی کشور به بهانه حمایت از مسیحیان شود.^{۳۶۸}

در بیانیه های اصلاحی، به گروه های غیر مسلمان امتیازاتی داده شد؛ در برخورد با طوایف مختلف اعلان مساوات شد؛ کلمات و مفاهیمی که از ارزش و اعتبار اجتماعی اهل ذمه می کاست حذف شد و آزادی دینی برای همه تضمین گردید. هم چنین زمینه فعالیت برای همه گروه ها در گرفتن مشاغل و کار در نهادهای آموزشی دولتی فراهم گردید. همان گونه که در قوانین جدید به دولت های خارجی این امکان داده شد تا به نوعی در کارهای مالی دولت عثمانی نظارت بیش تری داشته باشند.^{۳۶۹}

به رغم ادامه اصلاحات و تغییرات در دوران عبد الحمید، کارها از جهاتی با آنچه در گذشته رخ داده بود، متفاوت بود. این مسئله از جهتی نتیجه تغییرات مداومی بود که در طول قرن نوزدهم رخ داده و از سوی دیگر واکنشی در برابر آن تحولات به حساب می آمد. در اصل، به رغم اصلاحات، روزگار عبد الحمید با دو ویژگی مبارزه با غرب و به کار گیری شیوه استبدادی متمایز بود؛ استبدادی و نوعی تمرکز گرایی که از لوازم حراست و

^{۳۶۷}. رسول جعفریان، دولت عثمانی از اقتدار تا انحلال، ص ۱۵۵-۱۵۶.

^{۳۶۸}. Miller, William, op. Cit., P. ۲۹۸.

^{۳۶۹}. Miller, William, op. Cit., P. ۲۹۸.

حفاظت از وحدت امپراطوری و بقای آن بود. در واقع، پس از شکست حرکت تنظیمات که قرار بود از قدرت استبداد بکاهد، وضعیت جدید در روزگار عبد الحمید از سوی دولت مردان مسلمان که در پی حراست از امپراطوری عثمانی و اسلام در برابر فشار تهدیدهای اروپا بودند، مورد حمایت قرار داشت.^{۳۷۰}

سلطان عبد الحمید در ابتدای کار وعده ادامه عمل به قانون اساسی را داده بود؛ اما شرایطی که در اطراف کار سلطنت پیش آمد و نیز عدم اطمینان او به درستکاری و کفایت سیاسی تشکیلات باب عالی و نیز الزامات داخلی و خارجی که برای دولت پدید آمد، او را به تدریج به تمرکز قدرت در دست خود کشاند و دولت را به صورت استبدادی معرفی کرد.^{۳۷۱}

عبد الحمید با اصلاحاتی که سلطنت او را تهدید نمی کرد، مخالف نبود. هم چنین او فردی نبود که دنباله رو تمدن غربی باشد؛ چرا که شرق را صاحب تمدن اسلامی ویژه خود می دید. تنها چیزی که برای او اهمیت داشت، ترویج علوم جدید بود. به نظر او اسالم مخالف پیشرفت نبود؛ اما کارهای ارزشی می بایست وضعیت طبیعی خود را داشته و از داخل بر آمده، متناسب با نیاز جامعه باشد؛ چرا که در صورت تحمیل از خارج، نمی توان به موفقیت آن امیدوار بود.^{۳۷۲}

سلطان عبد الحمید مسئله تمرکز اداری را در همه ولایات دنبال کرد؛ آن گونه که والی هر منطقه از طرف شخص سلطان به کار گمارده شود و انتخاب او بر اساس شایستگی های نظامی و مالی وی باشد. ولایات به مناطق چندی تحت عنوان سنجقیات (متصرفیات) تقسیم شد. هر متصرفیه به چند اقصیه - جمع قضاء - و هر قضا به چند ناحیه تقسیم می گردید. ناحیه، یک واحد اداری کوچک بود. در هر ولایت، والی با کمک مجلس محلی، حکومت می کرد. در متصرفیه و قضاء مدیر یا قائم مقام و در ناحیه، مختار حاکم بود.^{۳۷۳}

^{۳۷۰}. احمد عبد الرحیم مصطفی، فی اصول التاریخ العثمانی، ص ۲۴۰-۲۴۱.

^{۳۷۱}. احمد عبد الرحیم مصطفی، فی اصول التاریخ العثمانی، ص ۲۴۲.

^{۳۷۲}. محمد حرب عبد الحمید، مقدمه مذکرات السلطان عبد الحمید، ص ۱۰.

^{۳۷۳}. یوسف الحکیم، سوریا و العهد العثمانی، بیروت ۱۹۶۴، ص ۲۷.

در سال ۱۲۹۹هـ (۱۸۸۱م) به دنبال اهمیت یافتن مسئله بیت المقدس، بابعالی دست به تشکیل یک سنجقیه ناپیوسته زد که سنجقیه بیت المقدس به طور مستقیم زیر نظر بابعالی اداره می شد.^{۲۷۴}

ساختار امور نظامی، به طور کلی جدای از ساختار اداری بود. خدمت نظام به صورت قرعه به افراد تعلق می گرفت. این در حالی بود که در برخی از مناطق، در هنگام قرعه، مردم بر ضد حکومت شورش می کردند. از سوی دیگر عبد الحمید از صاحب منصبان آلمانی برای آموزش نیروهای نظامی عثمانی استفاده می کرد؛ همان طور که گروه هایی از نظامیان عثمانی را برای آموزش به آلمان فرستاد. مدارس نظامی جدیدی گشوده شد و سپاه عثمانی به سلاح های مدرن مجهز گردید. این قبیل اصلاحات می تواند اتهاماتی را که دشمنان عبد الحمید بر وی وارد کرده و او را شخصی واپسگرا و مخالف اصلاحات و تغییرات معرفی کرده اند، رد کند.

در نظام قضایی نیز اصلاحاتی صورت گرفت و این قوه، از قوه اجرایی و نظامی تفکیک شد. بر اساس اصلاحیه ای که به موجب آن مجاکم مدنی در سال ۱۲۰۴هـ/۱۷۸۹م تأسیس شد، دادگاه ها دارای سه مرحله شدند: بدوی، استثنائیه، و دادگاه تمیز یا نقض که در پایتخت بود. در واقع نظام قضایی از قوانین فرانسوی گرفته شده و تنها احوال شخصی تابع قوانین شرع باقی مانده بود. همین طور نظام روحانی مربوط به سایر طوایف دینی نیز مورد توجه قرار گرفت. به این ترتیب ارتباط چند نیروی سیاسی، نظامی، قضایی و اجرایی کامل شد. این درست همان چیزی بود که حرکت اصلاحی در چهارچوب تمرکز اداری به دنبال آن بود. بدین ترتیب سلطان عبد الحمید با شیوه خاص خود از غرب بهره می گرفت و بر اساس نیازهای دولت، آن گونه که خود می نگریست، دانشکده های علوم، ادبیات، حقوق، علوم سیاسی، آکادمی هنرهای زیبا، مدارس عالی تجارت، تجارت دریایی، آموزش عالی معلمان، مدارس متوسطه، ابتدایی و دبیرستان، مدرسه هنرهای زنان، و همین طور مدرسی برای کر و لال ها تأسیس کرد. هم چنین در دمشق، بغداد، بیروت، سالونیک و قونیه و ... مدارس عالی تأسیس کرد و گروه هایی را برای تحصیل به فرانسه و آلمان فرستاد.

^{۲۷۴}. یوسف الحکیم، سوریا و العهد العثماني، بیروت ۱۹۶۴، ص ۲۷.

در کنار آموزش عمومی، مؤسسه ای برای آب، و نیز مراکزی برای کشاورزی و صنعت و تجارت ایجاد کرد. وی هم چنین به تأسیس شهرداری ها پرداخته، خطوط برق را توسعه داد و اداره پست را ایجاد نمود. هم چنین خطوط و مراکز راه آهن را توسعه داد و قطار شهری را راه اندازی کرد، و پایگاه نظامی را در منطقه داردانل تقویت کرد. نیز بیمارستانی برای پزشکان، خانه سالمندان، دارالفنون، دارلنفوس العامه، کارگاه سفال و نیز خط آهن حجاز را از دمشق تا مدینه، تأسیس و راه اندازی کرد.^{۳۷۵}

به رغم توسعه فرهنگی که روزگار عبد الحمید شاهد آن بود، سلطان دست به تشکیل بخش نظارت در وزارت معارف زد که کار آن تطبیق قوانین روزنامه نگاری بر مدارس و مطبوعات دولتی بود. در این دوره، برنامه مدارس از دروس فقه اسلامی، آموزش های قدیمی، تفسیر قرآن و اخلاق آکنده بود؛ چرا که عبد الحمید بر این باور بود که مسلمانان حقیقی نمی توانند انقلابی های خطرناکی باشند. با این همه، مطبوعات زیادی خارج از محدوده نظارت وارد بازار شدند و کتاب ها و نشریاتی که ممنوع می شدند، با اسم دیگری منتشر می گشتند. برخی از آن ها نیز در خارج از کشور به چاپ می رسید و به داخل فرستاده می شد. نتیجه این وضعیت، هجوم سیل داستان ها، مقالات و کتاب هایی بود که به لحاظ تنوع می توان دوره عبد الحمید را یکی از دوره های فرهنگی در تاریخ دولت عثمانی به حساب آورد.^{۳۷۶ ۳۷۷}

^{۳۷۵}. مذكرات السلطان عبد الحمید، ص ۱۴.

^{۳۷۶}. مذاکرات عبد الحمید الثانی، ص ۱۴.

^{۳۷۷}. رسول جعفریان، دولت عثمانی از اقتدار تا انحلال، ص ۱۵۶-۱۵۹.

شورش ها و انقلاب های بالکان

« انقلاب در سال ۱۲۹۳ هـ (۱۸۷۶ م) در منطقه هرزگوین شعله ور گردید و این به تحریک ساکنان جبل اسود و صرب ها بود. این شورش سرکوب شد. به دنبال آن دولت برای جلوگیری از دخالت دول اروپایی، فرمانی برای تفکیک قوه قضائیه از مجریه صادر و تعیین قضات را به انتخاب مردم واگذار کرد. هم چنین فرمانی درباره برابری مالیات های مسلمانان و نصارا صادر نمود. با این حال، ساکنان آن مناطق راضی نشدند و بار دیگر سر به شورش برداشتند که باز هم سرکوب شدند. دولت عتریش که پشت سر شورش ها بود و بحث پیوستن بوسنی هرزگوین را به مملکت خود دنبال می کرد، به کار تحریک ساکنان بر ضد دولت عثمانی می پرداخت. دولت یاد شده، با روسیه، آلمان، فرانسه و انگلیس دست اتحاد داد و این ها به طور جمعی از دولت عثمانی خواستند تا دست به اصلاحات بزند که سلطان با درخواست آنان موافقت کرد. با این حال، مسیحیان بوسنی هرزگوین به این اقدامات قانع نشدند. این نشان می داد که مسئله درخواست اصلاحات، چیزی جز بهانه ای واهی نیست و در اصل، آن ها ره صورت مستقیم و غیر مستقیم، دخالت در امور داخلی دولت عثمانی دارند و در پی تضعیف و ضربه زدن به آن هستند.^{۳۷۸}

همان زمان، شورش ها در بلغارستان پدید آمد که عامل آن مسیحیان بوسنی هرزگوین بودند و محرک آنان دولت اتریش و سایر دول اروپایی به ویژه روسیه بود. گروه ها و جمعیت های زیادی در بلغارستان برای بسط نفوذ روسیه میان مسیحیان ارتدوکس به وجود آمد که از سوی روسیه تحریک و تجهیز می شدند. این گروه ها، در تحریک صرب ها و بوسنیایی ها نقش خاصی داشتند و آنان را بر ضد دولت عثمانی می شوراندند. زمانی که دولت عثمانی شماری از اسیران چرکسی را در بلغار اسکان داد، بلغاری ها بر آشفته شدند و با حمایت مالی و تسلیحاتی روسیه و اتریش شورش کردند. دولت عثمانی موفق به سرکوبی شورش شد؛ اما دولت های اروپایی درباره به اصطلاح جنایات عثمانی ها بر ضد مسیحیان شایعات زیادی منتشر کردند که صحیح نبود. بر اساس همین شایعات بود که افکار عمومی اروپا بر ضد عثمانی برانگیخته شده و دولت های اروپایی خواستار ایجاد محدودیت ها و

^{۳۷۸}. اسماعیل سرهنگ، تاریخ الدوله العثمانیه، ص ۳۵۶.

سختگیری هایی بر ضد دولت عثمانی شدند و از آن جمله خواهان استقلال بلغارستان و تعیین حاکمی نصرانی برای آن شدند.^{۳۷۹}

در ادامه، روسیه، اتریش و آلمان به تحریک صرب ها و ساکنان جبل اسود برای شورش بر ضد دولت عثمانی پرداختند؛ زیرا روسیه در پی بسط مرزهای خود در نواحی بلغارستان بود و اتریش هم در پی توسعه مرزهای خود در ناحیه بوسنی هرزگوین بود. اینان رهبر صرب ها را تحریک کردند و روسیه به تدریج نفوذ خود را در منطقه صربستان گسترش داد. دولت عثمانی موفق به سرکوب شورش صرب ها و هم پیمانان آن شد؛ اما دول اروپایی به بهانه توسعه احتمالی دایره جنگ، خواستار توقف نبردها شدند.^{۳۸۰}

نمایندگان دول اروپایی در استانبول گرد آمدند و به دولت عثمانی پیشنهادهایی کردند که مهم ترین آن ها از این قرار بود که سرزمین بلغارستان به دو ولایت تقسیم شود و حاکم آن دو ولایت نصرانی باشد. دیگر آن که سپاه عثمانی تنها در قلعه ها و برخی شهرهای بزرگ حضور داشته باشد. نیروی انتظامی هم از خود بلغاری های نصرانی باشد و یک هیئت دولتی نیز برای اجرای این امور مسئولیت یابد. هم چنین امتیازاتی به منطقه بوسنی هرزگوین داده شود و دولت برخی از نواحی صربستان و جبل اسود را تخلیه کند. دولت عثمانی این پیشنهاد ها را نپذیرفت نشد و صلح مستقلى را با صرب ها منعقد کرد که در نتیجه ارتش عثمانی از صربستان بیرون رفت و پرچم عثمانی - صربی به عنوان دلیل سیادت عثمانی در آن جا باقی ماند.^{۳۸۱}»^{۳۸۲}

^{۳۷۹}. محمود شاکر، التاریخ الاسلامی (العهد العثماني)، ص ۱۸۹.

^{۳۸۰}. احمد عبد الرحيم مصطفى، فی اصول التاریخ العثماني، ص ۲۴۲.

^{۳۸۱}. عبد العزيز الشناوی، الدولة العثمانیه دولة اسلامیه مفترى علیها، قاهره ۱۹۸۰، ج ۱، ص ۲۳۱.

^{۳۸۲}. رسول جعفریان، دولت عثمانی از اقتدار تا انحلال، ص ۱۵۹ - ۱۶۱.

جنگ روسیه و عثمانی

« روسیه در پی تسلط بر منطقه بلغارستان بود، جز آن که از مخالفت دول اروپایی در هراس بود. به همین دلیل ضمن پیمانی که با انگلیس منعقد کرد، درخواست هایی را بر اساس پیشنهادهای قبلی دول اروپایی که در سال ۱۲۹۴هـ (۱۸۷۷م) مطرح شده بود، عنوان کرد. این پیشنهادهای مربوط به بهبود وضعیت مسیحیان ساکن دولت عثمانی بود؛ اما دولت عثمانی این درخواست ها را رد کرد.

در این حال، روسیه قرار دادی را به طور پنهانی با رومانی منعقد کرد که به موجب آن رومانی با تمام امکانات در اختیار روسیه قرار می گرفت. پس از آن روسیه روابط خود را با دولت عثمانی قطع کرد و به دلیل آن که دولت عثمانی، درخواست های دول اروپایی را رد کرده بود، با این دولت اعلان جنگ داد. به دنبال آن دست به اشغال کامل رومانی زده، از رود دانوب گذشت و در چندین نبرد بر نیروهای عثمانی پیروز شد. پس از آن به دلیل مقاومت، جنگ متوقف شد و سپاه عثمانی از حالت تدافعی به حالت هجومی وارد گردید. با این حال، دولت روس موقعیت خود را تثبیت کرد و عثمان پاشا فرمانده نیروهای عثمانی به اجبار تن به مصالحه داد.^{۳۸۳}

در شرق آناتولی نیز نبردهایی میان روس و عثمانی رخ داد که به رغم پیروزی هی نخست دولت عثمانی، به دلیل تقویت نیروهای روسی، برخی از شهرها مانند قارص و ... به دست روس ها افتاد. این پیروزی های، صرب ها را در اعلان جنگ با دولت عثمانی تشجیع کرد. دولت روس موفق شد تا بر بلغارستان و ادرنه دست یابد و به سوی استانبول حرکت کند. به دنبال آن، نصرانی ها نیز در همه جا به کشتن مسلمانان پرداختند. به هر روی جنگ در آغاز سال ۱۲۹۵هـ (۱۸۷۸م) متوقف شد.^{۳۸۴}

^{۳۸۳}. عبد الرحیم مصطفی، فی اصول التاریخ العثماني، ص ۲۴۵.

^{۳۸۴}. محمود شاکر، التاریخ الاسلامی (العهد العثماني)، ص ۱۹۲-۱۹۳.

« پیمانی که در کنگره برلن به امضا رسید (ژوئن ۱۸۷۸م) روسیه را از ثمره های پیروزی در این منطقه محروم ساخت، و در عین حال انحلال امپراتوری عثمانی را تسریع کرد. باتوم، آرکهن، کرسی به تزار واگذار شد، و صربستان، منتنگرو و رومانی به استقلال دست یافتند.»^{۳۸۵}

در برابر این تحولات، انگلیس که از دسترسی روسیه به مدیترانه از طریق تنگه بوسفور و داردانل نگران بود، مانع از اشغال استانبول توسط روسیه شد. به دنبال آن، معاهده سان استفانه در سال ۱۲۹۵هـ میان روسیه و عثمانی امضا شد.^{۳۸۶، ۳۸۷}

قرارداد سان استفانو ۱۵ فوریه ۱۸۷۸

« نمایندگان دولت عثمانی و روسیه در شهری نزدیک استانبول کنار دریای مرمره با نام سان استفانوس، با یکدیگر به گفت و گو نشستند. این بعد از وقایعی بود که طی آن روس ها اندکی از خط آتش بس مورد توافق جلوتر آمده بودند و مرکز برخوردها از ادرنه به این قریه منتقل شده بود. نماینده روس شروط از پیش تعیین شده ای را طرح کرد و گفت این شروط یا باید امضا شود و گرنه سپاه روسیه وارد استانبول خواهد شد. عثمانی ها چاره ای جز پذیرش این قرار داد نداشتند. متن قرار داد به این صورت بود:

۱. تعیین حدود جبل اسود برای پایان درگیری ها و مستقل شدن این امیر نشین؛

۲. استقلال صربستان و ضمیمه شدن اراضی جدید به آن؛

^{۳۸۵}. تیمور قادری، تاریخ اسلام کمبریج، ج ۱، ص ۴۶۸.

^{۳۸۶}. کارل بروکلمان، تاریخ الشعوب الاسلامیه، ص ۵۱۵.

^{۳۸۷}. رسول جعفریان، دولت عثمانی از اقتدار تا انحلال، ص ۱۶۱-۱۶۲.

۳. استقلال بلغارستان به لحاظ اداره و تنها پرداخت مبلغی محدود به دولت عثمانی به شرط آن که تمام کارکنان لشکری و کشوری مسیحی باشند. مرزها نیز از سوی دولت عثمانی و روس تعیین شود و اهالی برای خود حاکمی برگزینند و عثمانی ها نیروهای خود را به طور کامل از این منطقه تخلیه کنند؛

۴. اتصال کامل سرزمین رومانی؛

۵. تعهد بابعالی به حمایت از مسیحیان ارمنی در برابر کرد ها و چرکس ها؛

۶. اقدام بابعالی به اصلاح وضعیت مسیحیان در جزیره کرت؛

۷. پرداخت غرامت جنگی از سوی دولت عثمانی به روس ها به مقدار ۲۴۵ میلیون لیره طلا و در ازای آن واگذاری اراضی اشغال شده توسط روس ها به دولت عثمانی؛

۸. باز بودن تنگه بوسفور داردانل به روی کشتی های روسی در زمان جنگ و صلح؛

۹. امکان مهاجرت و اقامت مسلمانان بلغاری در هر نقطه ای از خاک عثمانی.^{۳۸۸}

بدین ترتیب بخش اروپایی عثمانی از دست رفت، گرچه پدید آمدن دولت بلغار، خشم سایر دولت های بالکان مانند اتریش، یونان و صربستان را به همراه داشت. چنان که انگلیس از نفوذ بیش از حد روسیه در بالکان نگران و آماده نبرد با این دولت شد. انگلیس در نهایت توانست اجازه اشغال جزیره قبرس را در سال ۱۸۷۸ از سوی دولت عثمانی به دست آورد؛ مشروط بر این که این سرزمین تابع دولت عثمانی باقی بماند. این اجازه در برابر تعهد انگلیس در دفاع از بخش آسیایی دولت عثمانی در مقابل تهدیدهای دولت روسیه بود. سلطان تعهد کرد تا اصلاحات لازم را با مشورت انگلیس در بخش آسیایی خود دنبال کند. هم چنین مقرر شد در صورت تخلیه بخش هایی اشغال شده توسط روس ها در بخش آسیایی دولت عثمانی، انگلیس نیز از جزیره قبرس خارج شود.^{۳۸۹}

^{۳۸۸} . Monroe, E. Britains Moment in the Middle East. pp, ۱۴-۱۵.

^{۳۸۹} . Monroe, E. Britains Moment in the Middle East. pp, ۱۴-۱۵.

این اقدام دولت انگلیس به انگیزه رعایت مصالحی بود که دولت یاد شده در هند داشت و بر آن بود تا از مداخله دولت های اروپایی به ویژه روسیه در شبه قاره جلوگیری کند. افزون بر آن که انگلیس با نگرانی شاهد تحرک سایر دول اروپایی و طمع آنان بود. روسیه در پی اشغال بوسفور و داردانل و رسیدن به آبهای گرم دریای مدیترانه بود؛ در حالی که دولت اتریش در خیال تسلط بر بوسنی و هرزگوین بود. در کنار آن ها، دولت آلمان و ایتالیا مصالح قابل ملاحظه ای نداشتند، چنان که دولت فرانسه نیز به همین دلیل، موضع بی طرف داشت.^{۳۹۰}»^{۳۹۱}

کنفرانس برلن ۱۳۰۵هـ/۱۸۸۷م

« دولت اتریش دول اروپایی را به شرکت در کنفرانسی در برلن فرا خواند که مورد قبول انگلیس، فرانسه، روسیه و آلمان قرار گرفت. بحث این کنفرانس تعدیل معاهده سان استفانو بود که میان دولت روسیه و عثمانی منعقد شده بود. انگیزه این کنفرانس مخالفت دول یاد شده با آن معاهده بود؛ چرا که با منافع استراتژیک آنان سازگاری نداشت. کنفرانس دست به تعدیل قرار داد یاد شده زد و اصول زیر توافق کرد:

۱. استقلال بلغارستان و تعدیل حدود آن؛ به طوری که در جنوب بالکان کشوری با نام رومللی شرقی ایجاد شود که از نظر سیاسی و نظامی زیر نظر دولت عثمانی باشد؛ اما توسط یک مسیحی که برای پنج سال توسط دولت های متفق انتخاب می شود، اداره گردد. نیروهای روسی نیز تا مرز پنجاه هزار نفر در بلغارستان و رومللی شرقی بمانند.

۲. محدوده یونان در بخش شمالی اندکی جلوتر برود. این در حالی بود که یونان از اساس در این نبردها حضوری نداشت و در قرار داد سان استفانو نیز از آن یادی نشده بود.

۳. بوسنی و هرزگوین به اتریش ضمیمه شود.

^{۳۹۰}. اسماعیل سرهنگ، تاریخ الدوله العثمانیه، ص ۳۷۱.

^{۳۹۱}. رسول جعفریان، دولت عثمانی از اقتدار تا انحلال، ص ۱۶۲-۱۶۳.

۴. بسارابی از رومانی جدا شده، به روسیه واگذار گردد و نیز منطقه دوبرجیه و برخی از جزایر به رومانی سپرده شده، به این کشور استقلال کامل داده شود.

۵. صربستان و جبل اسود کاملاً استقلال یابد.

۶. شهرهای قارص، ردهان و باطوم به روسیه واگذار شود.

۷. کنفرانس غرامت جنگی را به همان مقداری که در قرار داد آمده بود، تثبیت کند.

۸. بابعالی تعهد کند که گواهی تمامی رعایای خود را بدون تفاوت در دین در برابر دادگاه بپذیرد.

۹. هم چنین اصلاح وضعیت مسیحیان جزیره کرت مورد توافق قرار گرفت.^{۳۹۲}

در واقع بیسمارک عامل اصلی انعقاد این کنفرانس بود؛ چرا که ترس از شعله ور شدن جنگ میان انگلیس و روسیه و فراگیر شدن آن در اروپا را داشت که می توانست اتحاد آلمان را - که وی برای آن تلاش زیادی کرده بود - مورد تهدید قرار دهد. وی دولت های بزرگ را به برگزاری این کنفرانس فراخواند تا به تعدیل معاهده فان استفانو بپردازند و نتایج جنگ روس و عثمانی را در مجموع به صورت مساوی قسمت کنند. در طول این کنفرانس، بیسمارک طرح انحلال دولت عثمانی را در قربانگاه صلح اروپایی مطرح کرد. مصر برای انگلیس، تونس و شام برای فرانسه، بوسنی و هرزگوین برای اتریش، بوسفور و داردانل و دیگر نواحی عثمانی در آن حوالی از آن روسیه باشد. البته این مطالب در مصوبه کنفرانس درج نشد.^{۳۹۳ ۳۹۴}

« پیمان برلن تنها نیمی از سرزمین هایی را که عثمانی ها در آغاز قرن در اروپا در اختیار داشتند، برایشان باقی گذارد.

^{۳۹۲} . درباره قرار داد کنفرانس برلن بنگرید: احمد عبد الرحیم مصطفی، مصر و المسأله المصريه، ۱۸۷۶-۱۸۸۲، ثاهره ۱۹۷۲؛ اسماعیل سرهنگ، تاریخ الدوله العثمانیه، ص ۳۷۱.

^{۳۹۳} . احمد عبد الرحیم مصطفی، فی اصول التاريخ العثمانی، ص ۲۴۶.

^{۳۹۴} . رسول جعفریان، دولت عثمانی از اقتدار تا انحلال، ص ۱۶۳-۱۶۴.

در کنگره برلن و بعد از آن، تنها قدرتی که از امپراتوری متلاشی شده عثمانی سهمی نبرد، رایش جدید آلمان بود. به نظر بیمارک که نقش یک دلال و واسطه صادق را در کنگره ایفا می کرد، ارزش مسئله شرق برای آلمان از ارزش استخوانهای ماهی پومرن بسیار کمتر است، چیزی که اشتباهی اتریش را تحریک می کند.

اما ویلیام دوم، به دلایل سوق الجیشی و اقتصادی، به آینده استانبول و امپراتوری عثمانی در آسیا علاقه بیشتری از خود نشان داد. متخصصان نظامی، تجار و سرمایه گذاران این کشور به سوی ترکیه روی آوردند. سهم آلمان در تجارت عثمانی، به گونه ای سرسام آور بالا رفت، و گروهی از بانک های آلمان امتیاز ساخت راه آهنی که استانبول را به خلیج فارس مربوط می کرد، به دست آوردند.^{۳۹۵}

« در حالی که قرار بود انگلیس و فرانسه این دولت را در نگهداری دیگر اراضی خود حمایت کنند؛ اما آنان نیز مقاصد استعماری خود را پی گرفتند.

فرانسه در سال ۱۲۹۹هـ (۱۸۸۱م) تونس را به اشغال خود در آورد؛ همان طور که انگلیس قبرس را تصرف کرده بود. انگلیس در سال ۱۳۰۰هـ (۱۸۸۲م) مصر را اشغال کرد، در حالی که اشغال آن را موقتی عنوان می نمود. و در سال ۱۲۹۹هـ (۱۸۸۱م) یونان برخی از سرزمین های عثمانی را در تسالیا اشغال کرد. هم چنین در سال ۱۳۰۳هـ (۱۸۸۵م) بلغارستان منطقه روملی شرقی را ضمیمه خود ساخت. عبد الحمید دریافت که به تنهایی نمی تواند در برابر این وضعیت مقاومت کند. به همین دلیل می کوشید تا از رقابت میان آنان سود ببرد. او در حالی که از دخالت دول اروپایی شدیداً بیمناک بود، می خواست تا سرزمین های باقی مانده را حفظ کند؛ سرزمین هایی که هر آن ممکن بود با شورش اقلیت های ساکن در آن ها که مورد حمایت دول اروپایی بودند،^{۳۹۶} آشفته شود. این وضعیت فرصتی برای دول اروپایی بود که به آسانی به مقاصد خویش برسند و نیز اعلان انحلال دولت عثمانی بود.

^{۳۹۵}. تیمور قادری، تاریخ اسلام کمبریج، ج ۱، ص ۴۶۹.

^{۳۹۶}. مذكرات السلطان عبد الحمید الثانی، ص ۶۵.

در برابر چنین وضعیت آشفته ای، عبد الحمید مجبور بود تا یک قدرت مطلقه داشته باشد و به همین جهت از عنوان خلافت برای مقابله با این تهدیدهای استفاده کند. وی کوشید تا با طرح جامعه اسلامی، همه مسلمانان را از داخل و خارج با یکدیگر متحد کند.^{۳۹۷}

بی تردید طرح جامعه اسلامی مورد استقبال مسلمانانی قرار گرفت که معتقد بودند ضعف دولت عثمانی به دلیل شغف شعور دینی مسلمانان است؛ چیزی که دشمنان اسلام را بر آن داشته بود تا به سرزمین های اسلامی حمله و سنگر های موجود را قدم به قدم فتح کنند. این طرح می توانست مناطق خارج از سرزمین عثمانی را هم در برگیرد. مسلمانان در انتظار آن بودند تا خلیفه فرمان جهاد بر ضد کفار را صادر کند تا آنان به نبرد برخیزند. ترک ها بر ضد روسیه، مسلمانان هند بر ضد دولت انگلیس، و اعراب بر ضد استعمار گران در تونس و شمال آفریقا.

بدین ترتیب طرح جامعه اسلامی، به صورت سلاحی در آمد برای مبارزه با استعمار غربی و نیز جنبش های مسیحی و ناسیونالیستی که امپراطوری عثمانی را تهدید می کرد. سلطان عبد الحمید با همین سیاست موفق شد نیروهای زیادی را در دنیای عرب در اطراف خود فراهم آورد. وی به امور مساجد در سرزمین های مقدس توجه بیش تری کرد و برخی از شخصیت های عرب را به عنوان مشاور خود برگزید.^{۳۹۸} این سیاست در یک دوره کوتاه توانست در برابر استعمار مقاومت کند.^{۳۹۹}

^{۳۹۷}. مذكرات السلطان عبد الحمید الثاني، ص ۶۷.

^{۳۹۸}. احمد عبد الرحيم مصطفى، فی اصول التاريخ العثماني، ص ۲۵۰-۲۵۲.

^{۳۹۹}. رسول جعفریان، دولت عثمانی از اقتدار تا انحلال، ص ۱۶۴-۱۶۶.

سیاست مذهبی سلطان عبد الحمید دوم

« سلطان عبد الحمید در دوران آغازین خلافت خود بر اساس سیاست اسلامی عمل می کرد. این نوع رفتار می توانست قدرت عبد الحمید را در داخل سرزمین های عثمانی و خارج از آن تقویت کند. دین می توانست ابزار مقاومت مناسبی برای مبارزه با مخالفان داخلی و هم چنین دشمنان خارجی باشد؛ به طوری که منصب وی را به عنوان رهبر تمام مسلمانان مطرح کند. بدین ترتیب خود آگاهی جمعی میلیون ها مسلمان در سرزمین عثمانی مورد بهره برداری قرار گرفت و همراهی آنان را در رویارویی با روشنفکران و متأثران از فرهنگ غرب در پی داشت.^{۴۰۰}

هم چنین این حرکت در کم رنگ کردن حرکت های ملی از نوع عربی، کردی و ... و انحلال این جریان ها در مجموع دنیای اسلام نیز سیاست خلافت گرایی و طرح جامعه اسلامی – آن هم درست وقتی که دولت عثمانی در حالی از دست دادن سرزمین های خود در بالکان بود –^{۴۰۱} تأثیر زیادی داشت.

از نظر خارجی، سیاست اسلام گرایانه عبد الحمید، سلاحی برای تحت فشار گذاشتن دولت های بیگانه بود؛ چرا که که به برانگیختن مسلمانان بر ضد فرانسه در شمال آفریقا، مسلمانان هند بر ضد انگلیس و نیز تاتارهای تحت سلطه روسیه منجر می شد. این سیاست هم چنین مورد حمایت امپراطور آلمان ویلهم دوم بود که می کوشید تا از ترک ها در جنگ بر ضد متفقین استفاده کند.^{۴۰۲}

در اصل، از اوایل قرن هیجدهم میلادی، جنبش های دینی نیرومندی در دنیای اسلام پدید آمد که واکنشی در برابر جنبش غربگرایی در شرق و نوعی عکس العمل در برابر تجاوز دولت های اروپایی به بخش هایی از سرزمین

^{۴۰۰} محمد صالح منسی، حركة اليقظة في الشرق العربي الاسيوي، قاهره ۱۹۷۲، ص ۵۶.

^{۴۰۱} صربستان در سال ۱۸۱۳م مستقل شد، سپس یونان در سال ۱۸۳۲م، رومانی در سال ۱۸۷۸م و جبل اسود در ۱۸۷۸م. بنگرید: محمد انیس، الشرق العربی فی التاریخ احديث و المعاصر، ص ۷۶.

^{۴۰۲} مقصود از متفقین دو دولت فرانسه و روسیه هستند که طی سال های ۱۸۹۳ و ۱۸۹۴م متعهد شدند تا در برابر حمله آلمان به هر یک از آن ها، به حمایت از دیگری برخیزند. بنگرید به:

های اسلامی بود. از جمله این جنبش ها، جنبش سلفی گری در شبه جزیره^{۴۰۳} و نیز حرکت سنوسی و جنبش مهدیه در سودان بود.

در ربع پایانی قرن نوزدهم میلادی، جهان اسلام شاهد جنبش اسلام گرای امت اسلامی بود که سید جمال الدین افغانی (۱۲۵۵-۱۳۱۴هـ/۱۸۹۷-۱۳۸۹م) آن را طرح کرد و برخی از متفکران، در ادامه همان خط، کار او را پی گرفتند؛ کسانی چون عبد الرحمن کوکبی (۱۲۶۶-۱۳۲۱هـ/۱۸۴۹-۱۹۰۳م) محمد عبده (۱۲۶۶-۱۳۲۳هـ/۱۸۴۹-۱۹۰۵م) و رشید رضا (۱۲۸۲-۱۳۵۴هـ/۱۸۶۵-۱۹۳۵م) و شماری دیگر از متفکران. به رغم آن که این جنبش در ادامه حرکت های و جنبش های دینی گذشته بد، اما حرکت فکری نیرومندتری در جهت اصلاح مشکلات دینی و دنیوی شرق اسلامی به حساب می آمد؛ جنبشی که همزمان در پی اصلاح وضعیت دینی و سیاسی بود.

آنچه سید جمال را به این حرکت واداشت، تهدید فراگیر دنیای اسلام از سوی استعمار غربی در آن دوره بود. وی به تقویت دولت های اسلامی و یکپارچگی آن ها در یک حکومت، همزمان با بهره گیری از افکار و نظامات غربی بود که سرّ برتری غرب بر دولت های اسلامی به شمار می آمد. وی مسلمانان را دعوت می کرد تا با استفاده از همان سلاح و پیشرفت های اجتماعی در برابر این تهدیدها بایستند و مبلغان غربگرا را که باور عدم تناسب دین اسلام با مقتضیات عصر جدید را تبلیغ می کردند، مورد انکار قرار دهند.^{۴۰۴}

سید جمال تمامی مسلمانان را به خلافت اسلامی که در انی زمان در خاندان عثمانی تبلور داشت، فرا می خواند.^{۴۰۵} به همین دلیل، جنبش امت اسلامی از جنبش های دینی پیشین متفاوت بود؛ چرا که این جنبش به تقویت

^{۴۰۳}. بر خلاف نظر مؤلف، جنبش سلفی گری در شبه جزیره، هیچ گونه موضع ضد غربگرایی نداشته و از اساس، نوعی برخورد مذهبی در داخل مجموعه اسلامی بدون توجه به مسائل بیرونی بود. شاید به اعتبار برخورد این جنبش با کشفیات علمی جدید که در حد بسیار گسترده منفی بود، بتوان، به نوعی وجه مبارزه منفی و خرابکارانه نیز برای آن فراهم کرد.

^{۴۰۴}. محمد عوض حسن، جمال الدین الافغانی و اثره فی العالم الاسلامی الحدیث، رساله کارشناسی ارشد، چاپ نشده، دانشگاه اسکندریه ۱۹۵۵، ص ۵۴-۵۷.

^{۴۰۵}. محمد عماره، الاعمال الکامله لجمال الدین الافغانی، قاهره ۱۹۶۸، ص ۵۲.

دولت عثمانی در برابر استعمار غربی فرا می خواند، در حالی که دیگر جنبش ها به دشمنی و معارضه بر ضد دولت عثمانی دعوت می کردند.^{۴۰۶}

سید جمال توانست یک گروه پنهانی را تأسیس کند که جمعی از مسلمانان از میان دولت های اسلامی و غیر اسلامی در آن عضویت داشتند. نام آن جمعیه العروه الوثقی بود که مجله ای هم به همین نام در پاریس منتشر می کرد و از آن بجز هیجده شماره میان ۱۳ مارس ۱۸۸۴م (۱۳۰۲هـ) تا ۱۷ اکتبر همان سال، منتشر نشد.^{۴۰۷}

به نظر می رسد که سید جمال چند مرحله فکری را پشت سر نهاد: نخستین آن ها زمانی بود که وی هیچ گونه اعتباری برای اندیشه های قوم گرایانه قائل نبود و تنها به عقیده ارزش و اعتبار می نهاد.^{۴۰۸} در این مرحله است که می توانیم این قبیل عبارات وی را در مجله عروه الوثقی بباییم: «بی نیازی اسلام از قوم گرایی»، «مسلمانان هیچ نژادی بجز دین ندارند»، و نیز انی که پیوند ملی مسلمانان، نیرومندتر از هر نوع پیوند نژادی یا زبانی است.

دومین مرحله در اندیشه های افغانی، زمانی بود که نوعی پیوند قومی را مورد توجه قرار می داد و زبان عربی به عنوان زبان اسلام و قرآن توجه خاصی پیدا کرد و از دولت عثمانی و شخص سلطان عبد الحمید خواست تا زبان عربی را زبان رسمی دولت قرار دهد. چنان که از ترک ها خواست تا عرب شده، قومیت واحدی از عرب و ترک که خصلت های مشترکی داشته باشند، به وجود آورند. این، نوعی وحدت و پیوند زبانی - دینی بود.^{۴۰۹}

زمانی که سید جمال دریافت تشکیل دولت واحد اسلامی دشوار است، شیوه جدیدی را مطرح کرد که ایجاد حلف یا پیمان اسلامی بود. وی با این کار خود می خواست تا با ترقی خواهان داخل نوعی همراهی داشته باشد. به همین دلیل ایجاد پیمانی اسلامی را به رهبری بزرگترین و نیرومندترین دولت، یعنی دولت عثمانی، مطرح کرد. بنای وی بر آن بود تا امپراطوری عثمانی را به مملکه الممالیک تغییر دهد و آن را بر پایه نوعی دولت غیر متمرکز در

^{۴۰۶}. محمد أنیس، الشرق العربی فی التاریخ احداث و المعاصر، ص ۲۳۹.

^{۴۰۷}. محمد صالح منسی، حركة البقطة فی الشرق العربی الاسبوی، قاهره ۱۹۷۲، ص ۵۸.

^{۴۰۸}. محمد صالح منسی، حركة البقطة فی الشرق العربی الاسبوی، قاهره ۱۹۷۲، ص ۵۸.

^{۴۰۹}. محمد عماره، الاعمال الکامله لجمال الدین الافغانی، قاهره ۱۹۶۸، ص ۷۱.

آورد؛ به طوری که سیستم ولایات به صورت خدیویات درآمد؛ درست مانند آنچه در مورد خدیویه مصر وجود داشت. به سخن دیگر بر آن بود تا سیادت اسمی را برای دولت عثمانی نگاه دارد.^{۴۱۰} به عقیده وی، وقتی این خدیویات نیرومند می شد، به سرعت، ایران، افغانستان و هند نیز به آن می پیوستند و اسلام دارای چنان قدرتی می شد که غرب از آن به وحشت افتاد، و از فشار بر دنیای اسلام می کاست.^{۴۱۱}

سید جمال نظام مشروطه و قانون اساسی را می پسندید و بر آن بود که اتحاد اسلامی بر پایه چنین نظامی باشد؛ یعنی ملت های مسلمان از مزایای نظام مشروطه آگاه باشند تا بتوانند حکام خود را به اجرای قانون اساسی وادار کنند؛ نه آن که حکا آنان قانون باشند تا بتوانند حکام خود را به اجرای قانون اساسی وادار کنند؛ نه آن که حکام آنان قانون اسای و مشروطه را به مردم هدیه دهند. شرق، به هیچ دولت و امارتی زنده نمی شود، جز آن که مردی نیرومند و عادل، نه مستبد عادل، بر آن حکومت کند؛ چرا که استبداد با عدالت در تضاد است.^{۴۱۲}

این اندیشه ها، مورد قبول سلطان عبد الحمید قرار نگرفت و اتحاد میان آن ها برای یکپارچه کردن مسلمانان با دشواری روبه رو شد. به نظر می رسد که سید جمال از مبانی فکری انقلاب فرانسه متأثر بود و آن ها را با افکار اسلامی در آمیخته بود.^{۴۱۳} همین امر سبب تفاوت فکری و عملی عبد الحمید با وی در این زمینه ها بود.

با این حال، سلطان عبد الحمید از دعوت سید جمال برای اتحاد دنیای اسلام و خلافت عثمانی از یک جهت و نیز حج بیت الله الحرام از جهت دیگر استفاده کرد؛ چرا که دعوت سید جمال سه پایه داشت: ۱. پیوند اسلامی؛ ۲. پیوند حج؛ ۳. پیوند خلافت.^{۴۱۴} در زمینه خلافت، می توان گفت که عبد الحمید شخصا، هیبت خلافت را تا اندازه ای به آن باز گرداند. به علاوه، در زندگی شخصی خود می کوشید تا ویژگی های اسلامی مانند تقوا و پرهیزگاری را حفظ کند و از بسیاری از اعمال منافی با دین که اسلاف وی مرتکب می شدند - خود را دور نگاه دارد. هم چنان

^{۴۱۰}. مجله المنار، ۲، ج ۲۲، سال ۱۸۹۸ م، ص ۳۳۸ - ۳۳۹.

^{۴۱۱}. محمد صالح منسی، حركة اليقظة في الشرق العربي الاسيوي، قاهره ۱۹۷۲، ص ۶۴.

^{۴۱۲}. محمد صالح منسی، حركة اليقظة في الشرق العربي الاسيوي، قاهره ۱۹۷۲، ص ۶۴.

^{۴۱۳}. رثیف خوری، الفكر العربي الحديث، بيروت ۱۹۴۳، ص ۱۰۳ - ۱۰۴.

^{۴۱۴}. محمد عوض حسن، جمال الدين الافغانی و اثره في العالم الاسلامی الحديث، رساله کارشناسی ارشد، چاپ نشده، دانشگاه اسکندریه ۱۹۵۵، ص ۶۰.

که عالمان دین را در اطراف خود نگاهداشته، مسلمانان سراسر دنیای اسلامی نیز از وی جانبداری می کردند. وی مدرسه بزرگی هم برای آموزش وعظ به کسانی که آنان را برای نشر اندیشه های اسلامی خود می فرستاد، تأسیس کرد. همچنان که با دست و دلبازی تمام، به مدارس دینی داخل و خارج سرزمین های عثمانی کمک می کرد و حتی از روزنامه ها نیز در این زمینه بهره می برد.^{۴۱۵}

زکن دیگر از ارکان سیاست اسلامی عبد الحمید، مسئله حج بود. وی شریف مکه را برای نشر دعوت خود در میان حجاج برانگیخت و در جهت تسهیل آمد و شد حجاج، راه آهن دمشق - مدینه را تأسیس کرد. عبد الحمید در سال ۱۳۱۹هـ (۱۹۰۱م) قرار داد تأسیس این خط را با متخصصان آلمانی امضا کرد که کار آن در سال ۱۳۲۶هـ تمام شد و جشن افتتاح آن به لحاظ رسیدن آن به مدینه برگزار گردید.^{۴۱۶}

هدف عبد الحمید از راه اندازی این راه آهن دو چیز بود: نخست آن که در میان افکار عمومی عالم اسلامی نشان داده می شد که خلیفه شوون اسلامی را مراعات کرده و طبعاً دل ها به سوی او جذب می شد؛ عبد الحمید در کسب توجه مسلمانان در تحقق این طرح موفق شد و بسیاری نیز به آن کمک کردند.^{۴۱۷} دوم آن که نفوذ وی در بلاد شام و جزیره العرب استوارتر می شد؛ چرا که امکان سریع انتقال نیروهای نظامی برای حمایت از آن ولایات فراهم می آمد.

در دایره سیاست اسلامی عبد الحمید دوم، توجه خاصی به عنصر عربی می شد؛ چرا که مهم ترین سرزمین های مقدس شامل مکه، مدینه و قدس، در داخل سرزمین های عربی قرار داشت. اینان صاحبان نخست این دین بودند و قرآن به زبان آنان نازل گشته بود.^{۴۱۸} به همین دلیل، سلطان تزیین و ترمیم و اصلاح مساجد در این سه شهر دست زده، و شخصیت های عرب را در اطراف خود نگاه می داشت؛ کسانی مانند ابوالهدی الصیادی، از اشراف حلب،

^{۴۱۵}. محمد أنیس، الشرق العربی فی التاریخ الحدیث و المعاصر، ص ۲۴۱.

^{۴۱۶}. محمد رفعت، التوجیه السیاسی للفکره العربیه الحدیثه، قاهره ۱۹۶۴، ص ۹۰.

^{۴۱۷}. محمد بدیع شریف، دراسات فی تاریخ النهضه العربیه الحدیثه، قاهره ۱۹۶۳، ص ۳۷.

^{۴۱۸}. زین نور الدین زین، نشوء القومیه العربیه، بیروت ۱۹۶۸، ص ۵۷.

عزت پاشای عابد از دمشق که حکم مشاوران او را داشتند و همین طور دو برادر نجیب و سلیم ملحمه که مارونی و نزدیک ترین مردم به سلطان بودند.^{۴۱۹}

سید جمال که نشست و برخاست زیادی با سلطان عبد الحمید داشت، درباره او می گفت: اگر سلطان را با چهار نفر از نواب این روزگار مقایسه کنیم در ذکاوت و زیرکی و سیاست، به ویژه تسخیر قلوب همنشینان خود، بر آن برتری دارد. شگفت نیست که ببینیم در نشست با نمایندگان دول غرب ساکن در سرزمینش، آنان را تحقیر می کند؛ اما دشمن وقتی در محضرش می نشیند راضی و قانع از کنار او بر می خیزد و در این باره میان شاه و امیر و وزیر و سفیر تفاوتی وجود ندارد.^{۴۲۰}»^{۴۲۱}

تحول در دولت روزگار عبد الحمید

«ترکان جوان که شیفته اروپا بودند، پس از روی کار آمدن مدحت پاشا و رسیدن وی به صدارت، به اهداف خویش رسیدند. مدحت خود از شیفتگان غرب بود و امید اروپایی ها در فرنگی کردن تفکر عثمانی به حساب می آمد. جز آن که با عزل وی توسط سلطان و به تعلیق درآوردن قانون اساسی که سلطان در ابتدا خود آن را اعلام کرده بود، همه آن امیدها بر باد رفت.

سلطان مجلس تشکیل نواب را نیز در سال ۱۲۹۵هـ (۱۸۷۸م) برای مدت نامعلومی به تأخیر انداخت؛ چرا که می دید بیش تر حامیان قانون اساسی با سیاست اروپایی ارتباط دارند و مخالف قوانین اسلامی هستند. از آن پس، با هر کسی که فکر غربی داشت، مخالفت می کرد و همزمان به آموزش سپاه عثمانی پرداخته، خلافت را تقویت می

^{۴۱۹}. سلیمان موسی، الحركة العربیه، ۱۹۷۰، ص ۵۷.

^{۴۲۰}. احمد امین، زعماء الإصلاح فی العصر الحدیق، قاهره ۱۹۷۱، ص ۱۲۵.

^{۴۲۱}. رسول جعفریان، دولت عثمانی از اقتدار تا انحلال، ص ۱۶۶-۱۷۰.

کرد و اندیشه امت اسلامی را انتشار می داد. از اینجا بود که خواب های شیفتگان غرب آشفته شد. آن ها که خود را «دستورین» یا طرفداران قانون اساسی می نامیدند، در همه جا به نشر افکار خویش می پرداختند و جمعیت های سری میان مردم عادی و نظامیان تشکیل می دادند. جمعیت اتحاد و ترقی در سال ۱۳۱۶هـ (۱۸۹۹م) در پاریس تشکیل شد. هم چنین جمعیت آزادی به سال ۱۳۲۳هـ (۱۹۰۵م) در سالونیک تشکیل گردید که پس از مدتی در یکدیگر ادغام شدند. مرکز جمعیت عمومی اتحاد و ترقی در پاریس بود؛ اما کارهای اداری آن در سالونیک انجام می شد. قدیمی ترین این گروه ها جمعیه الشعبیه العثمانیه بود که در سال ۱۲۸۲هـ (۱۸۶۵م) در خود استانبول تأسیس شد و علنی بود. اما جمعیت های حسن بیک و سازمان صلاح الدین بیک بودند. این سازمان های نظامی به سرعت رشد می کردند؛ در حالی که دولت توجهش به تقویت ارتش و جلوگیری از خطر یهودیان بود که به شکل روشنی از طریق یهودیان دونه یا ماسونی ها و یا از طریق یهودیان خارج از عثمانی در حال گسترش بودند و به این جمعیت های سری کمک می کردند.^{۴۲۲}

عبد الحمید در برابر این کارها، از سیاست نظارت و نیروی پلیس و اطلاعات، و برای خاموش کردن مخالفان از تبعید استفاده می کرد. روزنامه ها را تعطیل کرده، مدارس مبلغان مسیحی را تحت کنترل در آورد و ورود مسلمانان را به آن مدارس ممنوع اعلام کرد. حتی مدارس عثمانی نیز تحت نظارت در آمدند. هم چنین اجتماعات عمومی و نیز تبعیدی ها توسط سفارتخانه های عثمانی در خارج، تحت نظر بودند.^{۴۲۳}

به رغم این اقدامات، افکار جدید در داخل سرزمین های عثمانی وارد شده و در حال نشر و توسعه بود. آگاهی مردم از غرب و افکار جدید، به ویژه در زمینه علوم و ادبیات افزایش یافت و نوشته های ادبی، به ویژه ادبیات فرانسه، از طریق روزنامه ها به مردم می رسید. طبعاً تشکیل مدارس جدید نیز شمار خوانندگان مسلمان این قبیل آثار را زیاده تر کرده بود. خود دولت در تأسیس مدارس نظامی، فنی و پزشکی برای تقویت ارتش سخت اهتمام داشت و از متخصصان آلمانی برای آموزش ارتش بهره می برد. درست همین مدارس که دانش های مختلف را به

^{۴۲۲}. محمود شاکر، همان، ص ۱۹۹ - ۲۰۰.

^{۴۲۳}. احمد عبد الرحیم مصطفی، فی اصول التاریخ العثمانی، ص ۲۵۴ - ۲۵۵.

شیوه غربی لائیک و غیر دینی به دانش آموزان انتقال می دادند، زمینه آشوب و انقلاب را فراهم آوردند. چنان که در همین زمان، دولت به تدریج باب ارتباط با جهان خارج را نیز گشود؛ چرا که با توسعه کار پست، و نیز ایجاد مراکز تجاری، هم چنین افزایش خطوط تلگراف که تأثیر مهمی در نزدیک کردن شهرها و مناطق مختلف به هم داشت، زمینه های تازه ای برای مخالفان فراهم کرد تا به معارضة با دولت بپردازند.

سرمایه های خارجی، خطوط ترن های شهری را توسعه داده، استخراج معادن و اصلاح راههای ارتباطی را بهبود بخشید و دولت هم به استخدام متخصصان خارجی پرداخت. با بهبود راه های ارتباطی، حجم تجارت و صنعت و نیز شمار تجار فزونی یافته، راه آهن در داخل سرزمین عثمانی توسعه یافت و قرار داد هایی با شرکت های آلمانی برای تأسیس خطوط تازه در آناتولی به سمت آنکارا و قونیه امضا شد. چنان که در سال ۱۳۲۱ هـ (۱۹۰۳ م) شرکت راه آهن برلن - بغداد، امتیاز ادامه این خط را تا بغداد و از آنجا تا خلیج فارس به دست آورد. همه این اقدامات و طرح ها، راه نفوذ آلمان ها را برای تأثیر و نفوذ سیاسی و اقتصادی هموار کرد. این طرح ها وسیله ای برای دخالت خارجی ها و به نوعی اقدام هایی معارض با سیادت و برتری دولت بود که از طریق اداره الدین العام العثمانی که کار سرمایه گذاران و قرض دهندگان خارجی را دنبال می کرد، در کارها مداخله می نمود. بدین ترتیب روشن می شود که طرح های اقتصادی که با قرض گرفتن از بیگانگان انجام می شد، هدفش به وجود آوردن بهانه های لازم برای دخالت در امور داخلی دولت عثمانی بود. استدلال هم آن بود که می بایست بر درآمدهای عمومی و مصارف آن و نیز تعیین مالیات برای بازپرداخت بدهی ها، نظارت کرد. این اقدامات، خود سبب نامتعادل شدن وضعیت دولت و ناتوانی در بازپرداخت بدهی ها می شد و زمینه را برای ضربه زدن به دولت فراهم می کرد.

به رغم پیشرفت های مادی و فرهنگی که روزگار عبد الحمید شاهد آن بود، معارضه با دولت در دو جهت کاملاً متفاوت ریشه داشت: یکی آزادی خواهان عثمانی و دیگری قوم گرایان غیر ترک سرزمین های عثمانی. رشد آموزش نیز فرصتی را برای ظهور معلمان، پزشکان، افسران و نویسندگان فراهم کرد. چنان که فرصتی را برای آشنایی عثمانی ها با افکار سیاسی غربی در اختیار آنان گذاشت. این افراد، تحت عناوین سازمان ها و گروه های

مخالف فراوانی متشکل شدند که هر یک برای خود نامی برگزیده بود و در داخل و خارج امپراطوری عثمانی فعالیت می کردند. جماعت اتحاد و ترقی از دل این گروه ها پدید آمد.

اما روح قوم گرایی ابتدا در میان برخی از چهره های فرهنگی عرب در شام پدید آمد و سپس در آلبانی نیز رواج یافت؛ آن هم از زمانی که یونانی ها، بلغرها و ارامنه به استقلال دست یافتند. این مسئله، عبد الحمید را در وضعیت دشواری قرار داد. به همین دلیل گروه های حمیدیه طرفدار خود را تشکیل داد تا شورش های استقلال گرایانه را زایل کنند. این مسئله به نوبه خود سبب بالا گرفتن انتقاد های داخلی از حکمت عبد الحمید شد و در نهایت به توسعه عملیات دولتی برای دستگیر کردن و زندانی و تبعید نمودن مخالفان منجر گردید. به دنبال آن ترک های تبعیدی خارج از کشور که بیش ترشان از ماسون ها بودند، دست به فعالیت زدند و در روزنامه های فرانسه، سویس، انگلیس و مصر به سلطان عبد الحمید حمله می کردند. بدین ترتیب زمینه شورش در میان کارمندان دولت نیز فراهم شد و به سرعت گروه های انقلابی تازه ای پدید آمدند که هدفشان خلع سلطان عبد الحمید از خلافت بود.^{۴۲۴} «^{۴۲۵}

انقلاب سال ۱۳۲۶هـ (۱۹۰۸م) و اعلان مشروطه

«در اواخر قرن نوزدهم، فرهیختگان ترک به کار نشر افکار ناسیونالیستی ترکی در میان دانشجویان پرداختند و تأثیر مهمی در تأسیس جمعیت اتحاد و ترقی گذاشتند. این گرایش ملی، معرض با حرکت عثمانی گری و سیاست امت اسلامی بود. در زمان تحول امپراطوری عثمانی به دولت ناسیونالیستی ترک، جایی برای مسلمانان غیر ترک که در جهت تقویت پیوند امت اسلامی تلاش می کردند، وجود نداشت. به هر وری، رشد روحیه قوم گرایی ترکی برای نخستین بار، کلمه «ترکی» را به عنوان یک افتخار به کار برد؛ چنان که به مرور کلمه «ترکی» جای کلمه «عثمانی» را گرفت و تعبیر «ترکستان وانکمش» به جای اصطلاح عثمانی به کار رفت. در این کاربرد، از آناتولی به عنوان

^{۴۲۴}. مذكرات السلطان عبد الحمید، ص ۴۹.

^{۴۲۵}. رسول جعفریان، دولت عثمانی از اقتدار تا انحلال، ص ۱۷۱-۱۷۳.

سرزمین ترک یاد شد و برای نخستین بار کشاورزان ترک آناتولی، به عنوان مهم ترین پشتوانه های حقیقی دولت ترکی مورد توجه قرار گرفتند.^{۴۲۶}

به هر روی، در سال ۱۳۰۷هـ (۱۸۸۹م) شمار اندکی از دانشجویان مدارس پزشکی نظامی به صورت ویژه، یک گروه پنهانی را تأسیس کردند که بعد ها اساس تشکیل جمعیت اتحاد و ترقی شد. سپس در میان سال های ۱۳۲۰ و ۱۳۲۴هـ (۱۹۰۲-۱۹۰۶م) حرکت ترکان جوان بسط یافت و جمعیت های تازه ای در جنیف، قاهره و استانبول فعالیت خود را آغاز کردند.^{۴۲۷} در سال ۱۳۲۴هـ (۱۹۰۶م) نخستین نشانه های شورش در ارتش آشکار شد که به نظر می رسد نخستین آن ها جمعیه الوطن و الحریه بود که اصل آن را برخی از افسران ارتش - که یکی از آن ها مصطفی کمال (آتاتورک بعدی) بود - تأسیس کردند و در شهرهای یافا، قدس، بیروت، و عریش در میان صفوف نظامیان شعبه هایی را به وجود آوردند. پس از آن زمینه هایی نیز میان افسران سپاه سوم سالونیک به وجود آمد که جمعیه الحریه العثمانیه را تشکیل دادند و حوزه فعالیت آن، تا مقدونیه و آناتولی می رسید.^{۴۲۸}

به طور کلی، دولت های اروپایی فشار های خود را از راه های مختلف بر سلطان ادامه دادند و خواستار تشکیل پلیس بین المللی برای اداره مقدونیه و رسیدگی به کار شورش های منطقه بالکان شدند که خود سبب خشم افسران ترک شد.^{۴۲۹}

چنین به نظر می رسد که حرکت انقلابی در سالونیک، اجتماعات خود را در محافل ماسونی تشکیل دادند و از سوی دنمه و یهودیانی که امید داشتند با پیروزی حرکت انقلابی وضع اجتماعی آنان در سرزمین عثمانی بهبود یابد، تغذیه می شدند. بیش تر یهودیان از جنسیت ایتالیایی استفاده کردند و عضو محافل ماسونی بودند؛ به طوری که

^{۴۲۶} . Shaw, Stanford, Reform Revolution and Republic, London ۱۹۷۷, P. ۲۰۰.

^{۴۲۷} . سید رجب حراز، الدولة العثمانیه و شبه جزیره العرب، ص ۶۲.

^{۴۲۸} . Lewis. B. op.cit, pp. ۲۰۱-۲۰۲.

^{۴۲۹} . Schaw Stanford, op.cit, p. ۲۶۵.

بسیاری از افسران مقدونیه ماسونی بودند و می توانستند اجتماعات و برنامه ریزی های خود را در منازل یهودیان در امنیت کامل برپا کنند. به علاوه قادر بودند تا با پناهندگان سیاسی در تبعید نیز ارتباط برقرار سازند.^{۴۳۰}

بدین ترتیب جمعیه الحریه العثمانیه با سازمان های مسلمان آلبانیایی مرتبط شد، سپس با ترکان جوان و در نهایت همه آنها در سال ۱۹۰۷م در جمعیت اتحاد و ترقی منحل شدند؛ این در حالی بود که هدف آنان بازگرداندن حکومت مشروطه بود. همه این گروه ها در اواخر سال ۱۳۲۵هـ (۱۹۰۷م) بر خلع سلطان عبد الحمید و اعاده مشروطه با یکدیگر متفق شدند؛ حتی اگر مجبور به استفاده از زور می شدند، آماده چنین کاری بودند؛ درست همان طور که نشریات و مطبوعات فراوانی را برای آماده کردن مردم جهت انقلاب بر ضد دولت، توزیع کردند.

آغاز طرح از این قرار بود که افسران آزادی خواه مقدونیه، در روز تخت نشینی سلطان عبد الحمید در آگوست سال ۱۹۰۸م (۱۳۲۶هـ) دست به شورش بزنند. رهبری افسران در اختیار انور بیک و احمد نیازی بیک بود؛ اما برخی از تحولات بین المللی سبب شد تا کار قیام زودتر انجام شود که از جمله آن ها ملاقات ادوارد هفتم، پادشاه انگلیس با نیکلای دوم، امپراطور روسیه برای گفت و گو درباره شرق بود. این مسئله سبب شد تا جمعیت اتحاد و ترقی، پیش از مداخله دولت ها در کار عثمانی، دست به قیام بزنند. افزون بر آن، اغتشاشاتی نیز در آلبانی به وقوع پیوسته بود.^{۴۳۱}

« علی رغم پیروزیهای آسان ارتش عثمانی در سال ۱۸۹۷م که به وسیله بارون فن درگولتس سازمان یافته بود، باز حاکمیت سلطان بر بالکان و یونان روز به روز متزلزل تر می شد. بلغارستان کمی بعد از انقلاب سال ۱۹۰۸م جوانان ترک، اعلام استقلال کرد. اتریش، بوسنی - هرزگووین را به قلمرو خویش ضمیمه ساخت، و کرت با یونان پیمان اتحاد بست. ضربه نهایی زمانی وارد شد که ملتهای بالکان دست به تشکیل اتحادیه زدند و به عثمانی ها اعلان جنگ دادند!^{۴۳۲} »

^{۴۳۰} . Ramsaur, E.E. op.cit, pp. ۹۶-۹۷.

^{۴۳۱} . رسول جعفریان، دولت عثمانی از اقتدار تا انحلال، ص ۱۷۳-۱۷۵.

^{۴۳۲} . تیمور قادری، تاریخ اسلام کمبریج، ج ۱، ص ۴۶۹-۴۷۰.

«سلطان که از توطئه جمعیت اتحاد و ترقی آگاه شده بود، دست به اقداماتی زد تا به تدارک اوضاع از دست رفته، بپردازد. وی سعید پاشا را به سمت صدر اعظمی تعیین کرد و فرمان سلطانی را برای بازگرداندن مشروطه، اجرای انتخابات و القای سانسور مطبوعات و کتاب ها صادر کرد.^{۴۳۳}

اعلام مشروطه با شدی و سرور در تمامی نواحی سرزمین عثمانی روبه رو شد. انور پاشا رهبر انقلاب اعلام کرد که دولت استبدادی از میان رفته است و همه ما با یکدیگر برادر هستیم. شادی در شهر ها و ولایات مختلف فراگیر شده، زندانیان سیاسی آزاد شدند و محدودیت های تبعیدی ها برداشته شد. انتخابات مجلس برگزار شد و مجلس با ۲۸۰ نماینده از ترک و عرب و یونانی و بلغار و صرب و یهود و ارمن تشکیل گردید. در دهم دسامبر ۱۹۱۰م (۱۳۲۶هـ) سلطان مجلس جدید را افتتاح کرد و در سخنرانی افتتاحیه تعهد نمود که در کشور نظام مشروطه باشد و در تمام کشور اجرا شود.^{۴۳۴}

جمعیت اتحاد و ترقی در مجلس موقعیتی به دست آورد؛ اما با حزب نیرومندی به نام «آزادی خواهان» رو به رو شد که خواستار عدم تمرکز بود. به دنبال آن، احزاب دیگری نیز تأسیس شدند. در این هنگام نزاع میان احزاب آغاز شد. گروه دوم که حمایت های مردمی گسترده ای داشت، خواستار انحلال نظام مشروطه شد و بسیاری اعلام کردند که شریعت اسلامی در معرض خطر واقع شده، خواستار بازگشت احکام شریعت شدند که به نظر آن ها توسط نظام لائیک جدید در معرض تهدید و نابودی قرار گرفته بود. این خشم، پس از اندکی به انقلاب مسلحانه تبدیل شد که رهبری آن را اتحاد اسلامی بر عهده داشت. این گروه به مجلس نمایندگان و باغالی حمله کردند و خواستار اعلان سیادت شریعت اسلامی شدند. حرکت های مشابهی، مانند آنچه در استانبول رخ داد، در آناتولی و شمال شام اتفاق افتاد.

در برابر، جمعیت اتحاد و ترقی سپاهی را از سالونیک به فرماندهی محمود شوکت پاشا و به همراهی نیازی بیک و انور پاشا فرستاد. این سپاه شورش اسلام گرایان را که از سلطان عبد الحمید حمایت می کردند، سرکوب کرد. پس

^{۴۳۳} . Miller, W., op. cit, p. ۴۷۵.

^{۴۳۴} . Miller, W., op. cit, p. ۴۷۵-۴۷۹.

از آن طی یک جلسه عمومی در مجلس، بر اساس فتوای شیخ الاسلام، تصمیم بر عزل و خلع سلطان عبد الحمید گرفته شد و او را به سالونیک تبعید کردند. پس از وی، سلطان محمد رشاد پنجم - به قدرت رسید. اما وی بازیچه دست جمعیت اتحاد و ترقی بود که با رهبری انور پاشا بر مقدرات کشور در ترکیه حاکم شده و در همه شهرها قدرت را به دست گرفته بود.^{۴۳۵}

به هر روی سلطان عبد الحمید به رغم آنچه غربی ها درباره اش گفته و به او حمله کرده اند، برای مدتی با سیاست اسلامی خود توانست از فلسطیل در برابر توطئه صهیونیست ها دفاع کند. این در حالی بود که هرتزل رهبر صهیونیست ها پیشنهادهای تطمیعی فراوانی داشت؛ اما عبد الحمید به هیچ روی زیر بار فشار اروپایی ها، صهیونیست ها، ماسون ها و ناسینالیست ها نرفت. این حکایت از ایمان عمیق او به دین و امت اسلامی داشت؛ به طوری که او تخت و تاج خود را در راه دفاع از قدس و فلسطین از دست داد.^{۴۳۶} در هر حال، حملات تند و به سلطان عبد الحمید، در اصل، به چهار هدف صورت گرفته و می گیرد:

۱. دفاع از اعضای جمعیت اتحاد و ترقی و توجیه اقدام آنان در نابود کردن خلافت عبد الحمید و جایگزین کردن دولت جدید.

۲. پوشاندن کارهای زشت و ناروای آنان در اداره دولت؛ آن گونه که افراد اتحاد و ترقی خود به استبداد گرویدند و تخم نفاق و اختلاف را در تمام سرزمین عثمانی پاشیدند.

۳. ارائه تصویری روشن از روزگار مصطفی کمال و یاران وی و توجیه اقدامات اعضای اتحاد و ترقی در الغای خلافت و اعلان جمهوری ترکیه.

^{۴۳۵} . Miller, W., op. cit, p. ۴۸۰-۴۸۲.

^{۴۳۶} . یومیات هرتزل، ص ۲۴۵.

۴. پاسخ به تمایل صهیونیست ها در مضمحل کردن روش عبد الحمید به قصد انتقام گیری از او که در برابر سیاست صهیونیست ها در قبال فلسطین ایستادگی می کرد.^{۴۳۷}

در حقیقت، اگر اصالت دولت عثمانی و ریشه های عمیق آن نبود، همه چیز برباد رفته و اوراق آن در همان قرن هیجدهم یا نوزدهم درهم پیچیده شده بود؛ اما به دلیل وجود همین اصالت بود که در برابر توفان های روزگار برای بیش از قرن دوام آورد؛ اما در نهایت به دلیل تجاوز استعمارگران و نیز در نتیجه ضعف شدیدی که در ارکان دولت رسوخ کرده بود – که البته عبد الحمید مسئول آن نبود – سرزمین های این دولت، مورد غارت استعمارگران اروپایی که از دیر زمان در پی انحلال این دولت بودند، قرار گرفت.^{۴۳۸ ۴۳۹}

^{۴۳۷} . عبد العزیز الشناوی، الدولة العثمانیه، ج ۲، ص ۱۰۱۸-۱۰۲۳.

^{۴۳۸} . عبد العزیز الشناوی، الدولة العثمانیه، ج ۲، ص ۱۰۶۱.

^{۴۳۹} . رسول جعفریان، دولت عثمانی از اقتدار تا انحلال، ص ۱۷۵-۱۷۷.

فصل نهم

دولت اتحاد و ترقی و انحلال دولت عثمانی

« پس از خلع سلطان عبد الحمید، همه چیز در اختیار اتحاد و ترقی قرار گرفت و از خلافت، تنها صورت آن باقی ماند و آن هم چندان دوام نیاورد؛ به طوری که در زمان کوتاهی، سه خلیفه پشت سرهم به قدرت رسیدند. دولت در جریان جنگ اول، در کنار آلمان قرار گرفته، شکست خورد و تجزیه شد و به دنبال آن شخصیت های اتحاد و ترقی به بلاد مختلف گریختند. پس از آن بود که حکومت در اختیار مصطفی کمال قرار گرفت که خلافت را بر اساس سیاست تعیین شده از سوی انگلیس منحل کرد و دولت عثمانی، پس از نزدیک به شش قرن از میان رفت. به دنبال آن، سرزمین های اسلامی تجزیه شد و گرایش های قوم گرایانه از هر سوی، اقوام را به جان یکدیگر انداخت و کار مسلمانی به سستی گرایید.^{۴۴۰}

آنچه قابل ذکر است این که کسانی که همپیمان (حلفاء) بودند، اتحادی ها را متهم به داشتن ارتباط با ماسون ها و یهودی ها می کنند. این اتهام را گروه های اسلامی نیز به دلیل موضع لائیک اتحادی ها و خلع عبد الحمید که رمز بقای خلافت و گرایش اسلامی بود، بر آنان وارد می کنند. به علاوه، بسیاری از عرب ها نیز با اتحادی ها دشمنی دارند؛ چرا که آنان سیاست برتری ترکی را پیشه کرده، به تحقیر اعراب و سایر قومیت هایی که در سرزمین های عثمانی زندگی می کردند، پرداختند. افزودن بر این، اتحادی ها به رغم شعارهای دمکراتیک و آزادیخواهانه خود، گرایش های استبدادی نیز داشتند. و این رفتار خود را با استدلال حفاظت از سرزمین هایی که در اختیارشان مانده بود، توجیه می کردند.

پس از بازگشت مشروطه، ترک ها هدف واحدی نداشتند. برخی از آنان به حرکت اسلامی ایمان داشتند؛ درحالی که برخی دیگر، حرکت قومی ترکی را می پسندیدند. گروه سومی هم خواستار ادامه قدرت دولت عثمانی بودند. بدین ترتیب، آشکار شد که تنها نقطه اتفاق آنان، خلع عبد الحمید بوده است و پس از آن، درباره اقدام های

^{۴۴۰}. محمود شاکر، التاریخ الاسلامی، ص ۲۱۲.

بعدی، سخت گرفتار اختلاف شدند. خود اتحادی ها متمایل به استمرار نگرش عثمانی بودند و هدفشان استمرار امپراطوری عثمانی در چهارچوب نهادی لیبرالی بود که همه گروه های نژادی و دینی در کمال آرامش تحت سلطه دولت باشند؛ اما گسترش روحیه قوم گرایی میان مردم، آمال و آرزوهای این گروه ها را که جامعه ای متکثر اما متسالم و همزیست، زیر سایه سلطان تصویر می کردند، بر باد داد.

در کنار اختلاف و انشعاب در میان صفوف اتحادی ها، حزب ائتلاف و حریت در سال ۱۳۳۰هـ (۱۹۱۱م) تشکیل شد و همه مخالفان حزب اتحاد و ترقی را به دور خود فراهم آورد. اتحادی ها پارلمان قبلی را منحل کردند و در انتخاباتی که برگزار شد، مخالفان تنها شش کرسی به دست آوردند و به این ترتیب اتحادی ها پارلمان را در اختیار گرفتند. پس از آن، اتحادی ها، مرکز فعالیت خویش را از سالونیک به استانبول منتقل کردند. این زمان، شورش میان افسرانی که خواستار انحلال دولت جدید و بازگرداندن پارلمان گذشته بودند، شدت یافت. آنان هم چنین خواستار عدم مداخله نظامی ها در سیاست شدند. به دنبال بالا گرفتن شورش در آلبانی، حکومت اتحادی ها سقوط کرد و حرکت جدیدی با مشخصه لیبرالی آغاز شد که افسران را از وارد شدن در هر نوع حزب و گروهی منع کرد و مانع دخالت آنان در سیاست داخلی و خارجی شد. با کنار رفتن اتحادی ها، پارلمان آنان نیز منحل شد و افسران سوگند داده شدند تا در سیاست دخالت نکنند.^{۴۴۱}

دولت جدید، سرگرم پرداختن به مقاومت لیبی در برابر تهاجم ایتالیایی ها شد، سپس به سرعت با حمله متحدین بالکانی مواجه گردید که نیروهایشان تا نزدیکی پایتخت رسیده بود. این مسئله سبب شد تا انورپاشا فرمانده ارتش دست به کودتای نظامی بزند و دولت جدید مستبدی تشکیل دهد که سلطه آن تا پایان جنگ جهانی اول ادامه داشت. وی احزاب را منحل کرد، مخالفان را به زندان انداخت و حکم اعدام را به اجرا گذاشت. وی هم چنین حزب اتحاد و ترقی را منحل کرد که رهبران آن به خارج گریختند. این زمان، بسیاری از لیبرال های تبعیدی بازگردانده شدند تا به تفکیک و تجزیه امپراطوری عثمانی پردازند.^{۴۴۲}

^{۴۴۱}. احمد عبد الرحیم مصطفی، فی اصول التاریخ العثمانی، ص ۲۷۵-۲۷۶.

^{۴۴۲}. رسول جعفریان، دولت عثمانی از اقتدار تا انحلال، ص ۱۷۹-۱۸۰.

دشواری های خارجی اتحادی ها

« اتحادی ها در همان آغاز و در آستانه جنگ جهانی اول، با مشکلات خارجی فراوانی روبه رو شدند. مهم ترین این مشکلات، یکی جنگ ایتالیا و لیبی و دیگری جنگ در منطقه بالکان بود.»^{۴۴۳}

الف) نبرد ایتالیا در طرابلس

« ایتالیا سال ها در پی تسلط بر طرابلس بود و به ویژه پس از آن که فرانسه در سال ۱۲۹۹ هـ (۱۸۸۱ م) تونس را اشغال کرد، پیمان های سیاسی متعددی با دولت های اروپایی مانند اسپانیا، فرانسه، انگلیس و اتریش منعقد کرد. پس از آن به آماده کردن زمینه برای دخالت در لیبی مشغول شده، در آن جا به خریدن اراضی مردم، ایجاد طرح های زراعی، ارسال گروه های تبلیغی مسیحی کاتولیکی، ایجاد مدارس جدید، تأسیس بانک و کمپانی و چیزهای دیگر پرداخت.»^{۴۴۴}

در سال ۱۳۲۸ هـ (۱۹۱۰ م) ایتالیا، اولتیماتومی به دولت عثمانی داد، و ضمن آن، دولت یاد شده را متهم کرد که کمک های خود را برای آبادی و بهبود ساکنان لیبی قطع کرده است؛ پس از آن لیبی را اشغال کرد. بابعالی در این باره به دول اروپایی شکایت نمود و اولتیماتوم ایتالیا را رد کرد. با این حال، ایتالیا سواحل سواحل طرابلس و برقه را به محاصره خود در آورد تا مانع رسیدن نیروهای کمکی به آن جا شود. پس از آن با توپ های سنگین به گلوله باران سواحل پرداخت و انکی بعد نیرو های ایتالیایی شهر های مهم لیبی مانند طرابلس، بنغازی و ... را به اشغال خود در آوردند. به دنبال آن، ایتالیا اعلام کرد که این بخش از ایتالیا را به خاک خود ضمیمه کرده است. در این هنگام بود که مقاومت در لیبی بالا گرفت؛ به طوری که بر اثر ضربات آنان، نیروهای متجاوز ایتالیایی به سواحل

^{۴۴۳}. رسول جعفریان، دولت عثمانی از اقتدار تا انحلال، ص ۱۸۱.

^{۴۴۴}. مجید خوری، لیبیا الحدیثه، بیروت ۱۹۷۳، ص ۱۷۵.

بازگردانده شدند. آن گاه نیروهای عثمانی به فرماندهی عزیز المصری و نیزوهای مردمی به فرماندهی انور پاشا و برادرش فوزی، و نیز شماری از ساکنان محلی که از جمله آنان سُنوسی ها بودند، از راه رسیده، به طرابلس وارد شدند و در نبردی که در بنغازی صورت گرفت، بر ایتالیایی ها پیروز گشتند.^{۴۴۵}

ایتالیا که وضع را چنین دید، تهدید کرد که استانبول را اشغال خواهد کرد. به دنبال آن به اشغال برخی از جزایر پرداخت و ساحل بیروت را نیز مورد حمله قرار داد. این زمانی که سال ۱۳۲۹هـ (۱۹۱۱م) دولت عثمانی به اجبار تن به معاهده ای با ایتالیا داده، نیروهای خود را از لیبی خارج کرد و مجاهدین را تنها گذاشت. انور پاشا مجبور شد تا نیروهایش را از لیبی خارج کند و این پس از آن بود که فرماندهی مجاهدین در اختیار عزیز المصری قرار گرفت. با این حال، دولت عثمانی، اشغال لیبی توسط ایتالیا را به رسمیت نشناخت و تنها متعهد به خروج نیروهای نظامی و اداری خود شده، فرمان سلطانی مبنی بر استقلال لیبی صادر گردید. ایتالیا نیز متعهد به اعطای آزادی دینی به همه مردم، اعلام بخشش عمومی و پذیرش سفیر عثمانی شد. دولت ایتالیا، به ویژه پس از آغاز جنگ جهانی اول، به این اصول وفادار نماند و دو دولت، موضع خصمانه ای در برابر یکدیگر داشتند؛ چرا که دولت عثمانی در کنار دولت آلمان بود، در حالی که ایتالیا در کنار متحدین قرار داشت. به همین دلیل دولت عثمانی، تا پایان جنگ اول، همچنان به ارسال کمک برای مجاهدین لیبی ادامه داد تا آن که پر و بال خودش شکست و تجزیه شد. این شکست ها بود که جماعت اتحاد و ترقی را در سال ۱۳۳۰هـ (۱۹۱۲م) به کناره گیری از قدرت واداشت و سبب روی کار آمدن حزب اتحاد و ائتلاف آزاد شد و محمد کامل پاشا، دولت خود را تشکیل داد.^{۴۴۶} ^{۴۴۷}

^{۴۴۵}. مجید خوری، لیبیا الحدیثه، بیروت ۱۹۷۳، ص ۱۷۵-۱۸۰.

^{۴۴۶}. محمود شاکر، التاریخ الاسلامی، ص ۲۱۳-۲۱۴؛ نیز بنگرید به: احمد عبد الرحیم مصطفی، فی اصول التاریخ العثماني، ص ۲۷۷.

^{۴۴۷}. رسول جعفریان، دولت عثمانی از اقتدار تا انحلال، ص ۱۸۱-۱۸۲.

ب) جنگ بالکان

« بوسنی و هرزگوین در سال ۱۳۲۷هـ (۱۹۰۹م) دعوت استانبول را برای فرستادن نمایندگان شبیه مجلس رد کرد و در حالی که تا آن زمان، تابعیت صوری خود را داشت، این بار به سمت صرب ها گرایش پیدا کرد. این اقدام به تحریک دولت اتریش بود که می خواست منطقه یاد شده را زیر سلطه خود در آورد. اتریش دست به کار شد و قراردادی با روسیه منعقد کرد که در برابر واگذاری بوسنی و هرزگوین به اتریش، ملاحان روسی اجازه یابند از بوسفور و داردانل رفت و آمد کنند. به دنبال آن، دولت اتریش بلافاصله به اشغال بوسنی و هرزگوین پرداخت، در حالی که روسیه به دلیل مخالفت دولت های اروپایی با توسعه طلبی اش نتوانست دست به اقدامی بزند. دولت عثمانی، پیوستن بوسنی و هرزگوین را به دولت اتریش به رسمیت شناخت؛ مشروط بر آن که دولت اتریش از تمامی ادعاهایش در سنجق نوفي باز دست بردارد. به علاوه، دولت اتریش از جانبداری و تحریک دولت بلغارستان که در پی استقلال بود، دست بکشد.

پیوستن بوسنی و هرزگوین به دولت نمسا یا اتریش، سبب خشم روسیه و صرب ها شد. به دنبال آن، روسیه در پی انعقاد قرار دادی میان دولت های بالکان بر آمد تا به طور خاص از اتریش انتقام بگیرد. پس از آن، بلغارستان اعلام استقلال کرد و جزیره کرت نیز به یونان پیوست. به دنبال متزلزل شدن اوضاع در بالکان، منطقه جبل اسود در تاریخ ۱۹۱۲/۲۸/۸م (۱۳۳۰هـ) با دولت عثمانی اعلان جنگ داد. بلغارستان، صربستان و یونان نیز به این اتحاد پیوستند و دولت های معارض ۷۱۵ هزار نظامی را در برابر ۳۲۰ هزار نظامی ترکی، به میدان جنگ اعزام کردند. هنوز یک ماه از جنگ نگذشته بود که نیروهای بلغاری تا دروازه استانبول رسیدند. یونانی ها صحرای سالونیک را اشغال کردند و صرب ها نیز در تمام جبهه ها پیش آمدند. در این جنگ، نخستین بار از هواپیما استفاده شد و شهر ادرنه بمباران گردید. طی این نبرد، دولت عثمانی، بیش تر سرزمین های خود را در اروپا از دست داد. پس از توقف جنگ، استقلال آلبانی مورد پذیرش قرار گرفت و دیگر سرزمین ها نیز میان هم پیمانان بالکانی تقسیم شد. این صلح در اواخر مه سال ۱۹۱۳م (۱۳۳۱هـ) در لندن به امضا رسید.

به دنبال اختلاف دولت های بالکان بر سر تصاحب اراضی گرفته شده از دولت عثمانی، این دولت در کنار یونان و صربستان و جبل اسود، در برابر بلغارستان قرار گرفت. در این ماجرا، انور پاشا توانست ادرنه را از تصرف بلغاری ها خارج کند و به عنوان «قهرمان ملی» شناخته شود. همین وضعیت سبب شد تا او به همراه دوستانش طلعت پاشا و جمال پاشا، بر مقدرات دولت مسلط شود. در سال ۱۹۱۳م (۱۳۳۲هـ) قرار دادی میان دولت عثمانی و بلغارستان منعقد شد و طی آن ترک ها موفق به بازگرداندن منطقه تراکیه در کنار ادرنه شدند. این جنگ را به نام جنگ دوم بالکان می شناسند.^{۴۴۸}

یکی از آثار جنگ بالکان آن بود که در ترکیه، تمایل به نگرش عثمانی پایان یافت و راه برای گرایش ترکی – تورانی هموار گردید؛ گرایشی که هدفش متحد کردن همه ترک های آسیای میانه در دولتی واحد بود؛ البته با این توضیح که گرایش تورانی جدید که محصول جنگ بالکان بود، دست از غربگرایی بر نداشت. تلاش برای تشکیل ارتش جدید دنبال شد و پیامد آن حضور شمار زیادی از متخصصان آلمانی در استانبول بود. دولت عثمانی نیروهای متخصص فراوانی را برای آموزش ارتش استخدام کرد و سلاح های جدید زیادی از اروپا خرید تا ارتش عثمانی را به صورت یکی از ارتش های نیرومند در آورد.^{۴۴۹}

دولت عثمانی و جنگ جهانی اول

« مشکلات بالکان سبب شعله ور شدن جنگ جهانی اول شد. یکی از اعضای گرو های سری صربستان، ولی عهد اتریش را در شهر ساریوو به قتل رساند. به دنبال آن، دولت اتریش اولتیماتومی به صربستان داد که این کشور، بیش تر مواد آن را پذیرفت؛ اما اتریش در پی منهدم کردن کامل صربستان و بد و به همین دلیل جنگ را با امید نابودی صربستان آغاز کرد. این جنگ پای دولت های بزرگ را به میان کشید. روسیه و فرانسه به حمایت از صربستان پرداختند؛ در حالی که آلمان جانب اتریش را گرفت. اندکی بعد، انگلیس نیز در حمایت از روسیه و

^{۴۴۸}. احمد عبد الرحیم مصطفی، فی اصول التاریخ العثمانی، ص ۲۷۹.

^{۴۴۹}. رسول جعفریان، دولت عثمانی از اقتدار تا انحلال، ص ۱۸۲-۱۸۴.

فرانسه وارد جنگ شد. دولت های عثمانی، یونان، رومانی، و بلغارستان اعلام بی طرفی کردند. دول متفق به سلطان عثمانی تأکید کردند که استمرار موضع بی طرفی دولت عثمانی و خلع خدمت افسران آلمانی می تواند احترام و استقلال اراضی دولت عثمانی را حفظ کند. جز آن که پیوند فرانسه، انگلیس و روسیه که دشمن سنتی دولت عثمانی بودند و نیز قیام حرکت تورانی - ترکی بر ضد روسیه، زمینه را برای پیوستن عثمانی به دو دولت میانی - اتریش و آلمان - فراهم کرد و ^{۴۵۰} عملاً این کشور درگیر نبرد شد.

رهبران اتحادی: انور، طلعت و جمال برای مقابله با دشواری هایی که پس از جنگ بالکان پیش آمده بود، موضع خویش را مستحکم کردند. به علاوه، انور پاشا که نان شخصیت نیرومند خود را می خورد، نسبت به ارتش آلمان سخت علاقه مند بود؛ به ویژه پس از پیروزی های اولیه آلمان ها، این احساس او نیرومندتر شد. * این مسئله سبب شد تا افسران آلمانی مراکز مهم توپخانه ای دولت عثمانی را به اشغال خود در آورند. همچنان که شماری از آنان بر قلعه های مشرف بر تنگه داردانل نظارت می کردند. افزون بر اینها، بدون اطلاع سلطان عثمانی و صدر اعظم، یک پیمان سرّی میان آلمان ها و انور پاشا امضا شد. ^{۴۵۱}

در هفتم سپتامبر ۱۹۱۴ م (۱۳۳۳ هـ) انور پاشا، امتیازات خارجی را لغو کرد تا دول متفق را مجبور به اعلان جنگ با دولت عثمانی کند. همان طور که دولت دست به افزایش حقوق گمرکی زد و نظارت بر پست خارجی را آغاز کرده، خارجی ها را مجبور کرد تا بر طبق قوانین داخلی عثمانی رفتار نمایند و در دادگاه های داخلی محاکمه شوند. هم چنین انور پاشا دستور بسته شدن دو تنگه بدون دخالت دول متفق بود. به دنبال آن، دولت عثمانی به ارسال کمک های مادی و نظامی به عراق پرداخت و انور پاشا به توپخانه عثمانی دستور داد تا دست به اقدامات نظامی بر ضد روسیه بزند. به دنبال آن، توپخانه عثمانی سواحل ادیسا، سباستبول، و نوفوردسک را گلوله باران کرد و تعدادی از کشتی های روسیه را غرق کرد. پس از آن، دول متفق به دولت عثمانی اعلان جنگ دادند. ^{۴۵۲} انگلیس

^{۴۵۰}. احمد عبد الرحیم مصطفی، فی اصول التاریخ العثماني، ص ۲۸۷.

*. سایت تاریخ اسلام ۱۳۸۹/۶/۷.

^{۴۵۱}. احمد عبد الرحیم مصطفی، فی اصول التاریخ العثماني، ص ۲۸۸.

^{۴۵۲}. عبد العزیز الشناوی، الدوله العثمانيه، ج ۱، ص ۲۳۲ - ۲۳۴.

نیز سلطه خویش را بر مصر اعلام کرد، جزیره قبرس را ضمیمه خاک خود کرد. توپخانه دول متفق شروع به گلوله باران قلعه های مشرف بر داردانل کردند و نیروی دریایی بریتانیا نیز به گلوله باران صحرای عقبه مشغول شد. دولت انگلیس هم چنین از واگذاری دو کشتی جنگی به دولت عثمانی که در کارخانه های نظامی آن کشور تولید شده بود، خودداری ورزید. این مسئله سبب تحریک افکار عمومی ترکیه بر ضد انگلیس شد. تا اینجا روشن شده بود که آلمان در همراه کردن دولت عثمانی با خود توفیق یافته است. در واقع، آلمان در پی بسط نفوذ سیاسی و تجاری در عراق و فارس و وارد کردن ضربات کشنده بر موقعیت انگلیس در مصر و تهدید دولت آنان در هند بود.^{۴۵۳}»^{۴۵۴}

«ورود امپراتوری عثمانی به جنگ آن هم در کنار قدرت های مرکزی، متحدان را با دو مشکل مواجه ساخت؛ یکی از بین بردن اعتبار سلطان - خلیفه در میان دست نشاندگان مسلمان خود و دیگری در صورت پیروزی احتمالی متحدان تقسیم قلمرو عثمانی بود.»^{۴۵۵}

«زمانی که دولت عثمانی وارد جنگ شد، انگلیس نیروهای خود را برای اشغال عراق اعزام کرد؛ آن هم زمانی که ترک ها در اندیشه جنگ مصر بودند. سلطان عثمانی بر ضد دول متفق اعلام جنگ داد و از مسلمانان جهان، به ویژه مسلمانان روسیه و انگلیس خواست تا در جنگ بر ضد کفار وارد شوند. هم چنین از پرداخت سود وام های خارجی خود داری ورزید. این شرایط، عثمانی ها را مجبور کرد تا در شش جبهه مختلف بجنگند؛ در حالی که بیش ترین عملیات نظامی ارتش عثمانی، به هدف دفاع از سرزمین های عثمانی، به ویژه در مناطق داردانل و بوغاز، جبهه عدن و کانال سوئز بود. ارتش عثمانی پیروزی های زیادی را که نتیجه ساختار جدیدی بود که دولت مردان تازه آن را سامان داده بودند، به دست آورد.

در درازای جنگ، انور پاشا اقداماتی در جهت فراخوانی جوامع اسلامی انجام داد که سبب شد تا انگلیسی ها، فرانسوی ها و ایتالیایی ها در سرزمین های اسلامی گرفتار مشکل شوند. به علاوه، در تحریک مجاهدین بر ضد

^{۴۵۳} . Lewis, Bernard: the Emergence of Modern Turkey P. ۲۴۴.

^{۴۵۴} . رسول جعفریان، دولت عثمانی از اقتدار تا انحلال، ص ۱۸۴-۱۸۵.

^{۴۵۵} . تیمور قادری، تاریخ اسلام کمبریج، ص ۵۰۵.

ایتالیایی ها نیز فعالیت هایی صورت گرفت. این در حالی بود که بر دولت عثمانی و امت اسلامی وارد آمد. در کنار آن، بزرگ ترین پیروزی عثمانی ها، جلوگیری از حمله دول متفق به تنگه داردانل بود که دشمن با تحمل یکصد و بیست هزار کشته، مجبور به عقب نشینی از آن ناحیه گردید.^{۴۵۶} [حاصل جنگ جهانی شکست آلمان و متحد آن عثمانی و پیروزی متفقین بود.] دول متفق در طول جنگ، پیمان های سری خاصی را برای تقسیم سرزمین عثمانی میان خد امضا کردند که مهم ترین آن ها عبارت بود از:

۱. «در سال ۱۹۱۵م نه تنها به سبب مذاکرات با حسین، بلکه به خاطر ادعاهای جدید روسیه در مورد قسطنطنیه و آبراههای سفر و داردانل، و همچنین مخالفت با خواست فرانسه مبنی بر کنترل شهرهای مقدس مسیحی در فلسطین، نیاز به روشن کردن طرح تقسیم امپراتوری عثمانی فوریت یافت.»^{۴۵۷} قرار داد آستانه (۱۳۳۴هـ/ ۱۸ مارس ۱۹۱۵م) میان روسیه، فرانسه و بریتانیا. بر اساس این قرار داد، دو تنگه داردانل و بوسفور، دریای مرمره و داردانل و همه آنچه از سرزمین های اروپایی عثمانی بر جای مانده بود، به روسیه تعلق گرفت. نیز قرار شد آستانه، صحرایی آزاد برای دول متفق باشد تا روسیه بتواند آزادی کشتی رانی در دو تنگه را داشته باشد. در برابر، روسیه نیز با نفوذ انگلیس و فرانسه در آناتولی موافقت کرد. در همین قرار داد جدا شدن شبه جزیره شامل حجاز و سایر مناطق آن از دولت عثمانی و در آمدن آن زیر سلطه یک حکومت عربی مستقل مورد توافق قرار گرفت. در این قرار داد، از تقسیم ایران میان روسیه و انگلیس بر اساس قرار داد ۱۹۰۷م یاد شده بود.

۲. قرار داد لندن (۱۳۳۴هـ/ ۲۶ آوریل ۱۹۱۵م) این قرار داد میان دول متفق و ایتالیا بسته شد که طی آن ایتالیا اجازه یافت تا به طور کامل بر جزایر دودیکانیز و لیبی تسلط یابد و بخش هایی از سواحل آناتولی در کنار دریای مدیترانه را نیز به دست آورد. این قسمت، در زمان تقسیم سرزمین های آسیایی عثمانی پس از جنگ می بایست به انجام می رسید.

^{۴۵۶}. عبد العزیز الشناوی، الدولة العثمانیه دولة اسلامیه مفتری علیها، قاهره ۱۹۸۰، ص ۲۳۵ - ۲۴۱.

^{۴۵۷}. تیمور قادری، تاریخ اسلام کمبریج، ص ۵۰۶.

۳. قرار داد سایکس بیکو (۱۳۳۵هـ/ ۱۶ مه ۱۹۱۶م) میان انگلیس، فرانسه و روسیه. در این قرار داد روسیه توانست مناطق ارزروم، طرابوزان، وان، تفلیس و شمال کردستان را به دست آورد. فرانسه، سوریه و جنوب شرقی آناتولی را متصرف شود و انگلیس جنوب عراق، صحرای حیف و عکا در فلسطین را. هم چنین فرانسه به منطقه کیلیکیا و نیز نفت موصل دست یافت.

۴. قرار داد جان دی مورین (۱۳۳۶هـ/ ۱۷ آوریل ۱۹۱۷م) میان فرانسه، انگلیس و ایتالیا. این قرار داد به هدف حل اختلافات فرانسه و ایتالیا صورت گرفت. بر اساس آن قرار شد تا منطقه ازنه به فرانسه واگذار شده و ایتالیا نیز بتواند باقی مانده بخش های جنوبی آناتولی را شامل منطقه ازمیر به علاوه قونیه، منطقه ایتالیا و غرب آناتولی به دست آورد.

۵. انگلیس به شریف حسین وعده یک دولت عربی را داد، مشروط بر آن که انقلاب عربی خود را بر ضد گرایش ترکی اعلان کند. این نقشه بر اساس نامه های مبادله شده میا حسین _ مکماهون در سال ۱۹۱۵م / ۱۳۳۴هـ ترسیم گردید. دول متفق تا آن جا پیش رفتند که با وعده تسلط بر برخی از مناطق آناتولی پای یونان را نیز به جنگ بکشند. نخست وزیر یونان که خیال تشکیل یونان بزرگ را داشت، این پیشنهاد را پذیرفت؛ اما در عمل کار به جایی نرسید. این در حالی بود که قرار دادهای بسته شده وضعیت اوضاع پس از جنگ را روشن نکرد؛ چرا که روسیه در مارس ۱۳۳۶هـ/ ۱۹۱۷م گرفتار انقلاب شد و بلشویک ها در اکتبر همان سال در آن جا به قدرت رسیدند. آن ها از جنگ خارج شدند و اعلام کردند که سهم خود را از سرزمین های عثمانی نمی خواهند.^{۴۵۸}

بدین ترتیب در دوران کوتاه دولت اتحادی ها، تمامی بخش های اروپایی دولت عثمانی تجزیه شد: بلغارستان استقلال یافت؛ بوسنی و هرزگوین به تصرف اتریش در آمد، یونان کرت را گرفت و ایتالیا، لیبی و برخی از جزایر مدیترانه را اشغال کرد. با این همه، هنوز اندیشه ترکی - تورانی، به رغم تمایل مردم به تفکر عثمانی، حاکم بود. همین امر سبب واکنش عرب ها شد و جنبش های قومی که توسط غرب تغذیه می شد، برای نابودی دولت عثمانی ایجاد شد. به دنبال آن، احزاب عربی مانند حزب الامرکزیه و الجمعیه القحطانیه تحت ریاست عزیز المصری و عبد

^{۴۵۸} . Miller, W., op. cit, P.۴۵۱.

الکریم خلیل ایجاد شد. همین طور جمعیه العربیه الفتاه و نیز حزب اصلاح که هدف شان دست یابی عرب ها به قدرت در چهارچوب وجود دولت عثمانی بود. این گروه ها خواستار رسمیت یافتن زبان عربی در ولایات عرب نشین و واگذاری خدمت سربازی به عرب ها برای خدمت در مناطق عربی بودند. کنفرانس عمومی عرب در پاریس در سال ۱۳۳۲هـ/ ۱۹۱۳م همین اصلاحات اداری را خواستار شد و قرار دادی هم با اتحادی ها امضا کردند که به اجرا در نیامد.^{۴۵۹} به هر روی، شماری از رهبران مسلمان عرب، در پی اصلاح ساختار اداری و محلی کردن خدمت سربازی و نیز حراست از زبان عربی در عین عدم انفکاک از دولت عثمانی بودند. آنان به هیچ روی خواهان تجزیه دولت عثمانی نبودند؛ اما در عین حال، در دامن گروه های قوم گرا و ضد دین قرار گرفته بودند.^{۴۶۰}»^{۴۶۱}

صلح مودروز و اشغال تنگه ها

« سلطان محمد پنجم (محمد رشاد در ۱۳۳۷هـ/ ۳ ژوئیه ۱۹۱۸م) درگذشت و برادرش وحید الدین با نام سلطان محمد ششم به جای وی نشست. این در حالی بود که وضعیت جنگ برای آلمان، اتریش، مجار، ترکیه و بلغارستان بسیار سخت شده بود. ترک ها ولایات عربی تابع خود را در شرق عربی آسیا از دست داده بودند. علاوه بر آن، بخش هایی هم توسط ایتالیا و یونان اشغال شده بود. ورود آمریکا به صحنه جنگ، در پیروزی دول متفق تأثیر گذاشت. سلطان جدید در پی نجات سرزمین هایی بود که امکان نجات آن ها وجود داشت؛ آن هم زمان یکه همه وزرای اتحادی کنار گذاشته شده و به آلمان گریخته بودند. سلطان، ژنرال احمد عرت پاشا را به نخست وزیری گماشت و از او خواست تا با انگلیس قرار داد صلح امضا کند. پیمان صلح در اکتبر ۱۹۱۸م/ ۱۳۳۷هـ امضا شد که طی آن انگلیس و متحدان وی مجاز به اشغال قلعه ها و استحکامات در داردانل و بوسفور شدند و این دو تنگه را برای کشتی رانی بین المللی آزاد کردند. پس از امضای صلح، احمد عزت پاشا، خلع شد و احمد توفیق پاشا دوست

^{۴۵۹}. جورج انطونیوس، یقظه العرب، بیروت ۱۹۷۳، ص ۲۷۵-۳۱۵.

^{۴۶۰}. محمود شاکر، التاریخ الاسلامی، ص ۲۲۷.

^{۴۶۱}. رسول جعفریان، دولت عثمانی از اقتدار تا انحلال، ص ۱۸۴-۱۸۸.

انگلیسی ها، به جای وی نشست. در واقع، انگلیس بیش از سودی که از جنگ برده بود، از قرار داد صلح بهره برد و شروط خود را بر ترکیه تحمیل کرده، سیادت خویش را بر تنگه ها استوار ساخت و استقلال ترکیه را از میان برد. به دنبال آن، نیروهای انگلیسی، فرانسوی و ایتالیایی مواضعی را در تنگه ها اشغال کردند.^{۴۶۲}»^{۴۶۳}

قرار داد سیفر ۱۳۳۹هـ/ ۱۹۲۰م

« قرار داد صلح با عثمانی در ۱۰ اگوست سال ۱۹۲۰م در شهر سیفر فرانسه در نزدیکی پاریس امضا شد. بر اساس این قرار داد، دولت یونان می بایست از منطقه تراکیه در نزدیکی ادرنه عقب نشینی کند و در برابر دولت عثمانی، از حقوق خود نسبت به دو جزیره امبروز و تندوس دست بکشد؛ گرچه جزایر دریای مرمره، آستانه و بخشی از سرزمین اروپایی، در دست آنان باقی می ماند. آمریکا، یوگسلاوی و شریف حسین در حجاز از امضای این قرار داد سرباز زدند.

بدین ترتیب دولت یونان، سیادت بر شهر ازمیر و مناطق اطراف آن را برای مدت پنج سال به دست آورد؛ به طوری که ساکنان آن، پس از این مدت می توانستند خواستار پیوستن منطقه شان به یونان شوند. دو تنگه نیز تحت اداره بین المللی در آمده و اطراف آن می بایست از هر نوع سلاحی، تخلیه می شد. استانبول نیز به صورت اسمی تحت سیطره دولت عثمانی باقی می ماند؛ دولتی که سیطره یونان را بر جزایر دریای اژه و سلطه ایتالیا را بر جزایر دودیکا نیز که شامل جزیره رودوس نیز می شد، پذیرفته بود. بدین ترتیب، دولت عثمانی، به عنوان یک دولت اروپایی از میان رفت. به علاوه، به وجود جمهوری ارمنستان و مملکت حجاز به عنوان دو دولت مستقل اعتراف کرد. هم چنین از سرزمین های خود در آفریقا و دریای اژه دست کشید و قبرس و مصر را به انگلیس و سایر جزایر را به ایتالیا سپرد.

^{۴۶۲} . عبد العزیز الشناوی، الدولة العثمانیه دولة اسلامیه مفتری علیها، قاهره ۱۹۸۰، ص ۲۴۲-۲۴۵. Lewis, B. op.cit, P. ۲۴۹.

^{۴۶۳} . رسول جعفریان، دولت عثمانی از اقتدار تا انحلال، ص ۱۸۸.

اما دیگر شروطی که سیادت عثمانی را میان برد، این بود که شمار ارتش عثمانی به پنجاه هزار محدود می شد که آن هم می بایست زیر نظر افسران بیگانه باشند؛ همین طور سلاح و توپخانه آنان محدود شد، کاپیتولاسیون بازگردانده شد و هیئتی از متفقین تشکیل شد تا بر بدهی های عثمانی، مخارج عمومی دولت، مالیات های عمومی، درآمد های گمرکی و کارگری و نیز بدهی های عمومی نظارت کند.^{۴۶۴}

سلطان عثمانی، به اجبار و زیر فشار ارتش انگلیس و نیروهای متفق، این قرارداد را امضا کرد. البته مردم ترک آن را رد کردند و از این که سرزمین شان این چنین تجزیه و توسط نیروهای انگلیسی، فرانسوی، ایتالیایی و یونانی اشغال شود، سرباز زدند. به دنبال آن، بر ضد اوضاعی که سبب پیدایش چنین قرار دادی شده بود، شورش کردند. مصطفی کمال رهبری حرکت مقاومت بر ضد نیروهای متفق را بر عهده گرفت و به سمت قدرت حرکت کرد.^{۴۶۵}

حرکت ملی ترکیه و نقش مصطفی کمال

« دولت عثمانی به کار رسیدگی به اعضای اتحاد و ترقی پرداخته، اموال آنان را مصادره کرد. از سوی دیگر، سلطان پارلمان را منحل کرد، سانسور بر مطبوعات آغاز گردید، مالیات چندین برابر شد و بار دیگر نفوذ علما آغاز گردید. به دنبال آن رهبران ترکان جوان دستگیر و به جزیره مالت تبعید شدند.

از سوی دیگر، با ورود خارجی ها به سرزمین های مختلف که مورد استقبال اهل ذمه منطقه قرار می گرفتند، ترک ها بیش از پیش تحقیر شدند. این مسئله سبب برانگیخته شدن حس ترکی در آنان شد. این مسئله وقتی شدت یافت که یهودیان و مسیحیان با برخورد های نادرست خود، به ویژه کارهایی که یونانی ها نسبت به مسلمانان انجام می دادند، به صراحت به ترک ها اهانت کردند. سلطان کوشید تا دامنه گرایش های قومی را محدود کند؛ اما نتوانست و پس از آن بود که گرایش پشت پرده ملی گرایی ترکی به نقطه انفجار رسید و بر ضد اشغالگران به حرکت در آمد

^{۴۶۴} . عبد العزیز الشناوی، الدولة العثمانیه دولة اسلامیه مفتری علیها، قاهره ۱۹۸۰، ج ۱، ص ۲۴۵-۲۴۷.

^{۴۶۵} . رسول جعفریان، دولت عثمانی از اقتدار تا انحلال، ص ۱۸۸-۱۸۹.

و گروه های نظامی متعددی در استانبول و اطراف آن، پدید آمد. ارتش ترکیه نیز به این گروه ها پیوست و مصطفی کمال را به رهبری خود انتخاب کرد.^{۴۶۶} به دنبال برقراری کنفرانسی در ارزروم در ۲۳ ژوئیه ۱۹۱۹م (۱۳۱۸هـ) و انعقاد پیمان ملی، همانند کنفرانس سیواس و انتخاب مصطفی کمال به عنوان رئیس آن، مصوبات گذشته در جهت حفظ سرزمین های عثمانی، بازگشت استقلال ملی، تأسیس جمعیه الدفاع از سرزمین آناتولی و رومللی به ریاست مصطفی کمال مورد تأیید قرار گرفت.^{۴۶۷}

دولت عثمانی به رهبری سلطان، تلاش بی ثمری را در از میان بردن حرکت مصطفی کمال آغاز کرد؛ اما حرکت مزبور در تمامی کشور، پشتیبانانی را به دست آورد. مصطفی کمال با اجرای انتخابات تازه در ۱۲ فوریه ۱۹۲۰م (۱۳۳۹هـ) توانست اکثریت را به دست آورد و در انتخابات پیروز شود.

مجلس جدید در ۲۳ آوریل ۱۹۲۰م (۱۳۳۹هـ) در آنکارا تشکیل شد؛ جایی که مصطفی کمال آن را به عنوان پایتخت جدید انتخاب کرده بود. این مجلس، که آن را مجلس ملی بزرگ می نامیدند، ۲۷۰ نماینده داشت. اعضای مجلس می کوشیدند تا پیوند دوستانه ای با سلطان داشته باشند و با او برخورد انقلابی نکنند. آن ها دوستی خود را نسبت به سلطان محمد وحید الدین اعلام کردند و خواستار خلاصی او از دست دشمنانش شدند.^{۴۶۸}

^{۴۶۶} . احمد عبد الرحیم مصطفی، فی اصول التاریخ العثماني، ص ۲۹۸-۳۰۰.

^{۴۶۷} . عبد العزیز الشناوی، الدوله العثمانيه دوله اسلاميه مفتری علیها، قاهره ۱۹۸۰، ج ۱، ص ۲۵۵-۲۶۰.

^{۴۶۸} . رسول جعفریان، دولت عثمانی از اقتدار تا انحلال، ص ۱۹۰-۱۹۱.

درگیری سلطان با کمالی ها

« به دنبال این تحولات، سلطان با کمالی ها درگیر شده، فرید پاشا را به عنوان صدر اعظم انتخاب کرد. پس از آن فتوایی از شیخ الاسلام گرفت که کشتن شورشی ها رواست. صدر اعظم با صدور اطلاعیه ای، انتخابات را باطل اعلام کرد و اعضای آن را منافقان فریبکاری خواند که نماینده ملت ترک نیستند. هم چنین فرمان غیابی اعدام مصطفی کمال و رفقای وی توسط دادگاه های استانبول صادر شد.

در برابر، کمالی ها با تشکیل هیئت دولت در آنکارا در ۴ مه ۱۹۲۰ م (۱۳۳۹ هـ) در برابر سلطان ایستادند. مصطفی کمال مفتی جدیدی نصب کرد و فتوای سلطان را نقض کرد. هم چنین مجلس ملی اعلام کرد که داماد فرید پاشا خائن است. سلطان، شیخ الاسلام و صدر اعظم این مصوبات را رد کردند. مردم نیز به انکار آن ها پرداخته، بر ضد آن ها تظاهرات کردند؛ اما با انعقاد قرار سیفر در ۱۰ اگوست ۱۹۲۰ م (۱۳۳۹ هـ) وضعیت عوض شد و خشم مردم بر ضد سلطان و حکومت او افزایش یافت. پس از آن به دنبال پیروزی طرفداران مصطفی کمال در نبرد با یونانی ها، موقعیت وی در میان مردم بسیار تحکیم شد.^{۴۶۹}

با انقلاب مصطفی کمال، همزمان دو دولت در ترکیه وجود داشت: یکی در استانبول که سلطان محمد ششم ریاست آن را داشت و مشروعیت خود را از نوعی حق وراثت از تخت عثمانی بر می گرفت؛ دوم دولتی در آنکارا که قدرت زیادی داشت و مصطفی کمال ریاست آن را عهده دار بود.^{۴۷۰}

دولت آنکارا بنای سرکشی بر حکومت استانبول را گذاشت و از طریق مجلس ملی بزرگ، دولتی تازه بنیاد نهاد. در سال ۱۹۲۱ م (۱۳۴۰ هـ) مجلس ملی بزرگ، قانون اساسی جدید را که دولت را در قالب دو قوه مجریه و قانون گذار در آورد، تصویب کرد. هم چنین تمامی معاهداتی را که دولت استانبول منعقد ساخته بود، رد کرده، سازمان دفاع ملی را برای ارسال کمک نظامی و مادی به نیروهای ملی ایجاد کرد. هم چنین مسئولان پست و تلگراف را که

^{۴۶۹} . عبد العزیز الشناوی، الدولة العثمانیه دولة اسلامیه مفتری علیها، قاهره ۱۹۸۰، ج ۱، ص ۲۶۴.

^{۴۷۰} . عبد العزیز الشناوی، الدولة العثمانیه دولة اسلامیه مفتری علیها، قاهره ۱۹۸۰، ج ۱، ص ۲۶۴.

به دشمن کمک کرده و اخبار غیر واقعی از نیروی حرکت ملی داده بودند، از کار برکنار نمود. در همین زمان مصطفی کمال، قرار دادی با روسیه امضا کرد که این کشور پیمان ملی ترکیه را به رسمیت شناخت.^{۴۷۱}

در خلال این روزها، انگلیس بنای برگزاری کنفرانسی را برای تجدید نظر در قرار داد سیفر در لندن گذاشت و در این باره از دولت استانبول و آنکارا دعوت کرد. مصطفی کمال در این باره اعتراض کرد و با دعوت فرید پاشا مخالفت نمود. سلطان نیز فرید پاشا را عزل کرد و توفیق پاشا را به صدر اعظمی برگزید که از طرفداران مصطفی کمال بود. وی طی دو سال که وزارت داشت، خدمات فراوانی به مصطفی کمال کرد تا آن که کار وی در شهرهای مختلف بالا گرفت. از سوی دیگر، مصطفی کمال قراردادهایی با سایر دولت ها منعقد کرد. از جمله ضمن قراردادی که با یونان بست، قرار دشت تا از میر مستقل شود. باطوم به روسیه واگذار شد و فرانسه از کیلیکیا و ایتالیا از انطاکیه بیرون رفتند. در نبردی نیز که میان ترک ها و یونانی ها صورت گرفت، ترک ها در نبرد سقاریا پیروز شدند و یونانی ها در سال ۱۳۴۰هـ (۱۹۲۱م) از ترکیه خارج شدند.^{۴۷۲}

در این مدت حکومت استانبول نتوانست کاری از پیش ببرد. شهر در اختیار دول متفق بود و آن ها خود را در این قضایا بی طرف نشان می دادند. پیشرفت مصطفی کمال در تراکیه در برابر خطوط دفاعی انگلیس و نیز بیرون رفتن ناگهانی یونانی ها سبب شهرت مصطفی کمال شد و او را به عنوان مرد میدان عمل معرفی کرد. وی در سال ۱۳۴۰هـ (۱۹۲۱م) قرارداد صلحی با یونان منعقد کرد و در آن مناطق، کسی جز دولت انگلیس باقی نماند.^{۴۷۳}

دولت آنکارا و استانبول در پاییز سال ۱۳۴۰هـ (۱۹۲۲م) برای انعقاد پیمانی به کنفرانس لوزان فراخوانده شدند. مصطفی کمال که فرصت را مناسب دید، مسئله جدایی دولت از خلافت را مطرح کرد. زمانی که مجلس با او موافقت نکرد، وی بر نظر خود پافشاری و مخالفان را تهدید به قتل کرد. پس از پنج روز، آشوب سراسر استانبول را فرا گرفت؛ سلطان محمد عزل و به جزیره مالت تبعید شد. پس از آن، عمویش عبد المجید به عنوان خلیفه تعیین

^{۴۷۱} . احمد عبد الرحیم مصطفی، فی اصول التاریخ العثمانی، ص ۳۰۵-۳۰۶.

^{۴۷۲} . محمود شاکر، التاریخ الاسلامی، ص ۲۳۲-۲۳۳.

^{۴۷۳} . علی حسون، الدوله العثمانیه، ص ۲۴۵-۲۴۷.

گردیده، مخالفان مصطفی کمال در اطرافش گرد آمدند.^{۴۷۴} پس از سه روز، کنفرانس لوزان برگزار شد که تنها هیئتی از آنکارا در آن شرکت کرد. در آنجا کرزن چهار شرط را برای پذیرش استقلال ترکیه مطرح کرد:

۱. الغای کامل خلافت اسلامی؛

۲. بیرون راندن خلیفه از سرزمین ترکیه؛

۳. مصادره اموال او؛

۴. اعلان لائیک بودن دولت.^{۴۷۵}

انحلال خلافت و اعلام تشکیل دولت جدید ترکیه

« هیئت ترکی به ریاست عصمت اینونو این مطالب را رد کرد. مجلس ترکیه نیز رد او را تأیید نمود و وی را به ترکیه فراخواند. با این حال، مصطفی کمال در ۲۴ ژوئیه ۱۹۲۳ م (۱۳۴۲ هـ) این شروط را پذیرفت و معاهده لوزان را که سیادت ترکیه را بر تمامی سرزمین‌هایی که ترکیه حاضر را تشکیل می‌دهد، پذیرفته و امتیازات خارجی داده شده را لغو می‌کرد، قبول کرد.^{۴۷۶} در نتیجه، دول متفق نیروهای خود را از ترکیه بیرون بردند و ارتش ترکیه وارد استانبول شد. مجلس ملی نیز مصوبه‌ای را گذراند که آنکارا به عنوان پایتخت دولت جدید جایگزین استانبول شود. همان‌طور که دولت ترکیه را دولت جمهوری خواند که ریاست آن از آن مصطفی کمال باشد و عصمت اینونو به عنوان نخستین نخست وزیر آن باشد. به دنبال آن در سال بعد، یعنی سال ۱۹۲۴ م (۱۳۴۳ هـ) خلافت ملغی گردید و به عبدالمجید دستور داده شد تا ترکیه را ترک کند. پس از آن، مناصب مربوط به او نیز ملغی شد و اوقاف در اختیار دولت قرار گرفت. بدین ترتیب مصطفی کمال خواست‌های انگلیس در کنفرانس لوزان را به اجرا گذاشت.

^{۴۷۴} . علی حسون، الدولة العثمانیه، ص ۲۴۵-۲۴۷.

^{۴۷۵} . رسول جعفریان، دولت عثمانی از اقتدار تا انحلال، ص ۱۹۱-۱۹۳.

^{۴۷۶} . فاضل حسین مؤتمر لوزان و آثاره فی البلاد العربیه، بغداد ۱۹۶۷، ص ۲۲-۲۳.

پس از الغای خلافت، مصطفی کمال، به عنوان فردی مستبد حاکم ترکیه گردید. وی قوانین اسلامی را ملغی کرده، حروف عربی را به لاتین تغییر داد و تقویم میلادی را جایگزین تقویم هجری کرد. قرآن به زبان ترکی ترجمه گشت، حجاب ممنوع شد و لباس خارجی و سفور اجباری گردید. پس از آن، هر آنچه مربوط به گذشته بود و رنگ سنتی و دینی داشت، به کناری نهاده شده، لباس علما مختص مسجد شد، پوشیدن آن در خارج از مسجد ممنوع گردید. بدین ترتیب وزارت اوقاف و منصب شیخ الاسلامی نیز ملغی شد و نظارت بر مدارس دینی به اداره تعلیم عمومی واگذار گردید. در ادامه دادگاه های شرع نیز منحل شدند. برخی از این اقدامات، سبب خشم شماری از دوستان مصطفی کمال شد که بر وی شوریدند. همین طور یک انقلاب کردی به وجود آمد و کرد ها خواهان خلافت و سلطنت سلیم فرزند عبد الحمید شدند. مصطفی کمال این شورش را سرکوب و رهبران آن را اعدام کرد. همان گونه که پیروان طریقت های مختلف صوفی را سرکوب کرد و تکایا و جمعیت های آنان را منحل نمود. وی شماری از مساجد را نیز بست و عدد واعظان را که اکنون حقوق خویش را از دولت می گرفتند، تقلیل داد. هم چنین در دو مسجد ایاصوفیه و مسجد محمد فاتح را بست و اولی را موزه و دومی را به انبار تبدیل کرد. پس از آن اذان به زبان ترکی گفته شد و در سال ۱۹۲۸م قانون اساسی که در آن، اسلام دین رسمی ترکیه شده بود، ملغی گشت.

از آن پس، کشیدن نقاشی و تصویر که در طول حکومت دولت های اسلامی و از جمله آخرین آن ها دولت عثمانی ممنوع بود، بار دیگر آغاز شد. تعدد زوجات لغو شد و اجرای طلاق نیز تنها در دادگاه ها ممکن گردید. آخرین ضربه زمانی وارد شد که همه شهروندان، اعم از مسلمان و کافر، در برابر قانون مساوی شدند. با این حال، باید توجه داشت که توده های مردم، عادات ملی خویش را حفظ کردند و دولت نیز تا وقتی که مردم راضی نبودند، نمی توانست قوانین خود را بر آنان تحمیل کند.

مصطفی کمال حزب جمهوری مردم را تأسیس کرد که مبانی آن عبارت از قومیت، جمهوریت، مردم گرایی، لائیسزم، روش انقلابی، تحکیم سلطه دولت، و تحکیم حزب واحد بود. وی بر همین اساس ترکیه جدید را یک قدم به پیش برد؛ آن هم درست زمانی که نظام اسلامی کاملاً به ضعف گراییده بود. به دنبال آن اصلاحات اقتصادی و تقویت قدرت سیاسی مطرح شد و مصطفی کمال خود را آتاتورک یعنی پدر ترک ها نامید. وی به زنان حق انتخاب و

حضور در مجلس را داد و القاب قدیمی را حذف کرده، ترک ها را مجبور به پوشیدن لباس های اروپایی کرد. مصطفی کمال در سال ۱۳۵۷هـ/ ۱۹۳۸م درگذشت و عصمت اینونو به عنوان رئیس جمهور جانشین وی گردید. این چنین بود که مصطفی کمال موفق شد طومار دولت عثمانی را درهم پیچید و دولت لائیک ترکیه را جانشین آن سازد.^{۴۷۷}

« بدین ترتیب سلطه چهارصد ساله عثمانی ها در ممالک عربی پایان یافت. علی رغم زوال این امپراتوری، سقوط آن بسیار اتفاقی بود، چرا که این سقوط قبل از آن که نتیجه تحولات محلی بوده باشد، حاصل نزاع و کشمکش قدرتهای بزرگ در خلال جنگ جهانی اول بود. از میان رفتن امپراتوری عثمانی نه صلح را برای منطقه به ارمغان آورد و نه وحدت را. تاریخ منطقه بعد از این حادثه مهم نیز باز شاهد ترک تازی جناح اصلی، یعنی بریتانیا، فرانسه، حکام محلی و ملی گرایان، بود.»^{۴۷۸}

^{۴۷۷}. رسول جعفریان، دولت عثمانی از اقتدار تا انحلال، ص ۱۹۳-۱۹۴.

^{۴۷۸}. تیمور قادری، تاریخ اسلام کمبریج، ص ۵۰۹.

فصل دهم

کارنامه دولت عثمانی

« تردیدی نیست که دولت عثمانی، به رغم رویارویی با فشارهای کینه توزانه صلیبی ها، نقش مهمی در نشر اسلام در اروپا ایفا کرد. این دولت که در مبارزه با دشمنانش، با پیروزی ها و شکست های فراوانی مواجه شد توانست خدمات شایانی به اسلام و عرب کند و طی سه قرن شرق اسلامی و عربی را در برابر استعمارگران، حمایت و تقویت کند. مهم ترین نکات قابل توجه در کارنامه این دولت، عبارت است از: ^{۴۷۹}»

۱. حمایت از حرمین شریفین در برابر نقشه پرتغالی های صلیبی

« بزرگترین خدمت دولت عثمانی به اسلام، مقاومت این دولت در برابر تجاوز دولت صلیبی استعماری پرتغال در دریای سرخ نسبت به اماکن مقدس در اوائل قرن شانزدهم میلادی بود. به رغم آن که دولت عثمانی از دور کردن استعمار پرتغالی از مراکزی که در اقیانوس هند و خلیج فارس داشت، ناکام ماند؛ اما در جلوگیری از نفوذ این دولت به حجاز موفق شد. این در حالی بود که پرتغالی ها در ادامه طرح های صلیبی خود که با قساوت و خشونت دنبال می کردند، در پی ورود به دریای سرخ، گذشتن از حجاز و تصرف ساحل جدّه و سپس حمله به مکه مکرمه و از بین بردن مسجد الحرام و کعبه مشرفّه بودند. پس از آن می خواستند تا به سوی مدینه رفته، قبر پیامبر (ص) را بشکافند؛ آن گاه به سوی شمال بروند و با گذشتن از تبوک به بیت المقدس رفته، آن جا را متصرف شوند و بدین ترتیب این سه مسجد مهم را در اختیار بگیرند. ^{۴۸۰}»

کشتی های جنگی پرتغال وارد دریای سرخ گردیدند و دو بار برای تصرف ساحل جدّه وارد جنگ شدند: نخستین بار در سال ۹۲۳هـ/ ۱۵۱۷م و بار دوم در سال ۹۲۶هـ/ ۱۵۲۰م دست به حمله زدند؛ اما هر دو بار شکست

^{۴۷۹}. رسول جعفریان، دولت عثمانی از اقتدار تا انحلال، ص ۱۹۵.

^{۴۸۰}. عبد العزیز الشناوی، الدولة العثمانیه دولة اسلامیه مفتری علیها، قاهره ۱۳۸۰، ج ۲، ص ۸۶۲.

خوردند. پس از آن نیروهای پرتغالی به ساحل سوئز حمله کردند؛ چرا که آن جا پایگاه نیروهای عثمانی در دریای احمر بود و پرتغالی ها مصمم به نابودی آن بودند. زمانی که به منطقه طور رسیدند، با مشاهده آمادگی کشتی های جنگی عثمانی، بی آن که دست به حمله ای بزنند، عقب نشینی کردند.^{۴۸۱}

دولت عثمانی، یمن را پایگاهی برای دفاع از دریای سرخ و مقابله با ورود کشتی های پرتغالی قرار داد و پس از آن، از ورود همه کشتی های مسیحی جلوگیری کرده، آنان را مجبور کردند تا بار خویش را در ساحل مُخا در یمن بگذارند و به اقیانوس هند باز گردند. استدلال دولت عثمانی آن بود که اماکن مقدس در حجاز تا دریای سرخ ادامه می یابد و لازم است تا آب های آن به سبب ورود کشتی های مسیحی که از این دریا عبور می کنند، آلوده نشود. این منع تا قرن هیجدهم میلادی ادامه داشت.

گفتنی است که طرح پرتغالی های صلیبی، نخستین طرح از این نوع نبود، بلکه در اثنای جنگ های صلیبی در شرق عربی، یکی از فرماندهان صلیبی با نام ارنات که رئیس قلعه کرک بود، طرح مهمی را در سال ۵۷۸هـ/ ۱۱۸۲م برای حمله به حرمین شریفین آماده کرد. وی قطعات چند کشتی را از هم باز کرد و آن را به صورت تفکیک شده روی شتر نهاده، تا عقبه - ایل - آمد. در خلیج عقبه آن ها را بر هم سوار کرد و پس از آن به ساحل حوراء نزدیک ینبع حمله برد. صلیبی ها در آن جا بر قافله ها حمله کردند و تا فاصله یک روزه راه مدینه رسیدند. آنان قصد حمله به این شهر و نبش قبر پیامبر (ص) و انتقال جسد آن حضرت به بلاد خود را داشتند. جز آن که در آن زمان، شرق اسلامی، نوعی وحدت سیاسی نیرومند به رهبری صلاح الدین ایوبی داشت. مصر نیز وظیفه حمایت از اماکن مقدس را عهده دار بود. زمانی که در شام این خبر به صلاح الدین رسید، وی به نایب خود در مصر، العادل سیف الدین دستور داد تا ناوگانی را با فرماندهی حسام الدین لؤلؤ اعزام کند تا به تعقیب صلیبی ها در حجاز بپردازد و آنان را

^{۴۸۱}. عبد العزیز الشناوی، الدولة العثمانیه دولة اسلامیه مفتری علیها، قاهره ۱۳۸۰، ج ۲، ص ۸۶۲-۸۶۳؛ رسول جعفریان: به نوشته سمرقندی در کتاب الاتحاف، از جمله کارهای شریف مکه ابونمی محمد بن برکات، دور کردن فرنگی ها از سواحل مکه است. داستان از این قرار بود که در سال ۹۴۸هـ گروه عظیمی از فرنگی ها به سواحل دریای سرخ حمله کردند و بسیاری از بنادر را از میان بردند. سپس با ۸۵ کشتی جنگی که مملو از نیروی نظامی و تجهیزات بود، آماده حمله به جده شدند. شریف حج را ترک کرد و خود به مقابله با آنان برخاست. وی با سپاه عظیمی که جمع آوری کرد و با ندای جهاد آنان را فراهم آورده بود، به سوی جده شتافت و هزینه همه این نیروها را تأمین کرد. نبرد توپخانه ای آغاز شد و وقتی فرنگی ها مقاومت شریف را دیدند، بندر جده را ترک کردند. (علی بن تاج الدین سنجاری، منائح الکرم، تحقیق ما جده فیصل زکریا، مکه ۱۴۱۹) ج ۳، ص ۳۰۰-۳۰۳.

پراکنده کرده، به اسارت بگیرد. صلاح الدین اصرار بر کشتن اسرا داشت تا عبرتی باشد برای کسانی که به تجاوز به حرم خدا و رسول جرأت می کنند.»^{۴۸۲}

۲. دولت عثمانی و دفاع از اسلام و عرب در شمال آفریقا

« از خدمات مهم دولت عثمانی به اسلام و عرب، دفاع از اسلام در میان ساکنان شمال آفریقا در برابر خطر جنگ صلیبی - استعماری اروپایی هاست که عبارت از پرتغال، اسپانیا و تشکیلات صلیبی معروف به نام فرسان قدیس یوحنا بود که جزیره رودوس و سپس مالت محل استقرار آنان بود. هدف اینها ایجاد ممالک مسیحی نشین در ساحل شمال آفریقا بود، به طوری که در دراز مدت، دریای مدیترانه به صورت یک دریای مسیحی اروپایی درآمد و به دنبال آن، صلیبی های اروپایی بتوانند به درون قاره آفریقا نفوذ کنند. اما دولت عثمانی در برابر این طرح های صلیبی استعماری ایستاد و این طرح ها همچون خواب های آشفته، بی نتیجه ماند.

دولت عثمانی، نفوذ خود را در قرن شانزدهم میلادی بر سه منطقه مهم در شمال آفریقا بسط داد که به ترتیب ورود عثمانی در آن ها، عبارت بودند از: الجزائر، طرابلس و تونس. اما نفوذ دولت عثمانی به مراکش نرسید؛ چرا که خاندان سعدیه که از سادات بودند، با ورود تحت حاکمیت عثمانی مخالفت کردند.

ساکنان این مناطق، به ویژه الجزایر و طرابلس، بر این اساس که دولت عثمانی، بزرگترین و نیرومندترین دولت اسلامی است و توانسته است بخش هایی از اروپا و مصر و شرق عربی را در تصرف خود درآورد، به آن پناه بردند. خواست آنان این بود تا دولت عثمانی، آن ها را از حملات صلیبی ها که هر روز خطر آنان نزدیک تر می شد، نجات دهد. دولت عثمانی در خواست آن ها را پذیرفت. از این رو، ورود عثمانی ها به شمال آفریقا، در پی جنگ و درگیری از طریق نیروهای نظامی بر ضد اهالی آن جا، و یا دخالت مستقیم حکومت استانبول به مانند آنچه در شام یا مصر یا عراق رخ داد نبود، بلکه این مناطق به هدف نجات ساکنان آن نواحی از خطر نابودی دین و نژاد آن ها و

^{۴۸۲}. رسول جعفریان، دولت عثمانی از اقتدار تا انحلال، ص ۱۹۵-۱۹۷.

تبدیل ممالک آن‌ها به ممالک مسیحی نشین، فتح شد. البته وضعیت تونس متفاوت بود. در آن‌جا جنگ‌های زیادی میان دولت عثمانی و نیروهای صلیبی صورت گرفت و چندین بار دو طرف شکست‌هایی را متحمل شدند تا آن‌که تونس در سال ۹۸۲هـ/ ۱۵۷۴م زیر سلطه دولت عثمانی در آمد و به صورت نایب‌النشین سوم و در حقیقت آخرین نایب‌النشین در شمال آفریقا به این امپراطوری پیوست.^{۴۸۳} «^{۴۸۴}

۳. ایجاد وحدت طبیعی میان ولایات عربی

« دولت عثمانی، در میان سرزمین‌های عربی که آن‌ها را زیر سیادت خود در آورده بود، نوعی وحدت ایجاد کرد و این سرزمین‌ها را بر اساس پایه‌های اساسی موجود در آن‌ها، که دین اسلام، زبان عربی، فرهنگ عربی - اسلامی و آداب و عادات کهن موروثی بود، متحد و نگهداری کرد. ساکنان این مناطق نیز زیر سایه دولت اسلامی واحد - که همان دولت عثمانی بود و همه را به عنوان رعایای دولت عثمانی به یک چشم می‌نگریست و آنان نیز از یک حاکم و سلطان که سلطان عثمانی بود تبعیت می‌کردند - با یکدیگر الفت و یکرنگی داشتند. دولت اسلامی به هیچ روی مرزهای غیر قابل عبوری میان این سرزمین‌ها قرار نداد. آزادی انتقال از یک‌جا به جای دیگر همیشه برای ساکنان وجود داشت و می‌توانست هر شغلی را که مایل بودند، انتخاب کنند. فردی که ساکن دمشق بود، می‌توانست به عراق، مکه، مدینه، قاهره، قیروان یا هر نقطه دیگر از سرزمین‌های اسلامی برود و در آن‌جا زندگی کند و هر نوع فعالیت اقتصادی یا فرهنگی که به آن تمایل داشت انجام دهد، بدون آن‌که برای خروج از یک منطقه یا اقامت در منطقه دیگر، نیازی به اجازه گرفتن از دولت داشته باشد. این نخستین باری بود که پس از انحلال دولت عباسی در قرن سیزدهم میلادی و پس از حمله مغول و ویرانی بغداد و پراکندگی آن‌ها در بین‌النهرین تا شمال شام و جنوب فلسطین، سرزمین‌های عربی زیر سایه دولت عثمانی، متحد می‌گردید. به همین دلیل است که برخی از

^{۴۸۳}. محمد انیس، الدولة العثمانیه و الشرق العربی، قاهره ۱۹۷۷، ص ۴۵ - ۴۶.

^{۴۸۴}. رسول جعفریان، دولت عثمانی از اقتدار تا انحلال، ص ۱۹۷ - ۱۹۸.

محققان بر این باورند که وحدتی که عثمانی ها پدید آوردند، نقطه آغازی در تاریخ جدید عرب به حساب می آید.^{۴۸۵}

افزون بر این تبعیت سیاسی، دین نیز وسیله ای برای پیوند میان ساکنان سرزمین های عربی، منهای اهل ذمه بود. اینان شمار اندکی بودند که در حاشیه جوامع اسلامی در سرزمین های عربی زندگی می کردند.^{۴۸۶}

ارتباط دینی، نیرومندترین وسیله ای بود که عرب ها را با دولت عثمانی پیوند می زد و سبب ارادت آنان به دویت عثمانی و شرکت شان در جنگ های آن بر ضد مهاجمان صلیبی می شد. زمانی که دولتی عثمانی از یکی از دولت های اروپایی شکست می خورد، دوستی و ارتباط آنان با دولت عثمانی بیش تر می شد. به هر حال، دین در این دوره، نقش مهمی در تثبیت اوضاع سیاسی و نظامی برای مردمان سرزمین های عربی داشت.

بهترین مثال برای ارتباط دینی میان ساکنان سرزمین های عربی در زیر حاکمیت دولت عثمانی، زمانی بود که فرانسوی ها در سال ۱۲۱۳هـ/ ۱۷۹۸م به رهبری ناپلئون به مصر حمله کردند. این نخستین حمله نظامی مسیحی – اروپایی در تاریخ جدید است. در این وقت، سلطان سلیم سوم (۱۲۰۴-۱۲۲۴هـ/ ۱۷۸۹-۱۸۰۷م) بر ضد فرانسوی ها اعلان جهاد دینی کرد. به دنبال آن، اعراب حجاز و شام و شمال آفریقا به دعوت او پاسخ مثبت دادند و با هدف پیروزی در رسیدن به یکی از دو امر: شهادت یا پیروزی، حرکت کردند و آیه کریمه *انْفِرُوا خِفَافًا وَثِقَالًا وَجَاهِدُوا بِأَمْوَالِكُمْ وَأَنْفُسِكُمْ فِي سَبِيلِ اللَّهِ ذَلِكُمْ خَيْرٌ لَّكُمْ إِنْ كُنْتُمْ تَعْلَمُونَ*^{۴۸۷} را شعار خود ساختند. بدین ترتیب، ساکنان سرزمین های عرب، سلطان عثمانی را تنها سلطان مسلمانان نمی دانستند، بلکه او را خلیفه مسلمانان می دانستند که در سایه خلافت او زندگی می کنند. در آن روزگار، نشان مشخص سرزمین های عربی این بود که آن ها جوامع دینی اسلامی به معنای کامل کلمه هستند. اعراب دولت عثمانی را اجنبی نمی دانستند، چنان که آن را دولتی

^{۴۸۵}. عبد العزیز الشناوی، الدولة العثمانی، ج ۲، ص ۹۳۶.

^{۴۸۶}. دکتر انیس الصایغ بر این باور است که روابط میان اکثریت مسلمان سنی در سرزمین های عربی با اقلیت های مذهبی و نژادی، به طور کلی سبب یک مشکل مزمن شده بود. دولت بریتانیا و فرانسه نیز در گسترش این نفاق میان اکثریت و اقلیت سهیم بودند و اقلیت ها را به عدم اختلاط با اکثریت تشویق می کردند. نتیجه این حرکت، انزوای اقلیت ها و دور شدن آنان از اکثریت بود. بنگرید: انیس الصایغ، الهاشمیون و قضیه فلسطین، بیروت ۱۹۶۶، ص ۹۵.

^{۴۸۷}. توبه، آیه ۴۱.

استعماری تلقی نمی کردند. این اندیشه سیاسی - دینی ملت عرب بود که تا اوائل قرن بیستم بر اذهان آنان سیطره داشت. دولت عثمانی نیز در اداره این سرزمین ها، دخالت بسیار اندکی داشت و تنها خود را مسئول حمایت از سرزمین های عربی، تأمین امنیت، اقامه شعائر دینی، دفاع از شریعت اسلامی و سازماندهی قافله های حج به سمت حجاز، تسلط بر امر قضا، و جمع آوری مالیات توسط شیوخ و رؤسای قبایل در سرزمین های عربی می دید. در غیر این موارد، در زندگی روزمره ساکنان دخالتی نداشت و آنان را برای انتخاب روش زندگی مورد علاقه خود آزاد گذاشته بود.^{۴۸۸}

ارزش و جلوه وحدت میان سرزمین های عربی در زیر حاکمیت دولت عثمانی، هنگامی بیش تر روشن می شود که با پراکندگی ایجاد شده میان این سرزمین ها در ادامه تسلط اروپایی تحت عناوین مختلف مانند اشغال، تحت الحمایگی از سوی گروهی از دولت ها یا اتحادیه ای از چند دولت و ایجاد مناطق نفوذ، مقایسه شود.^{۴۸۹}

در آغاز عصر جدید، بریتانیا برای ایجاد تفرقه و تشتت در میان امت عربی در شرق عربی آسیایی بسیار کوشید. این کشور شرق اردن را از فلسطین جدا کرد. همان طور که شرق اردن و فلسطین را از سوره تفکیک کرده، میان سوریه و عراق نیز جدایی انداخت و سلطان عبد العزیز را به عنوان سلطان مستقل نجد و امام یحیی را به عنوان امام مستقل یمن به رسمیت شناخت. فرانسه نیز همین روش را در تفکیک سوریه و لبنان به کار برد. در مصر و شمال آفریقا نیز استعمار و وضعیت مشتت سیاسی آن را که تا پیش از جنگ جهانی اول زیر سلطه استعمار بریتانیایی، ایتالیایی، فرانسوی و اسپانیایی ایجاد شده بود، در آن جا حفظ کرد و پس از آن هم اختلافات و طمع کاری های شخصی رهبران عرب سبب شد تا این منطقه در رسیدن به استقلال و سپس وحدت عربی ناکام بماند.^{۴۹۰} «^{۴۹۱}

^{۴۸۸} عبد العزیز الشناوی، الوحده العربیه فی التاریخ الحدیث و المعاصر، قاهره ۱۹۷۵، ص ۸؛ و بنگرید: الجبریتی، عجائب الانار فی التراجم و الاخبار، قاهره

۱۹۸۰، ج ۳، ص ۸۸، ۱۰۷.

^{۴۸۹} عبد العزیز الشناوی، الدوله العثمانیه، ص ۹۴۶-۹۴۷.

^{۴۹۰} انیس الصایغ، الهاشمیون و قضیه فلسطین، بیروت ۱۹۶۶، ص ۹۳-۹۴.

^{۴۹۱} رسول جعفریان، دولت عثمانی از اقتدار تا انحلال، ص ۱۹۸-۲۰۰.

۴. دور کردن استعمار از کشورهای عربی

« سرزمین های عربی در زمانی به طول سه تا چهار قرن، از قرن شانزدهم میلادی تا اوائل قرن بیستم، تا زمانی که دولت عثمانی دولتی نیرومند بود، از تجاوز استعمار مصون ماند. اما زمانی که این دولت در سرایشی اضمحلال افتاد و دولت های اروپایی دریافتند که دولت عثمانی از مقابله با دول استعماری عاجز است، سرزمین های عربی، مورد تجاوز استعمار مسیحی قرار گرفت؛ همان طور که سایر سرزمین های اسلامی و غیر اسلامی در قاره آسیا، آفریقا و استرالیا به این سرنوشت دچار شدند. فرانسه از قدیمی ترین دولت های اروپایی بود که به کشورهای عربی دست اندازی کرده، توانست الجزائر را در سال ۱۲۴۶هـ/ ۱۸۳۰م اشغال کند. بی تردید مهم ترین عاملی که فرانسه را برای دست زدن به این اقدام تشجیع کرد، این بود که دولت عثمانی ناوگان خود را در جنگ نفرین دریایی در بیستم اکتبر ۱۲۴۳هـ/ ۱۸۲۷م از دست داده بود. از آن جا که اشغال الجزائر به عنوان یک سرزمین اسلامی و عربی که در شمار سرزمین عربی ایجاد می کرد، دولت عثمانی راضی به جدا شدن الجزائر از خود نشد.^{۴۹۲}

دولت عثمانی تلاش های دیپلماتیک خود را برای بازگرداندن الجزایر آغاز کرد و کوشید تا نزد دولت های بریتانیا، اتریش و روسیه و حتی خود فرانسه، حق خود را در حفظ این سرزمین در محدوده تحت تسلط خود ثابت کند. اساس استدلال هم این بود که سیادت دولت عثمانی بر این سرزمین، مورد تأیید و اعتراف مجموعه ای از دولت ها بوده، و افزون بر آن، ساکنان الجزایر نیز رعایای سلطان عثمانی هستند. دولت عثمانی به سبب وقوع رخداد های مهمی که در اروپا برای بریتانیا پیش آمد و او را از هر کاری باز داشت، نتوانست تأیید این دولت را به دست آورد. به همین ترتیب دولت عثمانی در برقراری رابطه با دیگر دولت های اروپایی در این جهت، ناکام ماند. از این رو کوشید تا با استفاده از زور الجزائر را بازگرداند، جز آن که به دلیل ناتوانی نیروی نظامی و ناوگان دریایی اش از برپایی جنگی بر ضد فرانسه، از هر نوع اقدامی باز ماند؛ تنها جنگ سردی میان دولت فرانسه و عثمانی در گرفت و دولت عثمانی توانست در سال ۱۲۵۱هـ/ ۱۸۳۵م طرابلس را از تسلط قرمانلی ها در آورده، این سرزمین را تحت حاکمیت عثمانی در آورد. دولت عثمانی با استفاده از وضعیت پدید آمده کوشید تا نیروهای زمینی خود را از طریق

^{۴۹۲}. محمد انیس، الدولة العثمانیه و الشرق العربی، ص ۸۸-۸۹.

آناتولی به طرابلس و از آن جا به الجزائر بفرستد؛ اما فرانسه، دولت عثمانی را به وسیله فرستادن ناوگان دریایی خود تهدید کرد. دولت عثمانی از برخورد ناوگان خود با ناوگان فرانسه وحشت کرده، طرابلس را به سمت مالت ترک کرد و از آن جا به استانبول بازگشت. بدین ترتیب دولت عثمانی به همین جنگ سرد اکتفا نمود و کار به همین جا خاتمه یافت.^{۴۹۳}

پس از اشغال الجزائر توسط فرانسه در سال ۱۸۸۳هـ/ ۱۲۴۶م، تجاوز اروپای استعمارگر نسبت به سرزمین های عربی برای مدت پنجاه سال متوقف شد. دلیل آن، نزاع میان خود اروپایی ها بر سر تقسیم سرزمین های گرفته از دولت عثمانی، و جنگ ها و معاهدات و نشست های فراوانی بود که تاریخ دولت عثمانی در قرن نوزده و بیست میلادی مملو از آن هاست؛ آن گونه که در نهایت این دولت ها سیاست تعویض و مصالحه را در کنفرانس برلن در سال ۱۲۹۵هـ/ ۱۸۷۸م در پیش گرفتند. پس از آن فرانسه تونس را در سال ۱۲۹۹هـ/ ۱۸۸۱م و بریتانیا مصر را در سال ۱۳۰۰هـ/ ۱۸۸۲م تحت حمایت خود در آورد. پیش از تحت الحمایگی، سیاست نفوذ آرام و صلح آمیز نسبت به این دو کشور در پیش گرفته شده بود. راه آن نیز از طریق پرداخت وام به عثمانی بود که دولت یاد شده قادر به بازپرداخت بدهی ها و سود حاصل از آن ها نبود. در نتیجه سبب دخالت دول اروپایی در مسائل مالی و سپس سیاسی شد و عاقبت به جنگ و اشغال انجامید.^{۴۹۴} بریتانیا همراه مصر در سال ۱۳۱۴هـ/ ۱۸۹۶م مشترکا به سودان حمله کردند که به ایجاد حاکمیت ترکیبی از مصر و بریتانیا در سودان به سال ۱۳۱۷هـ/ ۱۸۹۶م انجامید. این دوگانگی به تدریج جای خود را به تسلط بریتانیا بر حکومت سودان داد^{۴۹۵} و دولت بریتانیا سمبل این حاکمیت دو گانه شد. پس از آن ایتالیا، سرابلس و برقه را در سال ۱۳۳۰هـ/ ۱۹۱۱م به اشغال خود در آورد و در آغاز جنگ جهانی اول، نیروهای بریتانیا بصره را در عراق اشغال کردند. این تجاوز تا آن جا ادامه یافت که عراق در سال ۱۳۳۷هـ/ ۱۹۱۸م به طور کامل به اشغال انگلیسی ها درآمد. با پایان یافتن جنگ جهانی اول و سقوط دولت عثمانی، دیگر سرزمین های عربی نیز بر اساس مصوبات کنفرانس صلح ۱۳۳۸هـ/ ۱۹۱۹م و کنفرانس سان ریمو

^{۴۹۳} . عبد العزیز الشناوی، الدولة العثمانیه، ص ۹۵۳-۹۵۸.

^{۴۹۴} . عبد العزیز الشناوی، الدولة العثمانیه، ص ۹۵۸-۹۵۹.

^{۴۹۵} . محمد فؤاد شکر، مصر و السودان، قاهره، دارالمعارف، ۱۹۵۸، ص ۴۷۳-۵۱۸.

(۱۳۳۹هـ/۱۹۲۰م) تقسیم گردید. به دنبال آن بریتانیا بر عراق و فلسطین و شرق اردن، و فرانسه بر سوریه و لبنان به صورت تحت الحمايگی تسلط یافتند و به این ترتیب این سرزمین ها بر اساس مصوَّباتی که از لندن و پاریس و رم می رسید، تحت سلطه بیگانگان قرار گرفت.^{۴۹۶}»^{۴۹۷}

۵. دولت عثمانی و ایجاد آرامش و امنیت در سرزمین های عربی

«سرزمین شام و عراق پس از گذراندن یک دوره طولانی از دسواری های و بحران ها و ویرانی های ناشی از حمله ویرانگر مغول، نوعی آرامش و استقرار سیاسی را در دوره عثمانی تجربه کرد. البته مصر پس از نبرد عین جالوت از حمله مغول مصون ماند و توانست ضربه کشنده ای بر متجاوزین مغول وارد و بخش های زیادی از سرزمین عربی را از شر آنان حفظ کند.

ساکنان سرزمین های عربی تابع دولت عثمانی بودند که دولتی مسلمان و سنی مذهب و مدافع شریعت اسلامی بود و در حفظ شعائر اسلامی مانند جشن آغاز رمضان و غیر آن می کوشید. طبعاً سلطه عثمانی ها بر آنان سخت و ناگوار نبود و دولت نیز جز در دایره ای خاص مانند جمع آوری مالیات، تسلط بر امور قضائی و تأمین امنیت، در امور آنان مداخله نمی کرد. در مقابل، دولت عثمانی کار تعلیم، امور پزشکی و ارتباطات و آنچه امروزه از امور اصلی وابسته به دولت است، در آن زمان به خود ملت عرب واگذار کرده بود. به عبارت دیگر، دولت عثمانی مردمان عرب را با همان زندگی گذشته خود، بی آن که تغییری در اساس آن به وجود آورد، آزاد گذاشته بود.

با این حال، برخی از سرزمین های عربی، در میانه این آرامش کلی، گرفتار بحران های سیاسی می شد. به طور معمول در دوره های مختلف، دو نوع بحران ممکن بود که در سرزمین های عربی پدید آید: نخست شورش های مردمی که ساکنان یک محل یا شهر بر ضد حکام محلی بر پا می کردند و انگیزه آنان برخورد با ظلم و ستم حکام و

^{۴۹۶}. محمد بدیع شریف و دیگران، دراسات تاریخیة فی النهضة العربیة الحدیث، قاهره ۱۹۶۳، ص ۲۶۹-۲۷۵.

^{۴۹۷}. رسول جعفریان، دولت عثمانی از اقتدار تا انحلال، ص ۲۰۰-۲۰۲.

شکایت از آنان در دربار سلطانی بود. دوم جنبش های سیاسی و نظامی که افراد بلند پرواز به راه می انداختند. مانند حرکت علی بیک بزرگ یا حرکت ظاهر عمر که مورد استقبال عامه مردم قرار نگرفت.^{۴۹۸}»^{۴۹۹}

۶. ممانعت از سکونت یهودیان در سینا

« زمانی که سلطان سلیم اول مصر را در سال ۹۲۳هـ/ ۱۵۱۷م گشود، فرمانی در ممانعت از مهاجرت یهودیان به سینا صادر کرد. از این فرمان چنین به دست می آید که یهودیان در صدد هجرت به این منطقه مصری بودند و هدفشان آن بود تا در وادی مقدس طوی - که در آن جا خداوند با موسی سخن گفت - سکنی برگزینند. از این رو، سلطان سلیم اول فرمان جلوگیری از آمدن یهود را صادر کرد. زمانی که فرزندش سلیمان قانونی در سال ۹۲۶هـ/ ۱۵۲۰م بر تخت سلطنت نشست، فرمانی درباره ادامه و تأکید بر فرمان سابق صادر کرد که خود بیانگر ادامه یافتن خطر یهودیان در سکونت در سینا بوده است؛ چیزی که دولت عثمانی را به دردسر می انداخت. سلطنت سلیمان ۴۶ سال (۹۲۷-۹۷۴هـ/ ۱۵۲۰-۱۵۶۶م) ادامه یافت و یهودیان جرأت انجام کاری را نیافتند. بعد از وی، سلطان سلیم دوم بر تخت نشست (۹۳۳-۹۸۲هـ) که از نظر اخلاقی فردی منحرف بود. از روزگار وی بود که به آرامی، زوال این دولت آغاز شد. سلاطین بعدی - که سلطان مراد سوم (۹۸۲-۱۰۰۵هـ/ ۱۵۷۴-۱۵۹۶م) نخستین آن ها بود، همانند وی بودند. در این زمان، یهودیان نفس راحتی کشیدند و احساس کردند که فرصت مناسب را برای تحقق آرزوهای طولانی خود به دست آورده اند. از این رو، به تدریج به صورت پراکنده برای اقامت در سینا دست به مهاجرت زدند. آنان مرکز اقامت خویش را در شهر طور قرار دادند تا برای یهودیان زمینه ارتباطات خارجی از طریق ساحل شهر فراهم شود و یهودیان بتوانند از شهر های اطراف مهاجرت کرده، به سینا وارد شوند.^{۵۰۰}

^{۴۹۸}. عبد العزیز الشناوی، الدولة العثمانیه، ص ۹۶۱-۹۶۳.

^{۴۹۹}. رسول جعفریان، دولت عثمانی از اقتدار تا انحلال، ص ۲۰۲-۲۰۳.

^{۵۰۰}. عبد العزیز الشناوی، الدولة العثمانیه، ص ۹۶۶.

جنبش مهاجرت در اصل مربوط به شخصی یهودی با نام آبراهام بود که با خانواده و فرزندان به طور آمده، در آن جا اقامت کرد. به احتمال، سالها بی آن که دولت عثمانی توجهی داشته باشد، آنان مشغول کار خود بوده اند؛ جز آن که آزار آن ها در حق راهب دیر سانت کاترین سبب ارسال شکایات فراوانی شد دائر بر این که یهودیان حق سکونت در این منطقه و آزار راهب دیر یاد شده را ندارند. به دنبال آن بود که از سوی دولت عثمانی، فرمان اخراج یهود از دیر سانت کاترین و ممانعت از بازگشت آنان صادر گردید. این اقدام بیانگر توجه دولت عثمانی به ممانعت از سکنی گزیدن یهودیان در سینا و بیداری آن دولت نسبت به اهداف یهودیان می باشد.^{۵۰۱}

زمانی که بریتانیا مصر را در سال ۱۳۰۰هـ/۱۸۸۲م اشغال کرد، یهودیان بحث هجرت به سینا را مطرح کردند. این درست بعد از آن بود که سلطان عبد الحمید دوم، درخواست آنان را برای هجرت به فلسطین رد کرده بود. هرتزل، رهبر تشکیلات یهودیان، سینا را «فلسطین المصریه» نامیده، بنای آن داشت تا در آینده، از آن جا به عنوان نقطه حرکت به سمت فلسطین استفاده کند. به همین دلیل بود که وی در سال ۱۳۱۶هـ/۱۸۹۸م برای اسکان یهودیان در سینا به هدف ایجاد دولت یهودی که در دایره حکومت بریتانیا باشد، وارد مذاکره با برخی از وزرا بریتانی، به ویژه جوزف تشمبرلین وزیر مستعمرات و لرد لانزدان وزیر خارجه انگلیس شد. این دو وزیر با این طرح موافقت کردند؛ چرا که این اقدام در راستای اهداف استراتژیک بریتانیا بود که از جمله آن ها تضمین حمایت از کانال سوئز از سوی یک قدرت شرقی بود. هم چنین میان مصر با دیگر دولت های عربی در غرب آسیا فاصله می افتاد. دولت عثمانی نیز تضعیف می شد و دولتی دوست برای بریتانیا به وجود می آمد. این طرح ابتدا با مخالفت سلطان عبد الحمید دوم با شکست مواجه شد. به علاوه، لرد کرومر حاکم بریتانیایی مصر نیز با این اقدام مخالفت کرد. بدین ترتیب طرح اسکان یهودیان در سینا متوقف گردید.^{۵۰۲}

^{۵۰۱}. انیس الصائغ، الهاشمیون و قضیه فلسطین، بیروت ۱۹۶۶، ص ۲۲.

^{۵۰۲}. رسول جعفریان، دولت عثمانی از اقتدار تا انحلال، ص ۲۰۳-۲۰۵.

۷. ممانعت دولت عثمانی از مهاجرت یهودیان به فلسطین

« یهودیان، در دوره های مختلف تاریخی، بر اساس ادعاهای دینی و تاریخی، به فلسطین به عنوان سرزمینی که به پراکندگی آنان خاتمه می دهد، می نگریستند. آنان جنبش صهیونیستی را تأسیس کردند و تأیید دولت های بزرگ را نیز به دست آوردند. دولت عثمانی وظیفه داشت تا در برابر نیروهای صهیونیستی و دولت های اروپایی حامی آن، از فلسطین دفاع کند. صهیونیست ها، در یک دوره دسوار که دولت عثمانی رو به اضمحلال بود، فرصت مناسبی را برای ایجاد جنبش خود به دست آوردند و گام های بلندی را برای رسیدن به اهداف خود برداشتند. با این حال، دولت عثمانی به مقدار توان خود از مهاجرت یهودیان به فلسطین جلوگیری و در برابر حرکت صهیونیست ها مقاومت می کرد. سلطان عبد الحمید در برابر وعده های هرتزل برای ارائه کمک های مالی هنگفت به این دولت در برابر اجازه مهاجرت به یهود، مقاومت کرد و به این ترتیب از اسلامیت و عربیت فلسطین دفاع کرد.^{۵۰۳}»

دولت عثمانی و نقش آن در گسترش اسلام به اروپا

« دولت عثمانی جایگاه مهمی در تاریخ دارد، آنچنان که فتوحات این کشور به سه قاره مهم آسیا، اروپا و آفریقا رسید و به صورت یک دولت آسیایی، اروپایی، آفریقایی در آمد. بدین ترتیب، این نخستین دولت اسلامی بود که با سپاه نیرومند خود، قدم در اروپا نهاد. وجود این نیروی اسلامی عثمانی، نظامی، سیاسی، حقیقتی است انکار ناپذیر، دولت عثمانی، نقش مهمی را در نشر اسلام در اقصا نقاط اروپایی عهده دار شد. عثمانی ها، پیش از هر چیز خود را مسلمان می دانستند و به ترتیب برای دین، سلطنت و دولت، اهمیت قائل بودند. در عقیده اسلامی عثمانی ها نیز، بیش از هر چیز، اصل جهاد اعتبار و اهمیت داشت. زمانی که آنان در آناتولی، در نزدیکی مناطق مسیحی نشین پراکنده، مستقر شدند، بر جدیت و نیروی آنان افزوده شده و روح جهاد را در نبردهای خود در اروپا استوار کردند. اسلام برای عثمانی ها، آیین نبرد بود و پس از برخورد آنان با سپاهیان صلیبی که پیایی از دولت های مختلف

^{۵۰۳}. رسول جعفریان، دولت عثمانی از اقتدار تا انحلال، ص ۲۰۵.

اروپایی اعزام می شدند و تشکیلات پاپ در رم از آنان حمایت و دعوت به پیوستن مسیحیان به آنان می کرد، این احساس جهاد در عثمانی ها بیش تر شد؛ گویی همان جنگ های صلیبی گذشته که در شرق صورت می گرفت، اکنون در سرزمین اروپا به جریان افتاده بود؛ و البته تفاوت زیادی میان آن ها بود. این بار، نیروهای صلیبی با سپاهی قدرتمند و مسلح که چونان صفی محکم در برابرشان ایستاده بود، قرار گرفته بودند. در حالی که هیچ راهی بیای ایجاد نفاق و اختلاف میان مسلمانان نداشتند. در بیش تر نبردهایی که صورت می گرفت، پیروزی از آن عثمانی ها بود، دارالحرب به دارالاسلام تبدیل و بذر اسلام در سرزمین های اروپایی کاشته می شد. بدین ترتیب حرکت فتوحات اسلامی در آناتولی و اروپا، در مسیر نشر اسلام قرار گرفت. اسلام در برخی از مناطق با سرعت بیش تر و در برخی از سرزمین های اروپایی با سرعت کم تری گسترش می یافت. به تدریج برخی از این شهرها مانند قونیه، بورسا، ادرنه و استانبول به طور کامل به صورت شهرهای اسلامی عثمانی و مراکز علوم اسلامی درآمد.^{۵۰۴}

اروپایی ها، به فتوحات عثمانی در اروپا، از منظر فتوحات اسلامی می نگریستند. سلطان محمد فاتح در سال ۸۵۷هـ/ ۱۴۵۳م به نام اسلام، قسطنطنیه، پایتخت امپراطوری روم شرقی را گشود و آن را مرکز دولت عثمانی کرده، نامش را به استانبول به معنای دارالاسلام است، تغییر داد. وی به نام اسلام مرکز مسیحیت را تصرف کرد، همان طور که سلطان سلیمان قانونی به نام اسلام بر بلغراد، جزیره رودوس و بوداپست مسلط شد. پس از آن هم عثمانی ها به نام اسلام به کمک اعراب شمال آفریقا شتافتند و در برابر صلیبی های اسپانیایی و پرتغالی که قصد اشغال این سرزمین ها و مسیحی کردن مردم آن نواحی را داشتند، ایستادند. و بدین ترتیب، اسلامیت و عربیت آن نواحی را تثبیت کردند. به هر روی، نیروهای عثمانی تا قلب اروپا پیش رفتند و توپخانه های عثمانی، پیروزی های بزرگی را بر ضد سپاهیان صلیبی محقق ساختند؛ چیزی که سبب بالا رفتن سطح دشمنی میان اروپای مسیحی و دولت عثمانی شد.

^{۵۰۴}. محمد جمیل بیهم، فلسفه التاریخ العثماني، بیروت ۱۹۵۴، ص ۲۴.

این مسائل سبب شد تا اروپایی ها، دولت عثمانی را رمز حیات عینی اسلامی تلقی کنند.^{۵۰۵} در این وضعیت، ترکیب «دولت عثمانی» چنان پیوند استواری با دین اسلام یافته که جدای شدنی نبود و همین سبب افزایش موج کینه و دشمنی تمامی دولت های اروپایی نسبت به دولت عثمانی به عنوان یک دولت مسلمان شد که بر مردم مسیحی اروپا حکومت می کرد.

مردمان مسیحی که تحت سلطه دولت عثمانی در آمده بودند، به همراه دولت هایی که هنوز سرزمین شان تحت سیطره این دولت در نیامده بود، تلاش زیادی در تصفیه سرزمین خود از عناصر عثمانی می کردند؛ چرا که همه یک هدف را که بازگرداندن قدرت مسیحیت و نابودی اسلام و تحقق بخشیدن به اهداف استعمارگران مسیحی در تقسیم اراضی دولت عثمانی بود، دنبال می کردند. بر اساس این دیدگاه بود که پیمان های بین المللی که بر ضد دولت عثمانی میان دولت ها منعقد می شد، در اساس و بنیه خود، نوعی پیمان های صلیبی بر ضد اسلام بود که روح صلیبی گری در آن حلول کرده بود و به آن جهت می داد. از اینجا بود که برخی از دولت های مسیحی اروپا، مسیحیان سرزمین تحت سلطه عثمانی را تحریک بر مخالفت با این دولت می کردند به شورش و می داشتند و به آنان اسلحه و آذوقه و پول می رساندند تا مسلمانان عثمانی و تازه مسلمانان آن نواحی را بکشند تا آنان به مسیحیت بازگردانند. این دولت ها پس از شکست این شورش ها، به رهبران آن، هدایا و عطایای فراوان می بخشیدند. از لحاظ تبلیغی هم به سلطان عثمانی، عناوین مختلفی مانند «مرد مریض اروپا» «مریض لاعلاج» و «مریض که می باید او را از بین برد تا هم خود راحت شود و هم دیگران» می دادند.^{۵۰۶}^{۵۰۷}

^{۵۰۵}. عبد العزیز الشناوی، الدولة العثمانیه، ج ۱، ص ۱۴-۱۵.

^{۵۰۶}. عبد العزیز الشناوی، الدولة العثمانیه، ج ۱، ص ۱۵-۱۶.

^{۵۰۷}. رسول جعفریان، دولت عثمانی از اقتدار تا انحلال، ص ۲۰۵-۲۰۷.

مقدار موفقیت دولت عثمانی در نشر اسلام در اروپا

« دولت عثمانی نتوانست در نشر اسلام میان اتباع اروپایی خود، پیروزی کاملی به دست آورد؛ بلکه تنها به پیروزی محدودی دست یافت و آثار و نشان های روشن نیرومندی از خود در زمینه نشر اسلام در اروپا از خود بر جای گذاشت. در طول قرون و روزگاران تا به امروز، گروه های مسلمان زیادی در اروپا می زیند که به رغم همه فشارهایی که از ناحیه دولت های اروپایی برای بازگرداندن آنان به مسیحیت اعمال شده، آیین شان را تغییر نداده و تن به تغییر هویت اسلامی خود نداده اند.^{۵۰۸}

حق آن است که حضور عثمانی در اروپا، تا آن اندازه نبود که بتواند ریشه هایی در آن جا برویاند که حیات آن دولت را، در زمانی که ارکان این دولت رو به ضعف رفت، حفظ کند. ریشه هایی به سان حضور قاطع در عمق آن جامعه و در آمیختگی با آن، و یا نشر زبان و فرهنگ عربی که می توانست و جود اسلام را تضمین کند. دلیل آن نیز این بود که روابط تمدنی میان عثمانی ها و ملت های اروپایی وجود نداشت. زمانی که دولت عثمانی از اروپا حذف شد، هیچ اثر نیرومندی، جز نشانه هایی در برخی از سرزمین های اروپایی، از آن بر جای نماند.

هر چه بود، ترک های عثمانی تلاش زیادی برای نشر اسلام در اروپا کردند و زمان که فردی مسیحی به اسلام می گروید، مجالس جشن برگزار می کردند؛ کاری که علاقه و غیرت ترکان عثمانی را برای نشر اسلام نشان می داد. آنان کسانی را که با رغبت به اسلام می گرویدند، گرامی می داشتند. یک نو مسلمان، سواره بر اسب، و در حالی که مسلمانان اطرافش را داشتند، با احترام در شهر گردانده می شد و زمانی که در وی آثار اخلاص را در تغییر دینش مشاهده می کردند و می دیدند که با اراده خود دین اسلام را پذیرفته یا او را شخصی محترم می دیدند، با بزرگواری به وی احترام نهاده، هرچه از دست شان بر می آمد، برای او انجام می دادند. دلایل نیرومندی وجود دارد که این سخن را تأیید می کند که «در وجود ترک ها غیرتی بود که همواره عقل مؤید آن بود و آن این که به درگاه خدا ناله می کردند تا مگر مردمان مسیحی به اسلام بگروند؛ به طوری که هر روز در مساجد خود راز و نیاز کرده، از خدا می

^{۵۰۸}. عبد العزیز الشناوی، الدولة العثمانی، ج ۱، ص ۲۶.

خواستند تا مسیحیان به قرآن ایمان آورند و به دست آنان هدایت شوند و در این باره، از هرکاری برای تشویق و تهدید و پاداش و عقوبت استفاده می کردند».^{۵۰۹}

عثمانی ها در برخورد با مسیحیان اروپایی نیز با روحیه تسامح که برخاسته از قرآن بود، برخورد می کردند؛ تسامحی که سبب شد تا بسیاری از آنان آیین شان را عوض کردند. عثمانی ها در برابر حکام ستمگر فرنگی و بیزنطی، نعمتی برای مردمان بالکان بودند؛ درحالی که حاکمان پیشین آنان غالباً نه عدالت را می شناختند و نه شجاعت داشتند؛ [به عکس، سخت مردم را گرفتار تعصبات مذهبی و فرقه بازی های موجود در اروپا میان ارتدکس ها، کاتولیک ها و پروتستان ها کرده بودند]. دولت اسلامی به اقامه عدل می پرداخت و مفسد را اصلاح و امنیت و نظم را در بلاد مختلف برقرار می کرد؛ به طوری که یک نظام اداری استوار و قانونی نیرومند بر جامعه حاکم بود.^{۵۱۰}

عثمانی ها فرزندان خاندان های مسیحی را به عنوان مالیات می گرفتند و در حالی که آنان در سنین کودکی بودند، آنان را در خدمت سپاه در می آوردند. این می توانست معلول ویرانی بسیاری از شهرهایی باشد که از جنگ آسیب دیده بودند و در چنین شرایطی بسیاری از اسرا به هلاکت می رسیدند. به همین دلیل بسیاری از این کودکان، در این شرایط، یتیم بودند و اگر دولت آنان را تحت پوشش نمی گرفت، از بین می رفتند. طبعاً در برابر حمایت دولت عثمانی از مسیحیان، آنان می بایست مالیاتی سرانه در قبال این حمایت و معافیت شان از خدمت نظام، به دولت می دادند. این مالیات سرانه در مقایسه با مالیاتی که از اقطاع گرفته می شد، و نیز ستم مداومی که ساکنان بومی پیش از آمدن عثمانی ها از ناحیه بیزنطی ها تحمل می کردند، بسیار اندک بود. تردیدی در این نیست که

^{۵۰۹}. سرتوماس ارنولد، الدعوه الی الاسلام، ترجمه حسن ابراهیم و دیگران، قاهره ۱۹۷۰، ص ۱۸۵.

^{۵۱۰}. استانفورد شاو می نویسد: عثمانی ها در رفتار با اهل ذمه یا اهل کتاب - یعنی مسیحیان، یهودیان و سایر ادیانی که به وحدانیت خدا ایمان داشتند - از همان روش دیرینه اسلامی، یعنی بردباری و مدارای دینی پیروی کردند. بنابر این رویش، تا زمان یک هاهل ذمه حکومت اسلامی را به رسمیت می شناختند و به جای انجام خدمات نظامی جزیه می پرداختند، حکومت اسلامی موظف بود از جان، مال و مذهب آنان حمایت کند. شماری از مسیحیان بالکان برای این که از مزایای مذهب رسمی کشور برخوردار شوند یا برای این که از گروه های اقلیت مذهبی همچون بوگومیل ها خارج شوند، به اسلام گرویدند ... اما هیچ کوشش مجدانه ای برای جذب آنان به اسلام صورت نگرفت؛ علت این امر شاید چیزی جز تمایل حکومت بر باقی ماندن آنان بر دین خد و در نتیجه ادامه پرداخت جزیه از سوی آنان به عنوان یک منبع عمده تأمین مداخلی برای خزانه نبوده است. تنها شهرها و شهرستان هایی که در برابر هجوم عثمانی ها مقاومت می کردند یا فرمانروایشان از قبول سیادت آنان سرباز می زد، به اسارت در می آمدند و اموال و خانه های آن ها دستخوش تاراج فاتحان و مسلمانی می شد که از آناتولی یا جاهای دیگر آمده بودند. تاریخ المپراطوری عثمانی و ترکیه جدید، ج ۱، ص ۵۱.

ولایات عثمانی، در قیاس با بیش تر نقاط اروپا، از وضعیت بهتری برخوردار بوده است و کشاورزان مسیحی، به مقدار زیادی از آزادی شخصی استفاده می کردند؛ چنان که از دسترنج خویش در سایه حکومت سلطان عثمانی، و در مقایسه با شهروندان بلاد مسیحی در اروپا، بیش تر بهره مند می گشتند. این علاوه بر آن بود که سلطان عثمانی به طور دائم در پی افزایش فعالیت های اقتصادی در زمینه های صنعتی و تجاری میان رعایای خود بوده؛ به طوری که شهرهای آنان بسیار بیش از زمان بیزنطی ها، رشد اقتصادی پیدا کرد.

دولت عثمانی، مورد حمله شدیدی از ناحیه اروپایی ها و برخی از مورخان عرب واقع شده است. یکی از انتقادهای آن است که آنان سرزمین های عربی را از عالمانشان تهی کردند؛ به ویژه مصر را که پس از فتح آن توسط سلیم اول، به دستور وی، عالمانش همه به استانبول کوچانده شدند. این در حالی است که بیش تر مورخان به تاریخ بازگشت آنان اشاره نکرده اند. بر اساس برخی گزارش ها این مهاجران، سه سال و اندی در استانبول ماندند و پس از آن به دستور سلطان سلیمان قانونی همگی به قاهره بازگردانده شدند.

انتقاد دیگری که به دولت عثمانی شده است، دور نگاه داشتن سرزمین های عربی از جهان خارج بوده است. عثمانی ها برای این موضع خود، توجیه داشتند؛ چرا که دولت عثمانی از زمان فتح شام در سال ۹۲۲هـ/ ۱۵۱۶م و فتح مصر در سال بعد از آن، و به دنبالش حجاز، در شرایطی بود که نیروهای پرتغالی منطقه خلیج فارس و دنیای اسلام را در معرض تهدید قرار داده بود. پرتغالی ها در تجاوز خود به این نواحی، به دنبال اهداف صلیبی و استعماری و اقتصادی خویش بودند. طبعاً دولت عثمانی می بایست از سرزمین های عربی در برابر این خطر دفاع کند؛ چیزی که سبب قطع ارتباط آن با اعلام خارج می گشت.^{۵۱۱}

این قبیل سخنان بی پایه، تنها برای حمله به یک دولت اسلامی است؛ آن هم دولتی که در چشمان اروپایی ها، دولت نیرومند اسلامی بود که در آن شرایط قادر بود دارالحرب یا دارالکفر را به دارالاسلام تبدیل کند.^{۵۱۲}

^{۵۱۱}. عبد العزیز الشناوی، الدولة العثمانی، ج ۲، ص ۶۹۰-۶۹۶.

^{۵۱۲}. رسول جعفریان، دولت عثمانی از اقتدار تا انحلال، ص ۲۰۷-۲۱۰.

نقاط مثبت دولت عثمانی

« شایسته است ابتدا به جنبه های مثبت دولت عثمانی بپردازیم و پس از آن از جنبه های منفی آن سخن بگوییم. از جمله نقاط مثبت در این دولت عبارت است از:

۱. گسترش سرزمین های اسلامی در جهان؛ این کار با فتح قسطنطنیه و ورود مسلمانان به اروپا صورت گرفت؛ کاری که آنان، پیش از آن، از انجامش عاجز بودند، با این که از زمان معاویه به این سو برای گشودن این شهر اقدام کرده، بارها آن را بدون فایده محاصره کرده و تا پشت درهای آن رسیده بودند.

۲. ایستادگی در برابر صلیبی ها در جبهه های مختلف، به ویژه در شرق اروپا برای کاهش فشار مسیحیان بر مسلمانان اندلس. همچنان که به دریای سیاه رفتند و تاتارها را برا ضد صلیبی های روس تحریک کردند. این افزون بر آن بود که در دریای مدیترانه در برابر اسپانیا و در شرق آفریقا و خلیج فارس در برابر پرتغالی ها ایستادند. البته در این حملات پیروز نشدند و دلیل آن عدم توجه سایر مسلمانان و در اصل ناشی از بی توجهی آنان به اطرافشان بود.

۳. عثمانی ها در کار نشر اسلامی می کوشیدند و دیگران را به ورود در آن تشویق می کردند؛ به طوری که در این باره فعالیت فراوانی کرده، اسلام را در اروپا نشر دادند و تأثیر زیادی در جوامعی که در میانشان زندگی می کردند، از خود برجای گذاشتند.

۴. ورود عثمانی ها به برخی از بلاد اسلامی، مانع از حضور استعمار در آن مناطق شد؛ استعماری که در بلاد دیگر وارد شده بود. در واقع، سرزمین هایی که عثمانی ها به آن جا وارد نشدند، بجز مغرب، [و طبعا ایران]^{۵۱۳} طعمه استعمار گردید.

۵. دولت عثمانی نماینده دنیای اسلام [سنی] بود و مرکز خلافت به حساب می آمد؛ به همین جهت، سایر مسلمانان در هر نقطه با دیده احترام و ستایش به خلیفه و مرکز خلافت می نگریستند و خود را از شهروندان و

^{۵۱۳}. داخل کروش از رسول جعفریان است.

پیروان آن می شمردند؛ نگاهی محبت آمیز به مرکز خلافت داشتند و هر زمان که خود را در معرض خطر می دیدند، از مرکز خلافت استمداد می کردند.

۶. خلافت عثمانی توانست بیش تر مناطق دنیای اسلامی را به کشوری یکپارچه تبدیل کند و این، شامل تمامی سرزمین های عربی - منهای مغرب - شرق آفریقا، ترکیه، قفقاز، تاتارستان، قبرس، و بخشی از اروپا بود که در جمع مساحت آن به حدود بیست میلیون کیلومتر مربع می رسید.

۷. اروپا به این عنوان که دولت عثمانی، دولتی اسلامی است در برابر آن ایستادگی می کرد نه به این عنوان که اینان ترک هستند. آنان با کینه صلیبی به رویارویی به عثمانی پرداختند و شاهد آن بودند که مسلمانان عثمانی بار دیگر روحیه اسلامی جنگی را زنده کرده اند. آنان شاهد بودند که موج تازه ای در فتوحات اسلامی پدید آمده، آن هم بعد از آن که قرن ها بود که مسلمانان گرفتار ضعف گشته بودند و اروپا در انتظار نابودی آنان بود. ترکان عثمانی بودند که میان مسلمانان و جریان صلیبی گری و در شرق و غرب اسلامی قرار گرفتند؛ چیزی که سبب شد تا اروپایی ها کینه عثمانی ها را به دل بگیرند و از آنان متنفر باشند.

۸. عثمانی ها دست به اقداماتی زدند که صداقت و اخلاص آنان را ثابت می کرد. از حمله آن که از مسیحی ها در سپاه استفاده نکردند؛ یا آن که دانش آموزان علوم دینی را از خدمت اجباری معاف می داشتند. هم چنین صدور مجله شرعی که مشتمل بر فتاوی علما بود؛ هم چنین احترام به عالمان و تسلیم بودن خلفا در برابر شرع شریف و احترامشان به قاریان قرآن و خدمت به حرمین شریفین، مسجد الاقصی و حرم ابراهیم در شمار این کارها بود.

۹. از جمله آثار عثمانی ها در اروپا آن بود که غیر مستقیم سبب شدند تا نظام اقطاعی از بین برود و مرحله بردگی - که در اروپا حاکم بود و کشاورز، برده فئودال به دنیا می آمد، زیست می کرد و همان طور از دنیا می رفت - از بین برود.^{۵۱۴}»^{۵۱۵}

^{۵۱۴}. محمود شاکر، التاریخ الاسلامی، ص ۲۶-۳۴.

^{۵۱۵}. رسول جعفریان، دولت عثمانی از اقتدار تا انحلال، ص ۲۱۰-۲۱۲.

نقاط منفی دولت عثمانی

۱. « بی توجهی به زبان عربی که زبان قرآن و حدیث است و اینها دو منبع اساسی برای شریعت اسلامی هستند. طبیعی است که سلاطین عثمانی می بایست به زبان عربی بیش از زبان ترکی توجه می کردند؛ چرا که زبان عربی زبان اسلام است. البته برخی از سلاطین عثمانی مدارس را در توجه به زبان عربی و علوم شرعی به طور محدود ترغیب کردند؛ اما لازم بود خود شخصا به تعلیم زبان عربی بپردازند و دیگران را به فراگیری آن تشویق نمایند.
۲. نداشتن آگاهی صحیح از دین؛ آن گونه که بسیاری از مسئولان این دولت، از اسلام جز عبادات آن را نمی شناختند و به همین دلیل بر انجام دادن عبادات، حرص و ولع داشتند. شناختن درست اسلام سبب انتشار مکتب های مختلف صوفی گرایانه و ضعف اندیشه جهادی شد که خود به ضعف دولت عثمانی انجامید.
۳. از خطاهای دولت عثمانی، تغییرات سریعی بود که به ویژه در این اواخر انجام داد و عامل آن نیز ترس از آن بود که این افراد، با استوار کردن موقعیت خود، اظهار استقلال کنند.
۴. شیوه وراثتی که مبنای حکومت عثمانی بود، توجیه اسلامی نداشت؛ اما چیزی بود که امویان و عباسیان پیش از آن، بر همان روپه، عمل کرده بودند. کار برخی از سلاطین در کشتن برادرانشان به هدف جلوگیری از ادعای سلطنت نیز یکی از کارهای غیر شرعی آنان بود. همین طور از خطاهای دیگر، ازدواج با برخی از زنان اروپایی نوعی توهین به امت تلقی می شد!
۵. عثمانی ها تنها به گرفتن خراج از بلاد فتح شده بسنده کردند و ساکنان آن را به همان حال خود ردعقیده و زبان و عادات باقی می گذاشتند. بدنی ترتیب در کار دعوت آنان به اسلام و بیان مزایای دین مبین اسلام در زمینه مساوات، عدالت، امنیت و انسجام آن با فطرت بشری، کوتاهی می کردند.

۶. ضعف دولت عثمانی در این اواخر، دولت های اروپایی را بر آن داشت تا بر ضد آن توطئه کند و با ایجاد حرکت های استقلال گرایانه سیاسی و دینی، کار یابد آنان دشوار سازند. آن چنان که ملی گرایان و صهیونیست ها با استفاده از همین وضعیت، دست به تحریک جنبش هایی در مناطق مختلف برای تضعیف دولت زدند.^{۵۱۶}

باید یاد آور شد که نقاط قوت و مثبت دولت عثمانی، بیش تر در دوره نخست این دولت و نقاط ضعف آن، بیش از هر چیز، به دوره اخیر آن، که دوره انحطاط و بازگشت و نابودی است، مربوط می شود.^{۵۱۷}

^{۵۱۶}. محمود شاکر، التاریخ الاسلامی، ص ۳۶-۴۰.

^{۵۱۷}. رسول جعفریان، دولت عثمانی از اقتدار تا انحلال، ص ۲۱۲-۲۱۳.

منابع و مآخذ

1. احمد امين، زعماء الاصلاح فى العصر الحديث، قاهره، 1950
2. احمد عزت عبد الكريم، دراسات تاريخية فى النهضة العربية الحديثة، قاهره، 1954
3. احمد عبد الرحيم مصطفى، فى اصول التاريخ العثمانى، قاهره، 1993
4. اسماعيل سرهنگ، تاريخ الدولة العثمانية، بيروت، 1989
5. تيمور قادري، تاريخ اسلام كمبريج ج 1، چاپ اول 1387
6. جورج انطونيوس، يقظة العرب، چاپ چهارم، بيروت، 1973
7. رأفت الشيخ، فى تاريخ العرب الحديث، قاهره، 1984
8. رسول جعفریان، دولت عثمانی از اقتدار تا انحلال، چاپ پنجم 1388
9. ساطع الحصرى، البلاد العربية و الدولة العثمانية، بيروت 1960
10. ساطع الحصرى، محاضرات فى نشوء الفكرة القومية، بيروت، 1962
11. السيد رجب حراز، الشرق العربى فى التاريخ الحديث و المعاصر، قاهره، 1967
12. عبد العزيز الشناوى، الدولة العثمانية دولة اسلامية مفترى عليه 4ج، قاهره، 1980، 1982
13. عثمان صالح سبى، تاريخ اريتريا، 1974
14. على حسون، تاريخ الدولة العثمانية، دمشق، 1980
15. كارل بروكلمان، تاريخ الشعوب الاسلامية، ترجمه نبيه امين فارس، منير البعلبكي، بيرن، 1977
16. محمد انيس، الشرق العربى و الدولة العثمانية قاهره، 1962
17. محمد عبد اللطيف البحراوى، حركة الاصلاح العثمانى فى عصر السلطان محمود الثانى 1080-1839، قاهره، 1978
18. محمد فريد بك المحمى، تاريخ الدولة العثمانية، بيروت، 1977
19. محمد كمال الدسوقي، الدولة العثمانية و المسألة الشرقية، قاهره، 1976

20. محمود ثابت الشاذلي، المسألة الشرقية، قاهره، 1989

21. محمود شاکر، التاريخ الاسلامی ج 8، بیروت، 1986

22. مذكرات السلطان عبد الحمید، ترجمة و تقديم محمد حرب عبد الحمید، قاهره، 1978

23. Creasy, Edward, s. History of ottoman Turks, New york, 1973

24. Heyd, Urel, Foundation of Turkish Nationalism

25. Hurewitz, J. C. Diplomacy in the New and Middle East, New york, 1956

26. Kedourie, E., England and the Mideast, London, 1958

27. Lewis, Bernard, The Emergence of Modern Turkey, London, 1961

28. Marriot, J. A. R. The Eastern question, London, 1958

29. Miller, W., The ottoman Empire, London, 1927

30. Ram Saur, The young Turks, Beirut, 1965

31. Shaw Stanford, history of the ottoman Empire and modern Turkey, London, 1977